بسم الله الرحمن الرحيم

درسنامه
نقد و بررسی

جریان احمدالحسن البصری

مدعی وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه‌السلام

علی محمدی هوشیار

درسنامه نقد و بررسی

جریان احمدالحسن البصری

نویسنده

علی محمدی هوشیار

شابک: ۳-۹۹-۷۸۸۲-۶۰۰-۹۷۸ | **انتشارات:** تولی

نوبت چاپ: پنجم . تابستان ۱۴۰۱| **شمارگان:** ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه: مبین

سرشناسه: محمدی هوشیار، علی، ۱۳۶۲ - | **عنوان و نام پدیدآور:** درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن البصری : مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه‌السلام/علی محمدی‌هوشیار.| **مشخصات نشر:** قم: تولی، ۱۴۰۰.| **مشخصات ظاهری:** ۴۳۲ ص.| **شابک:** ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۸۲-۹۹-۳ | **وضعیت فهرست نویسی:** فیپا | **موضوع:** بصری، احمد، ۱۹۶۸ - م.| **موضوع:** مهدویت -- مدعیان| **موضوع:** Mahdism -- Claimers* | **موضوع:** مهدویت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها| **موضوع:** Mahdism -- Apologetics works| **رده بندی کنگره:** ۱۳۹۷ د۴۱ م۳۳/۶/BP۲۲۴ | **رده بندی دیویی:** ۴۶۲/۲۹۷ | **شماره کتابشناسی ملی:** ۵۲۷۹۸۸۵

فهرست

پیشگفتار **۱۵**

درس اول

جریان‌شناسی □ **۱۹**

سرکرده جریان **۲۱**

تشکیلات جریان ۲۳

گروه علمی ۲۴

گروه دینی ۳۲

گروه مدیریتی ۳۲

گروه امنیتی ۳۲

گروه اطلاع رسانی ۳۲

گروه مالی ۳۲

گروه نظامی ۳۳

اختلاف اتباع احمد بصری **۳۳**

فعالیت جریان در ایران ۳۶
واقعه تربت حیدریه ۳۶
ماهیّت جریان ۳۸
چالش جریان احمد بصری در اسلام ۳۹

درس دوم
ادعاهای احمدالحسن البصری □ ۴۳
مدعای سیاسی احمد بصری ۵۳

درس سوم
قانون شناخت حجت‌های الهی □ ۵۷
نمودارِ قانون شناخت حجت‌های الهی بر اساس آیات و روایات شیعه ۵۹
حجّت‌های الهی ۶۶
قوانین اقتضائی ۶۷
قانون اختصاصی معرفت اوصیاء ۷۰

درس چهارم
علائم یا ودایع رسول خدا ﷺ □ ۷۳
علامت یا ودیعه اول ۷۵
علامت یا ودیعه دوم ۸۹
تأویل سلاح به علم ۹۳
تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله ۹۷
جعل سلاح و پرچم ۱۰۰

درس پنجم
علائم یا ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله □ ۱۰۷
علامت یا ودیعه سوم ۱۰۹
گزارشی از محتوای وصیتنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱۲

درس ششم
بررسی حدیث موسوم به وصیت □ ۱۲۵
دیدگاه علماء شیعه ۱۲۹
بررسی صدور روایت ۱۳۱
قرائن صحت ۱۴۲
بررسی ادعای صحت سند روایت ۱۴۶
بررسی سند حدیث موسوم به وصیت ۱۵۱
بررسی دلالت روایت ۱۶۰

درس هفتم
مصداق احمد در حدیث موسوم به وصیت □ ۱۶۷
دلیل اول ۱۶۹
دلیل دوم ۱۷۵
دلیل سوم ۱۷۸

درس هشتم
علائم یا ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله □ ۱۸۳
علامت یا ودیعه چهارم ۱۸۵
نصب امام مهدی علیه السلام ۱۸۹

زمان صیحه ۱۹۳
ساعت صیحه ۱۹۳
زبان صیحه ۱۹۴
وسعت صیحه ۱۹۴
پیام صیحه ۱۹۴
صدای صیحه ۱۹۶
وضوح صیحه ۱۹۷
نصب در رؤیا ۱۹۸
نبوت حضرت یوسف علیه‌السلام ۱۹۹
نشانه و ودیعه پنجم ۲۰۴

درس نهم
علائم یا ودایع خداوند متعال □ ۲۰۷
۱. توان مکالمه با تمامی زبان‌ها و لهجه‌ها ۲۰۹
۲. توان ارتباط با تمامی موجودات ۲۱۴
۳. علم ۲۲۱
۴. معجزه ۲۲۶
ادعای معجزه توسط احمد بصری ۲۳۰

درس دهم
ابهام‌زدایی از چند حدیث منسوب به احمد □ ۲۳۳
بررسی روایت تولد دو احمد ۲۳۵
بررسی روایت دولت احمدیه ۲۳۷
بررسی روایت احمد ساق زرد ۲۴۰

بررسی روایت شعارهم احمد احمد ۲۴۳
بررسی روایت احمد و عبدالله و مهدی ۲۴۵
بررسی روایت و من البصرة احمد بن مُلیح ۲۴۷
بررسی روایت اسم یخفی و اسم یعلن ۲۴۸

درس یازدهم
تطبیق یمانی با احمد بصری! □ ۲۵۱
گذری بر روایات یمانی ۲۵۵
یمانی در لغت ۲۶۰
یمانی در روایات ۲۶۵
هدایت‌گر بودن یمانی ۲۶۵
معیار شناخت یمانی ۲۶۹
محل خروج یمانی ۲۷۱
جنگ یمانی ۲۷۳
عصمت یمانی ۲۷۸
پرچم‌های هدایت کننده ۲۸۲

درس دوازدهم
عدد اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله □ ۲۹۱
روایات اثنی عشر ۲۹۶
تعارض روایات ۳۰۱
ابهام زدایی از چند حدیث ۳۰۴
بررسی روایت اصبغ بن نباته ۳۰۵
بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیباً ۳۰۸

بررسی حدیث جابر ابن عبدالله انصاری ۳۱۱

درس سیزدهم

مهدویّت و قائمیّت □ ۳۱۵

مهدویّت ۳۱۷

بررسی روایت تولد مهدی از مدینه ۳۲۱

قائمیّت ۳۲۲

ابهام زدائی از چند حدیث ۳۲۶

بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم ۳۲۶

بررسی روایت اولُ قائمٍ یقومُ منّا اهلَ البیت علیهم‌السلام ۳۲۹

بررسی روایت یقبضُ أموال القائم علیه‌السلام ۳۳۱

بررسی روایت قال العذاب خروج القائم علیه‌السلام ۳۳۲

بررسی روایت علی فترة من الائمة ۳۳۴

بررسی روایت الاوصیاء من عترته ۳۳۷

بررسی روایت أسباطنا خلفاء الدّین ۳۳۸

بررسی روایت ثم جاءکم من وجه فلا تنکرونه ۳۴۰

درس چهاردهم

ادعای عصمت توسط احمد بصری □ ۳۴۳

ادعای عصمت ۳۴۵

تعریف و محدوده عصمت ۳۴۸

واژه شناسی سهو و نسیان ۳۵۱

اجماع علمای شیعه بر رد سهو النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۵۲

سهو و نسیان معصومین در روایات ۳۵۴

بررسی آیات مربوط به سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۵۸

درس پانزدهم

رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم‌السلام □ ۳۶۳

دوران پس از امام مهدی علیه‌السلام ۳۶۵
الف. مهدیین ۳۶۵
ب. برپایی قیامت ۳۶۵
ج. رجعت ۳۶۷
دلایل اثبات رجعت ۳۶۷
رجعت معصومین علیهم‌السلام ۳۶۹
اولین رجعت‌کننده ۳۷۰
ادعای احمد بصری درباره رجعت ۳۷۱
الف. رجعت بعد از مهدی دوازدهم ۳۷۱
ب. رجعت در آسمان ۳۷۷
حکومت ائمه رجعت علیهم‌السلام ۳۸۰

درس شانزدهم

تمسک به رؤیا و استخاره □ ۳۸۵

خواب و رؤیا ۳۸۷
حقیقت رؤیا ۳۸۹
ابهام زدایی از چند شبهه ۳۹۰
استخاره با قرآن کریم ۳۹۴
حقیقت استخاره با قرآن ۳۹۵
ابهام زدایی از یک حدیث ۳۹۸

درس هفدهم
نیابت فقهاء از امام غائب علیه‌السلام □ ۴۰۱
نیابت خاصه فقیه ۴۰۵
۱. تعیین نایب خاص ۴۰۷
۲. علت انسداد باب نیابت خاص ۴۰۸
۳. پیشگویی ظهور مدعیان دروغین ۴۰۸
۴. ادعای مشاهده تا موعد خاص ۴۰۸
دیدگاه علمای شیعه ۴۱۰
نیابت عامه فقیه ۴۱۰
ادعای احمد بصری ۴۱۲

درس هجدهم
علم رجال در نگاه احمد بصری □ ۴۱۵
نیاز به علم رجال ۴۲۰
پاسخ به ادله مخالفین علم رجال ۴۲۲
عدم امکان اثبات عدالت راوی ۴۲۲
اختلاف در معنای عدالت و فسق ۴۲۳
حرام بودن محتوای علم رجال ۴۲۴
وجود بی شمار راویان مجهول ۴۲۴

کتابنامه ۴۲۷

این اثر
با کمال احترام و تواضع
به ساحت مقدس خاتم الاوصیاء و خاتم الائمة،
حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف
تقدیم می‌گردد.

وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ وَيَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ وَأَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ
حُقُوقِهِ إِلَيْهِ وَالِاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ وَ
امْنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدُعَاءَهُ
وَخَيْرَهُ، مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ
رَحْمَتِك

❁ پیشگفتار

از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده افراد منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده‌اند. غالبا این افراد، در مواجهه با شرایطی همچون؛ سختی و فقر مردم، جنگ و خونریزی، ظلم و برقرار نشدن عدالت اجتماعی در جوامع، طولانی شدن غیبت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و سایر مشکلاتی که از دید مردم ناگوار است، ظهور و بروز یافته و از فرصت ایجاد شده، نهایت بهره‌برداری را دارند.

در گونه شناسی مدعیان دروغین مهدویت، شاهد مدعیانی هستیم که از فضای مذکور نهایت سوء استفاده را کرده و با طرح ادعاهایی همچون؛ ادعای امامت و مهدویت، سفارت، نیابت خاص، خراسانی بودن و یمانیت و... گروهی از مسلمانان را فریب داده‌اند.

این گروه، نه تنها در عصر حاضر، بلکه در زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز از پای ننشسته و با بر افراشتن پرچم‌های گمراهی، مردم را از مسیر صحیح دور می‌ساختند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ إِلَّا وَجَدَ مَنْ يُتَابِعُهُ؛ هیچ بنده‌ای نیست که مردم را به گمراهی دعوت کند، مگر آنکه پیروانی برای او پیدا می‌شود»[1].

---

۱. کلینی، الکافی، ج۸، ص۲۲۹.

به عنوان نمونه می‌توان به محمد بن علی بن ابی العَزاقِر مشهور به شَلمَغانی، که از یاران امام حسن عسکری علیه‌السلام و از محدثان شیعی در بغداد بوده و مدتی در غیاب حسین بن روح، به بعضی از امور شیعیان رسیدگی می‌کرد، اشاره کرد. شلمغانی پس از آنکه در بین مردم به شهرت کافی رسید، مدعی نیابت از جانب امام زمان علیه‌السلام شد و پس از مدتی با آشکار شدن اعتقادات باطلش، مورد لعن امام مهدی علیه‌السلام قرار گرفت و در نهایت به دستور حاکم عباسی به دار آویخته شد.[۱]

امام زمان علیه‌السلام درتوقیع شریفش به حسین بن روح در رابطه با دیدگاه خود نسبت به ادعاهای شلمغانی فرمود:

«... محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی می‌کند که دلالت برانکار ذات خداوند متعال دارد. دروغ پردازی و دروغگویی می‌کند. باطل‌ها را برزبان می‌آورد و متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می‌دهند درخطای محض بوده و مسلماً در خسران‌اند. برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش صلی‌الله‌علیه‌وآله از هرگونه رابطه‌ای باشلمغانی اعلام می‌داریم. به او(شلمغانی) لعن می‌فرستیم و لعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنانکه باشنیدن این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلای امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و ما نیز احتیاط می‌کنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون؛ شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه

---

۱. طَبرِسی، الاحتجاج، ج۲، ص۲۸۹.

مشابهی داشتیم. راضی به سنن الهی هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت می‌کند و بهترین نگهبان است».[۱]

آنچه در پایان توقیع مبارک حضرت مشاهده می‌شود، معرفی چند تن از مدعیان دروغین در عرصه مهدویت است که خود، اشاره‌ای واضح به این مطلب دارد که بحث ادعای نیابت، مسأله‌ای تازه نبوده و ممکن است تا زمان ظهور ادامه داشته باشد. لذا با بررسی تبار انحراف در باب مدعیان دروغین مهدویت، مدل‌های متفاوتی از ادعاها به دست می‌آید که هر کدام در پس نقاب و تصویری زیبا و خیرخواهانه، چهره واقعی خود را پنهان کرده و با استفاده از همین روش، عده زیادی از مومنان را فریب داده و از دین اسلام خارج نموده‌اند. با این وجود، اکنون نیز از آسیب چنین ادعاهای ناصوابی در امان نبوده و شاهد بروز افرادی همچون «احمد بصری» هستیم که مردم را با ادعاهای دروغین خود فریب داده و به وادی هلاکت می‌کشانند.

درسنامه حاضر، با هدف نقد برخی از ادعاهای احمد بصری تدوین شده و به جهت رعایت اختصار و سطح علمی دانش پژوهان محترم، از طرح بسیاری از ادعاها و پاسخ‌ها خودداری شده و ویراست چهارم آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

والسلام علی عباد الله الصالحین
علی محمدی هوشیار

---

۱. طوسی، الغیبة، ص ۴۱۰.

درس اول

جریان‌شناسی

❁ سرکرده جریان

احمد اسماعیل صالح السلمی البصری(۱۳۴۸هـ.ش) معروف به «احمد الحسن الیمانی»[۱]، یکی از جریان‌های نوظهور در مسیر مهدویت است.[۲] وی خود را با چهار واسطه فرزند امام دوازدهم علیه‌السلام دانسته[۳] و علاوه بر آن، دارای ادعاهای بیشماری می‌باشد که ادعای یمانی بودن، سفارت و وصایت حضرت حجت علیه‌السلام اساس ادعای این شخص را تشکیل می‌دهد.

احمد بصری در سال (۱۳۷۱ هـ.ش) از دانشکده مهندسی راه و ساختمان دانشگاه بغداد فارغ التحصیل گردید و تا سال (۱۳۷۸هـ.ش)، هیچ سندی از زندگی و فعالیت‌های وی در کشور عراق در دست نیست.

در سال (۱۳۷۸هـ.ش) به سمت نجف أشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه

---

۱. با توجه به اینکه عشیره ابوسویلم در سه منطقه ناصریه و بصره و کربلا مستقر هستند، ساکنین این عشیره در ناصریه و بصره را با عنوان «آل حسن» و ساکنین کربلاء را «بنی حسن» نامیده‌اند. از این رهگذر، احمد نیز که از عشیره مستقر در بصره است با عنوان «الحسن» شناخته می‌شود. قابل توجه اینکه این عشیره از سادات نمی‌باشند. ناصر مهدی محمد البصری، الطامة الکبری، ص۱۸.

۲. نام پدر احمد بصری؛ اسماعیل و نام مادرش بثینه نجم از طایفه هنبوش و از قبیله ابو سویلم ناصریه می‌باشند. احمد فرج الله، أدعیاء المهدویه، ص۱۵۱.

۳. احمد بصری نسب خود را اینگونه تشریح کرده است: احمد فرزند اسماعیل فرزند صالح فرزند حسین فرزند سلمان فرزند امام مهدی فرزند حسن العسکری فرزند علی الهادی فرزند محمدالجواد فرزند علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفرالصادق فرزند محمدالباقر فرزند علی السجاد فرزند حسین الشهید فرزند علی امیرالمومنین می‌باشد. احمد الحسن، بشارتی، ص۲۰.

علمیه حضرت آیت الله سیدمحمد صدر رحمه‌الله‌علیه حاضر شد و در همان سال با فردی به نام «شیخ حیدر مُشتت چاسب القحطانی آل مُنشّد معروف به ابوحسن»[۱] در حوزه علمیه آشنا شد.[۲]

یک سال پس از آن، ادعای خود را با حیدر مشتت در میان گذاشت و او را در جایگاه یمانیت و وزارت امام دوازدهم علیه‌السلام قرار داد. پس از آن با زیر سئوال بردن نیابت عامه فقهاء و ادعای فساد مالی در حوزه‌های علمیه و ناکارآمدی دروس حوزوی، از ادامه تحصیل در حوزه علمیه انصراف داده و با هدف نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی خود، خانه‌ای را به عنوان مکتب امام احمد الحسن و یمانی موعود در محله صریفه در منطقه سهله در نظر گرفته و در آنجا سکونت یافتند.[۳]

حیدر مشتت اولین مسافرت تبلیغی‌اش را از محل زندگی خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز کرد و سپس با توجه به وجود نیروهای سید محمود حسنی صرخی[۴] در کربلا و نجف و مخالفت شدیدشان با اتباع احمد بصری، به بغداد رفت و با کمک ضیاء عبدالزهره الکرعاوی[۵] اقدام به تشکیل موسسه القائم و

---

۱. حیدر فرزند مشتت از آل منشد؛ متولد شهر کاظمیة بغداد در سال (۱۳۵۵ هـ.ش) بوده و دوران زندگی خود را در شهر العماره عراق گذرانده است. وی بعدها نام خود را به ابوعبدالله الحسین القحطانی تغییر داده و احمد بصری را دجال نامید.

۲. ذوالفقار علی ذوالفقار، الحرکات المهدویه، ص۱۵۲.

۳. ع.س، دراسه تحلیلیه حول الحرکات المهدویه، ص۷.

۴. محمود حسنی صَرخی، در سال (۱۳۴۳ هـ.ش) در کاظمین متولد شده و در سال (۱۳۶۶ هـ.ش) از دانشکده مهندسی راه و ساختمان دانشگاه بغداد فارغ‌التحصیل شد. وی در سال(۱۳۷۳ هـ.ش) وارد حوزه شهید سید محمد محمد صادق صدر شده و سپس به عضویت جیش المهدی(تحت فرماندهی مقتدی صدر) در آمد و در سال (۱۳۸۴ هـ.ش) از آنان جدا شده واقدام به تاسیس گروهکی مستقل و مسلح کرد.

۵. احمد کاظم کرعاوی معروف به ضیاء عبدالزهره الکرعاوی، متولد حله در سال (۱۳۴۹ هـ.ش) و فارغ التحصیل از دانشکده هنرهای زیبای بغداد است. وی در سال (۱۳۶۹ هـ.ش) وارد حوزه علمیه شهید سید محمد محمد صادق صدر شد و در سال (۱۳۷۲ هـ.ش) مدعی مهدویت شده و خود را علی بن ابی طالب علیه‌السلام دانسته و سپس اقدام به تاسیس سازمان تروریستی جند السماء کرد.

انتشار نشریه «القائم» نمود تا بدین وسیله بتواند احمد بصری را تبلیغ کند. همزمان احمد بصری نیز وارد بصره شد و با انتشار نشریه «الصوت الحق الاسبوعیه التی تروج للفکر المهدوی» اقدام به گسترش دعوت خود نمود.[۱]

حیدر مشتت در سال (۱۳۷۹هـ.ش) به همراه شخصی به نام «عیسی المزرعاوی» معروف به سید صالح (ابو شاهد) وارد ایران شد و پس از اقامتی کوتاه در شهرستان شادگان خوزستان، به سمت شهر مقدس قم آمده و پس از دیدار با فردی به نام حسن راضی الکعبی برنامه‌های تبلیغی خود را آغاز نمود. وی اولین دیدار خود را با آیت الله سید صادق روحانی و شیخ علی کورانی داشته و با ارسال نامه دعوت به ۲۴ تن از مراجع و فضلای حوزه علمیه قم، تبلیغ خود را علنی کرده و پس از دستگیری و تحمل شش ماه زندان در ایران، به عراق بازگشت.[۲]

با بروز اختلافات عدیده بین احمد بصری و حیدر مشتت در سال (۱۳۸۴هـ.ش)، هر کدام اقدام به انتشار بیانیه‌های متعدد کرده و یکدیگر را دجال نامیدند.

با سقوط صدام و کشته شدن حیدر مشتت در شارع حیفاء بغداد، فرصت مناسبی برای ترویج و گسترش ادعاهای احمد بصری مهیا شد و با ساماندهی تشکیلات وسیعی در شهرهای نجف، کربلا، ناصریه و بصره و... شبکه تبلیغی احمد بصری را در عراق و کشورهای دیگر راه‌اندازی کردند.[۳]

■ تشکیلات جریان

مرکز مدیریت این جریان در شهر نجف اشرف مستقر شد و توسط افرادی

---

۱. الحرکات المهدویة، ص۱۵۳.

۲. حیدر مشتت در تاریخ (۸۱/۹/۲۱ هـ.ش) دستگیر شد.

۳. مکتب نجف الاشرف، مکتب بغداد، مکتب قضاء بلد، مکتب البصرة، مکتب کربلاء المقدسة، مکتب الناصریة، مکتب الکوت، مکتب الحلة، مکتب الحی، مکتب المسیب، مکتب میسان، مکتب السماوة، مکتب کرکوك، مکتب الزبیدیة، مکتب الدیوانیة، مکتب تلعفر و مدرسة انصار الامام المهدی عليه السلام للعلوم الدینیة، معهد الدراسات العلیا الدینیة و اللغویة.

همچون؛ شیخ ناظم العقیلی، سید حسن حمامی[۱]، دکتر علاء سالم و سید واثق الحسینی مدیریت می‌شود. این مرکز دارای بخش‌های مختلفی است که هر کدام عهده دار مسئولیتی خاص هستند:

گروه علمی

یکی از شگردهای مرسوم در بین فرقه‌ها، تولید محتوای انبوه، با استفاده از مطالب و محتوای تکراری است. این عمل می‌تواند مزایای بیشماری برای آنان داشته باشد، ابتدا اینکه فرصت عمل را از علماء گرفته و آنان را برای مدتی مشخص، درگیر مطالعه کتاب‌ها و مقالات منتشر شده از سوی فرقه، با هدف نوشتن پاسخ و ردّیه می‌کند. از طرفی در این بازه زمانی، به مخاطبان چنین القاء می‌شود که کسی را توان پاسخگویی به نوشته‌های ما نیست و با این بیان، حیاط خلوتی برای تبلیغ و گسترش خود فراهم می‌نمایند. در نتیجه؛ تا رسیدن پاسخ‌ها و ردّیه‌های منتقدین به دست مخاطبین، ذهن بسیاری از مردم آشفته شده و امر بر آنان مشتبه می‌گردد.

از سویی دیگر، برخی از مردم بر این باورند که تعدّد کتاب و نوشته‌ها، رابطه مستقیم با علمیّت نویسنده دارد و از این رهگذر، به این نتیجه می‌رسند که فرقه مورد نظر، یک مجموعه علمی و فکری است و سخنان خود را مبتنی بر یک اندیشه و حقیقت علمی استوار کرده است. در حالی که چنین باوری در مجامع علمی مردود بوده و بر اساس شاخص علم سنجی، به نتیجه مذکور دست می‌یابند.

تاکنون از سوی جریان احمدبصری، چیزی در حدود ۳۰۰ جلد کتاب منتشر شده، که از این تعداد ۲۴ عنوان کتاب، منسوب به احمد بصری بوده و تعداد ۱۸۰ عنوان دیگر، با نام اتباع و پیروان احمد بصری منتشر شده است.

---

۱. حسن حمامی در شهریور سال ۱۴۰۰ هـ.ش، پس از اعتراض به نحوه مدیریت مکتب، به‌طرز مشکوکی جان باخت.

کتب منسوب به احمد بصری عبارتند از:

۱. الأجوبة الفقهية(۴ جلد)
۲. الجواب المنير عبر الأثير (۷ جلد)
۳. حاكمية الله لا حاكميه الناس
۴. الحوار الثالث عشر
۵. العجل
۶. بيان الحق والسداد من الأعداد(۲ جلد)
۷. الجهاد باب الجنة
۸. شرائع الإسلام (۲ جلد)
۹. وصی ورسول الإمام المهدی ينتج فی التوراة والإنجيل والقرآن (مع التعليق)
۱۰. إضاءات حول دعوات المرسلين (۵ جلد)
۱۱. المتشابهات (۴ جلد)
۱۲. نصيحة الى طلبة الحوزة العلمية و الى كل من يطلب الحق
۱۳. النبوة الخاتمة نبوة محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله
۱۴. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى
۱۵. رحلة موسى الى مجمع البحرين
۱۶. رسالة الى فقه الخمس وما يلحق به
۱۷. رسالة الهداية
۱۸. تفسير آية من سورة يونس
۱۹. شیء من سورة الفاتحة
۲۰. التيه أو الطريق الى الله
۲۱. كتاب التوحيد فی تفسير سورة التوحيد

۲۲. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال
۲۳. عقائد الاسلام
۲۴. وهم الالحاد
۲۵. حجة الوصی و أوهام المدعی.

برخی از کتاب‌های مهم اتباع احمد بصری عبارتند از:

۱. انتصاراً للوصية - ناظم العقيلی
۲. دفاعاً للوصية- ناظم العقيلی
۳. الوصية و الوصی احمد الحسن- ناظم العقيلی
۴. الرد الأحسن فی الدفاع عن أحمدالحسن- ناظم العقيلی
۵. الأربعون حديثا فی الممهدين وذرية القائم- ناظم العقيلی
۶. الصرخی فی وادی سحيق . ناظم العقيلی
۷. بدعة رضاعة الكبير عند بعض أبناء العامة . ناظم العقيلی
۸. الإفحام لمكتب رسول الإمام المهدی ردا علی السيد محمود الحسنی - ناظم العقيلی
۹. البلاغ المبين (۲ جلد)- ناظم العقيلی
۱۰. الصرخی فی الميزان - ناظم العقيلی
۱۱. دراسة فی شخصية اليمانی الموعود (۳ جلد)ـ ناظم العقيلی
۱۲. فشل المنتظرين- ناظم العقيلی
۱۳. إيقاظ القائم لاستقبال القائم- ناظم العقيلی
۱۴. رسالة فی رواية كتاب الله وسنی- ناظم العقيلی
۱۵. من عرفكم عرف اللهـ ناظم العقيلی
۱۶. لمن الملك اليوم .. لله أم للشيطان .. للمهدی أم للأمريكا- ناظم العقيلی

۱۷. رسالة فی روایة الأصبغ بن نباتة- ناظم العقیلی
۱۸. الرد القاصم علی منکری القائم- ناظم العقیلی
۱۹. سامری عصر الظهور- فتنة الدجال الذی رافق خروج دعوة الإمام المهدی- ناظم العقیلی
۲۰. الرد الأحسن فی الدفاع عن أحمد الحسن- ناظم العقیلی
۲۱. لعلکم تهتدون- ردا علی فتاوی آخرالزمان فی تکذیب الیمانی والإمام- ناظم العقیلی
۲۲. سلسلة الحجة الظاهرة فی الدفاع عن العترة الطاهرة (۲ جلد)- ردا علی آراء الشیخ الیعقوبی- ناظم العقیلی
۲۳. الشهید الصدر یقتل من جدید - ناظم العقیلی
۲۴. الرد الحاسم علی منکریا ذریة القائم - ناظم العقیلی
۲۵. المعترضون علی خلفاء الله- علاء السالم
۲۶. ماذا جری علی القرآن و قراءة أهل البیت - علاء السالم
۲۷. أحکام الشریعة بین السائل والمجیب (۳ جلد)- علاء السالم
۲۸. المحکمات فی حقیقیة أحمد الحسن - علاء السالم
۲۹. قبل الطوفان الثانی أحمد الموعود ملتقی رسالات السماء وسفینة نجاة - علاء السالم
۳۰. البیانات علی حقیقة الوصی أحمد الحسن ردا علی السید منیر الخباز وتعرضه لأدلة الدعوة الیمانیة- علاء سالم
۳۱. الیمانیة المبارکة- علاء السالم
۳۲. رسالة فی وحدة شخصیة المهدی الأول والقائم والیمانی- علاء السالم
۳۳. قانون معرفة الحجة - عبد الرزاق الدیراوی
۳۴. دحض تقولات المعاندین (۳ جلد) - عبدالرزاق الدیراوی

۳۵. بحث فی العصمة_عبد الرزاق الدیراوی
۳۶. ما بعد الأثنی عشر إماما_عبد الرزاق الدیراوی
۳۷. ردا علی ضیاء الخباز ومحمد عبیدان - عبد الرزاق الدیراوی
۳۸. فاز المؤمنون بأحمد الحسن وخاب المبطلون- رداً علی ما کتبه المدعو عبد الرحمن العقیلی- عبدالرزاق الدیراوی.
۳۹. تمخض الکورانی عن فارقمیئ- دحضاً لأکاذیب الکورانی - عبد الرزاق الدیراوی
۴۰. موجز عن دعوة السید أحمد الحسن - عبد الرزاق الدیراوی
۴۱. الرد علی اضالیل مرکز الدراسات التخصصیة التابع للسیستانی- عبد الرزاق الدیراوی
۴۲. شبیه عیسی أو من هو المصلوب - عبد الرزاق الدیراوی
۴۳. المهدی والممهدون فی القرآن والسنة_ ضیاء الزیدی
۴۴. الممهدون فی حدیث أهل البیت_ ضیاء الزیدی
۴۵. النور المبین فی أخبار الصادقین- ضیاء الزیدی
۴۶. المهدیون فی حدیث أل البیت_ ضیاء الزیدی
۴۷. المهدی والمهدیین فی القرآن والسنة_ ضیاء الزیدی
۴۸. الرؤیا فی مفهوم آل البیت - ضیاء الزیدی
۴۹. قراءة جدیدة فی روایة السمری - ردا علی مدعی العلم کاظم الحائری- ضیاء الزیدی
۵۰. یحیی العصر قراءة جدیدة فی قضیة الإمام المهدی ودور السید محمد الصدر فیها - ضیاء الزیدی
۵۱. المهدیون الاثنا عشر خلفاء دولة العدل الإلهی قبل الرجعة- عبد العالی المنصوری

۵۲. البیان المفید فی بیان بدعة التقلید_الجزء الأول (بحوث تمهیدیة ونقدیة مبسطة) - عبد العالی المنصوری
۵۳. حوار قصصی مبسط فی الدعوة الیمانیة المبارکة(۵ جلد)_ عبد العالی المنصوری
۵۴. أولو الأمر فی القرآن والسنة_عبد العالی المنصوری
۵۵. الشوری فی المیزان بیان موجز ونقد لنظریة الشوری فی الحکم الإسلامی- عبد العالی المنصوری
۵۶. وقفات مع ابن تیمیة الحرانی - عبد العالی المنصوری
۵۷. محمود الصرخی عقدة التناقض والجنون - أبو محمد الأنصاری
۸۵. رد علی أضالیل مرکز الدراسات التخصصیة - أبو محمد الأنصاری
۵۹. الشیعة علی محلك الاختبار- ابو محمد الأنصاری
۶۰. المهدی ولی الله - ضیاء الموسوی
۶۱. قبسات من العهد الخالد - أنمار المهدی
۶۲. الإفحام فی رؤیا أم الامام - علاء رزاق الأسدی
۶۳. دابة الأرض طالع المشرق - احمد حطاب
۶۴. البلاغ المبین- الرؤیا حجة-(۲ جلد)_ ابو منتظر الصافی
۶۵. البلاغ المبین_ الرؤیا حجة - ضیاء الزبیدی
۶۶. مع العبد الصالح - إعداد و قلم أبو حسن(حیدر مشتت)
۶۷. الرد علی الوهابی فی طعنه علی کتاب مع العبد الصالح- أبو حسن(حیدر مشتت)
۶۸. بین یدی الصیحة قراءة فی الأحکام نهجا علما- زکی الأنصاری
۶۹. أقولها وقلبی مفعم بها أهلا یا ابن فاطمة _ علاء الأعرجی
۷۰. أخبار الطاهرین فی المهدی والممهدین - إسماعیل الموسوی

۷۱. المهديون الأثنا عشر أبناء الإمام المهدى- عبد الرزاق هاشم محمد
۷۲. اليمانى الموعود حجة الله-الشيعة فى زمن الظهور بين اليمانى والوصى - حيدر الزيادى
۷۳. بحث حول: ضرورة وجود ممهد لالإمام صاحب العصر والزمان الإمام محمد ابن الحسان المهدى- بشار الفصيلى
۷۴. دليل الأدلة فى بعض الأدلة - فاضل التميمى
۷۵. دفاعا عن القرآن الناطق -حيدر حسن الدليمى
۷۶. فصل الخطاب فى حجية رؤيا أولى الألباب (۳ جلد)-أحمد حطاب الفيصلى
۷۷. فاطمة صديقة شهيدة- عبد العالى المنصورى
۷۸. الدعوة اليمانية فى وصايا الأنبياء والكتب السماوية . ماجد الزيدى
۷۹. الدعوة اليمانية فى كتب السنة- حسين المنصورى
۸۰. حديث الفرقة الناجية حكمة محمدية عظيمة ومفتاح النجاح فيها- حيدر طاهر
۸۱. دعوة أحمد الحسن هى الحق المبين ردا على كتاب (دعوة أحمد الحسن حق أم بدعة)
۸۲. مقالات فى الحكومة الإلهية العادية- موسى الأنصارى
۸۳. إظهار بطلان منكر حجية القرآن- ضياء الزيدى
۸۴. القام الممطورة الحجر- ردود على أتباع الصرخى- عبد الرزاق هاشم
۸۵. جامع الأدلة - أبو أحمد الأنصارى
۸۶. كرامات وغيبيات- بشار الفيصلى
۸۷. مجموعة شعرية بعنوان - لبيك ياداعى الله- زكى الأنصارى
۸۸. بين الجمهوريات الحلم ومشروع يمانى آل محمد الإلهى- زكى الأنصارى
۸۹. المسيح سر الله - دراسة فى علاقة الإمام المهدى بالمسيح -صادق المحمدى

۹۰. البشارة بالمعزی أحمد ومطارحات فی العقیدة المسیحیة_عادل السعیدی
۹۱. المعممون بالنفاق- حسین المنصوری
۹۲. مجتمعنا بین الکبر والنفاق- أنمار حمزة المهدی
۹۳. مجتمع نیقیة المجتمع المسکونی الأول - حسین المنصوری
۹۴. قانون الأخلاق الإلهیة مفردات وأسس تطبیقیة فی دولة العدل الإلهیل_ حیدر طاهر
۹۵. سقوط الصنم صنم عقیدة وجوب تقلید غیر المعصوم (۲ جلد)- محمد المغربی
۹۶. دابة الأرض وطالع المشرق- أحمد حطاب
۹۷. الطریق الی الإمام المهدی- محمد الحریشاوی
۹۸. قد جاء فی تأویله قراءة فی السؤالین الأول والثانی من الجزء الأول من کتاب الشبهات - زکی الأنصاری
۹۹. واقفة علی عصر الظهور -علاء رزاق الأسدی
۱۰۰. الطریق الی دعوة الیمانیة -علی ابو رغیف

در بین نویسندگان جریان احمد بصری، به ترتیب بیشترین تألیفات به ناظم العقیلی، عبدالرزاق الدیراوی و ضیاء الزیدی، علاء سالم، عبدالعالی المنصوری اختصاص دارد. نکته قابل توجه اینکه؛ کتاب‌های مذکور در نوشته‌های منتسب به احمد بصری مورد تایید قرار گرفته و مخاطبین را برای فراگیری تعالیم خود به مطالعه کتاب‌های انصار خود ارجاع داده است.[۱]

---

۱. به عنوان نمونه: «وأنصح هؤلاء الذین یکتبون حول قضیة الامام المهدی ﷺ أن یقرئوا کتب الانصار، ومنها الرد القاصم و الرد الحاسم والنور المبین والیمانی الموعود حجة الله و طالع المشرق و غیرها لیفهموا شیئاً». احمد الحسن، نصیحة الی طلبة الحوزات العلمیة، ص۲۹ و الجواب المنیر، ج۱، ص۲۴ و الرجعة ثالث ایام الله الکبری، ص۱۱.

گروه دینی

وظایف این گروه عبارت است از: تعیین ائمه جمعه و جماعات در شهرها و استان‌ها، تدوین بانک اطلاعات مبلغین حوزوی احمد بصری، اداره مدارس علمیه احمد بصری، تعیین قاضی برای حل مشکلات و دعاوی اتباع احمد بصری، تبلیغ و نشر دعوت احمد بصری، تعیین پاسخگویان و مناظره کنندگان رسمی دعوت احمد بصری.

گروه مدیریتی

تعیین و انتخاب «خادم» برای هر کشور، استان و شهرستان و همچنین تایید معاونین آنان به عنوان معاون امور مالی، تبلیغی و... به عهده این گروه می‌باشد.

گروه امنیتی

مأموریت این گروه، تأمین امنیت جانی و مالی اتباع احمد بصری در شهرها و همچنین تامین امنیت مراسمات و موکب‌های مناسبتی احمد بصری می‌باشد.

گروه اطلاع رسانی

مسئولیت این گروه، انتشار بیانیه‌ها و سخنرانی‌های احمد بصری بوده و علاوه بر آن، مدیریت سایت و فضای مجازی نیز به عهده این گروه می‌باشد.

گروه مالی

این گروه، علاوه بر دریافت وجوهات شرعی و نذورات و هدایا از طریق صندوق صدقات و صِله، مسئولیت هزینه این مبالغ را بر عهده دارند. این مبالغ در سه بخش مصرف می‌گردد که عبارتند از:

الف. کمک هزینه مبلغین احمد بصری
ب. چاپ و نشر کتب و همچنین تجهیز کتابخانه‌های اتباع.
ج. خرید تسلیحات و مهمات جنگی و آموزش‌های نظامی اتباع.

▫ گروه نظامی

این گروه با هدف جذب و آموزش نظامی اتباع، خرید تسلیحات و فرماندهی عملیات‌های نظامی تشکیل شده است که با عنوان «سرایاالقائم» فعالیت می‌کنند.[۱]

❁ اختلاف اتباع احمد بصری

ضیاء عبدالزهره الکرعاوی و احمد بصری در سال (۱۳۸۶هـ.ش)، با تأسیس پادگانی در منطقه الزرگه (۱۳ کیلومتری شمال نجف اشرف) در صدد اقدامی مسلحانه بر علیه حضرت آیت الله سیستانی بودند. این اقدام قبل از آغاز، با اطلاع و مداخله قوای امنیتی عراق با شکست رو به رو شد. در این درگیری، تعداد سیصد و چهل و سه نفر کشته و هزار و هشتاد و نه نفر دستگیر شدند که دویست نفر از کشته‌شدگان از اتباع احمد اسماعیل بصری بودند. قابل توجه اینکه کرعاوی در این درگیری کشته شد و احمد بصری نیز پس از آن ناپدید گردید[۲] و حادثه مذکور در اخبار تلویزیونی عراق گزارش شد.

همزمان با شکست نیروهای متحده احمد بصری و ضیاء الکرعاوی در پادگان الزرگه، جریان احمد بصری دچار انشقاق شده و به چهار گروه «مکتب» و «احلاس» و «رایات سود» و «جیش الغضب» تقسیم شدند.

---

۱. الحسنی، مدعی المهدویه احمد البصری، ص۶.
۲. محاضر التحقیق الخاصة بأحداث الزرکة، المعلومات الوطنی، ص۶۴ و الشرق الاوسط، معد فیاض بغداد، ۱۴ / ۱۱ / ۱۳۸۶هـ.ش.

شاخه مکتب

در باور مکتبی‌ها، فردی به نام احمد که فرزند و فرستاده امام دوازدهم علیه‌السلام است وجود دارد که با هدف آماده‌سازی قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور کرده و در حال حاضر از طریق فیسبوک و پالتاک با مردم در ارتباط می‌باشد.

شاخه رایات سود (پرچم‌های سیاه)

این گروه، اتباع مکتب را به دروغگویی متهم کرده و از آنان تبرّی می‌جویند.

به طور کلی باورهای اتباع پرچم در موارد زیر خلاصه می‌گردد که اساس اختلافات آن را با اتباع مکتب رقم می‌زند:

۱. یکی از ادعاهای این گروه این است که در روز مرگ ملک عبدالله پادشاه عربستان، احمد الحسن ۱۲ نفر از اتباع رایات سود را انتخاب کرده و به دیدار امام مهدی علیه‌السلام برده و ایشان نیز از خیانت مکتب نجف، ابراز ناراحتی کرده است.

۲. رایات سود براین باورند که احمد بصری در کتب اولیه خود، به خیانت و ارتداد بعضی از اتباع (همچون شیوخ مکتب نجف)، هشدار داده و آنها را بخاطر جمع‌آوری اموال به کذب‌گویی متهم کرده است.

۳. رایات سود معتقدند؛ کتبی که بعد از غیبت احمد الحسن البصری به اسم او منتشر شده، دارای اشکالات علمی فراوان بوده و هیچکدام از آنان نوشته وی نیست.

۴. رایات سود اذعان دارند که مکتب نجف، قوانین و کلمات احمد بصری و قانون حاکمیت الله را نقض نموده و از دولت و حکومت عراق درخواست نماینده در مجلس استان بصره عراق کرده است. این مطلب علاوه بر تایید حکومت عراق، به منزله خیانت و نقض قانون حاکمیت الله به شمار می‌رود.

۵. در باور رایات سود؛ عبد الله هاشم(سازنده مستند ظهور)[۱]، پس از احمد بصری، همان مهدی دوم در حدیث وصیت شیخ طوسی رحمه‌الله‌علیه است.[۲]

شاخه جیش الغضب الإلهی

این گروه که به سرکردگی شیخ عبدالرزاق الجابری تاسیس شده، در تاریخ (۲۲ / ۹ / ۱۳۹۷هـ.ش) با انتشار اساسنامه‌ای متشکل از ۱۰۲ ماده، به همراه یک بیانیه(در ۷ بند)، جیش الغضب را با عنوان «الهیئة العُلیا لإدارة مشروع الإصلاح المهدوی» و نماینده احمدالحسن در تشکیل حکومت اسلامی معرفی کرده و تمامی اتباع احمدالحسن و تمامی مراجع تقلید شیعه و مردم عراق را به تبعیت از خود فراخواندند.

شاخه احلاس

درباور شاخه احلاس، که به سرکردگی توفیق مغربی تأسیس شده، خود را موظف به انتظار تا زمان قیام احمدالحسن دانسته و برای اثبات سخن خود به روایتی از امام صادق علیه‌السلام استناد می‌کنند. در این روایت آمده است:

«فَكُونُوا أَحْلَاسَ بُيُوتِكُمْ وَ أَلْبِدُوا مَا أَلْبَدَنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبْواً؛خانه‌نشین باشید و تا ما در خانه نشسته‌ایم شما نیز بنشینید و چون متحرّك ما حرکت کرد بسوی او روانه شوید هر چند با دست و سر زانو باشد».[۳]

---

۱. عبدالله هاشم مسئولیت‌های مهمی در بخش تبلیغاتی و مستند سازی و راه اندازی شبکه‌های تبلیغی در فضای مجازی برای احمد بصری داشته است. وی با ارائه اسناد و شواهد متعددی اثبات می‌نماید که مطالب صفحه فیسبوکی که به نام احمد الحسن است، توسط واثق الحسینی و توفیق مغربی و مدیران مکتب نجف نگاشته می‌شود نه احمد بصری.

۲. فیلم‌های منتشر شده توسط انصار پرچم(رایات سود) در نزد نویسنده موجود است که در تمامی آنها به موارد فوق اشاره صریح کرده‌اند.

۳. نعمانی، الغیبة، ص۲۶۳.

■ فعالیت جریان در ایران

همانطـور که گذشـت؛ فرقـه احمد بصـری از سال (۱۳۷۹ هـ.ش) فعالیت خود را به صورت رسمی با مسئولیت حیدر مشتت چاسب آل منشد در شهر مقدس قم آغاز کرد اما با دستگیری وی و همراهانش در تاریخ (۸۱/۹/۲۱ هـ.ش) و از سویی با شکست جریان احمدالحسن در واقعه پادگان الزرگه، فعالیت این جریان در ایران به حالت تعویق در آمده و نموّ چشمگیری نداشت. تا اینکه از سال (۱۳۹۳ هـ.ش) با پیوستن علی اکبر جوکار و عباس فتحیه به این جریان، به میزان تبلیغات و تعداد جذب شدگان افزوده شد.

در سال (۱۳۹۴ هـ.ش) موسسه‌ای با عنوان «وارثین ملکوت» در فضای مجازی اعلام موجودیت کرد و عملکرد خود را تحت نظر مکتب نجف دانست. این موسسه در گسترش جریان احمد بصری در ایران نقش قابل توجهی داشته و افرادی همچون؛ عباس فتحیه، احمد میرعرب رضی، سید حامد میری، سید حسن هاشمی، محمد بسیج، محمد رضا بالدی(زمانی) و... مدیریت وارثین ملکوت را به عهده داشتند. همزمان با آن، گروه دیگری از اتباع احمد بصری خود را با عنوان موسسه «آخرالزمان» معرفی کردند. افرادی همچون؛ سید حسین موسوی شیرجینی، احمد کهندل، علی اکبر جوکار و... در پیشانی موسسه آخرالزمان قرار گرفته و ضمن فعالیت تبلیغی برای جریان، عملکرد موسسه وارثین ملکوت را غیر رسمی و انحرافی دانسته و اقدام به مبارزه علنی با آنان کردند.

■ واقعه تربت حیدریه

عباس فتحیه بر اساس دیدگاه تکفیری و ضدیت با نظام جمهوری اسلامی، عده‌ای از اتباع احمد بصری[1] در شهرستان تربت حیدریه (از توابع خراسان رضوی)

۱. حدود شصت نفر از اتباع احمد بصری در شهرستان تربت حیدریه که اغلب آنان در مشاغل آزاد مانند دامداری،

را با بهانه آزادی عقیده، بر علیه نظام تحریک کرد. آنان نیز با تجمع در مقابل دادگستری شهرستان، در تاریخ (۲۹ مرداد ۱۳۹۷ هـ.ش)، اقدام به ضرب و شتم نیروهای انتظامی کردند. در پی این اتفاق، با طراحی عملیات روانیِ بزرگنمایی و مظلوم نمایی، هشتگ «تربت در خون» را در فضای مجازی راه انداخته و خواستار آزادی دستگیرشدگان شد و همزمان ضمن مصاحبه با «صدای آمریکا» اقدام به تخریب نظام و بدگویی از مخالفین این جریان نمود.

یک روز پس از این حادثه، احمد بصری با انتشار بیانیه و تصویری مبهم از درگیری پیروانش در صفحه رسمی فیس بوک از اغتشاش صورت گرفته حمایت کرده و نوشت:

«زندانی کردن زنان و کودکان در ایران؛ از سید علی خامنه‌ای و حکومت ایران می‌خواهیم حملات و برخوردهای سرکوب گرانه و زندانی کردن ها را متوقف کنند و مومنین و سادات و شیوخ طلاب و اساتید حوزه‌های علمیه قم و مشهد و غیر آنها را آزاد کنند و احکام خودسرانه‌ای که برای بعضی از آنها صادر شده است لغو کند. زیرا اینها مردمی هستند که زندانی می‌شوند و مورد بازخواست و محکومیت قرار می‌گیرند فقط برای عقیده‌شان و خداوند سبحان به این امر راضی نیست (لا اکراه فی الدین) و بنا بر هر معیار اخلاقی و انسانی نیز این کار صحیحی نمی‌باشد. در ادامه فایل ویدیویی (برخورد با مومنین) در تربت حیدریه مشهد در تاریخ (۲۹ مرداد ۱۳۹۷ هـ.ش) وجود دارد که چگونگی برخورد نیروهای امنیتی با مردان و زنان مومنی که برای آزادی دو نفر از مومنین زندانی شده در شهرشان جمع شده بودند را نشان می‌دهد. و متاسفانه آنها بجای تصحیح اشتباهی که انجام داده بودند و آزاد کردن آن زندانی‌ها به تظاهر کنندگان از مرد و زن و بچه حمله کردند و برخی

کشاورزی، خواربارفروشی و... بودند. برخی از این افراد پس از گذراندن دوره‌های توجیهی عقیدتی تحت نظر قوه قضائیه، پی به انحراف خود برده و از جریان احمد بصری برائت جستند.

از تظاهرات کنندگان را زندانی کردند و در بین زندانیان زنان و کودکان هم وجود دارد».[۱]

❁ ماهیّت جریان

جریان احمد بصری، همانند بسیاری از فِرق انحرافی، بیش از آنکه یک فرقه دینی بوده باشد، یک جنبش سیاسی است که با هدف ایجاد اختلاف و فتنه و انحراف در کشورهای اسلامی(شیعی) تشکیل شده و علاوه بر آن، در صدد آن است تا با تخریب جایگاه علماء و ناکارآمد جلوه دادن علوم دینی حوزه‌های علمیه و با تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصّه خود، مردم را از فقهاء جدا کرده و به گمان باطل خود، زمینه را برای فروپاشی حوزه‌های علمیه فراهم نماید.

به عنوان نمونه؛ احمد بصری در تخریب جایگاه مراجع تقلید و علمای شیعه آورده است: «... آنها علمای بی عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی علیه‌السلام شکست خوردند. آنها به تکذیب امام مهدی علیه‌السلام و وصی و فرستاده‌اش بسنده نمی‌کنند، بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولت‌های اسلامی را به غارت بردند منع می‌کنند!».[۲] همچنین در بیانیه اول شوال اعلام کرد:

---

۱. «اعتقال نساء وأطفال فی ایران؛ نطالب السید علی خامنائی والحکومة الایرانیة ان یوقفوا حملات القمع والاعتداء و الاعتقال وان یطلقوا سراح المومنین بالدعوة المهدویة الحقة من السادة والمشایخ من طلبة وأساتذة الحوزات العلمیة فی قم ومشهد وغیرهم وان تلغی الاحکام التعسفیة التی صدرت علی بعضهم. فهؤلاء أناس یعتقلون ویحاسبون و یحاکمون فقط لأجل عقیدتهم وهذا لایرضاه الله سبحانه(لااکراه فی الدین) وغیر صحیح وفق أی معیار اخلاقی او انسانی. أدناه فدیو فی تربة حیدریه فی مشهد ۱۹-۰۸-۲۰۱۸ یبین اعتداء قوات الامن علی مومنین ومومنات بالدعوة المهدویة الحقة خرجوا للمطالبة بإطلاق سراح مومنین معتقلین فی مدینتهم وللأسف بدل تصحیح الخطأ واطلاق المعتقلین تم الاعتداء علی المتظاهرین وعلی النساء والأطفال واعتقال بعض من خرجوا فی المظاهرة ومن ضمن المعتقلین نساء وأطفال».

۲. احمدالحسن، المتشابهات، ج۱، ص۴۸، س۲۰.

«بر هر مسلمانی ترک تقلید در فقه و عمل به احتیاط واجب است و هر که تقلید کند با امام مهدی علیه‌السلام مخالفت کرده است»[۱].

■ **چالش جریان احمد بصری در اسلام**

جریان احمد بصری یکی از جریان‌های خطرناکِ درون شیعی است که در دهه اخیر ظهور و بروز پیدا کرده است. این جریان دارای نقشه راه و سناریویی از پیش تعیین شده است که آن را از دعوت‌ها و تفکرات انحرافی پیشین متمایز ساخته و در ردیف جریان‌هایی همچون فرقه ضاله بهائیت و تصوف فرقه‌ای قرار داده است که در راستای اثبات این سخن به دو نکته اساسی اشاره می‌گردد:

الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلّم در مذهب تشیع:

أغلب دعوت‌های انحرافی پیشین، تنها دعوت‌هایی بودند که مسائلی در مورد صاحبان خود ارائه می‌دادند تا به واسطه آن مقام آنان را بزرگ جلوه داده و به اهداف و اغراض مادی خود دست یابند، حال آنکه دعوت انحرافی احمد بصری، مسلّمات و ضروریات مذهب حقّه تشیّع را مورد هدف قرار داده و در صدد تغییر و انحراف آنها بر آمده است که در این خصوص می‌توان به ایجاد انحراف در عدد ائمه معصومین علیهم‌السلام، تغییر مفهوم و دایره عصمت، مصادره مهدویت و قائمیت و ادعای شارعیّت اشاره کرد.

ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد بصری مخالفت دارند:

یکی از مهمترین چالش‌های پیش روی تشیع، برخورداری جریان احمد بصری از بینش تکفیری درباره تمامی مسلمانانی است که این دعوت را نپذیرفته و یا با آن

---

۱. ادعیاء المهدویة، ص۱۸۶.

مخالفت کرده‌اند.[۱] لذا احمد بصری بر اساس القائات تکفیری[۲] و اعلام قائمیت خود، بینش خون آلود و انتقام گیرنده‌ای را به پیروان خود داده است تا به محض تمکّن آنان در روی زمین، به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند. این در حالی است که؛ پیروان احمد بصری بر این عقیده‌اند که احمد اسماعیل همان قائمی است که با شمشیر قیام خواهد کرد و به مدت هشت ماه شمشیر کشیده و مردم را قتل عام خواهد کرد.[۳] این مسأله به این معناست که بر اساس پندار آنان، اگر احمد بصری در زمین تمکّن پیدا کند، به مدت هشت ماه متوالی و متصل خون‌های مردم را بر زمین می‌ریزد، بدون اینکه ذره‌ای شفقت و رحمتی داشته باشد.[۴]

احمد بصری علاوه بر تکفیر، اموال مخالفین خود را نیز محترم ندانسته و در مواردی تصاحب اموال آنان را جایز دانسته است. به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. دریافت پول بیشتر از صاحب کار

سئوال. من در شرکتی کار میکنم که صاحب شرکت مسلمان است و از مخالفین دعوت شما می‌باشد. هزینه جابجایی و حمل و نقل من به عهده

---

۱. احمد بصری اعلام کرد: «و أعلن بإسم الامام محمد بن الحسن المهدی ﷺ أن کل من لم یلتحق بهذه الدعوة و یعلن البیعة لوصی الامام المهدی ﷺ بعد ۱۳ رجب ۱۴۲۵ فهو خارج عن ولایة علی بن ابی طالب ﷺ و بهذا الی جهنم و بأس الورد المورود... و ان رسول الله محمد بن عبدالله ﷺ بریء من کل من ینتسب الیه و لم یدخل فی هذه الدعوة و یعلن البیعة...». بیانیه ۱۰ / ۵ / ۱۳۸۳ هـ.ش.

۲. در کتاب شرایع الاسلام، مخالفین خود را در ردیف کفار و نواصب دانسته و آنان را کافر و نجس خوانده است. شرایع الاسلام، ج۱، ص۳۵.

۳. این باور بر اساس استناد به روایتی در منابع اهل سنت است که گفته شده: «و یخرج قبله رجل من أهل بیته بأهل الشرق و یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر یقتل و یمثّل و یتوجّه إلی بیت المقدس، فلا یبلغه حتی یموت». الفتن بن حماد، ص۲۴۵.

۴. ر.ک: خباز، المهدویة الخاتمة، ج۱، ص۲.

صاحب شرکت است. آیا برای من جایز است که بیش از مبلغی که برای حمل و نقل هزینه می‌کنم را از صاحب شرکت مطالبه کنم؟ مثلا اگر ۵۰۰ درهم هزینه می‌کنم بگویم ۱۰۰۰ درهم هزینه کرده‌ام؟

پاسخ احمد الحسن: اینان دشمنان ائمه و مهدیین[۱] هستند و مال آنان احترامی ندارد. تا میزانی که توانستی از مال او بردار و این کار برای تو جایز است.[۲]

۲. استفاده از بسته اینترنت همسایه

سئوال. آیا استفاده شخصی و بدون اجازه از اینترنت یکی از مراکز غیر دولتی برای ما جایز است؟

پاسخ احمدالحسن: اگر صاحب مال(اینترنت) مخالف ائمه و مهدیین باشد، در این صورت مال او هیچ احترامی ندارد و می‌توانی از اینترنت او استفاده کنی![۳]

این نوع از بینش و تمامی بینش‌های انحرافی موجود در جهان اسلام، ریشه در «نقل گرایی افراطی»، «کج فهمی روایات» و «دوری از عقل» داشته و می‌توان مهمترین علل پیدایش این بینش را در سه مسأله مذکور جستجو کرد.

لذا احمد بصری با کنارگذاشتن عقل و با رویکردی افراطی به حدیث (البته با تدلیس، تقطیع، تحریف و تأویل احادیث)، توان فهم روایات را از پیروان خود سلب کرده و فضا را به نوعی ترسیم کرده است که حتی در صورت تعارض بدیهیات عقلی با روایات ضعیف و حتی مجعول، بدیهیات عقلی را انکار می‌کنند. از

---

۱. مهدیین، جایگاه خود ساخته‌ای است که احمد بصری با استناد به اخبار آحاد ضعیف و خلاف مشهور به آن دست یافته و خود را اولین مهدی از مهدیین دوازده‌گانه بعد امام مهدی ﷺ میداند.

۲. الجواب المنیر، ج۴، سئوال ۳۴۶.

۳. همان، ج۲، سئوال ۱۳۷.

اینرو، حدیث‌گرایی افراطی و دوری از عقل از ویژگی‌هایی است که با اندیشه این جریان گره خورده و بر همین اساس در ورطه بینش تکفیر و انحراف افتاده‌اند.

پرسش‌های درس

۱. علت خروج احمد بصری از حوزه علمیه را بیان کنید.
۲. سه نمونه از گروه‌های تشکیلاتی احمدالحسن را نام ببرید.
۳. تفاوت بین انصار پرچم و مکتب را تبیین کنید.
۴. بینش تکفیری احمدالحسن از چه مقوله‌ای نشأت یافته است؟
۵. اهداف کلی جریان احمدالحسن را تشریح کنید.

درس دوم

ادعاهای احمدالحسن البصری

هرچنـد که مدعیان دروغیـن، در صـدد آن هستند تا با ادعاهای واهـی، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و بدین وسیله به امیال نفسانی خود دست یابند، لیکن احمدبصری پا فراتر نهاده و از هیچ ادعایی فروگذار نشده و مدعی امر امامت و وصایت نیز گردیده است. وی از جمله کسانی است که تاکنون بیشترین ادعای مهدویت را به نام خود رقم زده است که به برخی اشاره می‌شود:

۱. من با نص تشخیصی - که به نگهدارنده از گمراهی برای کسی که آن را بپذیرد، توصیف شده - به نزد شما آمده‌ام و با علم آمده‌ام و پرچم البیعة لله را برافراشته‌ام: «و قد جئتکم بالنص التشخیصی الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسک به، و جئت بالعلم و الانفراد براية البيعة لله».[۱]

۲. احمد الحسن؛ اولین جانشین از جانشینان دوازده‌گانه بعد از وفات امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است: «اول أوصياء الإمام المهدی الاثنی عشر بعد وفاته».[۲]

۳. فرزند امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است: «ابن الإمام المهدی علیه‌السلام».[۳]

۴. سفیر حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است: «رسول الإمام المهدی محمد بن الحسن علیه‌السلام».[۴]

---

۱. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص۲۶. ۲. الجواب المنير، ج۱، ص۳۳.
۳. همان، ص۳۳. ۴. همان، ص۳۳.

۵. وزیر امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بعد از ظهور است: «وزیر الإمام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بعد ظهوره».[۱]

۶. اولین مؤمن به امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بعد از ظهور است: «أول المؤمنین بالإمام المهدی بعد ظهوره».[۲]

۷. او نائب مهدی علیه‌السلام است: «هو نائب المهدی علیه‌السلام».[۳]

۸. اولین مهدی از دوازده مهدی است: «أول المهدیین الاثنی عشر».[۴]

۹. هیچ دلیل شرعی پیدا نمی‌شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی علیه‌السلام در نسل دوازده‌گانه مهدیین دارد: «لا یوجد دلیل شرعی یحصر الامامة فی اثنی عشر اماماً، بل الادلة الشرعیة متواترة علی استمرار الامامة بعد الامام المهدی علیه‌السلام فی ذریته المهدیین الاثنی عشر».[۵]

۱۰. امام واجب الاطاعة از سوی خداوند است: «امام مفترض الطاعة من الله».[۶]

۱۱. روایات زیادی دلالت بر این دارد که امام سیزدهم، همان قائم است: «وردت روایات کثیرة تدل علی أن الامام الثالث عشر هو قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله».[۷]

۱۲. احمد همان قائم و امام سیزدهم از بیست و چهار امام است: «القائم احمد... الثالث عشر من الائمة الاربعة و العشرین».[۸]

۱۳. مقام او این است که: خلیفه‌ای از خلفای الهی و امام از امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام است: «مقامه: خلیفة من خلفاء الله و امام من أئمة اهل البیت».[۹]

---

۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج۱، ص۴۶.
۲. همان.
۳. همان، ج۱، ص۴۸.
۴. الرد الاحسن فی الدفاع عن الاحمد الحسن، ص۱۱.
۵. الاربعون حدیثا فی المهدیین ذریه القائم علیه‌السلام، ص۷.
۶. المشابهات، ج۴، ص۴۶.
۷. ما بعد الاثنی عشر اماماً، ص۷۱.
۸. قبل الطوفان الثانی احمد الموعود، ص۳۹.
۹. الوصیة المقدسة، ص۶۳.

۱۴. قائم همان مهدی اول است نه امام مهدی علیه‌السلام: «القائم هو المهدی الاول و لیس الامام المهدی علیه‌السلام».[۱]

۱۵. دولت و حکومت را برای امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آماده خواهد کرد و پس از ایشان اولین حاکم خواهد بود: «مُمهّد الرئیسی لها و الحاکم الاول بعد قائدها الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف».[۲]

۱۶. همانا یمانی زمینه ساز ظهور مقدس است و او یکی از سیصد و سیزده نفر بوده و پرچم را به امام مهدی علیه‌السلام تحویل می‌دهد. اسم او احمد و کنیه‌اش عبدالله یعنی اسرائیل است. «إن الیمانی ممّهد فی زمن الظهور المقدس و من الثلاث مائة و ثلاث عشر و یسلم الراية للامام المهدی.[۳] فاسمه احمد و کنیته عبدالله أی الاسرائیل».[۴]

۱۷. اسم یمانی احمد و از بصره می‌باشد: «الیمانی اسمه احمد و من البصره».[۵]

۱۸. معصوم بوده و در روایات به آن تصریح شده است: «معصومٌ منصوص العصمة».[۶]

۱۹. تحت تعلیم مستقیم از امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است: «درّس السید احمد الحسن علی ید الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف»[۷]

۲۰. دعوت من همانند دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است: «فدعوتی کدعوة نوح و إبراهیم و کدعوة موسی و کدعوة عیسی و کدعوة محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله».[۸]

---

۱. المشابهات، ج۴، ص۴۴.
۲. همان، ج۱، ص۲۶۰.
۳. بیانیه (الیمانی الموعود)، تاریخ ۱۳۸۴/۳/۹ هـ.ش.
۴. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج۱، ص۴۶.
۵. المتشابهات، ج۴، ص۴۶.
۶. همان، ص۴۳.
۷. همان، ۴۴.
۸. الجواب المنیر، ج۱، ص۷.

۲۱. اراده من همان اراده و خواست خداوند است. «إرادتی هی إرادة الله سبحانه و تعالی و مشیئته».[۱]

۲۲. من راه مستقیم به سوی بهشت نعیم هستم: «أنا الصراط المستقیم إلی جنات النعیم».[۲]

۲۳. کسی که از من رویگردانی کند هلاک و نابود می‌شود: «من تخلف عنی هلک و هوی».[۳]

۲۴. او روشن‌ترین ستارگان، زره داوود، ستاره شش‌پر و ستاره صبح است: «انه سعد النجوم و درع داوود والنجمة السداسیة و نجمة الصبح».[۴]

۲۵. کتاب خدا و قرآن ناطق است: «کتاب الله والقرآن الکریم الناطق».[۵]

۲۶. رسول خدا به او وصیت و اسم وی، نسب و صفت وی را بیان کرده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله وصی به و ذکر اسمه و نسبه و صفته».[۶]

۲۷. ائمه علیهم السلام من را با اسم، نسب، صفت و محل زندگی‌ام بیان کرده‌اند: «ان الائمة علیهم السلام ذکرونی باسمی ونسبی وصفتی وسکنی».[۷]

۲۸. اشعیا، ارمیا، دانیال و یوحنا مردم زمین را به آمدنم بشارت داده‌اند: «ان اشعیا وارمیا ودانیال ویوحنا البربری بینوا أمری لأهل الارض قبل سنین طویلة».[۸]

۲۹. خون امام حسین علیه السلام به خاطر خدا و پدرش و احمد الحسن ریخته شده است: «ان دماء الإمام الحسین علیه السلام سالت فی کربلاء لله ولأجل أبی علیه السلام ولأجلی».[۹]

---

۱. الجواب المنیر، ج۱، ص۸.
۲. بیانیه برائت در تاریخ ۱۰ / ۵ / ۱۳۸۳ ه.ش.
۳. همان.
۴. بیان الحق و السداد، ج۱، ص۳۸.
۵. همان، ص۱۴.
۶. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج۱، ص۱۸.
۷. همان، ص۱۹.
۸. همان، ص۲۰.
۹. همان، ص۱۹.

۳۰. در آیات بسیاری با عنوان رسول به وی اشاره شده است: «أنه المشار اليه بالرسول فی آیات کثیرة من القرآن، منها ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾؛[۱] ﴿أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ﴾؛[۲] ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛[۳] ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾[۴]».[۵]

۳۱. همه اختیارات پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام؛ اعم از رسالت و ولایت، در مهدی اول جمع شده است: «ففی المهدی الاول یجتمع دور محمد صلی الله علیه و آله و دور علی علیه السلام، أی الرسالة و الولایة».[۶]

۳۲. همانا ختم نبوت، یعنی به انتهاء رسیدن نبوت و توقف آن امری نادرست است: «أن ختم النبوة، أی انتهاء النبوة و توقفها أمرٌ غیر صحیح»[۷]

۳۳. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است: «انه یملأ الارض قسطا و عدلا، بعدما ملئت ظلماً و جوراً».[۸]

۳۴. باقیمانده آل محمد صلی الله علیه و آله است: «انا بقیة آل محمد».[۹]

۳۵. تأیید شده جبرائیل است: «مؤید بجبرائیل».[۱۰]

۳۶. استوار و محکم شده میکائیل است: «مسدد بمیکائیل».[۱۱]

۳۷. یاری شده اسرافیل است: «منصور بإسرافیل».[۱۲]

---

۱. اسراء، ۱۵.
۲. دخان، ۱۳.
۳. جمعه، ۲.
۴. یونس، ۴۷.
۵. الجواب المنیر، ج۱، ص۲۴.
۶. همان، ج۴، ص۴۶.
۷. النبوة الخاتمة، ص۱۶.
۸. بیانیه احمد الحسن ۹ / ۳ / ۱۳۸۴ هـ.ش.
۹. الجواب المنیر، ج۱، ص۴۱.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. همان.

۳۸. یاری من بر مسلمانان واجب است: «یجب علی الامة نصرتی».[۱]
۳۹. کسی که به من ایمان نیاورد وارد جهنم می‌شود: «من لم یؤمن بی فهو فی النار».[۲]
۴۰. مؤید به روح القدس است: «مؤید بروح القدس».[۳]
۴۱. نامش در انجیل بیان شده است: «مذکور فی الإنجیل».[۴]
۴۲. نامش در تورات آمده است: «مذکور فی التوراة».[۵]
۴۳. همانند عیسی علیه‌السلام است که جان خودش را فدا نمود: «شبیه عیسی بن مریم علیه‌السلام الذی فداه بنفسه».[۶]
۴۴. برتر از عیسی بن مریم است: «أفضل من نبی الله عیسی بن مریم».[۷]
۴۵. گوسفند به‌پا خاسته در خواب یوحنا است: «الخَروف القائم فی رؤیا یوحنا اللاهوتی».[۸]
۴۶. عالم‌ترین مردم به تورات، انجیل و قرآن است: «اعلم الناس بالتوراة والإنجیل والقرآن».[۹]
۴۷. امام مهدی علیه‌السلام او را برای اصلاح حوزه‌های علمیه ارسال کرده است. «أرسله الامام المهدی علیه‌السلام للاصلاح فی الحوزة العلمیة».[۱۰]
۴۸. خبر عظیم است: «انه النبأ العظیم».[۱۱]
۴۹. سنگ نجات‌دهنده کشتی نوح در دست علی علیه‌السلام است: «حجر فی یمین علی بن أبی طالب ألقاه فی یوم لیهدی به سفینة نوح».[۱۲]

---

۱. برائت صادر شده در تاریخ ۱۰ / ۵ / ۱۳۸۳ هـ.ش.
۲. همان.
۳. الجواب المنیر، ج۱، ص۴۱.
۴. همان، ص۲۵.
۵. همان.
۶. الجواب المنیر، ج۴، ص۴۶.
۷. همان.
۸. همان.
۹. المتشابهات، ج۴، ص۴۶.
۱۰. الجواب المنیر، ج۱، ص۳۷.
۱۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج۱، ص۴۵.
۱۲. الجواب المنیر، ج۱، ص۱۶.

۵۰. خداوند به واسطه او ابراهیم را از آتش نجات داد: «ان الله نجی به نبیه ابراهیم علیه‌السلام من نار نمرود».[۱]

۵۱. خداوند به واسطه او یونس را از شکم ماهی نجات داد: «ان الله خلص به نبیه یونس علیه‌السلام من بطن الحوت».[۲]

۵۲. به واسطه او موسی علیه‌السلام با خدا سخن گفت: «ان الله کلم به موسی بن عمران علیه‌السلام علی الطور».[۳]

۵۳. او را همان عصای موسی قرار داد تا به دریا بزند: «جعله عصا تفلق البحار».[۴]

۵۴. او را زره داوود قرار داد: «جعله درعاً لداوود».[۵]

۵۵. امیرمؤمنان علیه‌السلام در روز احد به واسطه او از خودش محافظت کرده است: «تدرع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام یوم احد».[۶]

۵۶. همانا او فرستاده مسیح و ایلیا و خضر است: «انه رسول السید المسیح علیه‌السلام و رسول إیلیا و رسول الخضر».[۷]

۵۷. او دابة الارضی است که در آخر الزمان سخن خواهد گفت: «دابة الارض التی تکلم الناس فی آخر الزمان».[۸]

۵۸. مهر نبوت در پشت دارد: «بظهره خاتم النبوة».[۹]

۵۹. حجر الاسود است: «انه الحجر الاسود».[۱۰]

---

۱. الجواب المنیر، ج۱، ص۱۶.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان.
۷. همان، ص۳۰.
۸. بیوگرافی احمد بصری ۱۸ / ۶ / ۱۳۸۴هـ.ش.
۹. الجواب المنیر، ج۴، ص۵۹.
۱۰. همان، ص۷۶.

۶۰. باغی از باغ‌های بهشت است که پیامبر خدا از آن خبر داده است: «روضة من ریاض الجنة أخبر عنها رسولالله ﷺ».[۱]

۶۱. یارانش اولین کسانی هستند که وارد بهشت می‌شوند: «انصاره أول من یدخلون الجنة».[۲]

۶۲. روح‌القدس نازل نمی‌شد، مگر به همراه محمد ﷺ و پس از وفات ایشان به علی علیه‌السلام منتقل شد و سپس به امامان بعد از ایشان و پس از آنان به مهدیین دوازده‌گانه نازل خواهد شد: «روح‌القدس الاعظم لم ینزل الا مع محمد ﷺ انتقل بعد وفاته الی علی علیه‌السلام ثم الی الائمه ثم بعدهم الی المهدیین الاثنی عشر».[۳]

۶۳. او همان خضر نبی است: «و الحقیقة أن العبد الصالح هو قائم آل محمد ﷺ».[۴]

۶۴. او ناقه صالح است: «هو ناقة الصالح».[۵]

۶۵. او مرده زنده است: «هو الحی المیت».[۶]

۶۶. او حرز حضرت فاطمه علیهاالسلام است: «هو حرز فاطمه علیهاالسلام».[۷]

۶۷. او صدر نشین مخلوقات و صاحب نیکوکاری و پرهیزگاری است: «هو صدر الخلائق ذو البر و التقوی».[۸]

ادعاهای مذکور، برخی از سخنان احمد بصری است که با بررسی هر کدام، کذب و واهی بودن تمامی آن‌ها روشن می‌شود. نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برای هیچکدام از ادعاهای خود ادله عقلی و نقلی معتبری ذکر نکرده و حتی

---

۱. الجواب المنیر، ج۴، ص ۷۶.
۲. برائت صادر شده در تاریخ ۳ / ۵ / ۱۳۸۳ هـ.ش.
۳. الجواب المنیر، ج۱، ص۳۹.
۴. رحلة موسی الی مجمع البحرین، ص۴۴.
۵. بیان الحق و السداد من الاعداد، ج۱، ص۵۰.
۶. همان، ص۴۹.
۷. همان، ص۵۱.
۸. همان، ص۵۳.

برخی از این اوصاف، مختص رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام، امام مهدی علیه‌السلام و یا حتی در خصوص جبرائیل علیه‌السلام صادر شده‌اند. علاوه بر آن، هر آنچه از سنگ و چوب و باغ و حتی گوسفندانی که در انجیل تقدیس شده را جلوه‌ای از خود دانسته است.

■ مدعای سیاسی احمد بصری

وی بر این باور است که حق انتخاب حاکم در هر عصر و زمانی با خداوند است و مردم حقی در انتخاب حاکم و برگزاری انتخابات ندارند. لذا با توجه به این دیدگاه، زمان حاضر را نیز مشمول این قانون دانسته و خود را به استناد حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه‌الله‌علیه، حاکم و خلیفه برحق الهی می‌داند. وی بر اساس این باور، در تاریخ (۵/ ۹/ ۱۳۸۲هـ.ش) نامه‌ای خطاب به رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران نوشته و تحویل فوری حکومت ایران را خواستار شده است. در این نامه آورده است:

إلی السید علی الخامنئی

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانات إِلى أَهْلِها وَإِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَميعاً بَصيراً﴾

علیک بتسلیم الحکم فی ایران إلی وصی الإمام المهدی علیه‌السلام و بعکسه تکون عاصی لأمر الإمام المهدی علیه‌السلام. وعلی الشعب الإیرانی التشریف فی بلاد الری- التی تروی اهل الأرض الذین فی آخر الزمان- تمکینی من حکم بلاد ایران.[1]

البته احمدبصری در سال (۱۳۹۳هـ.ش) از این باور تا حدودی عقب نشینی کرد و با درخواست کرسی قانونی در مجلس عراق، به نوعی مشروعیت دموکراسی را

---

۱. ادعیاء المهدویة، ص۱۷۳.

تایید نمود و حتی در ویدئوی منتشر شده از دکتر علاء سالم[۱]، باور قبلی خود مبنی بر حاکمیت الله را بطور رسمی نقض کرد. علاء سالم می‌گوید: «حاکمیت الله، از انتخابات جدا نیست و بی ارتباط نمی‌باشد. و کسی تصور نکند که ما، مخالف و ضد انتخابات هستیم. بلکه مردم می‌توانند، در انتخاب حاکم، مشارکت داشته باشند.»

این درحالی است که احمدبصری در کتاب‌های خود، دموکراسی و انتخابات را بطور جدی مخالف با قرآن و دین اسلام دانسته است.[۲]

با گذشت زمان، احمد بصری در صفحه فیسبوک خود در تاریخ (۱۳۹۷/۵/۲ هـ.ش)، از چرخش باورش پرده برداشته و راه حل رهایی عراق از مشکلات را در گرو حاکمیت سید محمد جعفر محمد باقر صدر دانست. وی در این بیانیه گفته است:

«ما ادری تضحك ...تبجی .....تلطم. ۱۵ سنة علی هالقوانه نفسه ویریدونها تستمر بربکم‌های دولة لو عصابة نصب واحتیال ماکو حل غیر التغییر الجذری السید جعفر الصدر رئیس حکومة انقاذ مستقل؛ نمی‌دانم بخندی... گریه کنی... خودت را بزنی. پانزده سال، همان قانون و باز می‌خواهند ادامه پیدا کند شما را به خدا این دولت است یا گروهک تقلب و کلاه برداری؟! هیچ راه حلی جز تغییر ریشه‌ای، با سیدجعفر صدر به عنوان رئیس حکومت رهایی بخش مستقل نیست».

---

۱. دکتر علاء سالم، یکی از پیروان اصلی احمد بصری است. می‌توان او را در بین حلقه اصلی مکتب نجف دانست. وی در حدود ۲۰ سال در ایران تحصیلات خود را ادامه داده و پس از مراجعت به عراق، پرده از راه انحرافی خود برداشت.

۲. المتشابهات، ج۱، ص۹۵.

پرسش‌های درس

۱. چند نمونه از ادعاهای احمد بصری را بیان کنید.

۲. نام و جایگاه یمانی در باور احمدبصری چیست؟

۳. یک نمونه از آیاتی که احمد بصری برای اثبات رسول بودن خود آورده را بیان کنید.

۴. باور احمد بصری درباره روح القدس چیست؟

۵. مدعای سیاسی احمد بصری چیست؟

درس سوم

قانون شناخت حجت‌های الهی

نمودارِ قانون شناخت حجت‌های الهی بر اساس آیات و روایات شیعه

یکی از موارد سوء استفاده در جریان احمدالحسن البصری، مسأله قانون شناخت حجت‌های الهی است. احمد بصری با برداشتی ناقص از روایت امام باقر علیه‌السلام [1] قانون خود ساخته‌ای را با عنوان قانون شناخت حجت‌های الهی وضع کرده و با انحصار این قانون در «وصیت، سلاح و پرچم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله» [2] سعی در تطبیق محتوای آن با شخصیت خود دارد.

وی برای مطابقت قانون مذکور با شخصیت خود، به حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمه‌الله [3] استناد نموده و با تأویل سلاح رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به علم و تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله، مدعی برخورداری از سلاح و پرچم شده و سعی در اثبات وصایت و حجیت خود دارد.

احمد بصری و اتباع او برای استخراج قانون شناخت حجت‌های الهی، ابتدای روایت امام باقر علیه‌السلام را حذف کرده و تنها به بخشی از آن استناد می‌کنند. چنانچه ناظم العقیلی در کتاب «الوصیة والوصی احمدالحسن»، این روایت را بدینگونه آورده است:

عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُول: «فَإِنَّ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ رَايَةً وَ لِغَيْرِهِمْ رَايَاتٍ فَالْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَداً حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ؛پس همانا برای آل محمد و علی علیهم‌السلام

---

۱. عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام: «... يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ هُوَ وَ مَنْ مَعَهُ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ بِضْعَةَ عَشَرَ يُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ وَ وَزِيرُهُ مَعَهُ فَيُنَادِي الْمُنَادِي بِمَكَّةَ بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيٍّ مَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ يُشْكِلْ عَلَيْكُمْ عَهْدُ نَبِيِّ اللهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ وَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكِلُ عَلَيْكُمُ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ وَ إِيَّاكَ وَ شُذَّاذاً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَإِنَّ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ رَايَةً وَ لِغَيْرِهِمْ رَايَاتٍ فَالْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَداً حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللهِ وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ فَإِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي...». تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۵.

۲. «قانون معرفة الحجة و فقراته الثلاث... و هی تنصیب خلیفة و کونه أعلم و أمر المکلفین بطاعته». احمدالحسن، عقائد الاسلام، ص۶۷.

۳. طوسی، الغیبة، ص۱۵۱.

پرچمی است و برای دیگران پرچم‌هایی. پس منتظر باش و هرگز از آنان تبعیت نکن تا اینکه مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام را ببینی که همراه او عهد و پرچم و سلاح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است».[1]

وی در ادامه چنین استدلال کرده است: «یمانی همان کسی است که از فرزندان امام حسین علیه‌السلام است و وصیت و دعوت و علم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه اوست».[2]

با مراجعه به اصل روایت، آنچه به دست می‌آید این است که در ابتدای روایت، به شش نشانه اشاره شده و ناظم العقیلی به جهت فرار از مسأله، روایت را تقطیع نموده، تا بتواند با استناد به بخش پایانی روایت، مستندی برای قانون سه گانه احمد بصری بسازد. نشانه‌های موجود در این روایت عبارتند از:

۱. همراه او ۳۱۳ نفر هستند که بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. «مَعَهُ الثَّلَاثُمِائَةٍ وَ بِضْعَةَ عَشَرَ يُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ».

۲. عهد نبی الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. «مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللهِ».

۳. پرچم نبی الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. «وَ رَايَتُهُ».

۴. سلاح نبی الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. «وَ سِلَاحُهُ».

۵. وزیر امام مهدی علیه‌السلام. «وَ وَزِيرُهُ مَعَهُ»

۶. صوت آسمانی که آن را تمامی مردم جهان می‌شنوند. «فَيُنَادِي الْمُنَادِي بِمَكَّةَ بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ».

علاوه بر آن، چنانچه احمد بصری بخواهد قانون شناخت حجت‌های الهی را از این روایت به دست بیاورد با چند محذور مواجه خواهد شد:

۱. این روایت برای شناخت قائم علیه‌السلام صادر شده و قابل تعمیم به سایر حجج الهی، اعم از انبیاء و اوصیاء نیست. زیرا شناخت انبیاء الهی با عهد و سلاح و

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۵.

۲. الوصیة والوصی احمد الحسن، ص۱۲۳.

پرچم رسول الله ﷺ غیر قابل تصور بوده و سایر اوصیاء پیامبراکرم ﷺ نیز با صوت و صیحه آسمانی شناخته نشده‌اند.

۲. چنانچه بخواهیم قائم علیه‌السلام را با این روایت بشناسیم، بهتر است به تمامی شاخصه‌ها و مؤلفه‌های مذکور در روایت متمسک شویم و این اجازه را نداریم که برخی از آنان را پذیرفته و برخی دیگر را نادیده بگیریم.

به نحو اجمالی، در پاسخ به قانون سه‌گانه احمد بصری، پیرامون شناخت حجت‌های الهی گفته می‌شود:

اولاً تأویلات صورت گرفته برای سلاح و پرچم، با روایات متواتر اهل بیت علیهم‌السلام مناسبتی ندارند.[۱]

ثانیاً دعوت به حاکمیت الله نمی‌تواند به عنوان شاخصه شناخت حجت الهی محسوب شود، زیرا اصل سئوال این است که چگونه می‌توان مدعی صادق را از مدعی کاذب، (که هر دو مردم را به حاکمیت الله دعوت می‌کنند) باز شناخت؟ اگر در پاسخ بگوییم؛ هر کسی که دعوت به حاکمیت الله می‌کند او مدعی صادق است، پاسخی نادرست داده‌ایم زیرا عین سئوال را در پاسخ قرار داده‌ایم. مانند این است که سئوال کنیم: چگونه می‌توانیم مالک حقیقی این کتاب را با وجود شیادان و کلاهبردارانی که به دروغ ادعای مالکیت می‌کنند بشناسیم؟ در پاسخ گفته شود: هر کسی که آمد و گفت من مالک کتاب هستم او راست می‌گوید! یا اینکه در پاسخ به این سئوال که؛ چگونه می‌توان أعلم مراجع تقلید را بازشناخت؟ گفته شود: ببینید هر کدام که ادعای أعلم بودن کرد او أعلم است!

ثالثاً مُعرِّف باید أعرَف از مُعرَّف باشد[۲] و علاوه بر آن باید بی نیاز از مُعرِّف دیگر

---

۱. در مباحث بعدی به باطل بودن این تأویلات اشاره شده است.

۲. معرفی کننده باید از معرفی شونده شناخته شده تر باشد. المنطق، مظفر، ص۱۲۳.

باشد وگرنه تسلسل[۱] پیش می‌آید، زیرا در این صورت هر مُعرِّفی نیازمند مُعرِّفی دیگر تا بی نهایت خواهد شد. با حفظ این مقدمه؛ هر کدام از وصیت یا علم و دعوت به حاکمیت الله؛ به جهت ابهام در تعریف[۲] و شمول[۳] و تعیین مصداق[۴]، نیازمند مُعرِّف دیگری هستند که دارای شرایط فوق باشند و با این حساب، حجت خدا با این سه مُعرِّف قابل شناسایی نیست و مُعرِّفین مذکور؛ فاقد شرط منطقی و عقلی برای مُعرِّف بودن هستند.

رابعاً قانون ارائه شده از سوی احمد بصری اطلاق أفرادی[۵] ندارد و با مراجعه به آیات و روایات مشخص می‌گردد که؛ شناخت انبیاء الهی، به عنوان یک قاعده، متوقف بر ارائه وصیت، یا برخورداری از علم یا صرف دعوت به حاکمیت الله نبوده است. مشخصاً می‌توان به وصیت اشاره کرد که استناد به آن در سیره پیامبران الهی نبوده و حتی از آن به عنوان شرط لازم برای شناخت انبیاء نیز یاد نشده است. حتی در مصادیقی دیده می‌شود که اساساً امکان ارائه وصیتی از پیامبر پیشین وجود نداشته است؛ مانند مساله حضرت آدم علیه‌السلام، که نمی‌تواند خود را با

---

۱. تسلسل عبارتست از ترتب امور نامتناهی، بدین صورت که چیزی معلول چیزی باشد و دومی نیز معلول سومی و سومی معلول چهارمی و بدین منوال تا بی نهایت. نهایة الحکمة، طباطبایی، ،ص۲۱۷.

۲. به عنوان نمونه؛ اگرچه ارائه علم الهی، یکی از شاخصه‌های شناخت حجت‌های الهی می‌تواند باشد، اما باید دانست که تعریف روایات معصومین علیهم‌السلام از این علم چیست و وجه تمایز این علم از سایر علوم بشری کدام است؟

۳. با مراجعه به آیات و روایات مشخص می‌شود که همه انبیاء به وصیت یا به علم استناد نکرده و حتی برخی از پیامبران صرفاً به معجزه الهی تمسک کرده‌اند، لذا این قاعده شمول و اطلاق افرادی ندارد.

۴. هر کدام از وصیت و علم و دعوت به حاکمیت الله، می‌تواند امر را برای مردم، در تعیین مصداق مشتبه کنند و خود، عامل انحراف از حق شوند، زیرا اسم مذکور در وصیت، قابل صدق بر همگان بوده و علم نیز می‌تواند با توجه به سطح علمی و تخصص مخاطبین تعریف شود و دعوت به حاکمیت الله نیز می‌تواند از جانب هر کسی اتفاق بیافتد.

۵. شمول حکم به حسب افراد خارجی را «اطلاق افرادی» می‌گویند و این در جایی است که افراد متعددی در کار باشد و طبیعت، قابلیت صدق بر هر یک از آنها را داشته باشد، مانند: «اکرم العالم» که عالم، افراد مختلفی دارد و حکم اکرام شامل همه آن افراد می‌شود. صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج۱، ص۲۳۷.

وصیت پیامبر پیشین معرفی کرده باشد، زیرا اساساً پیش از ایشان پیامبری نبوده و به عبارتی سالبه به انتفاء موضوع[۱] است.

احمدبصری در پاسخ به این اشکال گفته است: حضرت آدم از حجج الهی مستثنی است و ایشان با نص مستقیم الهی برای مردم معرفی شده و وصیتی نداشته است. آنجا که خداوند فرمود: ﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[۲] مردم دانستند که آدم حجت خداوند است.[۳]

در پاسخ به وی گفته می‌شود، بر فرض این که هنگام صادر شدن این خطاب الهی، انسان‌های دیگری نیز بوده‌اند، اما با مراجعه به آیات قبل و بعد، مشخص می‌شود که مخاطب خداوند در این خطاب، ملائکه و ابلیس است و نه انسان یا موجوداتی شبیه آن. در حالیکه سئوال این است که انسان‌ها چگونه آدم علیه‌السلام را به عنوان پیامبر الهی شناختند، نه ابلیس و نه ملائکه!

ممکن است برخی از اتباع احمدبصری در مواجهه با این سئوال بی پاسخ بگویند: ممکن است مردمان زمان حضرت آدم علیه‌السلام، او را در عالم رؤیا به پیامبری شناخته باشند، که در پاسخ گفته می‌شود:

اولاًبرای اثبات این ادعای بی اساس به کدامین آیه و روایت استناد می‌کنید؟

ثانیاً طبق روایتی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: «همانا رؤیا در ابتدای خلق انسان نبوده و بعداً به وجود آمده است. راوی از علت آن پرسید و امام علیه‌السلام فرمود: همانا خداوند پیامبری را مبعوث فرمود و مردم خود را به عبادت و طاعت خدا فراخواند. آنان گفتند اگر این کار را انجام دهیم برای ما چه حاصل می‌شود و بدان

---

۱. اگر در یک قضیه‌ای اصلا موضوعی وجود نداشته باشد، هر چیزی را میتوان از آن سلب کرد. مثلا «قادر بودن شریک خداوند متعال» سالبه به انتفاء موضوع است زیرا خداوند شریکی ندارد تا گفته شود که او قادر است یا نیست.

۲. بقره، ۳۰.

۳. عقائد الاسلام، ص۷۰.

که تو از ما ثروتمندتر و قوی‌تر نیستی. ایشان فرمود: اگر از من اطاعت کنید شما را پس از مرگ داخل در بهشت می‌کنم و اگر مخالفت کنید وارد جهنم می‌کنم. گفتند چه زمانی این کار را انجام می‌دهی؟ فرمود هنگامی که مرگ شما را فرا گرفت. گفتند ما امواتمان را دیدیم که تبدیل به استخوان شده و از بین رفتند، با این سخنان آن پیامبر را بیشتر تکذیب کرده و به تمسخر گرفتند. پس خداوند رؤیا را در خواب آنان قرار داد. آنان به نزد پیامبر آمده و ماجرای دیدن رؤیا را بازگو کردند. ایشان فرمود: خداوند از این طریق خواست با شما احتجاج کند به اینکه وقتی شما می‌میرید روحتان همانند خواب می‌رود و به بدن‌هایتان بازمی‌گردد تا عقاب شوید».[1]

نکته: در اینکه هر پیامبری وصی داشته است، جای هیچ شکی نیست،[2] اما محل نزاع و بحث در این است که مردم، چگونه پیامبران زمان خود را شناخته‌اند و آیا هر پیامبری برای معرفی خود به مردم، به وصیت پیامبر پیشین استناد کرده است؟

باید توجه داشت که هیچکدام از انبیاء الهی مانند حضرت ابراهیم و یوسف و موسی و عیسی علیهم‌السلام؛ خود را با وصیت پیامبر پیشین معرفی نفرموده‌اند و اگر در بین تمامی انبیاء الهی، با موارد انگشت شماری مواجه شدیم که به واسطه وصیت

---

۱. از امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الْأَحْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيمَا مَضَى فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَإِنَّمَا حَدَثَتْ فَقُلْتُ وَ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَى أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللهِ وَ طَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا لَنَا فَوَ اللهِ مَا أَنْتَ بِأَكْثَرَنَا مَالًا وَ لَا بِأَعَزَّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنْ أَطَعْتُمُونِي أَدْخَلَكُمُ اللهُ الْجَنَّةَ وَ إِنْ عَصَيْتُمُونِي أَدْخَلَكُمُ اللهُ النَّارَ فَقَالُوا وَ مَا الْجَنَّةُ وَ النَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا مَتَى نَصِيرُ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا مِتُّمْ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَيْنَا أَمْوَاتَنَا صَارُوا عِظَاماً وَ رُفَاتاً فَازْدَادُوا لَهُ تَكْذِيباً وَ بِهِ اسْتِخْفَافاً فَأَحْدَثَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمُ الْأَحْلَامَ فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَ مَا أَنْكَرُوا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرَادَ أَنْ يَحْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِهَذَا هَكَذَا تَكُونُ أَرْوَاحُكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ إِنْ بُلِيَتْ أَبْدَانُكُمْ تَصِيرُ الْأَرْوَاحُ إِلَى عِقَابٍ حَتَّى تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ». الکافی، ج۸، ص۹۰.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ؛ هِبَةُ اللهِ بْنُ آدَمَ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ مَضَى إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ». الکافی، ج۱، ص۲۲۴.

پیامبر پیشین شناخته شده است، نمی‌تواند مؤید ادعای احمد بصری شده و با جزء به کل دست یافت.

به عنوان مثال می‌توان به مساله پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره کرد که در کتاب پیامبر قبل از خود معرفی شده است، که آنهم خاص مسیحیان بوده و هیچگاه برای معرفی خود برای مشرکین یا یهودیان مکّه به وصیت حضرت عیسی علیه‌السلام استناد نفرمود.

❁ حجّت‌های الهی

حجّت در لغت، به معنای برهان و بیانی است که با آن حریف را قانع یا دفع کنند.[۱] این برهان و بیان می‌تواند اعم از بیان نقلی و عقلی بوده باشد که از آندو به حجت ظاهری و باطنی تعبیر شده است.[۲] امام کاظم علیه‌السلام حجت‌های الهی را این گونه دسته‌بندی کرده و فرموده است:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ علیهم‌السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُول؛ همانا حجت خداوند برای بندگان، دوگونه است: حجت ظاهری و حجت باطنی. اما حجت ظاهری رسولان و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام هستند و حجت باطنی عقل‌ها است».[۳]

بنابراین، در بین تمامی انسان‌ها، تنها رسولان و انبیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام حجت ظاهری خداوند بوده و افرادی که دارای چنین شاخصه‌ای نباشند، به عنوان حجج الهی شناخته نخواهند شد. البته در این میان، حضرت زهرا علیهاالسلام استثناء شده و با وجود اینکه پیامبر یا امام نیست، اما به عنوان حجت الهی بر تمامی خلق معرفی شده است. چنانچه در روایاتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

---

۱. لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.
۲. الآلوسی و التشیع، ص ۲۷۹.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

«أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَاؤُنَا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؛ من و علی، فاطمه، حسن، حسین و نُه فرزند حسین علیهم‌السلام حجت‌های خدا بر خلق او هستیم. دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند».[1]

بدیهی است که برای شناخت هر کدام از انبیاء و رسولان و همچنین برای شناخت امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قانون و شاخصه‌هایی برای شناخت آنان وجود دارد که مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

۱. **انبیاء و رسولان علیهم‌السلام**؛ با قوانین و نشانه‌های منطبق با زمان و به عبارتی با قوانین اقتضائی شناخته شده‌اند. بنابر این ممکن است در زمان پیامبری از پیامبران الهی، مساله تعبیر خواب مورد توجه پادشاهان و مردم بوده و پیامبر الهی نیز با استفاده از این ابزار و با ارائه مرحله‌ای برتر و بالاتر از آن، برتری و حجیت خود را بر آنان اثبات کند.

۲. **اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله**؛ با قوانین و شاخصه‌های اختصاصی شناخته می‌شوند و در تمامی موارد با یکدیگر مشترک هستند، لذا قانون شناخت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام همان قانونی است که با آن امیرالمومنین علیه‌السلام را شناخته‌ایم. بنابراین، می‌توان نام این قانون را قانون اختصاصی نامید.

❁ قوانین اقتضائی

همانطور که گفته شد؛ قانون شناخت انبیاء و رسولان علیهم‌السلام، ممکن است به اقتضای شرایط و زمان، تغییر یافته و از قانون مشترکی تبعیت ننمایند. چنانچه ابن سکیت به امام هادی علیه‌السلام عرض کرد: «چرا خداوند موسی بن عمران علیه‌السلام را با عصا و ید بیضاء و ابزار جادو مبعوث کرد و عیسی علیه‌السلام را با معجزات طبی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را

---

۱. صدوق، الأمالی، ص۱۳۲.

با معجزه کلام و سخنرانی؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «هنگامی که خدا موسی علیه‌السلام را مبعوث کرد جادو بر مردم زمانه‌اش تسلط داشت و خداوند مانندی از آن را آورد که بر آن توانا نبودند و بوسیله آن جادوی آنها را باطل کرد و به‌واسطه این معجزه حجت خود را بر آنها اثبات کرد، و خداوند عیسی علیه‌السلام را وقتی مبعوث کرد که بیماری‌ها بر مردم مسلط بود و نیاز به طب داشتند و از خدا معالجه‌ای آورد که مانندش را نداشتند و به اجازه خدا مرده‌ها را زنده کرد و کور مادر زاد و مبتلا به بَرَص[1] را درمان نمود و به‌واسطه این معجزه حجت را بر آنها تمام کرد و خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را در وقتی مبعوث کرد که هنر غالب هم عصرانش سخنرانی و سخنوری بود (و به گمانم شعر را هم فرمود) و از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را بیهوده نمود و به‌واسطه این معجزه حجت را بر آنها اثبات کرد...»[2]

بنابراین، راه شناخت اوصیاء و حجج الهی به هیچ وجه یکسان نبوده و ممکن است برخی از انبیاء و رسولان با تمسک به قوانین مختلف، حجت بودن خود را بر همگان اثبات کنند، که به برخی اشاره می‌شود:

اول. حضرت عیسی علیه‌السلام در زمان نوزادی به اعجاز خدا سخن گفت و خود را

---

۱. بَرَص (به فتح باء یك نقطه و فتح راء بی‌نقطه): سفیدی‌ای است که در ظاهر پوست بدن به هم می‌رسد از ریخته شدن بلغم در باطن آن. و فرق میان آن و بَهَق سفید، این است که موضع بَرَص فرو رفته می‌باشد، مانند موضع داغ و برّاق می‌باشد و چون سوزنی در آن فرو برند، نه خون از آن ظاهر می‌شود و نه خوناب، به خلاف بَهَق سفید.

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام: لِمَاذَا بَعَثَ اللهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَ آلَةِ السِّحْرِ، وَ بَعَثَ عِيسَى علیه‌السلام بِآلَةِ الطِّبِّ، وَ بَعَثَ مُحَمَّداً- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ- بِالْكَلَامِ وَ الْخُطَبِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى علیه‌السلام كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ، وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّ اللهَ بَعَثَ عِيسَى علیه‌السلام فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ، وَ احْتَاجَ النَّاسُ إِلَى الطِّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعَالَى بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ، وَ بِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَ الْكَلَامَ- وَ أَظُنُّهُ قَالَ: الشِّعْرَ- فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعَالَى مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ». الکافی، ج۱، ص۵۴.

به عنوان پیامبر خدا معرفی کرد، بدون آنکه به وصیت پیامبر پیش از خود، یا به علم استناد کند:

«﴿قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا﴾؛ گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده و هر جا که باشم با برکتم کرده است، و به نماز و زکات ما دام که زنده باشم سفارشم فرموده است».[1]

دوم. پیامبر اکرم ﷺ دعوت خود را برای اهل کتاب، با اتکاء به وصیت حضرت موسی و عیسی علیهما السلام عرضه کرد، اما وقتی همین رسالت را به قریش و اهل مکه مطرح می‌کند، به امین بودن و اصالت خانوادگی‌اش استناد کرد.[2]

سوم. حضرت ابراهیم علیه السلام با ارائه یک استدلال عقلی، مخاطبین خود را مجاب کرده و از رهگذر برتری و قوت استدلالش، خود را پیامبر خدا خوانده و او را پذیرفتند:

«﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ رَبِّي شَيْئاً وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً أَ فَلا

---

۱. مریم، ۳۰-۳۱.

۲. روزی پیامبر اکرم ﷺ در کنار کوه «صفا» روی سنگی قرار گرفت تا مردم را به خداپرستی دعوت کند. ابتدا با واژه یا مباحاة که عرب به جای زنگ خطر به کار می‌برد، توجه همه را به خود جلب کرد، آن گاه با استفاده از شخصیت ممتاز خود و سابقه ی درخشانش در امانت داری و راستگویی به آنان گفت: ای مردم! اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد تجاوز به مال و جان شما را دارند، باور می‌کنید؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری! ما تا به حال دروغی از تو نشنیده ایم. فرمود: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری بکنم، من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم. موقعیت من همانند دیده بانی است که دشمن را از نقطه دور می‌بیند و فورا به سوی قوم خود برای نجات آنان می‌شتابد و با شعار مخصوص آنان را از این پیش‌آمد با خبر می‌کند. سیره حلبی، ج۱، ص۳۲۱.

تَتَذَكَّرُونَ﴾؛ پس همین که شب او را پوشانید ستاره‌ای را دید، گفت: این پروردگار من است سپس همین که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. پس از آن، وقتی که ماه را دید که طلوع کرد، گفت: این پروردگار من است، سپس ماه که غروب کرد، گفت: اگر پروردگار من، مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود. پس از آنکه خورشید را دید که طلوع کرد، گفت: این پروردگار من است این بزرگتر است پس آن گاه که خورشید نیز غروب کرد، گفت: ای قوم! من از آنچه شریك خدا قرار می‌دهید بیزارم. من رو آوردم به کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، در حالی که میانه‌رو هستم و از مشرکان نیستم. و قوم او با وی محاجه کردند. گفت: آیا با من در باره خدا محاجه می‌کنید و حال آنکه مرا هدایت کرده، و من از کسانی که شریکش قرار می‌دهید نمی‌ترسم مگر اینکه پروردگار من چیزی بخواهد، علم پروردگارم به همه چیز وسعت دارد، آیا متذکر نمی‌شوید».[1]

❁ قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

قانون معرفت اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ اختصاصی بوده و تمامی آن حضرات از یک بسته معرفتی مشترک تبعیت کرده و این قانون با تغییر زمان متغییر نمی‌شود.

چنانچه در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾[2] قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا النَّبِيُّ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَذُرِّيَّتُهُ الْأَئِمَّةُ وَالْأَوْصِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَلْحَقْنَا بِهِمْ وَلَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْحُجَّةَ الَّتِي جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ ﷺ فِي عَلِيٍّ علیه‌السلام وَحُجَّتُهُمْ وَاحِدَةٌ وَطَاعَتُهُمْ وَاحِدَةٌ؛

---

۱. انعام، ۷۶-۸۰.
۲. الطور: ۲۱.

خداوند فرمود: «کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان از آنها پیروی کردند، فرزندانشان را بایشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی کمشان ندهیم (یعنی بحساب فرزندانشان نگذاریم). مراد از کسانی که ایمان آوردند؛ پیغمبر ﷺ و امیر المؤمنین علیه‌السلام هستند، و فرزندان او، که ائمه و اوصیاء علیهم‌السلام باشند، که خداوند فرمود: به آنها ملحق می‌کنیم و حجتی را که محمد ﷺ درباره علی علیه‌السلام آورد، آن را نسبت به اولادش کاهش ندهیم و حجت همه یکی است و طاعتشان هم یکی است.[1]

این قانون دارای دو شاخصه عمده است که باید مدعی وصایت، بطور یکجا از تمامی آنها برخوردار باشد، این شاخصه‌ها عبارتند از:

الف: علامت یا ودایعی از جانب رسول خدا ﷺ؛

ب: علامت یا ودایعی از جانب خداوند متعال.

هر کدام از این دو مورد به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و با شخصیت احمد بصری مطابقت داده می‌شود تا از این رهگذر مدعای وی ابطال گردد.

پرسش‌های درس

۱. قانون معرفت حجت‌های الهی در باور احمدبصری چیست؟

۲. حجت‌های الهی در چند گروه دسته‌بندی می‌شوند؟

۳. قوانین اقتضائی انبیاء الهی را توضیح دهید.

۴. قانون اختصاصی اوصیاء پیامبر ﷺ چند نوع است؟

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۷۵.

درس چهارم

علائم یا ودایع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

یکی از مهم‌ترین ادله اثبات وصایت، برخورداری از علائم و ودایع رسول گرامی اسلام ﷺ است که بایستی مدعی وصایت از ارائه آنها برای مردم ناتوان نباشد. این نشانه ها و ودایع عبارتند از:

❁ علامت یا ودیعه اول

برخورداری از «کتاب مختوم و ملفوف»؛ به عنوان وصیتنامه رسول خدا ﷺ به ائمه معصومین علیهم‌السلام که از آن به عنوان «عهدالنبی» نیز یاد می‌شود. این وصیتنامه پیش از وفات پیامبر اکرم ﷺ در قالب کتابی مهر شده به ایشان نازل گردید.

روایت اول:

«أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ كِتَاباً مَخْتُوماً بِاثْنَيْ عَشَرَ خَاتَماً وَ أَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَ يَأْمُرَهُ أَنْ يَفُضَّ أَوَّلَ خَاتَمٍ فِيهِ وَ يَعْمَلَ بِمَا تَحْتَهُ ثُمَّ يَدْفَعَهُ عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه‌السلام وَ يَأْمُرَهُ أَنْ يَفُضَّ الْخَاتَمَ الثَّانِيَ وَ يَعْمَلَ بِمَا تَحْتَهُ ثُمَّ يَدْفَعَهُ عِنْدَ حُضُورِ وَفَاتِهِ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ يَأْمُرَهُ أَنْ يَفُضَّ الْخَاتَمَ الثَّالِثَ وَ يَعْمَلَ بِمَا تَحْتَهُ ثُمَّ يَدْفَعَهُ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ يَأْمُرَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَ يَدْفَعَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَكْبَرِ علیه‌السلام وَ يَأْمُرَهُ

بِمِثْلِ ذَلِكَ ثُمَّ يَدْفَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام إِلَى وَلَدِهِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ؛ خداوند متعال، کتابی مختوم شده به دوازده مُهر را به پیامبرش نازل فرمود و او را مامور کرد تا آن کتاب را به علی بن ابی طالب عليه‌السلام تحویل دهد. و به او بگوید که اولین مُهر در آن کتاب را باز کند و به آنچه داخل آن است عمل کند. سپس هنگام وفات خود ،آن کتاب را به فرزندش حسن عليه‌السلام تحویل داده و او را مامور کند که مهر دوم را باز نموده و به آنچه داخل آن است عمل کند. سپس هنگام وفات خود، آن کتاب را به برادرش حسین عليه‌السلام تحویل دهد و او را مامور بر آن کند که مهر سوم را باز نموده و به آنچه داخل آن است عمل کند. حسین عليه‌السلام نیز هنگام وفات خود، آن را به فرزندش علی تحویل دهد و او را مامور به مانند عمل خود کند و علی بن حسین عليه‌السلام نیز هنگام وفاتش، آن کتاب را به به فرزند خود، محمد بن علی عليه‌السلام تحویل داده و او را امر به مانند عمل خود کند. سپس محمد بن علی عليه‌السلام نیز آن کتاب را به فرزندش تحویل دهد و همینطور به آخرین امام از ائمة عليهم‌السلام برسد».[1]

روایت دوم:

«الْوَصِيَّةُ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله كِتَاباً مَخْتُوماً وَ لَمْ يُنْزَلْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه‌السلام يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِيُورِّثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ فَفَتَحَ عَلِيٌّ عليه‌السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ فِيهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عليه‌السلام الْخَاتَمَ الثَّانِيَ وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ بِهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام الْخَاتَمَ الثَّالِثَ فَوَجَدَ فِيهِ

---

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۱۵۹.

أَنْ قَاتِلْ وَ اقْتُلْ وَ تُقْتَلُ وَ اخْرُجْ بِقَوْمٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ مَضَى-فَفَتَحَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرِقْ وَاصْمُتْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ فَسِّرْ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدِّقْ أَبَاكَ وَ وَرِّثِ ابْنَكَ الْعِلْمَ وَاصْطَنِعِ الْأُمَّةَ وَقُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَلَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ كَثِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ وَأَنْتَ هُوَ فَقَالَ مَا بِكَ فِي هَذَا إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرْوِيَهُ عَنِّي نَعَمْ أَنَا هُوَ حَتَّى عَدَّدَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ اسْماً ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ ثُمَّ مَنْ فَقَالَ حَسْبُكَ؛ معاذ بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: وصیّت، به صورت نوشته‌ای مختوم، از آسمان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و بر آن حضرت هیچ نامه مختوم و مُهر شده‌ای جز وصیّت نازل نشد، پس جبرئیل عرض کرد: ای محمّد صلی الله علیه و آله این وصیّت تو در میان امّت تو است برای اهل بیتت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ جواب داد: بزرگوارترین آنان نزد خدا و فرزندان او، تا وارث علم نبوّت تو پیش از ابراهیم باشد، و بر آن وصیّت چندین مُهر بود، پس علی علیه السلام مهر اوّل را باز کرد و به آنچه مأمور شده بود عمل کرد، پس از او حسن علیه السلام مهر دوم را باز کرد و به آنچه مأمور شده بود عمل کرد، سپس حسین علیه السلام مهر سوم را باز کرد و در آن چنین یافت که پیکار کن و بکش و کشته شوی، و برای شهادت همراه با گروهی آماده باش و برای آنان جز به همراهی تو شهادتی نخواهد بود. پس آن حضرت چنان کرد، سپس آن را به علی بن حسین علیه السلام تحویل داد و در گذشت و علی بن حسین علیه السلام مهر چهارم را باز کرد و در آن چنین یافت که سر به زیر افکن و خاموش باش، زیرا چهره علم در حجاب رفته، سپس آن را به محمد بن علی علیه السلام تحویل داد و در گذشت، و او خاتم پنجم را باز کرد و در آن چنین یافت که کتاب

خداوند را تفسیر کن و پدر خود را تصدیق کن و فرزند خود را وارث این علم گردان و به تربیت امّت بپرداز و حقّ را در هر دو حال نگرانی و ایمنی بگو و جز از خدا از هیچ کس نترس، او نیز چنین کرد، سپس آن را به کسی که پس از او بود سپرد، معاذ بن کثیر گوید: من به او عرض کردم: و اکنون تو همانی؟ آن حضرت فرمود: تو را با این سخن چه کار؟ می خواهی بروی و آن را از من بازگو کنی؟ بله، من همانم، تا آنجا که آن حضرت دوازده نام را برای من برشمرد و سپس سکوت فرمود، من پرسیدم: بعد از آن چه کسی؟ آن حضرت فرمود: همین برایت کافی است».[1]

توجه شود که عبارت «حَسْبُكَ» به معنای کفایت همیشگی است و نمی‌توان آن را به معنای «فعلاً کافیست» ترجمه کرد، همانطور که برخی از اتباع احمد بصری برای توجیه مساله، به چنین برداشت اشتباهی دامن زده‌اند. چنانچه وقتی قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾[2] به معنای کفایت همیشگی است.

روایت سوم:

«إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَاباً لَمْ يُنْزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَئِيلُ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ مِيرَاثُهُ لِعَلِيٍّ عليه السلام وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ قَالَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ. قَالَ فَفَتَحَ عَلِيٌّ عليه السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّانِيَ وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ بِهِ فِيهَا فَلَمَّا تُوُفِّيَ الْحَسَنُ وَ مَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّالِثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلْ فَاقْتُلْ

---

۱. الغیبة للنعمانی، ص۵۲.
۲. انفال، ۶۴.

وَ تُقْتَلُ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ قَالَ فَفَعَلَ علیه السلام فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنِ اصْمُتْ وَأَطْرِقْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ فَلَمَّا تُوُفِّيَ وَمَضَى دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ فَسِّرْ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَصَدِّقْ أَبَاكَ وَوَرِّثِ ابْنَكَ وَاصْطَنِعِ الْأُمَّةَ وَقُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَلَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ فَقَالَ مَا بِي إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتُرْوَى عَلَيَّ قَالَ فَقُلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ قَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَهُوَ رَاقِدٌ؛ معاذ بن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا وصیت، در قالب کتابی از آسمان بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد، و هیچگاه مکتوب مُهر شده‌ای جز وصیت، بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل نشد. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یا محمد! این وصیت تو درباره امت تو نزد اهل بیتت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ عرض کرد: برگزیده خدا از میان ایشان و ذریه او و این وصیت برای اینست که علی علیه السلام علم نبوت را از تو ارث ببرد، چنان که ابراهیم آن را به ارث گذاشت و میراث این علم برای علی علیه السلام و ذریه تو از پشت او است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر روی آن مکتوب چندین مهر وجود داشت، علی علیه السلام مهر اول را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس امام حسن علیه السلام مهر دوم را گشود و به آنچه در آن مأمور شده بود عمل کرد، چون امام حسن علیه السلام از دنیا رفت، امام حسین علیه السلام مهر سوم را گشود، دید در آن نوشته است: «بجنگ و بکش، تو کشته میشوی و مردمی را برای شهادت با خود همراه کن، برای ایشان شهادتی جز همراه تو نیست» او هم عمل کرد و چون

خواست از دنیا برود، پیش از آن، مکتوب را به امام علی بن الحسین علیه‌السلام داد، او مهر چهارم را گشود و دید در آن نوشته است: سکوت کن و چون علم در پرده شده سر به زیر انداز، چون او خواست از دنیا برود، کتاب مختوم را به امام محمد بن علی علیه‌السلام داد، او خاتم پنجم را باز کرد و مشاهده کرد که در آن نوشته است: «کتاب خدای تعالی را تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما و میراث امامت را به پسرت واگذار کن، و امت را به خوبی تربیت کن، و بحق خداوند قیام کن، و در حال خوف و امنیت حق را نمایان کن و جز از خداوند متعال نترس» او هم عمل کرد و سپس آن را به شخص بعد از خود داد، معاذ گوید: من عرض کردم: فدایت شوم، آن شخص(امام پس از ایشان) شما هستید؟ فرمود: ای معاذ؛ من از چیزی باک ندارم جز اینکه بر علیه من روایت کنی (یعنی آری منم، اما این خبر را بمخالفین و دشمنان ما مگو) عرض کردم: من از خدائی که این مقام را از پدرانت بتو رسانیده است، خواستارم که تا پیش از وفات شما، مانند آن را با ولادت عطا کند، فرمود: ای معاذ؛ چنین کرده است، عرض کردم: او کیست قربانت گردم؟ فرمود این شخصی که خوابیده، و با دست خود اشاره به عبد الصالح (موسی بن جعفر علیه‌السلام) کرد که خوابیده بود».[1]

روایت چهارم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كِتَاباً قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ وَ مَا النُّجَبَةُ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدُهُ علیهم‌السلام وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ. فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَماً مِنْهُ وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَّ أَمِيرُ

۱. الکافی، ج۱، ص۲۸۰.

الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام خَاتَماً وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام فَفَكَّ خَاتَماً وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَاشْرِ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَطْرِقْ وَاصْمُتْ وَالْزَمْ مَنْزِلَكَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَأَفْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى علیه السلام وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل پیش از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کتابی را بر ایشان نازل کرده و فرمود: ای محمد! این وصیت من برای نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرائیل نجیبان چه کسانی هستند؟ عرض کرد: علی بن ابی طالب و فرزندانش علیهم السلام، و بر آن مکتوب چند مُهرهایی از طلا بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به امیر المؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یکی از مهرهای آن را باز کند و به آنچه در آن است عمل کند، امیر المؤمنین علیه السلام یك مهر را باز کرد و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن علیه السلام داد، او هم یک مهر را باز کرد و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس آن را به حسین علیه السلام داد، او نیز یک مهر را گشود و در آن دید که چنین نوشته است: با گروهی از مردم به سوی شهادت برو، برای آنها شهادتی جز با همراهی تو نیست، و جانت را به خدای عز و جل بفروش، او نیز چنین کرد، سپس آن را به علی بن حسین علیه السلام داد. او نیز یك مهر باز کرد و دید که در آن چنین نوشته

است: سر بزیر انداز و خاموشی گزین و در خانه‌ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگت فرا رسد، او هم چنین کرد و سپس آن را به فرزندش محمد بن علی علیه‌السلام داد، او نیز یک مهر را باز کرد، دید که در آن چنین نوشته است: به مردم نقل حدیث کرده و فتوی بده و جز از خدای عز و جل هراسی نداشته باش. هیچ کس علیه تو راهی نیابد، او هم چنین کرد و سپس آن را به فرزندش جعفر علیه‌السلام داد، او نیز یک مهر باز کرد، دید که در آن چنین نوشته است، به مردم نقل حدیث کن و فتوی بده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکوکارت را تصدیق نما و جز از خدای عز و جل هراس نداشته باش که تو در پناه و امنیتی، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی علیه‌السلام داد (یعنی من هم عمل کردم و سپس آن را به فرزندم موسی علیه‌السلام خواهم داد) و همچنین موسی علیه‌السلام به امام بعد از خود می‌دهد و تا قیام حضرت مهدی علیه‌السلام این چنین است».[1]

روایت پنجم:

«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ علیه‌السلام عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِصَحِيفَةٍ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ يُنْزِلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ السَّمَاءِ كِتَاباً مِثْلَهَا قَطُّ قَبْلَهَا وَ لَا بَعْدَهَا مَخْتُوماً فِيهِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَنِ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مُرْهُ إِذَا تُوُفِّيتَ أَنْ يَفُكَّ خَاتَماً مِنْهَا وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَكَّ عَلِيٌّ علیه‌السلام خَاتَماً ثُمَّ عَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَ الصَّحِيفَةَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَفَكَّ خَاتَماً وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ اشْرِ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَعَمِلَ بِمَا فِيهِ مَا

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۸۱.

تَعَدَّاهُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَطْرِقْ وَ اصْمُتْ وَ الْزَمْ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَعْدَهُ فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عِلْمَ آبَائِكَ وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ فَإِنَّكَ فِي حِرْزِ اللَّهِ وَ ضَمَانِهِ وَ أَمَرَ بِدَفْعِهَا فَدَفَعَهَا إِلَى مَنْ بَعْدَهُ وَ يَدْفَعُهَا مَنْ بَعْدَهُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ جعفر بن سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: جبرائیل علیه السلام از آسمان، صحیفه‌ای را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد که خداوند متعال کتابی به مانند آن را از آسمان نازل نکرده و نخواهد کرد، آن رساله، مختوم به مُهرهایی طلایی بود. عرض کرد: ای محمّد! این وصیّت تو برای نجیب از خاندانت می‌باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! نجیب از خاندان من کیست؟ گفت: علیّ بن أبی طالب، به او فرمان بده که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و به آن عمل کند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، علی علیه السلام یک مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی علیه السلام تسلیم نمود، او نیز یك مهر از آن برداشت و بدانچه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به حسین بن علی علیه السلام تسلیم نمود، او نیز مهری از آن برداشت و مشاهده کرد که در آن نوشته است: جمعی را برای شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خداوند متعال بفروش، او نیز به آن عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به مردی پس از خود داد، او نیز مُهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر به زیر انداز و خاموش باش و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز تا وفاتت فرا رسد، سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم پدرانت را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن

صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچ کس جز خدا نترس که تو در حرز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن شد و به وصیّ پس از خود داد و او نیز آن را به وصیّ پس از خود می‌دهد و این تا روز قیامت ادامه می‌یابد».[۱]

روایت ششم:

«دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ عليه‌السلام صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِاثْنَيْ عَشَرَ خَاتَماً وَ قَالَ فُضَّ الْأَوَّلَ وَ اعْمَلْ بِهِ وَ ادْفَعْهَا إِلَى الْحَسَنِ عليه‌السلام يَفُضُّ الثَّانِيَ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عليه‌السلام يَفُضُّ الثَّالِثَ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام ؛ یونس بن یعقوب از امام صادق عليه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «رسول خدا ﷺ صحیفه سربسته‌ای را با دوازده مُهر به امیر المؤمنین عليه‌السلام سپرد و فرمود: اولین مهر را بشکن و آن صحیفه را باز کن و بدانچه در آن (نوشته شده) عمل کن و سپس آن را به حسن عليه‌السلام تحویل بده تا مُهر دوم را بشکند و بدانچه در آن است عمل کند، و سپس آن را به حسین عليه‌السلام تحویل دهد تا او نیز مهر سوم را شکسته و به آنچه در آن است عمل کند و سپس به ترتیب به تمامی فرزندان حسین عليه‌السلام تحویل داده شود».[۲]

روایت هفتم:

«دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ... قَالَ أُبَيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ حَالُ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۳۱.
۲. الغیبة للنعمانی، ص ۵۴.

اثْنَیْ عَشَرَةَ صَحِیفَةً بِاثْنَیْ عَشَرَ خَاتَماً اسْمُ کُلِّ إِمَامٍ عَلَی خَاتَمِهِ وَ صِفَتُهُ فِی صَحِیفَتِهِ؛ حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدمت جدم رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم، در هنگامی که ابیّ بن کعب هم در آنجا بودند... ابیّ عرض کرد: یا رسول الله حالات این امامان علیهم السلام در نزد خداوند چگونه است؟ فرمود: خداوند دوازده صحیفه بر من نازل کرده که دوازده خاتم در آنها هست، و اسم هر امامی در خاتمش نوشته شده و اوصافش هم در صحیفه‌اش درج گردیده است».[1]

روایت هشتم:

«دَخَلْتُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ؟ع؟ فِی الْمَرَضِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ ... قَالَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَی ابْنِی هَذَا وَ أَشَارَ إِلَی مُحَمَّدٍ ابْنِهِ إِنَّهُ وَصِیِّی وَ وَارِثِی وَ عَیْبَةُ عِلْمِی وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ بَاقِرُ الْعِلْمِ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْنَی بَاقِرِ الْعِلْمِ قَالَ سَوْفَ یَخْتَلِفُ إِلَیْهِ خُلَّاصُ شِیعَتِی وَ یَبْقُرُ الْعِلْمَ عَلَیْهِمْ بَقْراً قَالَ ثُمَّ أَرْسَلَ مُحَمَّداً ابْنَهُ فِی حَاجَةٍ لَهُ إِلَی السُّوقِ فَلَمَّا جَاءَ مُحَمَّدٌ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلَّا أَوْصَیْتَ أَکْبَرَ أَوْلَادِكَ فَقَالَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَیْسَتِ الْإِمَامَةُ بِالصِّغَرِ وَ الْکِبَرِ هَکَذَا عَهِدَ إِلَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هَکَذَا وَجَدْنَا مَکْتُوباً فِی اللَّوْحِ وَ الصَّحِیفَةِ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَکَمْ عَهِدَ إِلَیْکُمْ نَبِیُّکُمْ أَنْ تَکُونَ الْأَوْصِیَاءُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ وَجَدْنَا فِی الصَّحِیفَةِ وَ اللَّوْحِ اثْنَیْ عَشَرَ أَسَامِیَ مَکْتُوبَةً بِإِمَامَتِهِمْ وَ أَسَامِی آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ ثُمَّ قَالَ یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ ابْنِی سَبْعَةٌ مِنَ الْأَوْصِیَاءِ فِیهِمُ الْمَهْدِیُّ؛ محمد بن مسلم زُهری می‌گوید: محضر امام سجاد علیه السلام رسیدم و او ب یمار به ابتلائی بود که منجر به شهادتشان شد... فرمود ای اباعبدالله! به این فرزندم و به فرزندش محمد علیه السلام اشاره کرد و فرمود: او وصی و وارث و نگهدارنده علم من و معدن علم و شکافنده علم است. عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!

---

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۴۰۰.

معنای شکافنده علم چیست؟ فرمود: به زودی شیعیان خالص من بر او رفت و آمد خواهند داشت و او نیز علم را بر آنان گسترده خواهد کرد. سپس فرزندش محمد علیه‌السلام را برای کاری به بازار فرستاد. زمانی که بازگشت عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیا فرزند بزرگتر خود را به جانشینی گمارده‌ای؟ فرمود: ای اباعبدالله! امامت به کوچک و بزرگ بودن نیست. رسول خدا به ما اینگونه فرموده است و در لوح و صحیفه نیز اینچنین یافتم. عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، اوصیاء پس از خود را به چه تعداد تعیین کرده است؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: در صحیفه و لوح، نام دوازده تن را دیدم که امامت آنان و نام پداران و مادران آنها مکتوب شده بود. سپس فرمود: از نسل فرزندم محمد علیه‌السلام، هفت تن از اوصیاء خواهد بود که مهدی علیه‌السلام نیز در بین آنان است».[1]

در حال حاضر این وصیت در اختیار امام دوازدهم علیه‌السلام می‌باشد. امیرالمومنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«مَعَهُ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ فِيهَا عَدَدُ أَصْحَابِهِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ وَ بُلْدَانِهِمْ وَ صَنَائِعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ وَكُنَاهُمْ، كَرَّارُونَ مُجِدُّونَ فِي طَاعَتِه؛ به همراه او مکتوبی مهر زده است که در آن عدد اصحابش، بنام و نسب و محل سکونت و شغل و زبان و کُنیه ثبت شده است، آنان پیشرو در جنگ و در اطاعت از او تلاشگر هستند».[2]

همچنین در برخی از روایات؛ از صحیفه مختومه با عنوان عهدالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز یاد شده است. چنانچه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ علیه‌السلام عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ

---

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۲۴۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۶۸.

عَشَرَ رَجُلاً عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَاباً مَخْتُوماً بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعْهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ گویا به قائم علیه السلام می‌نگرم که بر منبر کوفه است و اصحابش که سیصد و سیزده تن و به شمار اصحاب جنگ بدر هستند در اطراف او هستند و آنان پرچمداران و حاکمان خدای تعالی بر خلقش در زمین هستند، تا آنجا که امام علیه السلام از قبای خود مکتوبی با مهر طلایی بیرون می‌آورد که عهدی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله است».[1]

در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است:

«فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ مَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ تَوَارَثَتْهُ الْأَبْنَاءُ عَنِ الْآبَاءِ؛ پس با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند و همراه او عهد رسول الله صلی الله علیه و آله است که پسران از پدران به ارث برده‌اند».[2]

همچنین آمده است:

«إِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللهِ صلی الله علیه و آله صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام ثُمَّ يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ فَالْزَمْ هَؤُلَاءِ فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ وَ مَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عَامِداً إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَمُرَّ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولَ هَذَا مَكَانُ الْقَوْمِ الَّذِينَ خُسِفَ بِهِمْ وَ هِيَ الْآيَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ ﴿أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾[3]؛ همانا عهد نبی خدا صلی الله علیه و آله به امام سجاد رسید و سپس فرزند او محمد باقر علیه السلام رسید و سپس خداوند آنچه را خواست انجام می‌دهد. پس بر آن گردن بنهید. پس زمانی که مردی از اهل بیت علیهم السلام خروج کرد، همراه او سیصد مرد خواهد بود و در حالی که

---

۱. همان، ج۲، ص۶۷۲.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۸۲.
۳. نحل، ۴۵-۴۶.

پرچم رسول خدا ﷺ را نیز به همراه دارد، به سوی مدینه می‌رود تا به منطقه بیداء می‌رسد و می‌فرماید: اینجا مکان فرورفتن قومی است که خداوند درباره آنان فرمود: کسانی که نیرنگ‌های بد کرده‌اند، مگر ایمن شده‌اند از اینکه خدا آنها را به زمین فرو برد یا از آنجایی که احساس نمی‌کنند عذاب به ایشان رسد یا در حال آمد و رفتشان گریبانشان را بگیرد که نتوانند فرار کنند»[1]

نکته قابل توجه اینکه؛ نزول این وصیتنامه (کتاب مختوم) به لحاظ تقدم و تأخر زمانی، پس از صدور وصیتنامه پیامبر ﷺ به مردم[2] بوده است. لذا وصیتنامه مختوم می‌تواند به عنوان آخرین وصیت، معیار مناسبی برای شناخت تعداد اوصیاء، در نظر گرفته شود. چنانچه ابو موسی ضریر(نابینا) می‌گوید:

«حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ؑ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَ لَيْسَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُمْلِي عَلَيْهِ وَ جَبْرَئِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ؑ شُهُودٌ قَالَ فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَاالْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ وَ لَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَاباً مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ أُمَنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ يَا مُحَمَّدُ مُرْ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّكَ لِيَقْبِضَهَا مِنَّا وَ تُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِناً لَهَا يَعْنِي عَلِيّاً ؑ فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيّاً ؑ وَ فَاطِمَةُ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَ الْبَابِ...؛ حضرت موسی بن جعفر ؑ به من فرمود: من به امام صادق ؑ گفتم: مگر امیرالمؤمنین ؑ کاتب وصیت و پیامبر ﷺ املاء کننده و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند؟! حضرت مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتی، ای ابوالحسن؛ ولی زمانیکه وفات رسول خدا ﷺ در رسید، امر وصیت از

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۶.

۲. وصیت مکتوب شده توسط امیرالمؤمنین علی ؑ.

جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور بده هر که نزدت هست، جز وصی و جانشینت یعنی علی علیه السلام بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و معتهد آن شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به اخراج هر که در خانه بود، جز علی علیه السلام دستور داد و فاطمه در میان در و پرده بود... .».[1]

نتیجه اینکه؛ بایستی مدعی وصایت از اصل این وصیتنامه (کتاب مختوم) به عنوان ودایع رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخوردار بوده و نام او به عنوان یکی از اوصیاء در بین ائمه اثنی عشر مذکور بوده باشد. در حالی که احمد بصری از آوردن این وصیتنامه عاجز بوده و علاوه بر آن، نام او در ردیف اسامی مذکور در کتاب نمی‌تواند باشد، زیرا این وصیت، برای دوازده وصی بوده و احمد بصری خود را وصی سیزدهم می‌داند.

❁ علامت یا ودیعه دوم

برخورداری از لوازم شخصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ به‌معنای وصایت آن حضرت است. لوازم مذکور برای اولین بار به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل شد و ایشان نیز طبق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن لوازم را به اوصیاء پس از خود تحویل داد. در روایتی آمده است:

عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: «شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ مُحَمَّداً وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام يَا بُنَيَّ

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۱.

أَمَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أُوصِیَ إِلَیْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَیْكَ كُتُبِی وَسِلَاحِی كَمَا أَوْصَی إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدَفَعَ إِلَیَّ كُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ وَأَمَرَنِی أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَی أَخِیكَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی ابْنِهِ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام فَقَالَ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَی ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام ثُمَّ قَالَ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَی ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَأَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمِنِّی السَّلَامَ؛ سلیم بن قیس هلالی گوید: زمانی که امیر المؤمنین علیه‌السلام به پسرش حسن علیه‌السلام وصیت می‌فرمود، حاضر بودم، علی علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام و محمد (بن حنفیه) و سایر فرزنداش و رؤساء شیعه و اهل بیتش را گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح امامت را به او تحویل داد و فرمود: پسر عزیزم! رسول خدا ﷺ مرا امر فرمود که به تو وصیت کنم و کتب و سلاحم را به تو بسپارم، چنان که پیغمبر ﷺ به من وصیت فرمود و کتب و سلاحش را به من سپرد و باز مرا امر کرد که به تو امر کنم، چون شهادتت فرا رسد، آنها را به برادرت حسین علیه‌السلام بسپاری، سپس به پسرش حسین علیه‌السلام متوجه شد و فرمود: و رسول خدا ﷺ به تو أمر فرموده که آنها را به این پسرت بسپاری، سپس دست علی بن الحسین علیه‌السلام را گرفت و فرمود: رسول خدا ﷺ به تو امر فرموده است که آنها را به پسرت محمد بن علی علیه‌السلام بسپاری و از جانب پیغمبر و من به او سلام برسانی»[1].

در برخی روایات نیز، لوازمی همچون سلاح رسول الله ﷺ را نشانه امامت و وصایت دانسته و فرموده‌اند: «إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ أَیُّ أَهْلِ بَیْتٍ وُجِدَ التَّابُوتُ عَلَی بَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ فَمَنْ صَارَ إِلَیْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِیَ الْإِمَامَةَ؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل، تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می‌گشت، نبوت

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۹۷.

به آنها داده می‌شد، هر کس از ما هم که سلاح به دستش رسد، امامت به او داده می‌شود».[۱]

این علامت تا جایی دارای مفهوم و جایگاه بوده است که امیرالمومنین علیه السلام به آن استناد کرده و در مقام محاجه برای اثبات وصایت و خلافت خود قرار گرفته است. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَرِثَ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَايَتَهُ وَخَاتَمَهُ غَيْرِي قَالُوا لَا؛ امیرالمومنین علیه السلام به آنان فرمود: از شما می‌خواهم که بگویید، آیا از بین شما کسی غیر از من هست که سلاح و پرچم و انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ارث برده باشد؟ گفتند نه!».[۲]

همچنین سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز اینگونه رفتار کرده و برای اثبات وصایت خود، به برخورداری از لوازم رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند.

سعید سمّان نقل کرده است: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیّه بر آن حضرت داخل شدند... حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ‌های ما می‌باشند. و ایشان از طایفه زیدیّه‌اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنّی). حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یك چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنّی) نیز آن را ندیده. بار خدایا، مگر آن‌که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد. پس اگر این دو مرد راست‌گویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نزد من

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۸۲.

است، رایت و عَلَم رسول ﷺ، و زره و چهار آینه و کلاه‌خُود آن حضرت. پس اگر راست‌گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا ﷺ است؟ و به درستی که در نزد من است آن عَلَمْ رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند قربانی را قربانی می‌کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا ﷺ آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی رسید و در نزد من است مانند آنچه فرشتگان آن را آوردند و بر می‌داشتند (یعنی تابوت). و داستان سلاح رسول خدا ﷺ در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، که در هر خاندانی که آن تابوت بر درِ خانه‌های ایشان یافت می‌شد، پیغمبری به ایشان عطا می‌شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا ﷺ را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می‌کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، پر کند آن را و بر قامتش راست آید. ان‌شاءالله تعالی».[1]

---

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ فَقَالَا أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَقَالَا لَهُ فَأَخْبَرَنَا عَنْكَ الثِّقَاتُ أَنَّكَ تَعْرِفُهُ وَ تسميهم [نُسَمِّيهِمْ] لَكَ وَ هُمْ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٍ وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُونَ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ع وَ قَالَ مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَيَا الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ قُلْتُ نَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ وَ هُمَا يَزْعُمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللهِ ﷺ عِنْدَ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ كَذَبَا لَعَنَهُمَا اللهُ وَ لَا وَ اللهِ مَا رَآهُ عَبْدُ اللهِ بِعَيْنَيْهِ وَ لَا بِوَاحِدٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَ لَا رَآهُ أَبُوهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَآهُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ وَ مَا لَا تَرَى فِي مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ وَ إِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللهِ ص وَ دِرْعَهُ وَ لَأُمَّتَهُ وَ مِغْفَرَهُ فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دِرْعِهِ وَ إِنَّ عِنْدِي لَرَايَةَ رَسُولِ اللهِ ص الْمُغْلَبَةَ وَ إِنَّ عِنْدِي أَلْوَاحَ مُوسَى وَ عَصَاهُ وَ إِنَّ عِنْدِي لَخَاتَمَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ إِنَّ عِنْدِي الطَّسْتَ الَّذِي كَانَ يُقَرِّبُ بِهَا مُوسَى الْقُرْبَانَ وَ إِنَّ عِنْدِي الِاسْمَ الَّذِي كَانَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللهِ أَنْ يَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى

بر اساس روایات، این لوازم یکی پس از دیگری در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام بوده و در صورت نیاز یا درخواست، مورد ارائه قرار می‌گرفتند و در حال حاضر نیز به عنوان ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار امام دوازدهم علیه السلام است. چنانچه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ مَا تُرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ رَايَتُهُ وَ لَامَتُهُ وَ سَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدِّرْعَ وَ يَنْشُرَ الرَّايَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلَ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنَ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ؛ صاحب این امر از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کند در حالی که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را به همراه دارد. گفتم میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و زره او و عمامه او و عبای او و چوب دستی او و پرچم او و جوشن او و زین سواری او. چون به مکه فرود آید تیغ را از غلافش بیرون آورد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و عبا و عمامه را بپوشد و چوب دستی را بکف گیرد و از خداوند اجازه ظهور خواهد».[1]

تأویل سلاح به علم

احمد بصری با توجه به اختصاص لوازم مذکور به اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سعی در ارائه آن برای اثبات خود به عنوان وصی سیزدهم دارد، اما با توجه به اینکه از آوردن آن لوازم عاجز است، اقدام به تأویل و توجیه کرده و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله

الْمُسْلِمِينَ نُشَّابَةٌ وَ إِنَّ عِنْدِي التَّابُوتَ الَّتِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ وَ مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَهل بيت [فِي أَيِّ بَيْتٍ] وَقَفَ التَّابُوتُ عَلَى بَابِ دَارِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ كَذَلِكَ وَ مَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِيَ الْإِمَامَةَ وَ لَقَدْ لَبِسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللهِ فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطاً وَ لَبِسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَ قَائِمُنَا مَتَى إِذَا لَبِسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللهُ». بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص۱۷۴.

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۷۰.

را به معنای علم دانسته و مدعی علم رسول الله ﷺ است. از این روی گفته‌اند: «و اما السلاح التی أشارت إلیه الروایة فهو علم رسول الله ﷺ و هو یعلم بالکتب السماویة و بما جاء به الأنبیاء و الأوصیاء.»[1]

در پاسخ به این تأویل باطل گفته می‌شود؛ بر اساس روایات معتبر شیعه، علم و سلاح رسول اکرم ﷺ دو چیز جدا از هم هستند که بایستی هر امامی از آن دو برخوردار باشد. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَاناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». قَالَ: إِيَّانَا عَنى، أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ السِّلَاحَ؛ برید عجلی گوید: از امام باقر علیه‌السلام درباره قول خدای عز و جل که «خدا بشما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را بصاحبانش برسانید و چون میان مردم داور شدید بعدالت حکم کنید» پرسیدم، فرمود: خدا ما را قصد کرده است، که باید امام پیشین کتاب‌ها و علم و سلاح را به امام بعد از خود برساند»[2].

همچنین باید دانست که سلاح به عنوان یک شیء معرفی شده است که در صندوقچه نگهداری می‌شده و این با ماهیت علم سازگار نیست. چنانچه در روایت آمده است:

«لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام الْوَفَاةُ قَبْلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْ صُنْدُوقاً عِنْدَهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ قَالَ فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ فَلَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدَّعُونَ مَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا أَعْطِنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كُتُبُهُ؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: پیش از آنکه وفات علی بن الحسین علیه‌السلام

---

۱. الطریق الی دعوة الیمانیة، ص۱۲.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۷۰.

فرا رسد، کیسه یا صندوقی را که نزد او بود، بیرون آورد و فرمود: ای محمد! این صندوق را ببر، پس آن را در میان چهار تن (که چهار طرفش را گرفته بودند) بردند، چون آن حضرت وفات کرد، برادران آمدند و ادعا کردند که از آنچه در میان صندوق بود، بهره ما را بده. فرمود: به خدا که از بهره شما چیزی در آن نبود، اگر از بهره شما چیزی در آن بود، پدرم آن را به من نمی‌داد، در آن صندوق سلاح و کتاب‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله بود».[1]

یا در روایتی دیگر، سلاح را از آسیب در امان دانسته و فرموده‌اند:

«عِنْدِی سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا أُنَازَعُ فِیهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ السِّلَاحَ مَدْفُوعٌ عَنْهُ لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ لَكَانَ خَيْرَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلَى مَنْ يُلْوَى لَهُ الْحَنَكُ فَإِذَا كَانَتْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ فَيَقُولُ النَّاسُ مَا هَذَا الَّذِی كَانَ وَ يَضَعُ اللَّهُ لَهُ يَداً عَلَى رَأْسِ رَعِيَّتِهِ؛ امام صادق علیه السلام **فرمود: سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است، کسی نسبت به آن با من نتواند نزاع کند (یعنی میراث مخصوص ماست یا آنکه خدا نگذارد کسی آن را به زور از ما برباید یا بودن آن را نزد ما انکار کند) همانا سلاح از آسیب محفوظ است، اگر به دست بدترین مخلوق خدا بیفتد بهترین ایشان شود (ولی خدا بدست او نمی‌اندازد) سپس فرمود: امر امامت در آخر الامر به کسی برسد که چانه بسوی او کج شود (کنایه از حالت انتظار کشیدن انسان) و چون خواست خدا درباره او صورت گیرد، بیرون شود، مردم گویند: این چه واقعه‌ای است، خدا از برکت آن حضرت بر سر رعیتش دست رحمت نهد».[2]**

در روایتی سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت متمایز از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده و حتی مدتی سلاح در نزد ام سلمه بوده است. لذا سلاح نمی‌تواند به معنای علم باشد، زیرا این علم تنها در اختیار اوصیاء بوده و هست:

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۰۵.
۲. همان، ص۲۳۴.

«قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْبِضَهُ أَوْرَثَ عَلِيّاً عليه‌السلام عِلْمَهُ وَسِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ثُمَّ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ اسْتَوْدَعَهُ أُمَّ سَلَمَةَ ثُمَّ قُبِضَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهَا قَالَ فَقُلْتُ ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ إِلَى أَبِيكَ ثُمَّ انْتَهَى إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ؛ امام باقر عليه‌السلام فرمود: چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، علم و سلاح خود و هر آنچه آنجا بود (از مواریث انبیاء) را به علی عليه‌السلام به ارث داد و سپس به حسن عليه‌السلام رسید و از آن پس به حسین عليه‌السلام رسید. در هنگام شهادت امام حسین عليه‌السلام به ام سلمه(به امانت) سپرده شد و سپس از او گرفته شد. محمد بن فیض گوید: گفتم: و سپس به علی بن الحسین عليه‌السلام رسید و از او به پسرش رسید و اکنون به دست شما رسیده؟ فرمود: آری».[1]

در روایتی دیگر هم سلاح را به تابوت بنی اسرائیل تشبیه کرده و آن را نشانه برخورداری از علم دانسته‌اند، نه اینکه سلاح همان علم بوده باشد:

«إِنَّمَا السِّلَاحُ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ فَثَمَّ الْأَمْرُ قُلْتُ فَيَكُونُ السِّلَاحُ مُزَايِلًا لِلْعِلْمِ قَالَ لَا؛ امام باقر عليه‌السلام فرمود: همانا داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل، هر کجا تابوت دور میزد، نبوت نیز آنجا بود. عرض کردم: آیا سلاح از علم جدا می‌شود؟ (ممکن است سلاح به دست کسی افتد که علم امامت نداشته باشد؟) فرمود: نه».[2]

نتیجه اینکه سلاح رسول خدا ﷺ با علم ایشان دو چیز متفاوت و جداگانه است. اما باید مد نظر باشد که سلاح همراه با علم است، لذا کسی که سلاح نزد او باشد دلالت بر برخورداری از علم رسول خدا ﷺ دارد.

---

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج۱، ص۱۸۳.
۲. همان.

❁ تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله

احمد بصری پرچم رسول خدا ﷺ را به معنای دعوت به حاکمیت الله دانسته و از این رهگذر مدعی برخورداری از پرچم رسول خدا ﷺ شده است. از این روی اتباع وی گفته‌اند: «معه راية رسول الله ﷺ و هی البيعة لله أی حاكمية الله لا حاكمية الناس»[1].

در پاسخ به این تأویل؛ گفته می‌شود:

اولا هیچ دلیلی مبنی بر این تأویل خود ساخته وجود ندارد و بر اساس روایات، پرچم رسول خدا ﷺ از جمله میراثی است که در کنار سایر لوازم به اوصیاء پیامبر ﷺ به ارث رسید. چنانچه امام باقر ؑ فرمود:

«نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَرِثَ سِلَاحَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَايَتَهُ وَ خَاتَمَهُ غَيْرِي قَالُوا لَا؛ امیرالمومنین ؑ به آنان فرمود: از شما می‌خواهم که بگویید، آیا از بین شما کسی غیر از من هست که سلاح و پرچم و انگشتر رسول خدا ﷺ را به ارث برده باشد؟ گفتند نه!».[2]

ثانیاً جنس این پرچم در روایات مشخص شده و در جنگ‌ها با هدف پیروزی بر دشمن، از آن استفاده می‌شده است. چنانچه آمده است:

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ ؑ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلْقَةِ... ثُمَّ يَهُزُّ الرَّايَةَ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ لَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا وَ هِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَ اللَّهِ قُطْنٌ وَ لَا كَتَّانٌ وَ لَا قَزٌّ وَ لَا حَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ ؑ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيٍّ ؑ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الْبَصْرَةِ نَشَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَ هِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ؛ امام صادق ؑ فرمود: قائم خروج نمی‌کند تا اینکه

---

۱. الطريق الى دعوة اليمانية، ص۱۲.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج۱، ص۱۸۲.

حلقه یاران تکمیل شود... سپس پرچم را می‌گستراند و حرکت می‌کند. پس کسی در مغرب و مشرق نمی‌ماند مگر اینکه پرچم قائم را لعن می‌کنند. و آن پرچم رسول الله ﷺ است که جبرائیل در روز بدر به ایشان نازل کرد. سپس فرمود که به خدا قسم که آن پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. پرسیدم پس از چیست؟ فرمود از «ورق و برگه‌ای از بهشت» است که پیامبر ﷺ آن را در روز بدر باز کرد و سپس پیچید و به علی علیه‌السلام تحویل داد و ایشان همواره آن را در نزد خود داشت تا اینکه در روز بصره آن را باز کرد و خدا بر آن فتح قرار داد و باری دیگر آن را پیچید و آن نزد ما است آنجا. احدی (از اهل بیت) آن را باز نمی‌کند تا اینکه قائم قیام کند».[1]

همچنین در روایت دیگری آمده است:

«لَمَّا الْتَقَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ نَشَرَ الرَّايَةَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَزَلْزَلَتْ أَقْدَامُهُمْ فَمَا اصْفَرَّتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا آمَنَّا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَا تَقْتُلُوا الْأَسْرَى وَ لَا تُجْهِزُوا الْجَرْحَى وَ لَا تَتْبَعُوا مُوَلِّياً وَ مَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ صِفِّينَ سَأَلُوهُ نَشْرَ الرَّايَةِ فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) فَقَالَ لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ إِنَّ لِلْقَوْمِ مُدَّةً يَبْلُغُونَهَا وَ إِنَّ هَذِهِ رَايَةٌ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ ﷺ؛ ابو بصیر گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: **«هنگامی که امیر المؤمنین علیه‌السلام و اهل بصره با هم برخوردند آن حضرت پرچم را- پرچم رسول خدا ﷺ- برافراشت، پس قدمهای آنان به لرزه افتاده و هنوز آفتاب زره نشده بود که گفتند: ای فرزند ابی طالب علیه‌السلام ما ایمان آوردیم، در این هنگام آن حضرت دستور فرمود: اسیران را نکشید و کار زخمیان را یکسره نکنید و آنان را به قتل نرسانید و آن را که روی از جنگ برتافته و می‌گریزد دنبال**

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۳۰۷ و طوسی، الغیبة، ص۳۲۰.

نکنید، و هر کس سلاح خود را بر زمین گذارد در امان است و هر کس در خانه خویش را ببندد در امان است. و چون روز صفّین فرا رسید برافراشتن آن پرچم را از آن حضرت درخواست کردند ولی آن حضرت نپذیرفت. پس امام حسن و حسین علیهما السلام و عمّار یاسر را نزد او واسطه ساختند، آن حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: پسر جانم! همانا این مردم را مدّتی مقرّر شده است که بدان برسند، و این پرچم پرچمی است که پس از من هیچ کس جز قائم علیه السلام آن را بر نخواهد افراشت».[1]

چنانچه بگویند این پرچم اگرچه وجود خارجی دارد، اما مراد از آن دعوت به حاکمیت الهی است گفته می‌شود: اگر این پرچم به معنای دعوت به حاکمیت الله است، بدین معنا خواهد بود که از بین معصومین علیهم السلام، تنها پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمومنین علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام مردم را به حاکمیت الله دعوت می‌کنند زیرا فقط آنان حق نشر آن را داشته‌اند، با این وجود دعوت سایر ائمه علیهم السلام به چه چیزی بوده است؟ ضمن اینکه بر اساس روایت اول؛ نشر پرچم، پس از تکمیل شدن ۱۰ هزار نفر است، لذا اگر نشر پرچم را به معنای دعوت بدانیم با اصل مدعای احمد سازگاری نخواهد داشت، چرا که او باید دعوت را پیش از جمع شدن ۱۰ هزار نفر آغاز کرده باشد نه بعد از آن!

بر اساس این روایات، تاویل پرچم رسول خدا ﷺ به دعوت به حاکمیت الله اشتباه است و مدعی وصایت باید پرچمی که وجود خارجی دارد را همراه خود داشته باشد. چنانچه در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«إِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَالْزَمْ هَؤُلَاءِ فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ وَ مَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامِداً إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَمُرَّ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولَ هَذَا

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۳۰۷ و طوسی، الغیبة، ص۳۲۰.

مَكَانُ الْقَوْمِ الَّذِينَ خُسِفَ بِهِمْ وَهِيَ الْآيَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ ﴿أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾[1]؛ همانا عهد نبی خدا صلی الله علیه و آله به امام سجاد رسید و سپس به فرزند او محمد باقر علیه السلام رسید و سپس خداوند آنچه را خواست انجام می‌دهد. پس بر آن گردن بنهید. پس زمانی که مردی از اهل بیت علیهم السلام خروج کرد، همراه او سیصد مرد خواهد بود و در حالی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز به همراه دارد، به سوی مدینه می‌رود تا به منطقه بیداء می‌رسد و می‌فرماید: اینجا مکان فرو رفتن قومی است که خداوند درباره آنان فرمود: کسانی که نیرنگ‌های بد کرده‌اند، مگر ایمن شده‌اند از اینکه خدا آنها را به زمین فرو برد یا از آنجایی که احساس نمی‌کنند عذاب به ایشان رسد یا در حال آمد و رفتشان گریبانشان را بگیرد که نتوانند فرار کنند».[2]

❁ جعل سلاح و پرچم

در اینجا سئوالی مطرح می‌گردد که آیا ممکن است این لوازم توسط عده‌ای جعل شده و به واسطه آن، خود را به عنوان امام معرفی کنند؟ در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً؛ برخورداری از این لوازم، شرط لازم بوده و شرط کافی برای شناخت امام علیه السلام نمی‌باشد، لذا سایر موارد مذکور در روایات نیز، برای شناخت امام علیه السلام مورد توجه قرار می‌گیرد.

ثانیاً؛ شرایط ارائه این لوازم دارای ابعادی است که در صورت فراهم شدن آن،

---

۱. نحل، ۴۵-۴۶.
۲. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۶.

لوازم ارائه شده مورد پذیرش قرار می‌گیرد که در این صورت به هیچ وجه، امکان و احتمال جَعل و بدل سازی لوازم نخواهد بود. این ابعاد و شرایط عبارتند از:

الف. بُعد زمانی

سلاح و پرچم و سایر لوازم مذکور در روایات، همزمان با ظهور امام علیه السلام ارائه خواهد شد، لذا طبق روایات، ظهور امام علیه السلام در ۲۳ ماه رمضان بوده و قبل از ظهور حضرت، هر گونه نشانه‌ای به عنوان سلاح و غیره مورد قبول نمی‌باشد. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يُنَادَى بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؛ قائم علیه السلام خروج نمی‌کند تا اینکه در شب ۲۳ ماه مبارک رمضان به اسم او ندا داده می‌شود».[۱]

ب. بُعد مکانی

ظهور حضرت حجت علیه السلام در کنار خانه خدا بوده و بر اساس روایات، این لوازم را در کنار خانه خدا به همراه خواهد داشت. لذا ارائه لوازم مذکور در هر جایی غیر از کنار خانه خدا مورد پذیرش نیست. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمودند:

«وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ؛ قائم در آن روز در مکّه خواهد بود در حالی که پشت به بیت الله الحرام داده است».[۲]

همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: «يَظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَيُطَهِّرُ الْأَرْضَ وَ يَضَعُ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَداً؛ کنار رکن و مقام ظهور می‌کند و زمین را پاك می‌کند و میزان عدل را در میان می‌نهد و کسی به کسی ظلم نخواهد کرد».[۳]

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۹۰.
۲. همان، ص۲۸۱.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۷۸.

و درباره همراه داشتن سلاح و سایر لوازم از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «يُبَايِعُ لَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ وَمِغْفَرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ؛ بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود ،همراه او سلاح و کلاه خود و جوشن و شمشیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد[1]».[2]

همچنین در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم:

«خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقُلْتُ مَا تُرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ رَايَتُهُ وَ لَامَتُهُ وَ سَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدِّرْعَ وَيَنْشُرَ الرَّايَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَيَتَنَاوَلَ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَيَسْتَأْذِنَ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ؛ صاحب این امر از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کند در حالی که میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به همراه دارد. گفتم میراث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و زره او و عمامه او و عبای او و چوب دستی او و پرچم او و جوشن او و زین سواری او. چون به مکه فرود آید تیغ را از غلافش بیرون آورد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و عبا و عمامه را بپوشد و چوب دستی را بکف گیرد و از خداوند اجازه ظهور خواهد».[3]

ج. بُعد نشانه‌ای

بر اساس روایات، امام عصر علیه‌السلام پس از ندای آسمانی، اعلام ظهور خواهند

---

۱. رسول خدا دارای دو شمشیر بوده است که یکی را با عنوان سلاح و دیگری را با عنوان سیف یاد کرده‌اند. در روایاتی به این تفاوت تصریح شده و فرموده‌اند: عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ إِنَّ الْعِجْلِيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ سِلَاحَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عِنْدَ وُلْدِ الْحَسَنِ «قَالَ كَذَبُوا وَ اللهِ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللهِ سَيْفَانِ وَ فِي أَحَدِهِمَا عَلَامَةٌ فِي مَيْمَنَتِهِ فَلْيُخْبِرُوا بِعَلَامَتِهِمَا وَ أَسْمَائِهِمَا إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ لَكِنْ لَا أُزْرِي ابْنَ عَمِّي قَالَ قُلْتُ وَ مَا اسْمُهَا فَقَالَ اسْمُ إِحْدَاهُمَا الرَّسُومُ وَ الْآخَرُ مِخْذَمٌ». بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ج۱، ص۱۸۴.

۲. الأصول الستة عشر، ص۲۴۸.

۳. الکافی، ج۸، ص۲۲۵.

کرد. بنابراین یکی دیگر از نشانه‌های پذیرش سلاح و سایر لوازم، شنیدن صدای آسمانی ظهور است. در این نداء و صوت، جایی برای شک و شبهه باقی نیست، بطوری که امام باقر علیه السلام فرمود:

«فَيُنَادِي الْمُنَادِي بِمَكَّةَ بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى يَسْمَعَهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيٍّ مَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ، فَلَمْ يُشْكِلْ عَلَيْكُمْ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَايَتُهُ وَ سِلَاحُهُ وَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكِلُ عَلَيْكُمُ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ؛ پس منادی از آسمان به سوی مکه و به اسم و امر امام علیه السلام ندا می‌دهد، بطوری که تمامی اهل زمین آن را می‌شنوند. اسم او اسم پیامبر صلی الله علیه و آله است که برای شما شبهه‌ای بر جای نمی‌گذارد. همچنین عهد نبی الله صلی الله علیه و آله و پرچم او و سلاح او و نفس زکیه از فرزندان امام حسین علیه السلام، برای شما ایجاد شبهه نمی‌کند، پس اگر این هم برای شما ایجاد شبهه کرد، صدای آسمانی که به اسم و امر امام علیه السلام نداء می‌دهد جایی برای شک باقی نخواهد گذاشت».[1]

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«... فَإِنْ أَشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ؛ اگر تمامی این موارد مشتبه گردید، پس همانا ندای آسمانی بر شما مشتبه نخواهد شد، زمانی که به اسم قائم علیه السلام و نام پدر و مادرش ندا سر دهد».[2]

د. بُعد اعجازی

لوازم مذکور اعجاز آمیز بوده و هر کدام از آنها توان انجام امر خاصی را دارند.

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۵ و بحار الأنوار، ج۵۲، ص۲۲۳.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۷۹.

چنانچه در روایات به این مساله اشاره شده و فرموده‌اند:

«كَانَتْ عَصَا مُوسَى لِآدَمَ عليه‌السلام فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ عليه‌السلام ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه‌السلام وَإِنَّهَا لَعِنْدَنَا وَإِنَّ عَهْدِي بِهَا آنِفاً وَهِيَ خَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتُزِعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا وَإِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتُنْطِقَتْ أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا عليه‌السلام يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ يَصْنَعُ بِهَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَإِنَّهَا تَصْنَعُ مَا تُؤْمَرُ وَإِنَّهَا حَيْثُ أُلْقِيَتْ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ بِلِسَانِهَا؛ امام باقر عليه‌السلام فرمود: عصای موسی متعلّق به آدم عليه‌السلام بود و در اختیار شعیب عليه‌السلام قرار گرفت و بعد از آن به موسی عليه‌السلام رسید و اکنون در نزد ماست و اخیراً از آن بازدید کرده‌ام و آن سبز است و گویا به تازگی از درخت بریده شده است و چون استنطاق شود سخن گوید و برای قائم عليه‌السلام مهیّا است و او با آن همان کند که موسی بن عمران عليه‌السلام کرد و آن عصا نیز همان کند که به وی فرمان دهند و هر جا افکنده شود شعبده‌ها و جادوها را ببلعد».[1]

در روایتی دیگر آمده است که فرق بین مدعی دروغین و راستین در برخورداری از لوازم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و فرق بین این لوازم با سایر لوازم‌ها در اعجاز آمیز بودن آن لوازم است.[2]

بر این اساس، در صورت تجمیع این چهار شرط مهم؛ ارائه سلاح و سایر لوازم، نشانه حقانیت مدعی خواهد بود و با تامین این شروط، امکان و احتمال جعل منتفی است، چرا که باید این لوازم در ۲۳ ماه رمضان و در کنار خانه کعبه و پس از شنیده شدن صدای آسمانی صیحه ارائه شود و از شرایط اعجازی نیز برخوردار باشد.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۶۷۳.

۲. الثاقب فی المناقب، ص۴۱۹. مدینة معاجز الأئمة الإثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، ج۶، ص۹۹.

پرسش‌های درس

۱. اولین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای وصی خود چیست؟

۲. وجه ارتباط ودیعه اول را با مدعی وصایت بیان کنید.

۳. دومین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای وصی خود چیست؟

۴. وجه ارتباط ودیعه دوم را با مدعی وصایت بیان کنید.

درس پنجم

علائم یا ودایع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

❁ علامت یا ودیعه سوم

صحیفه (وصیتنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله) که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته شده است، همان وصیتنامه‌ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسامی و تعداد جانشینان پس از خود را در آن اعلام فرموده است.

آنچه می‌تواند به عنوان سند، مورد استناد برای مدعی حقیقی وصایت بهرمند باشد، اصل وصیتنامه یا همان صحیفه مکتوبی است که قابل ارائه به همگان بوده و حتی در هنگامه ظهور وصی دوازدهم علیه السلام نیز مورد استناد قرار می‌گیرد.

موید سخن اینکه؛ اولاً چنانچه نقل محتوای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توسط راویان حدیث کفایت کرده و مسلمانان را برای همیشه از اختلاف دور می‌کرد، دیگر چه نیازی به مکتوب نمودن وصیت بود، و حال آنکه ظاهراً آن حضرت، برای انجام این کتابت اصرار نیز داشته است. بلکه می‌توانست همانند صدها سخن و کلام دیگر، به صورت شفاهی وصیت خود را تکرار کرده یا به همان وصیت غدیر خم اکتفا نموده و راویان حدیث نیز آن را با دقت ثبت کنند. مگر اینکه بگوییم؛ مکتوب نمودن وصیت و تدوین وصیتنامه موضوعیت داشته و از کارکردی برخوردار است که نقل شفاهی از آن کارکرد بی بهره می‌باشد. و آن کارکرد، چیزی جز برخورداری از قابلیت ارائه در هر زمان، به عنوان سندی برای اثبات حقانیت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌تواند باشد.

ثانیاً روایات معصومین علیهم السلام، وصیتنامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان ملاک شناخت

امام معرفی کرده‌اند که به صورت یک مکتوب، باید در دست امام بوده و به امام بعد از خود تحویل دهد و احادیث نقل شده در کتاب محدثین، با عنوان حدیث وصیت، برای شناخت امام کفایت نخواهد کرد و صرفاً به عنوان کاشف و حاکی از محتوای وصیتنامه قابل استفاده هستند. به عنوان نمونه آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَتَكَلَّمُونَ فِي أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُونَ مَا بَالُهَا أبطحت [تَخَطَّتْ] مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَقَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ وَقَالَ «يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَهُوَ وَصِيُّهُ وَعِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَوَصِيَّتُهُ وَذَلِكَ عِنْدِي لَا أُنَازَعُ فِيهِ؛ عبد الأعلی گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: مردم درباره امام باقر عليه‌السلام سخن‌ها گفتند و اعتراض آنها این بود که چگونه امامت از میان همه اولاد پدرش به او رسید با این که در میان آنها برادرانی داشت که در خویشی با او برابر و در سن از او بزرگتر بودند (همچون زید بن علی) و برادران کوچکتر هم داشت که امامت به آنها هم نرسید. امام عليه‌السلام فرمود: امام به سه خصلت شناخته می‌شود که در دیگری نباشد: یکی اینکه نسبت به امام سابق از همه مردم نزدیك‌تر و شایسته‌تر باشد و وصی او هم باشد. دوم اینکه سلاح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نزد او باشد و سوم اینکه وصیتنامه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله هم نزد او باشد. آن نزد من است و کسی درباره آن با من نزاعی نمی‌تواند داشته باشد».[1]

بنابراین، یکی از علائم شناخت وصی، برخورداری از صحیفه و لوحی (وصیتنامه) است که توسط امیرالمومنین عليه‌السلام نوشته شده و اسامی اوصیاء عليهم‌السلام در آن ثبت گردیده است. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

موسی بن عطیه نیشابوری می‌گوید: «عده‌ای از بزرگان خراسان به خانه

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۷۹ و بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص۱۸۲ و اثبات الهداة، ج۱، ص۱۱۴ و بحارالانوار، ج۲۶، ص۲۱۷.

من آمدند و گفتند: دوست داریم شما به مدینه بروید و از جانشین و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله پرس وجو کنید تا در امرمان از ایشان پیروی کنیم. پس به تحقیق امام باقر علیه السلام از دنیا رفته است و ما نمی‌دانیم که خداوند چه کسی را از آل رسول صلی الله علیه و آله و فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام را نصب فرموده است. پس به ما صد هزار درهم از طلا و نقره دادند و گفتند که برای ما خبر بیاورید و امام را بر ما بشناسانید. پس از او شمشیر ذوالفقار و چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبا و خاتم و آن لوحی که در آن اسامی ائمه علیهم السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام ثبت شده است را طلب کنید. همانا اینها نزد هر آنکه باشد او امام است و اموال را به او تحویل دهید. ما سکه‌ها را برداشتیم و به سوی مدینه رفتیم و در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن شده و دو رکعت نماز خواندیم. از قائم در امور و خلیفه مسلمین پرسیدیم. گفتند: زید بن علی و برادر زاده‌اش جعفربن محمد علیه السلام. پس ابتدا قصد خانه زید را کردیم و در مسجدش او را دیدیم و به او سلام کردیم و جواب داد. گفت از کجا آمدید؟ گفتیم از خراسان آمدیم تا امامان را بشناسیم و از او در امرمان پیروی کنیم. گفت بلند شوید. با ما همراه شد تا به خانه‌اش وارد شدیم. برای ما طعامی آورد و خوردیم. گفت چه می‌خواهید؟ گفتیم می‌خواهیم شمشیر ذوالفقار و چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبا و خاتم و آن لوحی که در آن اسامی ائمه علیهم السلام ثبت شده است را ببینیم. همانا اینها نمی‌باشد مگر در نزد امام علیه السلام. کنیزش را خواند تا جعبه‌ای آورد و از داخل آن شمشیری با غلاف قرمز خارج کرد که در قبضه آن پارچه سبز رنگ بود. گفت این ذوالفقار است و چوب دستی و نیزه‌ای با دسته نقره‌ای و انگشتر و عبائی خارج کرد اما لوحی که در آن اسامی ائمه علیهم السلام ثبت شده است را نداشت. ابولبابه با دیدن این صحنه بلند شد و گفت بلند شوید تا به سوی مولایمان برویم. ما را به او نیازی نیست. پس به نزد امام جعفر بن محمد علیه السلام

رفتیم... فرمود: ای موسی بن عطیه نیشابوری، ای ابی لبابه و ای طهمان و ای مسافران سرزمین خراسان پیش بیایید... سپس با دستش به نگین انگشتر خود اشاره کرد و نگین جدا شد. فرمود: پاک و منزه است خدایی که ذخائرش را به ولی و نائبش ودیعه داد تا مخلوق او قدرتش را ببینند... سپس از وسط انگشتر برای ما عبا و چوب دستی و لوحی که در آن اسامی ائمه علیهم‌السلام ثبت شده است را خارج کرد... ».[1]

❁ گزارشی از محتوای وصیتنامه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

برخی از روایات مربوط به ماجرای وصیت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، مطابق متن خطبه غدیر بوده و علاوه بر آن، با تمامی روایات مربوط به عدد اوصیاء نیز

---

۱. عن الحسن بن[علی بن] فضّال، قال: قال موسی بن عطیّة النیشابوری: اجتمع و فد خراسان من أقطارها [کبارها] و علمائها، و قصدوا داری، و اجتمع علماء الشیعة و اختاروا إلیّ أبا لبابة و طهمان و جماعة شتّی، و قالوا بأجمعهم: رضینا بکم أن تردوا المدینة، فتسألوا عن المستخلف فیها لنقلّده أمرنا، فقد ذکر أنّ باقر العلم قد مضی، و لا ندری من نصبه الله بعده من آل الرسول من ولد علی و فاطمة - صلوات الله علیهم أجمعین - و دفعوا إلینا مائة ألف درهم ذهبا و فضّة، و قالوا: لتأتونا بالخبر و تعرّفونا الإمام فتطالبوه بسیف ذی الفقار و القضیب و البردة و الخاتم و اللوح الذی فیه تثبیت الأئمّة من ولد علی و فاطمة، و إن ذلک لا یکون إلّا عند إمام، فمن وجدتم ذلک عنده فسلّموا إلیه المال. فحملنا و تجهّزنا إلی المدینة و حللنا بمسجد الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فصلّینا رکعتین، و سألنا: من القائم فی امور الناس، و المستخلف فیها؟ فقالوا لنا: زید بن علی، و ابن أخیه جعفر بن محمد، فقصدنا زیدا فی مسجده، و سلّمنا علیه، فردّ علینا السلام و قال: من أین أقبلتم؟ قلنا: أقبلنا من أرض خراسان لنعرف إمامنا، و من نقلّده امورنا. فقال: قوموا، و مشی بین أیدینا حتی دخل داره، فأخرج إلینا طعاما، فأکلنا، ثمّ قال: ما تریدون؟ فقلنا له: نرید أن ترینا ذا الفقار و البردة و الخاتم و القضیب و اللوح الذی فیه تثبیت الأئمّة علیهم‌السلام فإنّ ذلک لا یکون إلّا عند إمام. [قال:] فدعا بجاریة له، فأخرجت إلیه سفطا، و استخرج منه سیفا فی أدیم أحمر، علیه سجف أخضر، فقال: هذا ذو الفقار، و أخرج إلینا قضیبا و درعا بمدرج من فضّة، و استخرج منه خاتما و بردا و لم یخرج اللوح الذی فیه تثبیت الأئمّة - علیهم‌السلام - فقام أبو لبابة من عنده و قال: قوموا بنا حتی نرجع إلی مولانا غدا فنستوفی ما نحتاج إلیه، و نوفّیه ما عندنا و معنا. (قال:) فمضینا نرید جعفر بن محمد علیهما‌السلام فقیل لنا: إنّه مضی إلی حائط له، فما لبثنا إلّا ساعة حتی أقبل و قال: یا موسی بن عطیّة النیسابوری، و یا أبا لبابة، و یا طهمان، و یا أیّها الوافدون من أرض خراسان إلیّ، فأقبلوا.... قال: ثمّ أومأ بیده إلی فصّ خاتم فقلعه، فقال: سبحان الله الذی أودع الذخائر ولیّه و النائب عنه فی خلیقته لیریهم قدرته،... ثمّ أخرج لنا من وسط الخاتم البردة و القضیب و اللوح الذی فیه تثبیت الأئمّة علیهم‌السلام. الثاقب فی المناقب، ص۴۱۹.

همخوانی دارد. به عنوان نمونه؛ سُلیم بن قیس هلالی[۱] درباره ماجرا و محتوای وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید:

«از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک شده و کَتِف[۲] را رها کرد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند؟ من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمود: بنشینید. حضرت می‌خواست از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کند و ما هم می‌شنیدیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به سخن کرده و فرمودند: ای برادرم علی! آیا نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟ همانا جبرائیل علیه السلام از قبل، بر من نازل شد و خبر داد که این مرد سامری این امت است و آنکه همراهش آمده بود گوساله اوست و اینکه خداوند جدایی و اختلاف را برای امت من مقدر کرده است. جبرائیل از جانب خداوند مرا امر کرد تا همان چیزهایی که اراده کردم را برایتان بنویسم (که البته

---

۱. شیخ ابو صادق، سُلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، از خواص اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام بوده است. سلیم، دو سال قبل از هجرت به دنیا آمده و در نتیجه، هنگام شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۲ سال داشته است. سلیم، در پیشگاه معصومین علیهم السلام مورد وثوق بوده و از علوم سرشار آنان بهره‌مند شده است. او از قدمای علمای اهل بیت علیهم السلام است و از بزرگان اصحاب آنان محسوب شده و نزد آنان محبوبیت خاصی داشته است. او صاحب «کتاب اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله» یا همان «کتاب سلیم بن قیس» است که کتابی مشهور بوده و شهرت سلیم نیز بیشتر به خاطر همین کتاب است، زیرا این کتاب اولین کتابی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده و به دست ما رسیده است. امام صادق علیه السلام، درباره کتاب سلیم می‌فرماید: «هر کس از شیعیان و دوستان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد، چیزی از مسائل ولایت ما نزد او نیست و از اسباب ما آگاهی ندارد. آن کتاب، الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمد علیهم السلام است». بحار الأنوار، المدخل، ص۱۹۰ و مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج۱۷، ص۲۹۸. همچنین امام زین العابدین علیه السلام، درباره کتاب سلیم می‌فرماید: «سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همه اینها احادیث ما است که از آنها خبر داریم». وسائل الشیعة، ج۲۷، ص۱۰۱.

۲. استخوان کتف گوسفند یا شتر؛ که خشک شده و برای نوشتن روی آن به جای پوست و کاغذ استفاده می‌شده است.

نگذاشت) و این سه نفر را برای آن سخنان شاهد بگیرم. حضرت فرمود: برای من صحیفه‌ای بیاورید، پس برای حضرت صحیفه را آوردند. پیامبر ﷺ نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی پس از دیگری املاء می‌فرمود و علی علیه‌السلام بدست خویش می‌نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین‌اند».[1]

نکته: ممکن است برخی از اتباع احمد بصری در مقام مجادله بگویند: در این حدیث نام تمامی اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ ذکر نشده و از این روی برای اثبات ائمه دیگر مُجزی نخواهد بود. در پاسخ گفته می‌شود: ادعای احمد بصری در مرحله نخست، ادعای عددی بوده و مدعی آن است که پیامبراکرم ﷺ به ۲۴ وصی بعد از خود وصیت کرده است و فعلاً بحث ما به مرحله اسم و مصداق اوصیاء نرسیده است. لذا بر اساس روایت سُلیم که به ۱۲ وصی اشاره دارد، می‌توان وصیت آن حضرت را منحصر به این عدد از اوصیاء دانست و حتی احتمال بیش از آن را اساساً منتفی دانست.

در روایتی دیگر از کتاب غیبت نعمانی آمده است: حضرت علی علیه‌السلام در

---

۱. «وَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَ غَضِبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ دَفَعَ الْكَتِفَ- سَمِعتُ عن امیرالمُومنین قال: أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ بِمَا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ اثْنَانِ فَسَكَتُّ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَ بَقِيَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم‌السلام وَ ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ، فَابْتَدَأَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: «يَا أَخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللهِ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنَّ صَاحِبَهُ عِجْلُهَا، وَ أَنَّ اللهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الِاخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكَتِفِ لَكَ، وَ أُشْهِدَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَأَتَى بِهَا. فَأَمْلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخُطُّهُ بِيَدِهِ. وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ». کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص ۸۷۷.

گفتگوی با طلحه، ضمن احتجاج به مسأله امامت، به ماجرای وفات حضرت رسول اکرم ﷺ نیز اشاره کرده و محتوای وصیتنامه را منطبق با خطبه غدیر و روایت سلیم بن قیس اعلام می‌فرماید:

«ای طلحه! آیا شهادت نمی‌دهی که هنگامی که رسول خدا ﷺ کتفی از ما خواست تا چیزی در آن بنویسد که امت اسلام پس از آن گمراه نگردیده و به اختلاف نیافتند؟ و در این هنگام آنکه همراه تو بود گفت: همانا رسول خدا ﷺ هزیان می‌گوید، سپس رسول خدا ﷺ غضبناک شد و آن کتف را وانهاد؟ طلحه عرض کرد: بله من شهادت می‌دهم. علی علیه‌السلام فرمود: پس از آنکه شما خارج شدید پیامبر ﷺ مرا از آنچیزی که می‌خواست بنویسد با خبر ساخت و حاضرین را بر آن شاهد گرفت و همانا جبرائیل علیه‌السلام او را خبر داده بود به اینکه خداوند می‌داند که امت تو به زودی به اختلاف افتاده و فرقه فرقه می‌شوند. سپس دوباره صحیفه‌ای خواست و بر من آنچه را که می‌خواست بنویسد را املاء کرده و سه مرد حاضر یعنی سلمان و اباذر و مقداد را بر آن شاهد گرفت و اسامی هر آنکه از ائمه هدایتگر است را نامید. همانانی که خداوند مؤمنین را به طاعت آنان تا روز قیامت امر کرده است. پس مرا اولین آنها نامید سپس این فرزندم حسن و سپس این فرزندم حسین و سپس نُه تن از فرزندان این فرزندم حسین را نامید...».[1]

---

۱. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ إِنَّ عَلِيّاً علیه‌السلام قَالَ لِطَلْحَةَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ عِنْدَ ذِكْرِ تَفَاخُرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بِمَنَاقِبِهِمْ وَ فَضَائِلِهِمْ «يَا طَلْحَةُ أَ لَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِينَ دَعَانَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَ لَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ يَهْجُرُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ ص وَ تَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَ يُشْهِدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةَ وَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَخْبَرَهُ بِأَنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَ تَفْتَرِقُ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَ أَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَمَّى مَنْ يَكُونُ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَّانِي أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٍ كَذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ يَا مِقْدَادُ قَالَا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللهِ ص فَقَالَ طَلْحَةُ وَ اللهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ص يَقُولُ لِأَبِي ذَرٍّ مَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ وَ لَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ وَ لَا أَبَرَّ مِنْ أَبِي ذَرٍّ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُمَا لَمْ يَشْهَدَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ أَصْدَقُ وَ أَبَرُّ

همچنین در روایتی به تعداد اوصیاء که در صحیفه و لوح نام ایشان ذکر شده اشاره شده و آمده است:

عَنِ الزُّهْرِيِّ[1] قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ... قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكَمْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ أَنْ تَكُونَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ وَجَدْنَا فِي الصَّحِيفَةِ وَاللَّوْحِ اثْنَيْ عَشَرَ أَسَامِيَ مَكْتُوبَةً بِإِمَامَتِهِمْ وَأَسَامِي آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ ثُمَّ قَالَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ ابْنِي سَبْعَةٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فِيهِمُ الْمَهْدِيُّ؛ محمد بن مسلم زهری می‌گوید: خدمت امام سجاد عليه‌السلام در زمان همان بیماری[2] که در آن شهید شد، رسیدم... عرض کردم ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، پیامبر، اوصیاء پس از خود را چه تعداد امر کرده است؟ امام سجاد عليه‌السلام فرمود: در صحیفه و لوح، نام دوازده تن را دیدم که امامت آنان و نام پداران و مادران آنها مکتوب شده بود. سپس فرمود: از نسل فرزندم محمد عليه‌السلام، هفت تن از اوصیاء خواهد بود که مهدی عليه‌السلام نیز در بین آنان است».[3]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی به وصیت املاء شده خود اشاره کرده و آن را در دست دوازده وصی خود دانست که یکی از دیگری به ارث خواهد برد. چنانچه فرمود:

«لَيْسَ فِي جَنَّةِ عَدَنٍ مَنْزِلٌ أَشْرَفَ وَلَا أَفْضَلَ وَلَا أَقْرَبَ إِلَى عَرْشِ رَبِّي مِنْ مَنْزِلِي نَحْنُ فِيهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ إِنْسَاناً أَنَا وَأَخِي عَلِيٌّ وَهُوَ خَيْرُهُمْ وَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ وَ فَاطِمَةُ وَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَنَحْنُ فِيهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ إِنْسَاناً فِي مَنْزِلٍ وَاحِدٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهَّرَنَا

عِنْدِي مِنْهُمَا». نعمانی، الغیبة، ص۸۱ و فضائل أمیر المؤمنین عليه‌السلام، ص۱۵۶ و بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۷۷ و عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علی بن أبی طالب عليه‌السلام، ص۲۱۰ و...

۱. محمد بن مسلم زهری از اهل سنت بود و در عین حال علاقه شدیدی به امام سجاد عليه‌السلام داشته و همراه ملازم ایشان بوده است.

۲. بیماری ناشی از مسمویت امام عليه‌السلام به دستور حاکم وقت.

۳. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۲۴۱.

تَطْهِيراً هُدَاةً مَهْدِيِّينَ أَنَا الْمُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ وَ هُمُ الْمُبَلِّغُونَ عَنِّي [وَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ] وَ هُمْ حُجَجُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ [وَ خُزَّانُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكَمِهِ] مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ إِلَّا بِبَقَائِهِمْ وَ لَا تَصْلُحُ [الْأَرْضُ] إِلَّا بِهِمْ يُخْبِرُونَ الْأُمَّةَ بِأَمْرِ دِينِهِمْ وَ بِحَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ [يَدُلُّونَهُمْ عَلَى رِضَى رَبِّهِمْ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ سَخَطِهِ بِأَمْرٍ وَاحِدٍ وَ نَهْيٍ وَاحِدٍ لَيْسَ فِيهِمُ اخْتِلَافٌ وَ لَا فُرْقَةٌ وَ لَا تَنَازُعٌ يَأْخُذُ آخِرُهُمْ عَنْ أَوَّلِهِمْ إِمْلَائِي وَ خَطَّ أَخِي عَلِيٍّ بِيَدِهِ يَتَوَارَثُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ فِي غَمْرَةٍ وَ غَفْلَةٍ وَ تَيْهٍ وَ حَيْرَةٍ غَيْرَهُمْ وَ غَيْرَ شِيعَتِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ] لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ [فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ] وَ الْأُمَّةُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ عَنَى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ فَقَالَ- أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ در بهشت عدن، منزلی با شرافت‌تر و بالاتر و نزدیکتر به عرش پروردگارم از منزل من نیست، و ما در آنجا چهارده نفریم. من و برادرم علی علیه السلام که بهترین آن‌ها و محبوب‌ترینشان نزد من است، و فاطمه (س) که او سیّده‌ی زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین علیهما السلام و نه امام از فرزندان حسین علیه السلام هستند. ما در آنجا چهارده نفریم در یک منزل که خداوند بدی‌ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همه هدایت‌کننده و هدایت‌شده‌ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه کلامش فرمود: «من از جانب خدا، تبلیغ‌کننده هستم، و آنان از جانب من و خدای عزّوجلّ، ابلاغ‌کننده هستند. آنان حجّت‌های خداوند تبارک‌وتعالی بر خلقش و شاهدان او در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن حکمت‌های او هستند. هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. زمین به قدر یک چشم‌برهم‌زدن جز با بقای آنان نمی‌ماند، و جز با آنان اصلاح نمی‌شود. آنان امّت را از امر

دینشان و حلال و حرامشان خبر می‌دهند، و آنان را با امر و نهی یکسان [و بدون تغییر] به رضایت پروردگارشان راهنمایی می‌کنند و آنان را از سخط او نهی می‌کنند، و در بین آنان اختلاف و تفرقه و نزاعی نیست. آخرین آنان از اوّلین آنان، املای من و دست خط برادرم علی علیه‌السلام را تحویل می‌گیرد و تا روز قیامت از یکدیگر به ارث می‌برند. همه اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت‌اند به جز آنان و شیعیان و دوستانشان. آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امّت احتیاج ندارند، ولی امّت به آنان احتیاج دارند. آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده و اطاعت آنان را به اطاعت خود و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله مقرون ساخته و فرموده است: ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾».[1]

در تأیید محتوای وصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید به وصیت عظیم ایشان در روز غدیر اشاره کرد که ۷۰ روز قبل از وفات آن نور مقدس به وقوع پیوست.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با نزول آیه «﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ ای پیامبر چیزی را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. خدا در برابر مردم تو را حفظ می‌کند و کافران را هدایت نمی‌کند».[2] موظف به ابلاغ وصیت و اعلام اسامی اوصیاء و جانشینان گردید تا از این رهگذر اختلاف امت اسلامی را پس از خود دفع نماید، لذا در مسیر بازگشت از آخرین حج و در محل غدیرخم، رسالت خود را با تمام جزئیات آن ابلاغ فرمودند.

حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که به دستور الهی قصد پرده برداری از شجره طیبه امامت را داشت، همه پیش افتادگان و پس ماندگان را فراخوانده و فرمودند:

«هان ای مردم! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او!

---

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۸۴۰.
۲. مائده، ۶۷.

سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد. سپس فرمود: بدانید که همانا من فرستاده و علی علیه السلام امام و وصی پس از من است و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی علیه السلام خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، مهدی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید! که اوست حجّت پایدار و پس از او حجّتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست[1]...

سپس عمر بن خطاب در حالی که کمی برافروخته بود برخواست و گفت: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو[2] وصی هستند؟ حضرت پاسخ داد: نه ولکن برادرم از اوصیاء است که وزیر و وارث و خلیفه من در امتم بوده و ولی تمامی مومنان بعد از من است. و همچنین یازده نفر از فرزندان وی. این علی اولشان و بهترین‌شان است سپس دو فرزندم حسن و حسین، سپس وصی فرزندم که همنام برادرم علی و فرزند حسین است سپس وصی و فرزند علی که اسمش محمد است سپس جعفر فرزند محمد و سپس موسی فرزند جعفر و سپس علی فرزند موسی و سپس محمد فرزند علی و سپس علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و سپس محمد فرزند حسن که مهدی این امت بوده و همنام و هم طینت من است و امر می‌کند به امر من و نهی می‌کند به نهی من، زمین را از عدل و داد پر می‌کند کما اینکه از ظلم

---

۱. الغدیر، ج۱، ص۱۲-۱۵۱و۲۹۴-۳۲۲. عوالم العلوم، ج۱۵، ص ۳۰۷-۳۲۷. بحارالانوار، ج۳۷، ص۱۸۱-۱۸۲. اثبات الهداة، ج۲، ص۲۰۰-۲۵۰. الطرائف، ص۳۳ و...

۲. همسران و اهل خانه.

و جور پر شده است. می‌آیند یکی پس از دیگری».[۱]

با پرده‌برداری از مسأله جانشینی و اعلام اسامی دوازده وصی پس از خود، آیه‌ای از جانب خداوند متعال نازل شده و فرمود:

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاسْلامَ دِيناً﴾؛ امروز کافران از (زوالِ) آیینِ شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودانِ) شما پذیرفتم.[۲]

باید توجه داشت، چنانچه رسالت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به درستی یا با کاستی انجام می‌شد، هیچگاه خداوند متعال با نزول آیه فوق، مهر تایید بر مساله ابلاغ رسالت نمیزد، بدین معنا که اگر بنا بود، شخص دیگری به جای امیرالمومنین علیه‌السلام معرفی شود، یا اینکه اگر قرار بر این تعداد اوصیاء بیش از ۱۲ باشد، آیه اکمال دین نازل نمی‌شد.

---

۱. «... ایهاالنَّاسُ، مَنْ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ؟ قالوا: الله و رَسُولُهُ. فَقالَ: اَلا من کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلی مَوْلاهُ، اللهمَّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ وانْصُرْمَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. ثم قال: مَعاشِرَالنّاسِ، أَلا وَ إِنّی رَسولٌ وَ عَلِی الْإِمامُ وَالْوَصِی مِنْ بَعْدی، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. أَلا وَ إِنّی والِدُهُمْ وَهُمْ یَخْرُجونَ مِنْ صُلْبِهِ الی أن قال: أَلا إِنَّ خاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنّا الْقائِمُ الْمَهْدِی. أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدِّینِ. أَلا إِنَّهُ الْباقِی حُجَّةٌ وَلا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلّا مَعَهُ وَلا نُورَ إِلّا عِنْدَهُ... فقامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقالَ یَا رَسُولَ اللهِ أَکُلَّ أَهْلِ بَیْتِكَ فَقالَ لا وَ لَکِنَّ أَوْصِیائِی أَخِی مِنهُمْ وَ وَزِیری وَ وارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی [وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ] هَذَا أَوَّلُهُمْ وَ خَیْرُهُمْ ثُمَّ ابْنَایَ هَذَانِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ثُمَّ وَصِیُّ ابْنِی یُسَمَّی بِاسْمِ أَخِی عَلِیّ وَ هُوَ ابْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ وَصِیُّ عَلِیٍّ وَ هُوَ وَلَدُهُ وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِیُّ الْأُمَّةِ اسْمُهُ کَاسْمِی وَ طِینَتُهُ کَطِینَتِی یَأْمُرُ بِأَمْرِی وَ یَنْهَی بِنَهْیِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً یَتْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ». کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج۲، ص۷۶۳. نعمانی، الغیبة، ص۷۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۲۷۹. اثبات الهداة، ج۲، ص۲۴۷. حلیة الابرار، ج۴، ص۸۹. الانصاف فی نص علی الائمه اثنی عشر، ص۲۵۹. بهجة الانظر فی اثبات الوصایة، ص۴۱. عوالم العلوم و المعارف والاحوال، ص۲۱۸.

۲. مائده، ۳.

شاید برخی چنین بگویند که بین ابلاغ رسالت تا روز وفات پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بداء حاصل شده و به تعداد اوصیاء افزوده شده است! در پاسخ گفته می‌شود: اولاً این سخن نیازمند دلیل قطعی است و ثانیاً امام باقر علیه السلام، نزول هر گونه فریضه‌ای را پس واقعه غدیر نفی فرموده است:

«أَنَّ الْفَرِيضَةَ كَانَتْ تُنْزَلُ ثُمَ تُنْزَلُ الْفَرِيضَةُ الْأُخْرَى فَكَانَتِ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ اللَّهُ لَا أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْفَرِيضَةِ فَرِيضَةً؛ فریضه الهی نازل شد و بار دیگر فریضه‌ای دیگر نازل شد، پس مساله ولایت آخرین فریضه بود که خداوند پس از آن فرمود: امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودانِ) شما پذیرفتم. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: یعنی خداوند در این آیه فرمود: بعد از این فریضه، فریضه دیگری برایتان نازل نکردم».[1]

علاوه برآن، بر اساس گواهی تاریخ و روایات معصومین علیهم السلام، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از اعلام وصیت شفاهی خود(خطبه غدیر)، بارها مردم را به پذیرش وصایت ۱۲ وصی فراخواند و سعادت آنان را در پیروی از ایشان معرفی فرمود. به عنوان نمونه؛ در روایتی آمده است:

امام باقر علیه السلام نگاهی به حمران انداخت و شروع به گریستن نمود، سپس فرمود: ای حمران از این مردم در شگفتم که چگونه غافلند یا فراموش کرده‌اند و یا وانمود می‌کنند که از یاد برده‌اند؛ گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را، زمانی که بیمار بود، مردم خدمت آن حضرت می‌آمدند و از او عیادت کرده و سلام می‌کردند، حتی از کثرت جمعیّت، خانه بر اهل آن تنگ شده بود، علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد و نتوانست از میان آنان بگذرد و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، و آنان

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۲۹۳.

نیز برای ایشان راه را باز نکردند، رسول خدا ﷺ چون این وضع را دید، زیر سر خود را بلند کرد و فرمود: ای علی علیه‌السلام نزد من بیا. مردم وقتی، چنین صحنه‌ای را دیدند، به یك دیگر فشار آورده و راه را گشودند تا علی علیه‌السلام از آنان گذشت و رسول خدا ﷺ او را در کنار خویش نشاند و فرمود: ای مردم اکنون که زمان زنده بودن من است شما با اهل بیتم چنین می‌کنید که می‌بینم، پس بعد از وفات من رفتارتان چگونه خواهد بود؟ به خدا سوگند گامی به اهل بیت من نزدیك نمی‌شوید مگر اینکه مرحله‌ای به خدا نزدیکی جسته باشید و از آنان گامی دور نمی‌شوید و رو نمی‌گردانید مگر اینکه خداوند از شما روگردان می‌شود، سپس فرمود: ای مردم گوش فرا دهید وبدانید که خشنودی و رضوان و بهشت بهره کسی است که علی علیه‌السلام را دوست بدارد و ولایت او را گردن نهد و پذیرا باشد و او را پیشوای خود قرار دهد و به او اقتدا کند و به فضلش اقرار نماید، و نیز با اوصیاء من که پس از او هستند چنین باشد، و بر پروردگار من است که دعای مرا درباره ایشان بپذیرد، آری آنان دوازده جانشین‌اند، هر که از ایشان پیروی کند البتّه از من است...».[1]

---

۱. جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى حُمْرَانَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ يَا حُمْرَانُ عَجَباً لِلنَّاسِ كَيْفَ غَفَلُوا أَمْ نَسُوا أَمْ تَنَاسَوْا فَنَسُوا قَوْلَ رَسُولِ اللهِ ﷺ حِينَ مَرِضَ فَأَتَاهُ النَّاسُ يَعُودُونَهُ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَصَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتُ جَاءَ عَلِيٌّ ع فَسَلَّمَ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُوَسِّعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللهِ ﷺ ذَلِكَ رَفَعَ مِخَدَّتَهُ وَ قَالَ إِلَيَّ يَا عَلِيُّ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ زَحَمَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ أَفْرَجُوا حَتَّى تَخَطَّاهُمْ وَ أَجْلَسَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرَى فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي وَ اللهِ لَا تَقْرُبُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُرْبَةً إِلَّا قَرُبْتُمْ مِنَ اللهِ مَنْزِلَةً وَ لَا تَبَاعَدُونَ عَنْهُمْ خُطْوَةً وَ تُعْرِضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللهُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ أَلَا إِنَّ الرِّضَا وَ الرِّضْوَانَ وَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيّاً وَ تَوَلَّاهُ وَ ائْتَمَّ بِهِ وَ بِفَضْلِهِ وَ بِأَوْصِيَائِي بَعْدَهُ وَ حَقٌّ عَلَى رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ إِنَّهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِنِّي مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِبْرَاهِيمُ مِنِّي وَ دِينِي دِينُهُ وَ دِينُهُ دِينِي وَ نِسْبَتُهُ نِسْبَتِي وَ نِسْبَتِي نِسْبَتُهُ وَ فَضْلِي فَضْلُهُ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَ لَا فَخْرَ يُصَدِّقُ قَوْلِي قَوْلُ رَبِّي – ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». نعمانی، الغیبة، ص ۱۳۰، باب ۴، ح ۲۲.

پرسش های درس:

۱. فرق بین عهدالنبی ﷺ با وصیت املاء شده چیست؟

۲. با وجود خطبه غدیر به عنوان وصیت شفاهی، چه نیازی به وصیت مکتوب بود؟

۳. خلاصه ای از محتوای وصیت مکتوب پیامبر اکرم ﷺ را بنویسید.

۴. آیا پس از قرائت خطبه غدیر، امکان بداء درباره رسالت پیامبر ﷺ وجود دارد؟

درس ششم

بررسی حدیث موسوم به وصیت

از جمله روایاتی که درباره ماجرای وصیت رسول خدا ﷺ گزارش شده است، روایتی از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه‌الله است. این روایت با مضمون خطبه غدیر و سایر روایات مربوط به ماجرای وصیت پیامبر اکرم ﷺ و همچنین با هیچکدام از روایات متواتر در خصوص عدد و اسامی اوصیاء علیهم‌السلام اثنا عشر سازگاری نداشته و عدد اوصیاء را ۲۴ تن معرفی کرده است. در این روایت آمده است:

خبر داد به ما جماعتی از أبی عبد الله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری از علی بن سنان الموصلی العدل از علی بن الحسین از أحمد بن محمد بن الخلیل از جعفر بن أحمد المصری عمویش حسن بن علی از پدرش از امام صادق علیه‌السلام از پدرش امام باقر علیه‌السلام از پدرش امام زین العابدین علیه‌السلام از پدرش امام حسین علیه‌السلام از پدرش امیر المومنین علیه‌السلام که فرمود: «رسول خدا ﷺ در شبی که وفاتش در آن شب واقع شد، به علی علیه‌السلام فرمود: ای اباالحسن، کاغذ و دواتی بیاور. پس رسول الله ﷺ وصیت خود را املاء فرمود تا به انتهای این موضع (وصیت) رسید. سپس فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اوّلین از دوازده امام می‌باشی... . و تو پس از من خلیفه من بر امتم هستی، هر گاه وفاتت رسید، وصیت را به پسرم حسن علیه‌السلام که زیاد بخشنده است واگذار کن، هر گاه وفاتش رسید، وصیت را به پسرم حسین شهید زکی مقتول علیه‌السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش

رسید، وصیت را به پسرش علی علیه‌السلام ذی الثفنات(فردی که اعضای سجده او در اثر کثرت سجود پینه بسته) واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش محمد باقر علیه‌السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش جعفر صادق علیه‌السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش موسی کاظم علیه‌السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش علی رضا علیه‌السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش محمد تقی علیه‌السلام که ثقه است واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش علی علیه‌السلام ناصح واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش حسن فاضل علیه‌السلام واگذار کند، هر گاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله واگذار نماید، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می‌باشند. هرگاه وفاتش رسید وصیت را به پسرش اولین مقرب است واگذار کند، برای او سه اسم است. یك اسمش مانند اسم من، و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومنان است».[1]

---

۱. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزَوْفَرِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِي عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفِنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزَّكِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمْلَأَ رَسُولُ اللهِ ص وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الِاثْنَيْ عَشَرَ إِماماً سَمَّاكَ اللهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيّاً الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيِّهِمْ وَ مَيِّتِهِمْ وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ ثَبَّتَهَا لَقِيتَنِي غداً وَ مَنْ طَلَّقَتَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرَنِي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِيَ الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِيَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الزَّكِيِّ الْمَقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّفِنَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاظِمِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ التَّقِيِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ النَّاصِحِ

دیدگاه علماء شیعه

اکثریت قریب به اتفاق در بین علمای شیعه همچون؛ علامه طَبرِسی(۵۴۸ هـ.ق)، علامه علی بن عیسی الأربلی(۶۳۹هـ.ق)، علامه علی بن یونس عاملی بیاضی(۸۷۷هـ.ق)، شیخ حر عاملی(۱۱۰۴هـ.ق)، علامه مجلسی(۱۱۱۰هـ.ق)، علامه علی اکبر نهاوندی (۱۲۷۸هـ.ق)، علامه سید عبدالله شُبّر(۱۳۴۲هـ.ق)، در مواجهه با روایت مذکور در کتاب غیبت طوسی رحمه‌الله، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف مشهور معرفی کرده‌اند:

۱. علامه أبو علی فضل بن حسن طبرسی رحمه‌الله گفته است: «روایات صحیحه‌ای در دست است که پس از دولت امام مهدی علیه‌السلام دولت دیگری نخواهد بود، مگر روایتی که در خصوص جانشینی فرزند ایشان است(ان شاءالله). در حالی که این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست».[۱]

علامه علی بن عیسی الأربلی رحمه‌الله آورده است: «بعد از دولت قائم علیه‌السلام هیچ دولتی نیست مگر در روایتی که در خصوص حکومت فرزند آن حضرت آمده است. و حال آنکه این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست».[۲]

علامه علی بن یونس بیاضی عاملی رحمه‌الله گفته است: «روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با تمامی روایات صحیح السند و متواتر مشهور مخالفت دارد. زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه‌السلام

فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسَامِيَ اسْمٌ كَاسْمِي وَ اسْمِ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللهِ وَ أَحْمَدُ وَ الِاسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». طوسی، الغیبة، ص۱۵۱.

۱. «و جاءت الرواية الصحيحة: بأنّه ليس بعد دولة القائم علیه‌السلام دولة لأحد، إلّا ما روى من قيام ولده إن شاء الله تعالى ذلك، و لم ترد به الرواية على القطع و الثبات». إعلام الورى بأعلام الهدى، ج۲، ص۲۹۵.

۲. «ليس بعد دولة القائم علیه‌السلام لأحد دولة إلا ما جاءت به الرواية من قيام ولده إن شاء الله ذلك فلم يرد على القطع و الثبات». كشف الغمة فی معرفة، ج۲، ص۴۶۷.

دولت دیگری نخواهد بود».[۱] ایشان در ادامه آورده است: «این روایت، خبر واحدِ ظن آور است، درحالیکه مساله امامت یقینی و علمی است و باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد. ضمن اینکه اگر قرار بر این بود که تعداد اوصیاء ۲۴ تن باشند و از طرفی پیامبر اکرم ﷺ اسامی ما بقی اوصیاء را با توجه به احتیاج مسلمین به آنها، بیان نفرموده و آنان را معرفی نکرده باشد، اشکال تأخیر بیان از زمان حاجت پیش خواهد آمد».[۲]

علامه مجلسی رحمه‌الله پس از ذکر چهار خبر در خصوص مهدیین بعد از ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام و همچنین حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمه‌الله، می‌فرماید: «این اخبار مخالف با مشهور هستند».[۳]

شیخ حر عاملی رحمه‌الله در توضیح این روایت آورده است: «واضح است که احادیث دوازده مهدی پس از دوازده امام علیهم‌السلام، به جهت نادر و شاذ بودنشان موجب قطع و یقین نشده و با سایر روایات متواتر تعارض آشکاری دارد».[۴]

همانطور که اشاره شد؛ بسیاری از علمای شیعه، این روایت را مخالف مشهور دانسته و آن را به عنوان خبر شاذ و نادر معرفی کرده‌اند. با این حال، حکم خبر شاذ و نادر از منظر اهل بیت علیهم‌السلام حائز اهمیت است که به یک نمونه اشاره می‌گردد:

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: «... فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ

---

۱. «أسند الشيخ أبو جعفر الطوسي برجاله إلى علي علیه‌السلام أن النبي ﷺ عند وفاته أملى عليه وصيته و في بعضها سيكون بعدي اثنا عشر إماما أولهم أنت ثم عد أولاده و أمر أن يسلمها كل إلى ابنه قال و من بعدهم اثنا عشر مهدياً. قلت الرواية بالاثنى عشر بعد الاثنى عشر شاذة و مخالفة للروايات الصحيحة المتواترة الشهيرة بأنه ليس بعد القائم دولة». الصراط المستقيم إلى مستحق التقديم، ج۲، ص۱۵۲.

۲. «هذه الرواية آحادية توجب ظناً و مسألة الإمامة علمية و لأن النبي ﷺ إن لم يبين المتأخرين بجميع أسمائهم و لا كشف عن صفاتهم مع الحاجة إلى معرفتهم فيلزم تأخير البيان عن الحاجة». الصراط المستقيم إلى مستحق التقديم، ج۲، ص۱۵۲.

۳. «هذه الأخبار مخالفة للمشهور». بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۴۸.

۴. «أما أحاديث الاثنى عشر فلا يخفى انها غير موجبة للقطع أو اليقين لندورها و قلتها و كثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه، و قد تواترت الاحاديث بان الائمة اثنى عشر». الايقاظ من الهجعة فى البرهان على الرجعة، ص۴۰۱.

بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ؛ امام صادق علیه‌السلام به عمر بن حنظله فرمودند: حکم ما را از آنکه مورد اتفاق است دریاب و آن کدام که شاذ و نایاب بوده و در بین اصحابت مشهور نیست را ترک کن. پس آنچه مورد اتفاق و مشهور باشد شکی در آن نیست».[1]

■ **بررسی صدور روایت**

در یکی از کتاب‌های احمد بصری در دفاع از قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت آمده است:

«در باور شیعیان، اثبات صحت سند روایت؛ به معنای قطعی بودن صدور آن از معصوم علیه‌السلام نیست، بلکه نهایت چیزی که از سند روایت به دست می‌آید، گمانه‌زنی در خصوص صدور روایت است که آن هم در فقه معمول بوده و در عقاید چنین نیست. لذا مسأله صحت سند در مباحث اعتقادی اصالت ندارد و آنچه در آن شرط می‌شود، علم و یقین به محتوای روایت است که از معصوم صادر گردیده باشد. و این یقین با صحت سند حاصل نمی‌شود. بلکه یقین با دو طریق «تواتر و قرائن صحت» حاصل می‌شود. و موضوع روایت وصیت نیز اعتقادی است و باید با این دو روش مورد بررسی قرار گیرد. روایت وصیت متواتر معنوی است و با قرائن نیز تایید می‌شود. نتیجه اینکه همانا روایت وصیت قطعی الصدور از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است زیرا دارای تواتر معنوی بوده و با قرائن تقویت شده است. مهم‌ترین قرائن عبارتند از: موافقت با قرآن، موافقت با سنت پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت او. این روایت با تایید خداوند و رسول و ائمه علیهم‌السلام از تایید علم رجال بی نیاز می‌گردد».[2]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷ و ۶۸، باب اختلاف الحدیث، ح ۱۰.

۲. الثابت عند القوم إن اثبات سند روایة، ما لا یعنی اثبات قطعیة صدورها بل غایة ما یفیده السند الصحیح هو ظنیة

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً احمد بصری با فرار از «علم رجال» به آغوش «علم درایة» افتاده و سعی بر آن دارد تا با استفاده از اصطلاحات علم درایة، همچون؛ متواتر و قرائن صحت و...، مشکل حدیث وصیت را حل کند. این درحالی است که؛ ادلّه احمد بصری برای بدعت بودن علم رجال[۱]، به طریق اولی به علم درایة نیز وارد است، زیرا این علم از ابداءات علمای شیعه بوده و ظاهراً اولین کتاب تألیف شده در این‌باره، کتاب «الدرایة» نوشته زین الدین عاملی جُبَعی(م۹۱۱ هـ.ق) معروف به شهید ثانی رحمه‌الله است.[۲] لذا قبل از استفاده از علم درایة برای اثبات قطعی الصدور بودن حدیث وصیت، باید این مسأله را حل کند که چرا علم رجال را به بهانه اینکه علم اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست کنار گذاشته است اما از علم درایة که یقیناً از ابداءات علمای اسلام است استفاده می‌کند!

ثانیاً قاعده پیشنهادی احمد بصری با اخبار آحاد[۳] اعتقادی سازگاری نداشته

الصدور المعمول بها فی الفقه دون العقائد... إذن فمسألة صحة السند لیست أمرا جوهریا فِی العقائد لأن العقائد یشترط فیها العلم أی القطع والجزم، وهذا لا یحصل من صحة السند کما تقدم، بل یحصل القطع والجزم بطریقین رئیسیین هما (التواتر) و (قرائن الصحة)،.... و روایة الوصیة موضوعها عقائدی کما لا یخفی، وبذلك لابد أن نسلك الطرق التی تثبت... روایة الوصیة متواترة معنی و محفوفة بعدة قرائن تفید... والنتیجة أن روایة الوصیة قطعیة الصدور عن النبی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله لتواتر معناها ولاحتفافها بعدة قرائن أهمها موافقتها للقرآن الکریم والسنة المطهرة للنبی محمد ولأهل بیته الأطهار و بذلك فهی مستغنیة عن تزکیة علم الرجال بتزکیة الله و رسوله والأئمة الأطهار علیهم‌السلام. الوصیة المقدسة، ص۴.

۱. احمد بصری علم رجال را بدعت و ساخته دست علمای شیعه دانسته و آن را علم اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌داند. الوصیة المقدسة، ص۷.

۲. البته برخی جمال الدین احمد بن طاوس حلی(م۶۷۳ هـ.ق) را به دلیل نگارش کتاب «حل الاشکال فی معرفه الرجال» و برخی دیگر قطب‌الدین راوندی(م۵۷۳ هـ.ق) نویسنده رساله «فی بیان احوال احادیث اصحابنا» را نخستین صاحب اثر شیعی در درایة الحدیث دانسته‌اند.

۳. احادیثی که راویان آن در تمامی طبقات، به حدّ تواتر نرسیده باشد را اخبار آحاد نامیده‌اند. خبر واحد به تنهایی مفید علم نیست، بلکه به انضمام قراین دیگری می‌توان حجّیت آن را ثابت نمود. از این رو اگر روایتی در چندین طبقه به مرز تواتر رسیده ولی در یک طبقه، به مرز تواتر نرسیده باشد، واجد شرایط تواتر نبوده، خبر واحد به حساب می‌آید. علم الدرایة المقارن، دکتر سید رضا مؤدب، ص۴۰.

و قرائن صحت و تواتر معنوی[۱] نیز درباره اخبار آحاد راهی ندارند. به عنوان نمونه: روایاتی که درباره عذاب فلان عمل در جهنم، ثواب فلان عمل در بهشت، اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند و... صادر شده‌اند، که اغلب آنها خبر واحد بوده و با قاعده احمد بصری قابلیت کسب یقین ندارند. لذا می‌توان در این موارد قائل به حجیت خبر واحد باشیم که در این صورت ناچار به بررسی سندی خواهیم بود. بنابراین قاعده احمد بصری در خصوص روایات اعتقادی کلیت ندارد.

ثالثاً بررسی و اطمینان از صحت سند احادیث در تمامی ابواب و موضوعات، اعم از فقهی و اعتقادی، مسأله‌ای معقول و مقبول است. لذا با توجه به حساسیت و اهمیت روایات اعتقادی نسبت به روایات فقهی، بایستی سند این دسته از روایات با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر، راه انحراف در اعتقادات را مسدود نمود. بنابراین، بررسی سندی احادیث اعتقادی شرط لازم است، اما هرگز به عنوان شرط کافی برای تشخیص صحت روایت لحاظ نمی‌گردد.

رابعاً اصول اعتقادی در اسلام، صرفاً بر اساس تواتر لفظی به دست آمده و تواتر معنوی در مقام اثبات این اصول نیست. زیرا اصل اعتقادی در صورتی محقق می‌شود که تکرارِ به لفظ، تا حدی باشد که بتواند آن را در ردیف ضروریات دین قرار دهد. لذا در صورتی که این تکرار به لفظ تا حدی کم باشد که برای اثبات آن به تواتر معنوی نیاز داشته باشیم، نمی‌توان آن را یک اصل اعتقادی دانست.

خامساً برای اثبات بطلان ادعای احمد بصری مبنی بر متواتر بودن حدیث موسوم به وصیت، ابتدا محتوای این حدیث را که حاوی شش خبر جدید است مشخص کرده و سپس تواتر معنوی هر کدام از اخبار موجود در این روایت مورد

---

۱. تواتر معنوی آن است، که یك مطلب با الفاظ گوناگون تا حدی نقل شده و موجب یقین شود که احتمال کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه‌السلام به نحوی که تمامی راویان، شجاعت او را نقل کرده‌اند؛ اگر چه عبارات آن‌ها مختلف است.

بررسی قرار می‌گیرد، چنانچه تمامی این شش خبر دارای تواتر معنوی بودند، می‌توان بر مبنای احمد بصری، حدیث موسوم به وصیت را برخوردار از تواتر دانست:

بخش اول: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَدَوَاةً فَأَمْلَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ...:

طبق گفته این خبر، کتابت وصیت در شبی بوده است که پیامبر اکرم ﷺ در آن شب وفات کرد، درحالیکه طبق روایات، ماجرای درخواست صحیفه و نوشتن وصیت، در روز دوشنبه بوده است. لذا این خبر نه تنها متواتر معنوی نیست، بلکه هیچ روایتی، نوشتن وصیت در شبی که وفات شد را تایید نمی‌کند و مستندات وصیت در روز دوشنبه، در همین درس ارائه خواهد شد.

بخش دوم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام...:

بر اساس این روایت، وفات پیامبر اکرم ﷺ در شب بوده است، این در حالی است که بر اساس شهادت تاریخ و روایات شیعه و سنی، وفات ایشان در ظهر روز دوشنبه بوده است که به اسناد آن در همین درس اشاره خواهد شد. این خبر نه تنها متواتر معنوی نیست، بلکه هیچ روایتی وفات در شب را تایید نمی‌کند.

بخش سوم: وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً...:

مسأله مهدیین پس از امام دوازدهم عليه‌السلام، هیچگاه به عنوان اعتقاد شیعه مطرح نبوده است. البته لفظ و مضمون این عبارت با پنج روایت دیگر مطابقت دارد که مورد بررسی قرار می‌گیرند:

روایت اول

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ ای ابا حمزه! همانا از میان ما، بعد از قائم عليه السلام یازده مهدی از فرزندان امام حسین عليه السلام خواهد بود».[1]

این روایت، به سند ضعیف از یازده مهدی پس از قائم عليه السلام سخن به میان آورده که همگی از نسل امام حسین عليه السلام بوده و دلالتی بر این ندارد که آنان از نسل امام مهدی عليه السلام بوده باشند.

روایت دوم

وَ مِمَّا رَوَاهُ لِي وَ رَوَيْتُهُ عَنِ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ الْمُوَفَّقِ السَّعِيدِ بَهَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحُسَيْنِيِّ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِتَقْوَاهُ وَأَصْلَحَ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَأُخْرَاهُ رَوَاهُ بِطَرِيقِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَيَادِيِّ، يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «أَنَ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عليه السلام اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ همانا از میان ما، بعد از قائم عليه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام حسین عليه السلام خواهد بود».[2]

این روایت در کتاب مختصر البصائر به نقل از کتاب منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة[3] آمده است، که متاسفانه اتباع احمد برای افزودن به تعداد روایات مهدیین، این روایت را یکبار از کتاب مختصر البصائر و باری دیگر از کتاب منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة نقل می‌کنند، در حالیکه

---

۱. طوسی، الغیبة، ص۴۷۸.

۲. مختصر البصائر، ص۱۶۵.

۳. «وممّا جاز لی روایته أیضا عن أحمد بن محمّد الایادی، یرفعه إلی علیّ بن عاقبة، عن أبیه، عن أبی عبد الله علیه السّلام: إنّ منّا بعد القائم عليه السلام اثنا عشر مهدیّا من ولد الحسین عليه السلام». منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة عليه السلام، ص ۳۵۴.

هر دو یک روایت است. در این روایت نیز، مهدیین را از فرزندان امام حسین علیه‌السلام معرفی کرده است که توضیح آن در روایت قبلی گذشت.

روایت سوم

جَعْفَرٌ، عَنْ ذَرِيحٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ... إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الرَّسُولِ سَبْعَةَ أَوْصِيَاءَ أَئِمَّةً مُفْتَرَضَةً طَاعَتُهُمْ، سَابِعُهُمُ الْقَائِمُ إِنْ شَاءَ؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾* ثُمَّ بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، فَقُلْتُ: مَنِ السَّابِعُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ، أَمْرُكَ عَلَى الرَّأْسِ وَ الْعَيْنَيْنِ؟ قَالَ: «قُلْتُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» قَالَ: ثُمَّ بَعْدِي إِمَامُكُمْ وَ قَائِمُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ ذریح مُحاربی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام درباره امامان پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سئوال کردم؛ فرمود... همانا از میان ما، بعد از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، هفت وصی است که تمامی آنان امام واجب الاطاعه هستند، هفتمین آنان قائم است ان شاءالله، ﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[1] هر آنچه را بخواهد تقدیم و تاخیر می‌کند ﴿وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[2] سپس بعد از قائم علیه‌السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه‌السلام خواهد بود. عرض کردم: هفتمین کیست؟ جانم فدایتان! دستور شما بر بالای سر و چشمانم جای دارد. فرمود: سه بار گفتم برایت. پس از من امام و قائم شما است. ان شاء الله»[3].

این روایت، در کتاب الاصول الستة عشر آمده است. اشکال اصلی این روایت این است که به تصریح این روایت، مراد از قائم، امام کاظم علیه‌السلام بوده و پس از ایشان یازده مهدی از فرزندان امام کاظم علیه‌السلام را معرفی کرده و بدیهی است که از جمله جعلیات واقفیه باشد، ضمن اینکه احمد بصری نمی‌تواند به این روایت استناد

---

۱. بقره، ۲۰۹.
۲. ابراهیم، ۴.
۳. الأصول الستة عشر، ص۲۶۸.

کرده و خود را اولین مهدی بداند، چراکه در این صورت بایستی همزمان با امام رضا علیه‌السلام می‌آمد نه الان!

نکته مهم اینکه؛ این روایت به نقل از ذریح مُحاربی در کتاب کافی نیز ذکر شده و در آن به بحث مهدیین اشاره نشده است:

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام إِمَاماً ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ علیه‌السلام إِمَاماً ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام إِمَاماً ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَاماً ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِمَاماً مَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ثُمَّ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَعَدْتُهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لِي إِنِّي إِنَّمَا حَدَّثْتُكَ لِتَكُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ».[1]

روایت چهارم

وعن علی بن الحسین علیه‌السلام، أنه قال: «يَقومُ القَائِمُ مِنَّا ثُمَّ يَكُونُ بَعدَهُ إثنَا عَشَرَ مَهدِيّاً؛ قائم از ما قیام می‌کند، پس از او دوازده مهدی خواهد بود».[2]

این روایت بدون ذکر سند، در کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی[3] ذکر

---

۱. ذریح محاربی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام راجع به امامان بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم، فرمود: امیر المؤمنین علیه‌السلام امامست و سپس حسن امامست و سپس حسین امامست و سپس علی بن الحسین امامست و سپس محمد بن علی امامست، هر که منکر اینان شود، مانند کسی است که معرفت خدای تبارك و تعالی و معرفت رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله را منکر شده است. عرضکردم قربانت گردم و سپس شما امامید؟- این سخن را سه مرتبه تکرار کردم- فرمود: من این مطلب را تنها برای این بتو گفتم که از گواهان خدای تبارك و تعالی در زمینش باشی (یعنی تا خودت بدانی و باهلش برسانی و از نااهلان پوشیده داری یا برای اینکه نزد خدا گواه باشی که من تبلیغ کردم و وظیفه خود را انجام دادم). الکافی، ج۱، ص۱۸۱.

۲. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، ج۳، ص۴۰۰.

۳. ابو حنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حَیُّون تمیمی مغربی، از دانشمندان بزرگ فرقه اسماعیلیه در آغاز پیدایش آنان به شمار می‌آید. پدر او از علمای بزرگ اهل تسنن و پیرو مذهب مالکی بود و روایات فراوانی را روایت کرده است. نعمان در آغاز پیرو مذهب مالکی بود ولی بعدا تغییر مذهب داده و شیعه شد، اما در سلك فرقه اسماعیلیه در آمد و اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه‌السلام را امام غائب دانست.

شده و در آن از دوازده مهدی پس از قائم علیه‌السلام سخن گفته شده و در خصوص نسب آنان مطلبی ذکر نشده است.

روایت پنجم

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا؛ ابی بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم، ای پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! همانا من از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: بله پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، ولکن آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به پیروی و معرفت حق ما دعوت می‌کنند».[1]

در این روایت از دوازده مهدی پس از دوازده امام علیه‌السلام سخن به میان آمده و علاوه بر آن به امام نبودن آنان تصریح شده و سخنی از نسب ایشان نیز به میان نیامده است.

قابل توجه اینکه با وجود چند حدیث مضطرب، که حتی در عدد و نسب و جایگاه مهدیین با یکدیگر متفاوت هستند، چگونه می‌توانند ادعای تواتر معنوی را برای مهدیین مذکور در حدیث موسوم به وصیت اثبات کنند و حال آنکه در تواتر معنوی بایستی یك مطلب، با الفاظ گوناگون، تا حدی نقل شده باشد که موجب یقین شود و احتمال تبانی بر کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه‌السلام که تمامی راویان، شجاعت ایشان را با الفاظ و عبارات مختلف نقل کرده‌اند.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۳۵۸.

ناظم العقیلی در کتاب الاربعون حدیثاً فی المهدیین و ذریة القائم علیه‌السلام، سعی بر آن دارد تا با گردآوری روایات و ادعیه مربوط به ذریه امام دوازدهم علیه‌السلام، به تعداد روایات پنچگانه مهدیین افزوده و از این رهگذر، تواتر روایات مهدیین را به عنوان اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اثبات کند، غافل از اینکه؛ اولا روایات یا ادعیه مربوط به ذریّه حضرت علیه‌السلام هیچ ارتباطی با مهدیین و اوصیاء علیهم‌السلام ندارد و در هیچ روایتی، ذریّه ایشان به عنوان مهدیین معرفی نشده‌اند تا از این طریق بتوان به یک قدر متیقنی دست یافت. ثانیاً ادعیه و روایات مربوط به ذریّه حضرت، نفیاً و اثباتاً چیزی را به عنوان فرزند داشتن حضرت در حال حاضر به اثبات نمی‌رساند. البته روایاتی در دست می‌باشد که فرزند داشتن امام علیه‌السلام را نفی کرده‌اند، به عنوان نمونه:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ قَالَ: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ فَقَالَ أَ نَسِيتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرٌ علیه‌السلام إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرٌ علیه‌السلام لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ؛ علی بن ابی حمزه به محضر امام رضا علیه‌السلام رسید و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود: بله! عرض کرد: همانا من از جد تو امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه فرزندی داشته باشد. امام علیه‌السلام فرمود: آیا فراموش کردی شیخ یا خودت را به فراموشی زده‌ای؟! امام صادق علیه‌السلام چنین نفرمود. ایشان فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه برایش فرزندی است، مگر آن امامی که حسین بن علی پس از او خارج می‌شود(رجعت می‌کند). پس همانا او فرزندی ندارد. علی بن ابی حمزه گفت: تصدیق می‌کنم. منهم اینچنین از جد شما شنیدم.».[1]

---

۱. طوسی، الغیبة، ص۲۲۴.

همچنین از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

«فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنْكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ لَمْ يُولَدْ وَقَائِلٍ يَفْتَرِي بِقَوْلِهِ إِنَّهُ وُلِدَ وَمَاتَ وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشَرَنَا كَانَ عَقِيماً وَقَائِلٍ يَمْرُقُ بِقَوْلِهِ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثَ عَشَرَ فَصَاعِداً...؛ پس همانا مردم او را به خاطر طولانی شدن غیبتش انکار می‌کنند، برخی می‌گویند که او متولد نشده است و برخی گزافه گفته و می‌گویند که او متولد شده و از دنیا رفت و برخی دچار حقیقت را پنهان کرده و می‌گویند که امام یازدهم علیه‌السلام عقیم بود و عده‌ای از حق تجاوز کرده و می‌گویند که تعداد امامان به سیزده تن و حتی به بیش از آن تعداد رسیده است».[1]

نکته: شیخ طوسی رحمه‌الله در مقام اثبات ۱۲ امام و جانشین برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، روایات متعددی ذکر کرده و از باب اتمام حجت در برابر واقفیه، به حدیثی اشاره کرده که در آن به ۱۲ امام معصوم تصریح کرده و البته با توجه به اینکه زیادت مذکور در این حدیث با عنوان مهدیین، مفروض باطل برای شیعه است، متعرض مساله نشده است. اما با این وجود، اعتقاد خود را در پایان فصل اول آورده و باور به فرزند داشتن امام مهدی علیه‌السلام به عنوان امام و جانشین را مردود و مخالفت با آن را واجب دانسته است:

«فأما من قال إن للخلف ولداً وإن الأئمة ثلاثة عشر. فقولهم يفسد بما دللنا عليه من أن الأئمة علیهم‌السلام اثنا عشر فهذا القول يجب إطراحه. على أن هذه الفرق كلها قد انقرضت بحمد الله ولم يبق قائل يقول بقولها؛ اما چنانچه کسی بر این باور باشد که امام دوازدهم علیه‌السلام فرزند داشته و تعداد ائمه علیهم‌السلام به سیزده تن رسیده، سخن باطل و فاسدی به زبان آورده است، چرا که قبلاً استدلال

---

۱. همان، ص ۱۶۷.

کردیم که ائمه علیهم‌السلام دوازده تن هستند. لذا ردّ این سخن باطل از واجبات است. بنا براین، الحمدلله تمامی این فرقه‌ها منقرض شده و هیچ قائلی باقی نمانده است که به این سخنان معتقد باشد».[1]

بنابراین احمد بصری باید بتواند به روایاتی استناد کند که توانایی اثبات متواتر (معنوی) بودن مهدیین بعد از قائم علیه‌السلام را اثبات کند و حال اینکه چنین روایتی وجود ندارد.

بخش چهارم. فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ...:

بخش چهارم حدیث موسوم به وصیت، مربوط به تسلیم وصیت به فرزند امام دوازدهم علیه‌السلام است که باید توسط احمد بصری تواتر معنوی آن به اثبات برسد و حال آنکه در هیچ روایتی به این مسأله اشاره نشده و علاوه بر آن توسط علمای شیعه چنین چیزی را شاذ و مخالف مشهور دانسته‌اند که توضیح آن در بخش «دیدگاه علماء شیعه» گذشت.

بخش پنجم. فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ...:

در بخش پنجم حدیث، اولین مهدی از دوازده مهدی را همان فرزند امام دوازدهم علیه‌السلام دانسته است. این درحالی است که هیچ کدام از پنج روایت مربوط به مهدیین بعد از قائم علیه‌السلام، به فرزندی مهدی اول یا سایر مهدیین برای امام دوازدهم علیه‌السلام تصریح یا اشاره نکرده است. لذا احمد بصری به جهت اینکه بتواند تواتر معنوی این بخش از روایت را اثبات کند، باید روایاتی که به فرزند بودن مهدی اول اشاره دارند را ارائه دهد در حالی که چنین روایتی وجود ندارد.

---

۱. طوسی، الغیبة، ص۲۲۸.

بخش ششم: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالِاسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِيُّ...:

بخش پایانی حدیث موسوم به وصیت، اختصاص به نام‌های فرزند امام مهدی علیه‌السلام دارد. در این عبارت؛ فرزند آن حضرت با سه نام؛ عبدالله، احمد و مهدی معرفی شده است. بنابراین، احمد بصری برای اثبات اینکه این حدیث دارای تواتر معنوی است، بایستی تواتر معنوی یا لفظی اسامی فرزندان حضرت را نیز اثبات کند، درحالیکه هیچ روایتی مبنی بر معرفی فرزندان ایشان با این سه اسم وجود ندارد.

نتیجه بحث اینکه؛ تواتر معنوی این روایت به نحو کلی و حتی به نحو جزئی مورد قبول نبوده و ادعای احمد بصری خلاف واقع است.

■ **قرائن صحت**

مهم‌ترین قرینه‌ای که جریان احمد بصری به عنوان دومین معیار تشخیص قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت از آن یاد کرده است، موافقت حدیث با قرآن کریم است، که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

ناظم العقیلی در کتاب دفاعاً عن الوصیة آورده است: «روایت وصیت با قرآن موافقت دارد... و شاهد سخن اینکه قرآن کریم می‌فرماید:

«﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾؛ بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران».[1]

این آیه تصریح به وجوب وصیت در هنگام مرگ دارد و با توجه به اینکه هیچ روایتی غیر روایت مذکور در کتاب الغیبة طوسی برای وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب وفاتش نیست...، بنابراین هر آنکس که این حدیث را ردّ کرده یا درباره آن

---

۱. بقره، ۱۸۰.

شک کند، پس به تحقیق حکم به این داده است که رسول خدا ﷺ با دستور خداوند برای وصیت مخالفت کرده است!».[۱]

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً بر اساس باور مسلم شیعه، وصیت محتضر واجب نبوده و چنانچه وصیتی از خود نداشته باشد، مورد عقاب الهی قرار نمی‌گیرد. این آیه از قرآن کریم، وصیت را مقید به متقین کرده و دلالت بر وجوب را سست نموده است، زیرا اگر وصیت واجب بود، مناسب‌تر آن بود که بفرماید: (حَقّاً عَلی المؤمنین)، و چون فرموده: ﴿حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾، معلوم می‌شود که این تکلیف، امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می‌شود و در نتیجه، وصیت کردن برای عموم مؤمنین واجب نبوده، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می‌ورزند.[۲]

ثانیاً این آیه در خصوص وصیت به مال و میراث دنیوی بوده و شامل سایر امورات، همچون تعیین جانشین نمی‌شود. چنانچه آمده است:

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام أَنَّهُمَا قَالا «الْخَيْرُ هَاهُنَا الْمَالُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ- يَعْنِي مَالاً؛ امام باقر و امام صادق عليهما السلام فرمودند: منظور از "خیر" در این آیه مال و ثروت است و معنای آیه این است. مراد آیه کسی است که مالی داشته باشد».[۳]

لذا نهایت چیزی که بر اساس این آیه از قرآن کریم به دست می‌آید، سفارش به وصیت به مال است و پیامبر ﷺ نیز به اموال و لوازم شخصی خود وصیت فرموده و نمی‌توان از این آیه، لزوم وصیت به جانشین را استنباط کرد.

ثالثاً سخن ناظم العقیلی در خصوص اینکه هیچ روایتی درباره وصیت پیامبر ﷺ وجود ندارد، نادرست بوده و پیش از این، به حدیث وصیت مذکور

---

۱. دفاعاً عن الوصیة، ص۱۵.
۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۴۳۹.
۳. جامع أحادیث الشیعة (للبروجردی)، ج۲۴، ص۶۵۰.

در کتاب سلیم بن قیس هلالی، به عنوان قدیمی‌ترین سند وصیت پیامبرﷺ که نگهدارنده از گمراهی است اشاره گردید.[۱] این حدیث، از امتیازات دیگری برخوردار است که به آن اشاره می‌گردد:

اولاً: قرآن کریم در خصوص وصیت محتضر، توصیه به اخذ دو شاهد عادل کرده است، چنانچه می‌فرماید: ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَیْنِکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ﴾.[۲] در وصیت مورد نظر احمد بصری در کتاب شیخ طوسی، سخنی از دو شاهد عادل به میان نیامده است. در مقابل؛ وصیت نقل شده در کتاب سلیم بن قیس هلالی، سلمان و مقداد و ابوذر[۳] را به عنوان سه شاهد عادل معرفی کرده است.

ثانیاً: دلیل اصلی پیامبرﷺ برای نوشتن مطالبی بر روی لوح یا کَتِف، ممانعت از گمراهی امت بعد از رسول اللهﷺ بود. لذا باید در ابتدای حدیث وصیت، به این مسأله تصریح شده و آن را نگهدارنده از اختلاف و گمراهی معرفی کند تا از

---

۱. «وَ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ یَقُولُ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه‌السلام بعد مَا قَالَ ذَلِکَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَ غَضِبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ دَفَعَ الْکَتِفَ- سَمِعتُ عن امیرالمُومنین قال: أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللهِ عَنِ الَّذِی کَانَ أَرَادَ أَنْ یَکْتُبَ فِی الْکَتِفِ مِمَّا لَوْ کَتَبَهُ لَمْ یَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ یَخْتَلِفْ اثْنَانِ فَسَکَتُّ حَتَّی إِذَا قَامَ مَنْ فِی الْبَیْتِ وَ بَقِیَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِی أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ، قَالَ لَنَا عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ یَسْأَلَ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ، فَابْتَدَأَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ: «یَا أَخِی، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللهِ أَتَانِی جَبْرَئِیلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِی أَنَّهُ سَامِرِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَنَّ صَاحِبَهُ عِجْلُهَا، وَ أَنَّ اللهَ قَدْ قَضَی الْفُرْقَهَ وَ الِاخْتِلَافَ عَلَی أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی فَأَمَرَنِی أَنْ أَکْتُبَ ذَلِکَ الْکِتَابَ الَّذِی أَرَدْتُ أَنْ أَکْتُبَهُ فِی الْکَتِفِ لَکَ، وَ أُشْهِدَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَهَ عَلَیْهِ، ادْعُ لِی بِصَحِیفَهٍ فَأَتَی بِهَا. فَأَمْلَی عَلَیْهِ أَسْمَاءَ الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَخُطُّهُ بِیَدِهِ. وَ قَالَ ﷺ: إِنِّی أُشْهِدُکُمْ أَنَّ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ». کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص ۸۷۷.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه های] مرگ دررسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیّت، به شهادت میان خود فرا خوانید. مائده، ۱۰۶.

۳. «وَ أُشْهِدَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَهَ عَلَیْهِ». کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص ۸۷۷. «وَ أَشْهَدَ عَلَی ذَلِکَ ثَلَاثَهَ رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِیَّ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ...». الغیبة للنعمانی، ص۸۱ و ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ص۱۵۶ بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۷۷ و عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علی بن أبی طالب علیه‌السلام، ص۲۱۰ و...

این رهگذر، محتوای آن را به عنوان «عاصم من الضلال» بپذیریم. با مراجعه به حدیث مذکور در کتاب سلیم بن قیس هلالی، عبارت مذکور در صدر روایت، با عنوان «أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ اثْنَانِ»[1] درج شده است. درحالی که در حدیث مورد استناد احمد بصری در کتاب شیخ طوسی، هیچ اشاره‌ای به این مسأله نشده است و بر این اساس محتوای آن به عنوان عاصم من الضلال نمی‌تواند باشد.

ثالثاً: بر خلاف حدیث مذکور در کتاب الغیبة شیخ طوسی، محتوای حدیث مذکور در کتاب سلیم بن قیس، منطبق با آیه ﴿عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ﴾،[2] است، چنانچه که امام صادق علیه‌السلام درباره این آیه فرمود:

«إِنَ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلَفُ الْحُجَّةُ؛ داود بن کثیر می‌گوید: به محضر امام صادق علیه‌السلام رسیدم. ایشان به من فرمود... مراد از آیه «همانا شمار ماهها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفرید که چهار ماه از آنها حرام است آن دین مستقیم همین است» یعنی امیر المؤمنین علی ابن أبی طالب علیه‌السلام، حسن بن علی علیه‌السلام، حسین بن علی علیه‌السلام، علی بن الحسین علیه‌السلام، محمّد بن علی علیه‌السلام، جعفر بن محمّد علیه‌السلام، موسی بن جعفر علیه‌السلام، علی بن

---

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص ۸۷۷. همچنین در مُحاجه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با طلحه که فرمود: «أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حِينَ دَعَانَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَالَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَلَا تَخْتَلِفُ». الغیبة للنعمانی، ص۸۱ و ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ص۱۵۶ بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۷۷ و عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علی بن أبی طالب علیه‌السلام، ص۲۱۰ و...

۲. توبه، ۳۶.

موسی علیه‌السلام، محمّد بن علی علیه‌السلام، علی بن محمّد علیه‌السلام، حسن بن علی علیه‌السلام، و فرزند او که حجّت خداوند بر روی زمین است».[1]

بر این اساس، حدیث موسوم به وصیت، بر خلاف قرآن کریم است و آیه مذکور، بهترین و صریح‌ترین قرینه برای اثبات این مطلب است.

■ بررسی ادعای صحت سند روایت

توفیق مغربی در کتاب دلائل الصدق؛ با استناد به سخنان احمد بصری؛ روایت موسوم به وصیت را صحیح دانسته و در این راستا سعی بر اثبات شیعه بودن و وثاقت راویان آن را دارد. از این رو گفته است: «أنّ الوصیة سندها صحیح، و أنه یکفی شهادة الشیخ الطوسی رحمه‌الله‌علیه لرواتها بأنهم من الخاصة أی الشیعة الإمامیة.[2] إذن، فالصحیح أن نحکم بصدق المؤمن حتی یأتی دلیل قطعی علی کذبه؛ همانا سند حدیث وصیت صحیح است و شهادت شیخ طوسی مبنی بر اینکه راویان آن از شیعیان هستند کفایت می‌کند. نتیجه اینکه؛ روش درست این است که حکم به راستگویی مؤمن بدهیم تا اینکه دلیلی قطعی بر کذب وی به دست آمده باشد».[3]

توضیح: حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمه‌الله‌علیه؛ ذیل عبارت «فأما ما روی من جهت الخاصة؛ اما آن دسته از روایاتی که از طریق شیعه نقل شده است»[4] قرار گرفته است.

در دفاعیه توفیق مغربی از صحت سند این حدیث، به دو نکته کلی اشاره شده است که عبارتند از:

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۸۸.

۲. توفیق مغربی، دلائل الصدق و نفض غبار الشک، ص۲۶.

۳. همان، ص۲۹.

۴. طوسی، الغیبة، ص۱۳۷.

اول. به استناد و شهادت شیخ طوسی رحمه‌الله تمامی راویان این حدیث شیعه هستند!

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً چنانچه شیخ طوسی با عبارت «فأما ما روی من جهت الخاصة»، به شیعه بودن تمامی روات شهادت داده است، با این حساب بایستی با عبارت «فمما روی فی ذلك من جهة مخالفی الشیعة؛ از جمله روایاتی که از طریق مخالفین شیعه(عامه) نقل شده است»[1] نیز به شیعه نبودن تمامی روات شهادت بدهد. به عنوان نمونه؛ شیخ طوسی چند صفحه قبل از نقل روایات شیعه، روایاتی را ذیل عبارت «فمما روی فی ذلك من جهة مخالفی الشیعة» آورده است، که با مراجعه به اولین حدیث ذیل این عبارت، مشخص می‌شود که برخی از راویان حدیث شیعه هستند:

مَا أَخْبَرَنِي بِهِ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عُبْدُونٍ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْحَاشِرِ» قَالَ حَدَّثَنِي «أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّجَاعِيُّ الْكَاتِبُ» قَالَ أَخْبَرَنَا «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي زَيْنَبَ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ» قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَلَّانَ الذَّهَبِيُّ الْبَغْدَادِيُّ بِدِمَشْقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُول... .[2]

در سند روایت فوق، که ذیل عبارت «فمما روی فی ذلك من جهة مخالفی الشیعة» آمده، سه تن از راویان شیعه امامی هستند:

أَبُو عَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ عُبْدُونٍ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْحَاشِر:

در کتاب الفهرست شیخ طوسی رحمه‌الله درباره این راوی آمده است: «اهل

۱. طوسی، الغیبة، ص۱۲۷.
۲. همان، ص۱۲۸.

کوفه و ثقه امامی است که محضر امام رضا علیه‌السلام را درک کرده و از نزد ایشان دارای عظمت فراوانی بوده است».[۱]

أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّجَاعِيُّ الْكَاتِبُ:

ایشان ثقه امامی بوده و از کتاب غیبت نعمانی نسخه برداشته و آن را بر نویسنده آن خوانده بود. لذا دیگران این کتاب را در نزد وی می‌خواندند و نجاشی شاهد این امر در مشهد عتیقه بوده است.[۲]

أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي زَيْنَبَ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ:

نعمانی[۳]، نویسنده کتاب مشهور الغیبة است که درباره او گفته‌اند: «نعمانی از بزرگان اصحاب ما و دارای مقامی والا، جایگاهی شایسته، اعتقادی صحیح و روایات فراوان است».[۴]

شیخ طوسی رحمه‌الله با وجود اینکه سه تن از راویان این حدیث شیعه امامی هستند، آن را در ردیف روایات مخالفین شیعه آورده است. بنابراین، صرف نقل یک حدیث در ذیل عبارت "من جهت الخاصه" یا "من جهت العامه"، دلالت بر شهادت مؤلف کتاب الغیبة بر شیعه یا سنی بودن آنان ندارد.

ثانیاً نهایت چیزی که از عبارت «فأما ما روی من جهت الخاصة، استفاده می‌شود این است که این روایت از طریق عامه(اهل سنت) نقل نشده و تمامی راویان آن را عامه تشکیل نمی‌دهند. لذا اگر یک یا دو راوی از اهل سنت در سلسله

---

۱. فهرست الطوسی، باب الهمزة، باب أحمد، ص۵۰. ۲. رجال النجاشی، ص ۳۸۳.

۳. ابو عبد الله، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به ابن زینب، نویسنده کتاب شریف «الغیبة للنعمانی»، از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری است. وی علاوه بر این که نویسنده‌ای خوش نظر و دارای قدرت استنباط بوده، از اطلاعات وسیعی درباره رجال و احادیث برخوردار بوده است. او از شاگردان بزرگ ثقة الاسلام کلینی به شمار می‌آید و بیشتر معلومات خود را از ایشان فراگرفته است. همچنین کاتب و نویسنده او نیز به شمار می‌آمد و به همین خاطر از شهرت، احترام و اعتبار خاصی در نزد علماء و فقهای شیعه بهره‌مند شده است.

۴. رجال النجاشی، ص۳۸۳ و رجال ابن داود، ص۲۹۰ و الخلاصه حلی، ص۱۶۲.

سند روایتی وجود داشته باشد، نمی‌توان آن را روایت اهل سنت نامید. چنانچه در برخی از روایات موجود در منابع شیعه، راویانی از اهل تسنن و حتی راویانی از نواصب هستند، اما با این وجود، آن روایات را روایات عامه(اهل تسنن) نمی‌نامیم. به عنوان نمونه:

الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ...[1]

در سند این روایت «احمد بن هلال» وجود دارد که به شهادت شیخ صدوق رحمه‌الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه[2] ناصبی می‌باشد. اما با این وجود در سند روایت شیعی قرار گرفته است. همچنین در موردی دیگر آمده است:

الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ، وَ الْعِلَلِ، وَ الْأَمَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بن الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَس...[3]

در سند این روایت که از طریق شیعه نقل شده، «مالک بن أنس»، امام مذهب مالکی در اهل سنت قرار گرفته است.

دوم: در بخش دوم این دفاعیه آمده است: تا زمانی که فسق و کذب شیعه اثبات نشده باشد، اصل بر راستگویی و عدالت است. لذا مجهول بودن راویان حدیث خدشه‌ای به روایت وارد نمی‌کند، چراکه بر اساس قواعد حدیثی، در صورت مواجهه با روات مجهول، بایستی به «اصالة العدالة» مراجعه کنیم تا بدینوسیله حکم به عدالت راویان مجهول داده و روایت را بپذیریم.[4]

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۴۲.
۲. من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۴۴۹.
۳. الأمالی (للصدوق)، ص۱۶۹.
۴. دلائل الصدق، ص۲۹.

اولاً؛ أغلب راویان حدیث موسوم به وصیت را ناشناخته‌ها و مجاهیل روایی تشکیل داده‌اند که هیچ سندی بر شیعه یا سنی بودن آنان در دست نیست تا بتوان آنان را با استفاده از قواعد حدیثی عادل دانست.

ثانیاً؛ معنای «اصالة العدالة» شهادت به عدالت نیست بلکه معنایش این است که اگر شخصی امامی مذهب بود و شك داشتیم که آیا عادل هم هست یا نه؟ می‌گوییم اصل این است که عادل باشد یعنی خبرش حجت بوده و می‌توانیم به آن ترتیب اثر دهیم. دیگر لازم نیست احراز عدالت و وثاقت کنیم در حالی که در شهادت به عدالت باید احراز عدالت نماییم و لذا صاحب قاموس الرجال می‌گوید: هرگاه جناب کشی رحمه‌الله شهادت به وثاقت کسی بدهد، به شهادتش اخذ می‌نماییم ولی هرگاه به روایات کسی عمل نماید ما اخذ به عمل او نمی‌توانیم کنیم چون ممکن است بر مبنای اصالة العدالة بر او اعتماد کرده و به روایاتش عمل نماید.[۱]

ثالثاً؛ صدق و کذب و همچنین عدل و فسق از امور وجودیه هستند و امور وجودیه بعد از نبودن ضلع مقابل و ضد خود بروز می‌کنند. لذا زمانی صدق می‌آید که کذب نباشد و زمانی عدل می‌آید که فسق نباشد. بنابراین قاعده، اصالة با هیچکدام از صدق و کذب و یا عدل و فسق نبوده و هر کدام در موضع خود و با نبود دیگری تحقق می‌یابد.[۲]

بنابراین؛ حکم به اجرای اصالة العدالة در خصوص راویان مجهول، که هیچ مدح و قدحی پیرامون آنان در دست نمی‌باشد، غیر معقول بوده و اساسا مردود و باطل است.

---

۱. شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج۱۵، ص ۵۰۷۳.
۲. خباز، المهدویة الخاتمة، ج۲، ص۲۳.

■ **بررسی سند حدیث موسوم به وصیت**

در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه‌الله آمده است: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ[۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزَوْفَرِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِي عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفِنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزَّكِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَالَ... .

اتباع احمد بصری سند روایت موسوم به وصیت را صحیح دانسته و به نشانه اعتراض گفته‌اند: «أیضا من اکاذیبهم أی الفقهاء، أنهم یقولون للناس إنّ رواة الوصیة مجهولون، و بهذا فالوصیة ضعیفة السند؛ همچنین از دروغ‌های فقهاء این است که به مردم می‌گویند: راویان وصیت ناشناخته هستند و بدینسان سند وصیت ضعیف است».[۲] با توجه به ادعای باطل احمد بصری در خصوص راویان این حدیث، این سند بر اساس منابع معتبر رجالی شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْل:

این شخص، در سند دو روایت، در کتاب الغیبة قرار گرفته، اما با این وجود، شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «الأبواب»، معروف به رجال الشیخ الطوسی، هیچ نامی از وی به میان نیاورده و همچنین در کتاب «الفهرست» نیز به تالیفات وی اشاره نکرده است. با توجه به لقب «العدل» احتمالاتی درباره این شخص داده شده است که برخی موارد اشاره می‌شود:

شیخ عبدالله مامقانی در کتاب تنقیح المقال آورده است: «علی بن سنان الموصلی: لیس له ذکر فی کتب الرّجال و إنّما وقع فی طریق الشیخ رحمه الله فی

---

۱. افرادی همچون؛ ابوعبدالله غضائری، احمد ابن عُبدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن آشناس.

۲. دلائل الصدق، ص ۲۵.

«کتاب الغیبة»... و الظاهر أنّ کلمة العدل منه قدّس سرّه توثیق له لا أنّها لقب له؛ درباره علی بن سنان موصلی، سخنی در کتاب‌های رجالی به میان نیامده و تنها در طریق شیخ طوسی در کتاب الغیبة آمده است و ظاهراً کلمه العدل، عبارتی از شیخ طوسی رحمه‌الله، مبنی بر توثیق علی بن سنان موصلی بوده و لقب این شخص نیست».[۱]

اثبات وثاقت این شخص بر اساس کلمه العدل، نیازمند قرینه است و به خودی خود قابل دفاع نیست. و در اسناد شیخ طوسی رحمه‌الله نیز از این عنوان برای توثیق روات استفاد نشده است. ضمن اینکه در کتاب قاموس الرجال که در نقد کتاب تنقیح المقال نوشته شده، آمده است: «علی بن سنان الموصلی العدل... و کیف کان: یُستشم من وصفه بالعدل عامیّته؛ به هر صورت: از اینکه این راوی را به «العدل» توصیف کرده‌اند، چنین برداشت می‌شود که او از عامه و اهل سنت باشد».[۲]

حضرت آیت الله خوئی رحمه‌الله در خصوص لقب این فرد می‌آورد: «ثم إن کلمة العدل، علی ما یظهر من ذکرها فی مشایخ الصدوق رحمه‌الله کان یوصف بها بعض علماء العامة، فلا یبعد أن یکون الرجل من العامة؛ همانا کلمه (العدل) همانطور که از مشایخ شیخ صدوق رحمه‌الله نیز بر می‌آید، عبارتی برای توصیف برخی از علمای عامه و اهل سنت بوده و بعید نیست که این شخص از اهل سنت باشد».[۳]

از جمله موارد مشابه، می‌توان به «أحمد بن الحسن القطان العدل» اشاره کرده که در مذهب عامه(اهل سنت) و از مشایخ شیخ صدوق بوده و برخی در صدد آن هستند که با استفاده از کلمه العدل، عدالت وی را اثبات کنند. حضرت آیت الله خوئی رحمه‌الله درباره این فرد آورده است: «المعروف بأبی علی بن عبد ربه (عبدویه):

---

۱. تنقیح المقال فی احوال الرجال، ج ۲، ص ۲۹۱.
۲. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۷۸.
۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۴۶.

هو من مشایخ الصدوق... و أفرط بعضهم فذکر أن الصدوق وصفه بالعدل،... و هذا أعجب، فإن الصدوق لم یصفه بالعدل، و إنما ذکر أنه کان معروفا بأبی علی بن عبد ربه العدل، و معنی هذا أن العدل کان لقبا له... و أین هذا من توصیفه بالعدالة، و لا بعد فی أن یکون الرجل من العامة، کما استظهر بعضهم[1]؛ وی معروف به ابی علی بن عبد ربه(عبدویه) بوده و از مشایخ شیخ صدوق است و برخی پا فراتر گذاشته و بر این باور هستند که شیخ صدوق این شخص را با استفاده از این کلمه، به عدالت توصیف کرده است و این خیلی جای شگفتی دارد! در حالی که شیخ صدوق او را به عدالت توصیف نکرده و چنین گفته است که؛ همانا او معروف به «ابی علی بن عبد ربه العدل» است و معنای این جمله است که کلمه العدل لقب اوست و این جمله چگونه می‌تواند به معنای توصیف به عدالت باشد؟! و بعید نیست که این فرد از اهل سنت باشد کما اینکه برخی از محققین بر این باورند».[2]

ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة در صدد آن بر آمده است تا کلمه «العدل» را به عنوان توصیف دانسته و از طرفی به بهانه اینکه جناب بزوفری از این فرد نقل روایت کرده، صحیح العقیده و شیعه بودن او را اثبات نموده و شبهه سنی بودن وی را رفع کند. چنانچه گفته است: «إضافة إلی أن الرجل من الشیعة فهو معتمد علیه من قبَل البزوفری الثقة الجلیل و هذا مؤید آخر علی وثاقته، أضف إلی کل ذلک أن الرجل موصوف ب .(العدل) و هذه الصفة کانت تطلق علی من یعرف بالعدالة و الوثاقة و الورع و الاستقامة».[3]

در پاسخ گفته می‌شود:

---

۱. شیخ علی اکبر غفاری: «أحمد بن الحسن القطان و هو شیخ من أصحاب الحدیث عامی». ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۹۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج۲، ص ۸۷.

۳. انتصاراً للوصیة، ص۵۱-۵۴.

اولاً در موارد متعددی، شاهد آن هستیم که روات جلیل القدر شیعی از راویان اهل سنت نقل حدیث کرده‌اند، اما هیچگاه این عمل به معنای توثیق آن فرد محسوب نشده است، مگر اینکه آن راوی از اصحاب اجماع بوده و اتفاق نظر بر این باشد که او از غیر ثقه نقل حدیث نمی‌کند. مانند محمد بن أبی عمیر زیاد که «لایروی و لایرسل إلا عن ثقة» یا اینکه توثیقی در کتب رجالی درباره راوی سنی صادر شده باشد.

ثانیاً دلالت کلمه العدل بر توصیف راوی عمومیت ندارد و برای اثبات این معنا نیاز به قرینه است.

ثالثاً چنانچه کلمه العدل، دلالت بر توصیف داشته و عدالت فرد را اثبات کند، با این حال ارتباطی به صحیح العقیده بودن و شیعه بودن فرد نخواهد داشت. چنانچه برخی از مخالفین امامیه، با کلمه «العدول» توصیف شده‌اند، درحالی که صحیح العقیده نبوده و در گروه منحرفین هستند. به عنوان نمونه؛ جناب کشّی رحمه‌الله در کتاب رجالی خود نام محمد بن الولید الخزاز، معاویة بن حکیم، مصدق بن صدقة و محمد بن سالم بن عبدالحمید را نام برده و سپس گفته است:

«هؤلاء کلّهم فطحیّة و هم أجلّة العلماء و الفقهاء و العدول؛ تمامی آنان فطحی مذهب و از بزرگان علماء و فقهاء و عادلان آن مذهب بوده‌اند».[1]

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْن:

وی یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته‌ها در سند این روایت است. ناظم العقیلی در دفاع و معرفی این شخص در کتاب انتصاراً للوصیة گفته است: «هو علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، والد الشیخ الصدوق رحمه‌الله و هو کثیراً

---

۱. رجال الکشی، ج۲، ص۸۳۵.

ما یعبر عنه ب. (علی بن الحسین) مجرداً فی کتب الرجال و الاحادیث و الی ذلک نبّه المیرزا النوری فی خاتمة المستدرک حیث قال: (... ان الموجود فی کتب الاحادیث و الرجال التعبیر عن والد الصدوق بقولهم علی بن الحسین أو علی بن بابویه؛ او علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، پدر شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه است و در اکثر مواقع در کتاب‌های رجالی و حدیثی، از ایشان با عنوان علی بن حسین تعبیر شده و از این روی میرزای نوری در خاتمه المستدرک گفته است: تعبیر کتاب‌های رجالی و حدیثی درباره پدر شیخ صدوق، علی بن حسین با علی بن بابویه است»[1]

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً این شخص غیر از علی بن الحسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) است، چراکه هیچگاه پدر شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه از احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی نقل روایت نکرده و مضاف بر آن؛ شیخ طوسی رحمه‌الله‌علیه همواره با دو واسطه (شیخ مفید و شیخ صدوق) از پدر شیخ رحمه‌الله‌علیه صدوق نقل روایت کرده است نه بیشتر.

ثانیاً محدث نوری رحمه‌الله‌علیه این سخن را در مقام ارائه یک قاعده رجالی مطرح نکرده است که هر جا نام «علی بن الحسین» آمده باشد، مراد پدر شیخ صدوق باشد! بلکه میرزای نوری رحمه‌الله‌علیه این مطلب را در ردّ کسانی که علی بن موسی، مؤلف کتاب «فقه الرضا علیه‌السلام» را همان پدر شیخ صدوق می‌دانند گفته است: «و لم أجد موضعاً عبّر فیه عنه بعلی بن موسی، کی یقاس علیه الموجود فی خطبة الکتاب».[2]

ثالثاً علی بن حسین مذکور در این سند، به هیچ وجه نمی‌تواند با پدر شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه در یک طبقه باشد، زیرا جناب بزوفری که با یک واسطه مجهول (علی بن سنان موصلی) از علی بن حسین نقل روایت کرده، با پدر شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه

---

۱. انتصاراً للوصیة، ص۵۷.
۲. خاتمة المستدرک، ج۱، ص۳۱۶.

معاصر بوده و این مسأله (نقل با واسطه مجهول) با وجود معاصر بودن بزوفری و پدر شیخ صدوق طبیعی به نظر نمی‌رسد.[۱]

أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيل:

این شخص همان «احمد بن محمد أبو عبدالله الخلیلی، غلام خلیل الآملی» نویسنده کتاب «فضائل أمیر المؤمنین علیه‌السلام» است که ابن طاووس در کتاب «الیقین فی إمرة أمیر المؤمنین» از آن نقل حدیث کرده است و کتاب «الوصول الی معرفة الاصول» نیز از جمله تالیفات وی می‌باشد[۲]. با این وجود به علت انحرافات اعتقادی، در کتب رجالی معتبر تفسیق و تضعیف شده است:

۱. ابن الغضائری در کتاب خود آورده است: «أحمد بن محمد بن أبی عبدالله الخلیلی (الذی یقال له غلام خلیل الآملی)، کذّاب وضاع للحدیث، فاسد المذهب لا یلتفت إلیه؛ دروغگو و جعل کننده حدیث، اعتقادات ناصحیح دارد و به او توجهی نمی‌شود».[۳]

۲. علامه حلی رحمه‌الله آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الخلیلی الذی یقال له غلام خلیل الآملی الطبری؛ ضعیف جداً لا یلتفت إلیه، کذّاب وضاع للحدیث فاسد المذهب؛ بسیار ضعیف است و به او توجه نمی‌شود، دروغگو و جعل کننده حدیث، اعتقادات ناصحیح دارد».[۴]

۳. نجاشی رحمه‌الله آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الآملی الطبری؛ ضعیف جداً، لا یلتفت إلیه؛ بسیار ضعیف بوده و توجهی به او نمی‌شود».[۵]

۴. حائری مازندرانی گفته است: «الآملی: الخلیلی، الذی یقال له: غلام خلیل،

---

۱. الشُهب الاحمدیة، ص۲۵.
۲. طبقات اعلام الشیعة، ج۱، ص۴۸.
۳. رجال ابن الغضائری، ج۱، ص۴۲.
۴. الخلاصة للحلی، ص۲۰۶.
۵. رجال النجاشی، ص۹۶.

و بعد إلیه: کذّاب، وضّاع للحدیث، فاسد؛ بسیار دروغگو و جعل کننده حدیث، اعتقادات ناصحیح دارد»[۱]

۵. ابن داود حلی آورده است: «أحمد بن محمد أبو عبد الله الآملی الطبری ضعیف جدا لا یلتفت إلی روایته؛ بسیار ضعیف بوده و توجهی به روایت او نمی‌شود»[۲].

با این وجود ناظم العقیلی به جهت فرار از ضعف و فسق این راوی، وی را مجهول دانسته و می‌گوید: «و لم یبق احد من روات الوصیه لم یعلم تشیعه الا احمد بن محمد بن الخلیل؛ غیر از احمد بن محمد بن الخلیل احدی از راویانی که شیعه بودنشان محرز نشده باشد باقی نمانده است».[۳]

قرینه تشخیص اینکه راوی مذکور همان "خلیلی" است، روایت پیشین حدیث موسوم به وصیت در الغیبة طوسی رحمه‌الله می‌باشد که در سند آن، علی بن سنان موصلی عدل از احمد بن محمد خلیلی نقل روایت کرده است:

وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ الْهَمْدَانِي... .[۴]

جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِی:

این فرد یکی دیگر از ناشناخته‌های رجالی در نزد شیعه است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة؛ این راوی را شیعه اثنی عشری و ثقه دانسته و گفته است: «قال الذهبی فی تاریخ الاسلام، جعفر بن احمد بن علی بن بیان، ابوالفضل الغافقی المصری: رافضی کذاب... إذن فتضعیف أبناء العامة لرجل لتشیعه هو فی الحقیقة توثیق له؛ ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام درباره جعفر بن احمد بن علی

---

۱. منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج۱، ص ۳۰۶.
۲. رجال ابن داود، ص ۴۲۳.
۳. انتصاراً للوصیة، ص۴۵.
۴. طوسی، الغیبة، ص۱۴۷.

بن بیان گفته است: او رافضی کذاب است. با توجه به اینکه اهل سنت این راوی را رافضی دانسته‌اند، نتیجه گرفته می‌شود که وی شیعه ثقه است».[۱]

در پاسخ گفته می‌شود؛

اولاً رافضی دانستن یک راوی توسط اهل سنت، دلیل بر شیعه بودن او نخواهد بود. چنانچه برخی از علمای اهل تسنن، حاکم نیشابوری را "رافضی خبیث" دانسته‌اند و حال آن که هیچ دلیلی بر شیعه بودن و برائت او از اهل سنت در دست نیست، بلکه مروّج فقه و اعتقاد اهل سنت بوده است. به عنوان نمونه؛ ذهبی در کتاب تذکرة الحفّاظ[۲] آورده است: قال بن طاهر: «سألت أبا إسماعیل الانصاری عن الحاکم، فقال: ثقة فی الحدیث رافضی خبیث».[۳]

ثانیاً تنها یک مورد در کتاب ابن حجر عسقلانی(از علمای اهل سنت) جعفر بن احمد المصری را با عنوان رافضی و فاسد العقیده معرفی کرده است[۴] که آنهم نمی‌تواند شیعه بودن و وثاقت وی را ثابت کند، چراکه فاسد العقیده خواندن شخصی از سوی اهل سنت، به معنای وثاقت وی در نزد تشیع نیست.

ثالثاً اهل سنت به تمامی کسانی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را حق دانسته و ایشان را به خلافت قبول کند، رافضی می‌گویند، خواه زیدیه، اسماعلیه، واقفیه یا اثنی عشری بوده باشد. بنابراین مفهوم رافضی در نزد اهل سنت، انصراف به شیعه اثنی عشری بودن نداشته و ممکن است این فرد در زمره یکی از فِرق انحرافی شیعه یا در یکی از مذاهب اهل سنت باشد.

رابعاً علمای اهل سنت، تاریخ وفات جعفر بن محمد مصری را در سال (۳۰۴

---

۱. انتصاراً للوصیة، ص۶۲-۶۳.

۲. این کتاب یکی از مهم ترین منابع اهل سنت در شناخت راویان احادیث است که توسط محمد بن احمدبن عثمان ابوعبدالله شمس الدین ذهبی(۶۷۳-۷۴۸ق) نوشته شد.

۳. تذکرة الحفاظ، ص۱۰۵۴.

۴. لسان المیزان، ج۲، ص۴۴۲.

هـ.ق) دانسته‌اند که این زمان دقیقا او را معاصر جناب بزوفری قرار می‌دهد و حال آنکه در این سند بین بزوفری و جعفر بن محمد مصری سه واسطه وجود دارد![1]

حَسَنِ بْنِ عَلِیّ:

این فرد در کتب رجالی شیعه معرفی نشده و حتی در خصوص او، مدح و قدحی صادر نشده است. ناظم العقیلی در کتاب انتصاراً للوصیة، سعی بر معرفی این راوی داشته و «حسن بن علی» را تصحیف از «حسین بن علی» دانسته و او را از ثقات شیعه معرفی کرده است. این درحالی است که برای این تصحیف دلیلی ذکر نکرده و تنها با استناد به نقل بحارالانوار به این نتیجه رسیده است.[2]

نکته قابل توجه اینکه علامه مجلسی رحمه‌الله در دو مورد به این روایت اشاره کرده و نام این راوی در جلد ۵۳ با عنوان حسین بن علی[3] و در جلد ۳۶ با عنوان حسن بن علی[4] درج شده است و این نشان دهنده این است که حسین بن علی نظر قطعی و تحقیقی علامه مجلسی نبوده است زیرا در این صورت در هر دو سند با این عنوان درج می‌شد.

ضمن اینکه سندی در کتاب «الکامل فی الضعفاء الرجال» درج شده و عم جعفر بن احمد مصری را با اسم "حسن علی بن بیان" آورده است:

«ثنا جعفر، ثنا یوسف بن یعقوب بن سالم الاحمر، حدثنا هشام بن الحکم، و ثنا جعفر، قال: و حدثنی عمّی الحسن بن علی بن بیان... ».[5]

عَلِیّ بْنِ بَیَان:

این شخص همان علی بن بیان بن زید بن سیابه المصری است که در گروه ناشناخته‌های رجالی در کتب شیعه بوده و درباره وی مدح و قدحی وجود ندارد.

---

۱. الشهب الاحمدیة، ص۲۹.
۲. انتصاراً للوصیة، ص۶۴.
۳. بحار الأنوار، ج۵۳، ص۱۴۷.
۴. همان، ج۳۶، ص۲۶۰.
۵. الکامل فی الضعفاء الرجال، ج۲، ص۱۵۸.

نتیجه بررسی:

پس از بررسی احوالات راویان حدیث موسوم به وصیت، نتایج حاصل شده با تعریف حدیث صحیح از منظر متأخرین امامیه[1] تطبیق داده می‌شود:

الف. علی بن سنان موصلی العدل از اهل تسنن بوده و با شاخصه امامی بودن راویان سازگاری ندارد.

ب. احمد بن محمد بن الخلیل؛ فاسد المذهب و وضاع للحدیث بوده و با شاخصه عدالت راوی سازگاری ندارد.

ج. سایر راویان حدیث مجهول بوده و احتمال اینکه از اهل تسنن بوده یا عادل نباشند، خالی از وجه نیست. بنابر این بر اساس دیدگاه متأخرین امامیه نیز نمی‌توان این حدیث را صحیح دانست.

❁ بررسی دلالت روایت

بر اساس دیدگاه علمای شیعه، اگر در سند یک روایت؛ افراد ضعیف، فاسد المذهب، کذاب و... بوده باشد، با این وجود در متن و دلالت آن روایت تأمل بیشتری می‌شود، چنانچه محتوای روایت با مسلمات شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت به طور قطع کنار گذاشته می‌شود. شیخ طوسی رحمه‌الله گفته است: «در صورتی که راوی حدیث مخالفت اعتقادی با اصول مذهب داشته باشد، در این صورت به آنچه روایت کرده است نگریسته می‌شود، در صورتی که با اخبار موثق شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت بایستی طرد گردد».[2]

---

۱. از دیدگاه متأخرین امامیه؛ حدیث صحیح دارای سه شرط اساسی است:
یک. اینکه سند حدیث متصل به معصوم باشد،
دو. تمامی راویان حدیث عادل باشند،
سه. تمامی راویان حدیث امامی(اثنی عشری) باشند. معالم الدین فی الاصول، ص۲۱۶.

۲. العدة فی اصول الفقه، ج۱، ص۱۴۹ و ۱۵۰.

بر این اساس، در خصوص حدیث موسوم به وصیت نیز، با وجود افرادی همچون؛ علی بن سنان موصلی العدل و احمد بن محمد الخلیلی و سایر مجاهیل رجالی، دلالت روایت را بررسی کرده و با مسلمات مذهب مطابقت داده می‌شود:

الف. مضمون و محتوای این حدیث بر خلاف تمامی روایاتی است که عدد اوصیاء علیهم‌السلام را منحصر در دوازده تن دانسته‌اند. لذا با توجه به اینکه باور به ۲۴ وصی برای رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله با مسلمات مذهب شیعه مخالفت دارد، این روایت از درجه صحت ساقط شده و نمی‌توان در مسأله مهمی مانند امامت به آن استناد کرد.

ب. در هیچ کدام از احادیثی که حاکی از ماجرای وصیت رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند[۱]، نامی از مهدیین در میان نبوده و در تمامی آنها نام ۱۲ امام معصوم علیهم‌السلام ذکر شده است که اولین آنها علی علیه‌السلام و آخرین آنان، نهمین فرزند امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

ج. پذیرش مهدیین بعد از امام دوازدهم علیه‌السلام به عنوان خلفاء الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله با روایات متواتر رجعت که به عنوان مسلمات مذهب تشیع می‌باشند، در تعارض می‌باشند.[۲]

د. در ابتدای متن این حدیث، عبارت: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ»، تصریح به این دارد که وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب واقع شده است، در حالی که بر اساس اخبار موثق تاریخی و روایات متعدد، وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در نیمه روز دوشنبه اتفاق افتاده است: به عنوان نمونه: «قُبِضَ رَسُولُ اللهِ نِصفَ النَهارِ يُومَ الإثنينِ»[۳]، «وفَلَمَّا مَتَعَ النَّهَارُ... أَتَاهُ رَسُولُ أُمِّ أَيْمَنَ يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَمُوتُ، ...

---

۱. در خلال مباحث قبلی به چند مورد اشاره شد.
۲. در بحث رجعت و خلافت بررسی خواهد شد.
۳. تاریخ الطبری، ج۳، ص۲۰۰.

فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْس»[۱]، «تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، وَهُوَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ»[۲]، «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ»[۳]، «أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ شُؤْماً مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا»[۴]، «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمُ نَحْسٍ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ نَبِيَّهُ»[۵].

ممکن است در پاسخ به این اشکال گفته شود؛ مراد روایت این است که پیامبر اکرم ﷺ، در شب وفات خود درخواست کتف نموده و اقدام به کتابت وصیت کرد، که در جواب گفته می‌شود: توجه داشته باشید که تصریح روایات شیعه بر این است که حتی کتابت وصیت و آن ماجرای توهین عمربن خطاب به رسول گرامی اسلام ﷺ نیز در روز دوشنبه(قبل از ظهر) بوده است. لذا اشکال اول به قوت خود باقی مانده و ابتدای حدیث موسوم به وصیت، با تاریخ قطعی وفات پیامبر اکرم ﷺ ناسازگار است. چنانچه در روایت می‌خوانیم:

عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ إِنِّي كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي بَيْتِهِ وَعِنْدَهُ رَهْطٌ مِنَ الشِّيعَةِ [قَالَ] فَذَكَرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَوْتَهُ فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ وَحَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ايتُونِي بِكَتِفٍ أَكْتُبْ لَكُمْ [فِيهِ] كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَ لَنْ تَخْتَلِفُوا[بَعْدِي] فَمَنَعَهُمْ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ و...؛ سلیم بن قیس هلالی می‌گوید؛ نزد عبدالله بن عباس در منزلش بودیم و نزد او بزرگان شیعه جمع بودند. یاد ماجرای وفات رسول خدا ﷺ شد و ابن عباس گریه کرد و گفت: رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه که همان روز وفات ایشان بود و اطرافش اهل بیت و سی تن از اصحابش

---

۱. المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب ؑ، ص۱۱۴- ۱۱۵. مَنَعَ النهار مُنُوعاً و ذلك قبل الزوال. کتاب العین، ج۲، ص۸۳.
۲. همان، ص۱۱۵. زَاغَتِ الشمس: أی مالت و زالت عن أعلی درجات ارتفاعها. مجمع البحرین، ج۵، ص۱۰
۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۷۹۴؛ قرب الإسناد، ص۲۹۹.
۴. المحاسن، ج۲، ص۳۴۷، ح۱۶.
۵. الکافی، ج۴، ص۱۴۶.

بودند فرمود: برایم صحیفه ای بیاورید تا برایتان نوشته ای بنویسم که بر اساس آن پس از من گمراه نشوید و دچار اختلاف نشوید. پس فرعون این امت مانع نوشتن شد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ هزیان می‌گوید. پس رسول خدا ﷺ غضبناک شد و...»[1]

نکته: اعتقاد به رزیة الخمیس(اینکه ماجرای کتابت در روز پنجشنبه باشد) در منابع اهل سنت است و باور شیعه بر خلاف آن است.

هـ. در بخش اول این حدیث، می خوانیم: «فَأَمْلَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً؛ پس رسول خدا ﷺ وصیت خود را املاء کرد تا به انتهای این موضع(وصیت) رسید. پس فرمود: ای علی بعد از من ۱۲ امام و پس از آنان ۱۲ مهدی است».

با دقت نظر در این بخش از حدیث، آنچه روشن می‌شود این است که اساساً وصیت رسول خدا ﷺ در این حدیث ذکر نشده و پس از املاء وصیت و به انتها رسیدن آن، سفارشی درباره جانشینان پیامبر اکرم ﷺ شده است، که البته این عدد برخلاف روایات متواتر شیعه است. لذا این حدیث نمی‌تواند به عنوان وصیت پیامبر اکرم ﷺ باشد و بحث مهدیین نیز داخل در وصیت نیست.

چنانچه گفته شود: مراد روایت این است که پیامبر اکرم ﷺ بخشی از وصیت را املاء کرد تا به این بخش از روایت رسید و فرمود ای علی علیه‌السلام ...، و نتیجه گرفته شود که با این حساب؛ ادامه حدیث نیز، داخل در وصیت است؛ گفته می‌شود: اولاً این نوع از ترجمه بر خلاف ادبیات عرب است ثانیاً بر اساس ترجمه شما، باید سقْط[2] بخش اول حدیث را بپذیرید که همین نقصان، حدیث را مبهم و بی اعتبار می‌سازد.

---

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۷۹۴.

۲. در سقْط، بخشی از متن یا سند حدیث ساقط می‌شود و حدیث را بی اعتبار می‌کند. ر.ک: شناخت نامه حدیث، ج۱، ص۲۳۰.

باید توجه داشت که اساساً؛ نقصان در وصیتنامه به هر نحوی مذموم است و باید وراث از تمامی محتوا بدون نقص مطلع شوند، زیرا ممکن است بخشی از وصیت مخصص یا مؤید بخشی دیگر باشد و با حذف آن بخش، در فهم وصیت دچار مشکل شوند، لذا نمی‌توان گفت اگر فلان بخش ناقص باشد اشکالی ندارد.

ز. اسامی مهدیین در این روایت ناتمام بوده و تنها به ذکر نام اولین مهدی اکتفا کرده است و با چنین حدیثی حتی مهدی دوم را هم نمی‌شود شناخت، تا چه رسد به مهدی دوازدهم!

چنانچه اتباع احمد بصری در پاسخ بگویند؛ نام مهدی دوم تا دوازدهم توسط مهدی اول(احمدالحسن) اعلام خواهد شد، این اشکال پیش می‌آید که؛ مگر شما بر این باور نبودید که قانون شناخت اوصیاء پیامبراکرم صلی الله علیه و آله تصریح به نام وصی در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله است و از همین رهگذر سعی در اثبات وصایت احمد داشتید؟ مگر بر این باور نبودید که مهدیین بعد القائم علیه السلام نیز از اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند؟ پس چگونه شد که در این مورد نقض قانون نمودید و راه شناخت مهدی دوم تا دوازدهم را متوقف بر معرفی مهدی اول کردید و سایر مهدیین را از قاعده خارج نمودید؟ اگر چنین چیزی پذیرفته بود، پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیت خود، به معرفی و ذکر نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام اکتفا نکرده و معرفی اسامی سایر اوصیاء را به عهده ایشان و اوصیاء پس از ایشان قرار نداده است؟!

نتیجه تحقیق و بررسی اینکه؛ حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه الله علیه، به لحاظ سندی و دلالی فاقد صحت و اتقان بوده و مورد پذیرش نمی‌باشد.

پرسش‌های درس

۱. یک نمونه از اشکالات سندی حدیث موسوم به وصیت را بیان کنید.
۲. تعداد روایات مهدیین و اشکالات آنها را بیان کنید.
۳. استدلال احمد بصری در خصوص تواتر معنوی این حدیث چیست؟
۴. اشکال این حدیث در بحث تاریخ وفات پیامبر ﷺ چیست؟
۵. ناقص بودن حدیث موسوم به وصیت را تقریر کنید.

درس هفتم

مصداق احمد در حدیث موسوم به وصیت

پس از بررسی حدیث موسوم به وصیت، مشخص شد که این حدیث قابل اعتماد و اعتنا نیست و تلاش احمد بصری برای اثبات صحت و قطعی بودن صدور آن، بی فایده بوده و اتلاف وقت است[1]. با این وجود، به جهت اتمام حجت برای اتباع وی، ناگزیر به مساله تطبیق این حدیث با مدعی آن پرداخته می‌شود.

احمد بصری با استناد به بخش پایانی حدیث موسوم به وصیت، که یکی از نام‌های فرزند امام مهدی علیه‌السلام را احمد دانسته است،[2] خود را مصداق آن دانسته و مدعی آن است که فرزند امام مهدی علیه‌السلام و سیزدهمین امام و وصی حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

وی برای اثبات این ادعا به سه دلیل متمسک شده است که عبارتند از:

❁ دلیل اول

احمد بصری می‌گوید: «چون این وصیت، عاصم من الضلال(نگهدارنده از گمراهی) است، خداوند باید از آن محافظت کند و اجازه ندهد که مدعی دروغین به آن دست اندازی کند. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ

---

۱. فدون إثباته خرط القتاد.

۲. (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسَامِيَ اسْمٌ كَاسْمِي وَ اسْمِ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللهِ وَ أَحْمَدُ وَ الِاسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». طوسی، الغیبة، ص۱۵۱.

﴿الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾؛ اگر پیامبر سخنی را به افترا بر ما می‌بست، با قدرت او را می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم».[۱] همچنین آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا تَبَّرَ اللَّهُ عُمُرَهُ؛ این امر را غیر از صاحبش ادعا نمیکند، مگر آنکه خداوند عمرش را قطع می‌کند».[۲]

بر اساس این آیه و روایت، خداوند شخصاً از امر خود محافظت خواهد کرد و اهل باطل نمی‌توانند ادعایی را در مساله امامت، به ناروا به خداوند ببندند و اگر من مدعی دروغین بودم، خداوند با من نیز همان راه را می‌پیمود».[۳]

در پاسخ به دلیل اول گفته می‌شود:

اولاً در هیچ بخشی از حدیث موسوم به وصیت، به «عاصم من الضلال» بودن آن اشاره‌ای نشده است، لذا بر این اساس، پایه اول استدلال احمد بصری؛ یعنی استناد به عاصم من الضلال بودن آن حدیث، از بین می‌رود.

احمد بصری در پاسخ به این اشکال گفته است: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز پنجشنبه(رزیة الخمیس) درخواست کتف و دوات کرد تا برای مردم مطلبی بنویسد که پس از ایشان، از گمراهی در امان باشند، اما به دلیل ممانعت از کتابت، این کار به شبی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات کرد موکول شد، لذا آنچه در هنگام وفات نوشته شد عاصم من الضلال است.[۴]

در پاسخ به این سخن احمد بصری گفته می‌شود: ماجرای رزیة الخمیس، بر اساس نقل اهل سنت بوده و مورد تایید منابع شیعه نیست و از طرفی بر اساس گزارش شیعی، این ماجرا در روز دوشنبه و در روز وفات پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله محقق شده است. لذا احمد بصری با وجود روایت شیعی به نقل اهل سنت استناد کرده

---

۱. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.
۲. الکافی، ج۱، ص۳۷۲.
۳. الوصیة المقدسة، ص۱۹-۲۱.
۴. همان، ص۱۶.

است! به عنوان نمونه می‌توان به نقلی از ابن عباس در منابع شیعی اشاره کرد. در این گزارش آمده است:

عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ إِنِّي كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي بَيْتِهِ وَ عِنْدَهُ رَهْطٌ مِنَ الشِّيعَةِ، فَذَكَرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ مَوْتَهُ فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ايتُونِي بِكَتِفٍ أَكْتُبْ لَكُمْ فِيهِ كِتَاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَ لَنْ تَخْتَلِفُوا بَعْدِي فَمَنَعَهُمْ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ. فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ إِنِّي أَرَاكُمْ تُخَالِفُونِي وَ أَنَا حَيٌّ فَكَيْفَ بَعْدَ مَوْتِي. فَتَرَكَ الْكَتِفَ...؛ سلیم بن قیس هلالی گفته است: خانه عبدالله بن عباس بودم و نزد او شخصیت‌هایی از شیعه نیز بودند. سپس یاد رسول خدا ﷺ و ماجرای وفات ایشان مطرح شد. ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ در روز دوشنبه -همان روزی که پیامبر ﷺ وفات کرد و اهل‌بیت ایشان و سی مرد از اصحابش نیز آنجا بودند - فرمود: برای من کتف بیاورید تا برایتان مکتوبی بنویسم تا با پذیرش آن، پس از من گمراه نشوید و دچار اختلاف نگردید. پس فرعون این امت مانع کتابت شد و گفت: همانا رسول خدا ﷺ هزیان میگوید. سپس رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن ناراحت شد و فرمود: شما را می‌بینم که با سخن من مخالفت می‌کنید درحالی که زنده‌ام، پس از وفات من چه خواهید کرد؟! سپس کتف را کنار گذاشت...».[1]

بنابراین، دلیل احمد برای عاصم من الضلال بودن حدیث موسوم به وصیت مورد پذیرش نخواهد بود.

ثانیاً احمد بصری برای اثبات پایه دوم استدلال خود، به آیه‌ای از قرآن کریم و

---

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۷۹۴.

روایتی از امام صادق علیه‌السلام متمسک شده است که پاسخ به این استدلال، در دو بخش ارائه می‌گردد:

الف. استناد به آیه قرآن کریم

در پاسخ به این قیاس مع الفارق، گفته می‌شود: آیه ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾[1] مختص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و تهدیدی خاص برای ایشان است. بدین معنا که اگر ایشان که رسول صادق هستند، چیزی به دروغ، به خدا نسبت دهد، خداوند به تهدید خود جامه عمل می‌پوشاند و مفهوم مخالف این جمله این است که؛ اکنون که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دور از هر گونه آسیبی از جانب خدا می‌بینید، بدین معناست که هیچ دروغی به خدا نسبت نداده و هر چه به زبان آورده، وحی الهی بوده است. بر این اساس، آیه مذکور، تهدیدی برای مطلق مدعیان نبوت و امامت و... نبوده و روی سخن با آنان نمی‌باشد.

ب. استناد به روایت امام صادق علیه‌السلام

در پاسخ به این استناد گفته می‌شود: اولاً؛ با بررسی روایت مذکور، شاهد آن خواهیم بود که عبارت کتاب کافی با عنوان «بَتَرَ»[2] است، در حالیکه احمد بصری، آن را با عنوان «تَبَّرَ»[3] آورده است، تا صراحت در گرفتن جان داشته و به نوعی با «لَقَطَعْنَا» در آیه شریفه همخوانی داشته باشد. ضمن اینکه این عبارت، علاوه

---

۱. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

۲. «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللهُ عُمُرَهُ». الکافی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳. الوصیة المقدسة، ص ۱۹-۲۱.

بر کتاب کافی، در کتاب الإمامة و التبصرة من الحیرة[۱]، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال[۲] و مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام[۳] نیز با عنوان «بَتَرَ» درج شده است.

ثانیاً عبارت «بَتَرَ اللهُ عُمُرَهُ» لزوماً به معنای کشته شدن و هلاکت نبوده و در ترجمه این عبارت چند احتمال وجود دارد:

اینکه آن را به معنای بریده شدن نسل و نداشتن فرزندی که ادامه دهنده راه پدر باشد دانست، کما اینکه مشرکان درباره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این معنا را اراده کرده و گفتند: «إِنَّ مُحَمَّداً قَدْ صَارَ أَبْتَرَ لَا عَقِبَ لَه».[۴]

یا اینکه آن را به معنای بریده شدن از ایمان و خیر در زندگی دنیوی بدانیم که خداوند در پاسخ مشرکان فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؛ يَعْنِي أَبْتَرَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مِنْ كُلِّ خَيْر».[۵]

و اینکه عبارت «بتر الله» به معنای هلاکت و مرگ از سوی خدا بوده باشد، دلالتی بر تعجیل برای مرگ ندارد.

ثالثاً عبارت «بَتَرَ اللهُ عُمُرَهُ»، نه تنها درباره مدعی امامت، بلکه درباره کسانی که راه را بر دیگران می‌بندند نیز استفاده شده است. چنانچه امام باقر علیه‌السلام فرمود: «مَنْ سَدَّ طَرِيقاً بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ؛ هر کس راهی را مسدود کند، خداوند عمرش را ابتر می‌کند».[۶] با این جود نمی‌توان معنای «بتر» را خاص در هلاکت دانست.

ثالثاً؛ این روایت در خصوص امر امامت بوده و هیچ ارتباطی به ادعای وصیت، سفارت، یمانیت و سایر ادعاهای احمد بصری ندارد چراکه در این صورت بایستی در متن روایت به وصیت اشاره می‌شد و مدعای وصیت را مورد خطاب قرار می‌داد.

---

۱. الإمامة و التبصرة من الحیرة، ص۱۳۶.
۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص۲۱۴.
۳. مناقب آل أبی طالب علیهم‌السلام (لابن شهرآشوب)، ج۱، ص۲۵۸.
۴. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۷۳۷.
۵. همان.
۶. من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۵.

رابعاً؛ در طول تاریخ، بسیاری از مدعیان دروغین وصایت و امامت دیده شده است که هرکدام دارای عمر طولانی بوده و به محض ادعا به هلاکت نرسیده‌اند. به عنوان نمونه:

ملا عرشی کاشانی در سال(۸۵۰ هـ ق) ادعای مهدویت کرده و در سال(۸۸۰ هـ ق) کشته شد. در بعضی از مجامع نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!

در سال(۸۴۰ هـ ق) رئیس فرقه مشعشعیه (سید محمد مشعشع) که به تأسیس حکومت مشعشعین موفق شده بود به طریق مکاشفه مدعی مهدویت شد. وی در سال(۸۷۰ هـ ق) به هلاکت رسید. یعنی ۳۰ سال ادعای امامت!

میرزا احمد قادیانی در سال (۱۲۵۵ هـ.ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (۱۳۲۶ هـ.ق) با مرض طاعون به هلاکت رسید. یعنی ۵۷ سال ادعای امامت!

همه این موارد دلالت بر این دارند که لزوماً مدعی امر امامت توسط خداوند، به هلاکت نرسیده و آنچه مشخص می‌باشد این است که خداوند، فرد مدعی را از دایره الطاف رحمانی خود خارج کرده و برای همیشه چشم و گوش و قلب او را ممهور می‌کند. چنانچه قرآن کریم فرمود: ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَٰرِهِمْ غِشَٰوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.[۱]

ممکن است کسی بگوید؛ مراد این روایت، کسانی هستند که به وصیت پیامبر اکرم ﷺ استناد کرده و به دروغ، خود را صاحب وصیت بدانند، نه هر کسی که مدعی امامت است. در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً این روایت قیدی برای استناد به وصیت نداشته و مطلق مدعیان امامت را مورد نظر دارد.

ثانیاً چنانچه مراد روایت به مدعیان وصیت پیامبر اکرم ﷺ باشد، باز نمی‌توان

---

۱. بقره، ۷.

چنین ادعایی را در فضای خارج اثبات کرد، زیرا شاهد مواردی هستیم که برای اثبات وصایت خود به حدیث موسوم به وصیت استناد کرده و هنوز زنده است!

مشخصاً می‌توان به «عبدالله هاشم»، مستند ساز معروف و یکی از بزرگان انصار پرچم اشاره کرد که با استناد به حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمه‌الله، به صورت صریح ادعای وصایت کرده و خود را مهدی دوم، پس از احمد بصری معرفی نموده است. این در حالی است که انصار مکتب او را کذاب دانسته و تاکنون نیز به هلاکت نرسیده است.

دلیل دوم

احمد بصری می‌گوید: «امام رضا علیه‌السلام در مناظره با جاثلیق؛ پس از بیان نصوص و شواهدی از تورات و انجیل بر نام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، جاثلیق گفت: ولی در نزد ما ثابت نشد که این محمد، همان محمد است و بر ما صحیح نیست که اقرار به نبوت او کنیم و ما شک داریم که مصداق این نام، همان محمد شما باشد... امام رضا علیه‌السلام فرمودند: با شک، احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و بعد از آدم تا به امروز، پیامبری که نامش محمد باشد را مبعوث نمود؟ و آیا نام او را در بعضی از کتب که بر تمام انبیاء نازل کرد غیر از محمد یافتید؟ آنها از جواب دادن بازماندند.[1]

---

۱. قال الرضا علیه‌السلام: «...هَلْ تَجِدُونَ هَذِهِ الصِّفَةَ فِي الْإِنْجِيلِ لِهَذَا النَّبِيِّ فَأَطْرَقَ الْجَاثَلِيقُ مَلِيّاً وَ عَلِمَ أَنَّهُ إِنْ جَحَدَ الْإِنْجِيلَ كَفَرَ فَقَالَ نَعَمْ هَذِهِ الصِّفَةُ مِنَ الْإِنْجِيلِ وَ قَدْ ذَكَرَ عِيسَى فِي الْإِنْجِيلِ هَذَا النَّبِيَّ وَ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَ النَّصَارَى أَنَّهُ صَاحِبُكُمْ فَقَالَ الرِّضَا ع أَمَّا إِذَا لَمْ تَكْفُرْ بِجُحُودِ الْإِنْجِيلِ وَ أَقْرَرْتَ بِمَا فِيهِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ فَخُذْ عَلَيَّ فِي السِّفْرِ الثَّانِي فَإِنِّي أُوجِدُكَ ذِكْرَهُ وَ ذِكْرَ وَصِيِّهِ وَ ذِكْرَ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ ذِكْرَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَمَّا سَمِعَ الْجَاثَلِيقُ وَ رَأْسُ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرِّضَا ع عَالِمٌ بِالتَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَ اللهِ قَدْ أَتَى بِمَا لَا يُمْكِنُنَا رَدُّهُ وَ لَا دَفْعُهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ لَقَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى جَمِيعاً وَ لَكِنْ لَمْ يَتَقَرَّرْ عِنْدَنَا بِالصِّحَّةِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا فَأَمَّا اسْمُهُ فَمُحَمَّدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقِرَّ لَكُمْ بِنُبُوَّتِهِ وَ نَحْنُ شَاكُّونَ أَنَّهُ مُحَمَّدُكُمْ أَوْ غَيْرُهُ فَقَالَ الرِّضَا ع احْتَجَجْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللهُ قَبْلُ أَوْ بَعْدُ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيّاً اسْمُهُ مُحَمَّدٌ أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّذِي أَنْزَلَهَا اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ فَأَحْجَمُوا عَنْ جَوَابِهِ وَ قَالُوا لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نُقِرَّ لَكَ بِأَنْ مُحَمَّداً هُوَ مُحَمَّدُكُمْ لِأَنَّا إِنْ أَقْرَرْنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَ وَصِيِّهِ وَ ابْنَتِهِ وَ ابْنَيْهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ أَدْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرْهاً؛ آیا در انجیل این توصیفات را برای این

بنابراین آیا تاکنون کسی قبل از من به این روایت (حدیث موسوم به وصیت) احتجاج کرده است که نامش احمد باشد و خود را فرزند امام دوازدهم بداند؟».[1]

در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود:

اولاً؛ امام رضا علیه‌السلام در مقام مناظره و ارائه پاسخ نقضی[2] به جاثلیق بوده و این

پیامبر ندیده‌ای؟ جاثلیق سرش را پایین انداخت و دانست که اگر انکار کند، کافر خواهد شد. بعد گفت: آری، این صفات در انجیل هست و عیسی- علیه السّلام- نام این پیامبر را آورده است. امام فرمود: اکنون که انکار نکردی و به این مطالب اقرار نمودی، سفر دوم انجیل را نیز بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و جانشینش (علی- علیه السّلام-) و نام دخترش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین- علیهم السّلام- ذکر شده است. وقتی جاثلیق و رأس الجالوت، مشاهده کردند که حضرت از آنها به کتابهایشان عالمتر است عرضه داشتند: قسم به خدا! چیزی فرمودید که رد و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم. و مطالب شما را موسی و عیسی بشارت داده‌اند. ولی ما نمی‌دانستیم او محمّد- صلّی الله علیه و آله- است. ولی اکنون چون شك داریم که آیا این محمّد، محمّد شماست و یا محمّد دیگر. لذا نمی‌توانیم به نبوّت او اقرار کنیم! امام فرمود: چرا به شك چنگ می‌زنید، مگر از ابتدای خلقت تا به حال، خداوند کسی را مبعوث کرده است که نامش محمّد- صلّی الله علیه و آله- باشد؟ و آیا غیر از محمّد ما، در کتابهای آسمانی «محمّد» دیگری دیده‌اید؟ آنها از جواب باز ماندند و گفتند: ما نمی‌توانیم قبول کنیم که این محمّد، محمّد شماست؛ چون اگر به پیامبری او و جانشینی علی علیه‌السلام و فرزندان او اقرار کنیم، به اجبار ما را وارد مسلمان کرده‌اید». الثاقب فی المناقب، ص۱۹۱.

۱. الوصیة المقدسة، ص۲۳.

۲. در برخی موارد، پیامبر و امامان علیهم‌السلام در برابر استدلالهای معاندان در بسیاری از موارد از پاسخهای نقضی استفاده می‌کردند که به نمونه هایی اشاره می‌شود: در مناظره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با مسیحیانِ نجران می‌خوانیم: وقتی نصارای نجران محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند، گفتند: ای محمد! ما را به چه فرا می‌خوانی؟ فرمود: به اینکه شهادت دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده خداوندم و اینکه عیسی بنده و مخلوق از مخلوقات خداوند است که همانند سایر افراد می‌خورد و می‌آشامید و محدث می‌شد. گفتند: اگر بنده خدا بود، پس پدرش که بود؟ در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت که به آنان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِندَ اللهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ؛ مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد». (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیّت یا فرزند خدا بودن نیست.) چنانکه روشن است خلاصه استدلال مسیحیان چنین است:

الف. صغری: هر کس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست. ب. کبری: حضرت عیسی بدون پدر متولد شد. ج. نتیجه: پس خداوند پدر حضرت عیسی است.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با نقض کبرا، استدلال آنان را در هم فرو ریخت. خلاصه استدلال رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین است: اگر هر کس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست؛ پس آدم هم بدون پدر متولد شد و باید فرزند خدا باشد؛ ولی تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است.

پاسخ نمی‌تواند به عنوان ملاک و میزان برای پاسخ به سئوالات مشابه باشد و حال آنکه ما به دنبال پاسخ حَلّی از احمد بصری هستیم که تاکنون جوابی نداشته است. اگر چنین باشد، هر مدعی می‌تواند به روایات متشابه استناد کرده و بگوید چون پیش از من کسی با این نام نیامده و به آن روایت استناد نکرده، پس من حق هستم!

ثانیاً؛ توصیفات پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در کتب آسمانی تا حدی بیان شده است که حتی علمای یهود و مسیح ایشان را به درستی می‌شناختند. بطوری که هیچ شکی در حقانیت پیامبر آخرالزمان نداشته و حتی از زمان و محل تولد آن حضرت اطلاعات دقیقی در دست داشتند. لذا مقاومت جاثلیق به علت عناد با اسلام بوده و با حقیقت مسأله بیگانه نبوده است. چنانچه در آخرین مرحله، در مقام عجز از پاسخ می‌گوید: «إِنْ أَقْرَرْنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَابْنَتِهِ وَابْنَيْهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ أَدْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرْهاً؛ اگر به پیامبری او و جانشینی علی علیه السلام و فرزندان او اقرار کنیم، به اجبار ما را وارد مسلمان کرده‌اید»[1]

مؤید این سخن که مشخصات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وضوح برای اهل کتاب تبیین شده بود، کلام وحی است که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و در حالی که حق را می‌دانند».[2]

با حفظ این نکته، باید توجه داشت که اساساً احمد بصری از چنین مشخصات و توصیفاتی در روایات برخوردار نیست تا بتواند خود را با مساله معرفی

---

۱. الثاقب فی المناقب، ص۱۹۱.
۲. بقره، ۱۴۶.

پیامبر اکرم ﷺ در انجیل و تورات مقایسه کرده و پس از آن به نحوه استدلال امام رضا علیه‌السلام متمسک شود.

ثالثا؛ هیچگاه نمی‌توان به صرف انطباق نام یک مدعی با اسامی ذکر شده در روایات، به حقانیت مدعی پی‌برد و برای اثبات حقانیت مدعی در مسأله مهمی همچون امامت و سفارت، نیاز به دلائل و براهین قطعی است.

چنانچه یزید بن أبی حازم می‌گوید: از کوفه بیرون آمدم و چون به مدینه رسیدم بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و بر او سلام کردم. پس آن حضرت از من پرسید: «آیا کسی با تو هم صحبت و همراه بود؟ عرض کردم بله. فرمود: آیا با یکدیگر سخن هم گفتید؟ عرض کردم بله. مردی از مغیریه با من هم صحبت شد. حضرت فرمود چه می‌گفت؟ عرض کردم او می‌پنداشت که محمد بن عبدالله بن الحسن همان قائم است و دلیل بر آن این است که اسم او اسم پیامبر و اسم پدرش همنام با پدر پیامبر ﷺ است.

من در جواب به او گفتم اگر نام‌ها را ملاک می‌گیری، در فرزندان حسین نیز محمد بن عبدالله بن علی وجود دارد. پس به این مقام اولویت دارند. وی به من گفت همانا این فرزند کنیز است ولی این یکی فرزند زنی آزاد است.

پس امام صادق علیه‌السلام فرمود تو چه جوابی دادی؟ عرض کردم چیزی در اختیارم نبود که به او پاسخ گویم. آن حضرت فرمود: آیا نمی‌دانید که او (قائم) فرزند آن زن اسیر شده است؟».[1]

❁ دلیل سوم

احمد بصری می‌گوید: «از هزار سال پیش این حدیث(موسوم به وصیت) در کتاب‌های متعدد بوده است، اما خداوند آن را از هر مدعی باطلی حفظ کرده تا

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۳۲۵.

به آن استناد نکند و خلاصه اینکه؛ من اولین نفری هستم که به آن استناد می‌کنم دلیل بر حقانیتم است».[۱]

در پاسخ به این استدلال گفته می‌شود:

اولاً اولین مدعی بودن در یک ادعاء، دلیل بر حقانیت نبوده و چه بسیار کسانی که جزو اولین‌ها و گمراه‌ترین‌ها بوده‌اند.

ثانیاً لازمه اثبات این ادعاء، استقراء تام[۲] از تاریخ است تا بدانیم که آیا از صدر اسلام تا کنون، کسانی بوده‌اند که به این روایت استناد نموده‌اند یا خیر. درحالیکه این امکان فراهم نیست و ممکن است افرادی در گذشته و یا مدعیانی در حال حاضر و در مناطقی دیگر، چنین استنادی را داشته و اخبار آن به ما نرسیده است. لذا صرف ادعا نمی‌تواند مثبت مُدعا باشد.

ثالثاً پیش از احمد بصری، تعدادی از مدعیان دروغین مهدویت، به این روایت استناد کرده و خود را از مهدیین بعدالقائم علیه‌السلام دانسته‌اند:

۱. محمد کریم خان کرمانی، متولد (۱۱۸۹هـ.ش)، رهبر فرقه شیخیه کریم‌خانیه، در جلد چهارم کتاب ارشاد العوام؛ برای اثبات رکن رابع بودن خود، ابتدا به ضرورت هدایت مردم و لزوم هدایت کنندگانی بین مردم، با عنوان «مهدیین» اشاره کرده و با استناد به حدیث موسوم به وصیت از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه‌الله نوشته است: «از این حدیث شریف بر می‌آید که به شیعیان نیز مهدی می‌توان گفت و ایشان بزرگان شیعه‌اند و هدایت یافته‌گان و هدایت کنندگان و غیر از دوازده امامند و نیز کشف می‌کند

---

۱. الوصیة المقدسة، ص۲۴.

۲. استقراء تام در جایی است که تمامی افراد مورد نظر را بتوانیم بررسی کنیم و بر اساس بررسی همه آنها، حکم کلی صادر شود. مثلا اگر ادعایی در عرصه تاریخ داریم، باید امکان بررسی تمام تاریخ برایمان ممکن باشد تا با بررسی آن بتوانیم سخنی را اثبات کنیم.

حدیثی که از کتاب اکمال مروی است که ابوبصیر به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! شنیدم پدرت می‌گفت که بعد از قائم علیه‌السلام دوازده مهدی هستند، فرمود که پدرم فرمود دوازده مهدی و نگفت دوازده امام. ولکن ایشان قومی هستند از شیعیان ما که دعوت می‌کنند مردم را به موالات ما و معرفت حق ما. و مضایقه نیست که این بزرگان از نسل امام باشند، چنانچه حدیث سابق دلالت بر آن کرد و احتمال می‌رود که مراد نسل ظاهری نباشد، بلکه از باب (من و علی، پدر و مادر این امت هستیم) باشد».[۱]

۲. علیرضا پیغان[۲]، در کتاب القائم به حدیث موسوم به وصیت استناد کرده و سپس گفته است: «در حدیث پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسم سه مهدی را برده است. مهدی اول، حضرت امام دوازدهم علیه‌السلام است که اسمش محمد می‌باشد، مهدی دوم عبدالله و احمد که سید حسینی می‌باشد و مهدی سوم من هستم که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره او فرموده است: او نخستین مومن است. یعنی اولین کسی است که به فوت و مکان قبر امام دوازدهم علیه‌السلام ایمان آورده است. یعنی دابة الارض زمان، اول کسی که از مرگ مخفی سلیمان زمان آگاه است».[۳]

۳. رهبر حرکة الممهدون المولویة؛ که با عنوان «سید الممهّد الیمانی» شناخته می‌شود، عده‌ای از متصوفه عراق را با شعار زمینه سازی نظامی برای ظهور مهدی موعود علیه‌السلام جمع کرده و به صورت مخفیانه به تبلیغ خود

---

۱. ارشاد العوام، ج۴، ص۲۳۶-۲۳۸.

۲. علیرضا پیغان، فرزند محرم، متولد ۱۳۴۵ شمسی از تهران؛ مدعی مهدویت و قائمیت. وی بر این باور بود که امام مهدی علیه‌السلام در آغاز غیبت کبری وفات کرده و محل دفن ایشان در مسجد مقدس جمکران است. کتاب القائم، ص۸۰.

۳. القائم، ص۱۸۴.

می‌پرداخت. تا اینکه با سقوط رژیم بعث، قوای نظامی خود را به بخشی از بابل، کربلا، نجف و دیوانیة اعزام کرده و محافظت آن را به عهده گرفتند. پیروان این جریان، رهبر خود را نائب امام مهدی علیه‌السلام دانسته و با شعار (الله - المهدی - الموالی) مردم را به پیروی از او فرا می‌خوانند. یکی از مهمترین ادله حقانیت آنان، استناد به روایت وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمه‌الله‌علیه جهت اثبات فرزندی و وصایت و رسالت و مهدویت این فرد است[1].

پرسش‌های درس

۱. دلیل اول احمدبصری در خصوص تطبیق خود با احمد در حدیث موسوم به وصیت چیست؟

۲. در مواجهه با دلیل دوم احمد بصری در خصوص تطبیق خود با روایت مذکور چه باید گفت؟

۳. نحوه استدلال رهبر فرقه شیخیه کریم خانیه به حدیث موسوم به وصیت را تبیین کنید؟

۴. نام دو نفر از کسانی که ادعای امامت کرده و مدت طولانی عمر نمودند را بیان کنید.

---

۱. الحرکة المولویة، المعلومات الوطنیة، ص۱۲.

درس هشتم

علائم یا ودایع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

❁ علامت یا ودیعه چهارم

چهارمین علامت یا ودیعه‌ای که مدعی وصایت باید از آن برخوردار باشد، وصیت و نصب امام، توسط امام قبلی است. در این وصیت؛ سعی بر آن می‌شود تا مصداق جانشین، به صورت آشکار معرفی شود و یا در صورتی که شرایط جامعه، اجازه چنین کاری را نداد، با معرفی مصداق امام و جانشین خود به خواص و معتمدین، وصیت ظاهره را در حق امام پس از خود اجرا نمایند.[1]

چنانچه در روایات به لزوم این نوع از وصیت اشاره شده و وصیت آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله را نمونه‌ای برای سائر اوصیاء ذکر کرده‌اند.

روایت اول

امام باقر علیه السلام در پاسخ به سئوال بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ فرمودند: «... وَ نَصْبُهُ عَلَماً لِلنَّاسِ حَتَّى يَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَصَبَ عَلِيّاً علیه السلام وَ عَرَّفَهُ النَّاسَ بِاسْمِهِ وَ عَيْنِهِ وَ كَذَلِكَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام يَنْصِبُ الْأَوَّلُ الثَّانِيَ؛ امام با چه شناخته می‌شود؟ ... و اینکه نصب امام به صورت آشکار باشد تا اینکه این

---

۱. «قوله (بالوصية الظاهرة) يعنى المعرفة بين الناس كوصية النبي صلی الله علیه و آله الى على علیه السلام و وصية على علیه السلام الى الحسن علیه السلام و هكذا الا يقال وصية الرضا علیه السلام الى ابنه محمد بن على علیهما السلام لم تكن ظاهرة معروفة لانا نقول وصيته كانت ظاهرة اذ وصاه عند خروجه الى خراسان، و أما وصية الحسن بن على العسكرى الى ابنه صاحب الزمان صلوات الله عليهما فمعروفة أيضا عند أهل العلم». شرح الكافى- الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندرانى)، ج۶، ص۹۳.

کار حجت بر مردم گردد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آشکارا نصب کرد و به مردم معرفی نمود و مردم نیز با اسم و شخص او آشنا شدند، ائمه علیهم السلام نیز باید همچنین کرده و اولی دومی را نصب کند».[۱] همچنین مشابه این مضمون، در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است[۲].

روایت دوم

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ وَيَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ...؛ سه چیز از شاخصه‌های حجت است که در دیگری جمع نمی‌شود، مگر آنکه او صاحب الامر باشد. اینکه نسبت به امام قبل از خود، برترین مردم باشد، دارای سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و همچنین صاحب وصیت ظاهره و آشکار باشد».[۳]

روایت سوم

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سئوال که امام با چه شناخته می‌شود فرمود: «بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَ بِالْفَضْلِ...؛ با وصیت آشکار و با فضل».[۴]

روایت چهارم

امام صادق علیه السلام فرمود: «عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ... وَأَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ؛ ده خصلت از صفات امام این است که:... و صاحب وصیت ظاهره و آشکار است»[۵]

---

۱. معانی الأخبار، ص۱۰۱.
۲. دلائل الإمامة، ص۳۳۷.
۳. الکافی، ج۱، ص۳۳۰.
۴. همان، ص۲۸۴.
۵. الخصال، ج۲، ص۴۲۸.

با مراجعه به روایات، شاهد آن هستیم که هر کدام از اوصیاء علیهم السلام، وصی پس از خود را با وصیت ظاهره و آشکار، برای مردم معرفی کرده و تعیین مصداق نموده‌اند که به برخی موارد اشاره می‌شود:

روایت اول

مسعودی در اثبات الوصیة آورده است: «لما قربت أیامه أحضر ابنه أبا جعفر محمّد الباقر علیه السّلام، و أوصی إلیه بحضرة جماعة من شیعته و خواصه الوصیّة الظاهرة، و نصّ علیه بالإمامة، و سلم إلیه بعد ذلك، الاسم الأعظم و مواریث الأنبیاء، ثم ذکر بعض وصایاه له علیه السّلام؛ وقتی هنگام شهادت امام سجاد علیه السلام سررسید، فرزندش امام محمد باقر علیه السلام را فراخواند و در حضور جماعتی از شیعه و خواص و یاران خود، به صورت آشکار وصیت کرد و بر امامت ایشان تصریح فرمود و اسم اعظم و مواریث انبیاء را به ایشان تحویل داد و برخی از وصیت‌هایش را به زبان آورد».[1]

روایت دوم

عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ قَالَ فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ داود رقی می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم؛ فدایت شوم، سن من رو به پیری رفته است، دستم را بگیر و از آتش نجاتم بده. امام علیه السلام به فرزندش علی علیه السلام اشاره کرده و فرمود: این بعد از من صاحب شما است».[2]

---

۱. اثبات الوصیة، ص۱۷۴.

۲. الکافی، ج۱، ص۳۱۲.

روایت سوم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ الْمَخْزُومِيُّ وَ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه‌السلام فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا «أَ تَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ فَقُلْنَا لَا فَقَالَ اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيِّي وَالْقَيِّمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؛ مخزومی می‌گوید: امام موسی کاظم عليه‌السلام به نزد ما آمده و همه ما را جمع کرد. سپس فرمود: آیا می‌دانید که چرا شما را جمع کرده‌ام؟ عرض کردیم خیر. فرمود: شاهد باشید که این فرزندم؛ وصی و قیام کننده به امر من و خلیفه بعد از من است».[1]

روایت چهارم

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: «دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه‌السلام يَوْماً وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا عَلَيْكُمْ بِهَذَا فَهُوَ وَاللَّهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي؛ سلیمان بن خالد می‌گوید: روزی امام صادق عليه‌السلام فرزندش موسی کاظم عليه‌السلام را فراخواند در حالیکه ما در محضر ایشان بودیم. سپس به ما فرمود: بر شما باد پیروی از این. پس به خدا قسم که او صاحب شما بعد از من است».[2]

روایت پنجم

عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَ قَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ عمرو اهوازی می‌گوید: امام حسن عسگری عليه‌السلام فرزندش(حجت بن الحسن عليه‌السلام) را به ما نشان داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من است».[3]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۱۲.
۲. همان، ص۳۱۰.
۳. همان، ص۳۲۸.

روایت ششم

عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ داد [دَاوُدَ] بْنِ غَسَّانَ الْبَحْرَانِيِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِي سَهْلٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيِّ قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام «أَبْشِرْ يَا بُنَيَّ فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ أَنْتَ الْمَهْدِيُّ وَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ وَ أَنْتَ وَلَدِي وَ وَصِيِّي... وَ أَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ؛ ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی می‌گوید: امام حسن عسگری علیه السلام را دیدم که خطاب به فرزند گرامی‌اش فرمود: بشارت باد بر تو ای فرزندم! تو صاحب الزمان و مهدی هستی. تو حجت خدا بر زمین و فرزند و وصی من هستی و تو پایان بخش اوصیاء و ائمه طاهرین هستی».[1]

نصب امام مهدی علیه السلام

در آخرین روزهای عمر شریف امام حسن عسگری علیه السلام، امام مهدی علیه السلام به خواص یاران معرفی شده و به عنوان امام نصب گردید. اما سخن در این است که با توجه به قاعده وصیة ظاهره، آیا هنگام ظهور نیز این مسأله تکرار می‌شود یا به طریق دیگری به عنوان امام معرفی خواهند شد؟

اساساً نصب مجدد به واسطه امام قبلی مقدور نخواهد بود، اما با توجه به نیاز مردم در هنگامه ظهور، به شناختن مصداق امام، این مساله به واسطه صیحه، نداء، فزعة و صوت آسمانی، که هر چهار واژه، حاکی از یک واقعیت هستند، محقق خواهد شد. لذا بر اساس روایات، تنها علامتی که می‌تواند از شأنیت مُعرِّف بودن برای معرفی امام علیه السلام برخوردار بوده و أجلی از معرَّف[2] باشد، صیحه آسمانی است و امام علیه السلام به واسطه آن بر همگان معرِّفی شده و جای هیچ شبهه‌ای در خصوص ایشان باقی نخواهد گذاشت. در روایات آمده است:

---

۱. طوسی، الغیبة، ص۲۷۳.

۲. مُعرِّف باید أجلی و آشکارتر از مُعرَّف باشد.

روایت اول

«قُلْتُ وَمَا الصَّوْتُ أَهُوَ الْمُنَادِی فَقَالَ نَعَمْ وَبِهِ یُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؛ گفتم صوت چیست؟ آیا آن همان منادی است؟ فرمود بله! و صاحب این امر با آن شناخته می‌شود».[۱]

روایت دوم

«فَإِنْ أَشْکَلَ هَذَا کُلُّهُ عَلَیْهِمْ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا یُشْکِلُ عَلَیْهِمْ إِذَا نُودِیَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِیهِ وَأُمِّهِ؛ اگر تمامی نشانه‌های شناخت امام، برای آنان ایجاد شبهه و اشکال کرد، پس همانا صوت آسمانی برایشان ایجاد شبهه نخواهد کرد، آن زمانی که به اسم او و به اسم پدر و مادر او نداء داده شود».[۲]

روایت سوم

«فَإِنْ أَشْکَلَ عَلَیْکُمْ هَذَا فَلَا یُشْکِلُ عَلَیْکُمُ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَأَمْرِهِ؛ پس اگر این هم(نفس الزکیه) برای شما ایجاد شبهه کرد، صدای آسمانی که به اسم و امر امام علیه‌السلام نداء می‌دهد جایی برای شک باقی نخواهد گذاشت».[۳]

روایت چهارم

«یَکُونُ الصَّوْتُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی لَیْلَةِ جُمُعَةٍ لَیْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِینَ فَلَا تَشُکُّوا فِی ذَلِكَ؛ صوت در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود، پس در آن شک نکنید».[۴]

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۵۷.
۲. همان، ص۲۸۲.
۳. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۵ و بحار الأنوار، ج۵۲، ص۲۲۳.
۴. نعمانی، الغیبة، ص۲۵۴.

شاید پذیرش این روایات برای احمد بصری، غیر قابل پذیرش بوده و چنین امری را به تمسخر بگیرد. که البته این مساله تازگی نداشته و در زمان اهل بیت علیهم‌السلام نیز، صیحه آسمانی و پیام آن، مورد تمسخر اهل سنت قرار می‌گرفت. در روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَسَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ هَمْدَانَ يَقُولُ لَهُ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْعَامَّةَ يُعَيِّرُونَّا وَ يَقُولُونَ لَنَا إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَ مُنَادِياً يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَكَانَ مُتَّكِئاً فَغَضِبَ وَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ لَا تَرْوُوهُ عَنِّي وَ ارْوُوهُ عَنْ أَبِي وَ لَا حَرَجَ عَلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ أَشْهَدُ أَنِّي قَدْ سَمِعْتُ أَبِي علیه‌السلام يَقُولُ وَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَبَيِّنٌ حَيْثُ يَقُولُ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا خَضَعَ وَ ذَلَّتْ رَقَبَتُهُ لَهَا فَيُؤْمِنُ أَهْلُ الْأَرْضِ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَ شِيعَتِهِ قَالَ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ صَعِدَ إِبْلِيسُ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى يَتَوَارَى عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ ثُمَّ يُنَادِي أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ شِيعَتِهِ فَإِنَّهُ قُتِلَ مَظْلُوماً فَاطْلُبُوا بِدَمِهِ قَالَ فَ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى الْحَقِّ وَ هُوَ النِّدَاءُ الْأَوَّلُ وَ يَرْتَابُ يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ* وَ الْمَرَضُ وَ اللَّهِ عَدَاوَتُنَا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَبَرَّءُونَ مِنَّا وَ يَتَنَاوَلُونَّا فَيَقُولُونَ إِنَّ الْمُنَادِيَ الْأَوَّلَ سِحْرٌ مِنْ سِحْرِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ؛ عبد الله بن سنان گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم و شنیدم که مردی از همدان به آن حضرت می‌گفت: این عامّه(اهل تسنّن) ما را مورد عیبجوئی و سرزنش قرار می‌دهند و به ما می‌گویند: شما می‌پندارید که ندا دهنده‌ای از آسمان به نام صاحب این امر آواز خواهد داد، آن حضرت که در این هنگام تکیه داده بود خشمگین شد و به حالت نشسته درآمده، سپس فرمود: آن را از من

روایت نکنید بلکه از پدرم روایت کنید و اشکالی بر شما در آن نیست، من گواهی می‌دهم که خود شنیدم از پدرم می‌فرمود: به خدا سوگند که این در کتاب خدای عزّ و جلّ کاملا روشن است آنجا که می‌فرماید: «اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر ایشان فرو فرستیم که گردن‌های ایشان برای آن خاضع و ذلیل گردد» پس در آن هنگام هیچ کس در زمین به جای نماند مگر آنکه در برابر آن خضوع کند و گردن خود فرود آورد، و چون مردم روی زمین آن صدا را بشنوند که از آسمان ندا می‌دهد «آگاه باشید که حقّ در جانب علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام و پیروان اوست» پس همه ایمان آورند. آن حضرت فرمود: و چون فردا شود ابلیس در فضا بالا رود تا از دیده زمینیان پوشیده گردد سپس آواز سر دهد «بدانید که حقّ در عثمان بن عفّان و پیروان اوست که او مظلومانه کشته شد پس خونخواهی کنید» آن حضرت فرمود: پس خداوند آنان را که ایمان دارند به گفتار ثابت بر حقّ پایدار می‌دارد و آن همان ندای نخستین است، ولی آنان که در دلهایشان بیماری است در آن هنگام دچار تردید می‌شوند، و آن بیماری به خدا سوگند دشمنی با ماست که در آن زمان از ما بیزاری جویند و ما را ناسزا گویند و گویند: که ندا دهنده نخستین سحری از سحرهای این خاندان است، آنگاه امام صادق علیه‌السلام این فرمایش خدای عزّ و جلّ را تلاوت فرمود ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا﴾ و اگر نشانه‌ای را ببینند روی گردانند و گویند سحر سابقه‌داری است».[1]

با مراجعه به روایات، شاهد آن خواهیم بود که زمان و شرایط این واقعه به خوبی تبیین شده است. به برخی از موارد مهم اشاره می‌شود که عبارتند از:

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۶۰.

■ **زمان صیحه**

«الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ؛ صیحه محقق نمی‌شود مگر در ماه رمضان، برای اینکه ماه رمضان ماه خداست».[1]

شیعه تنها به یک صیحه، آنهم در ماه مبارک رمضان اعتقاد دارد و آنچه با عنوان صیحه رجب گفته شده، برگرفته از روایتی است که صیحه را در زمان فقدان سومین فرزند امام رضا علیه السلام دانسته و این نمی‌تواند با غیبت امام مهدی علیه السلام که چهارمین فرزند ایشان است ارتباطی داشته باشد.[2]

■ **ساعت صیحه**

«وَ يُنَادِي مُنَادٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ عِنْدَ الْفَجْرِ يَا أَهْلَ الْهُدَى اجْتَمِعُوا؛ و منادی در ماه رمضان و از جانب مشرق، هنگام طلوع خورشید نداء می‌دهد، ای اهل هدایت جمع شوید».[3]

همچنین آمده است:

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ منادی از

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۵۳.

۲. «وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ الزَّرَّادُ قَالَ: قَالَ لِيَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةٌ صَمَّاءُ صَيْلَمٌ يَذْهَبُ فِيهَا كُلُّ وَلِيجَةٍ وَ بِطَانَةٍ وَ فِي رِوَايَةٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيجَةٍ وَ بِطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فِقْدَانِ السَّبِيعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وُلْدِي يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ كَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٍ مُتَلَهِّفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ لِفَقْدِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيُّ جَدِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِ آيَسَ مَا كَانُوا قَدْ نُودُوا نِدَاءً يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْكَافِرِينَ فَقُلْتُ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ وَ مَا ذَلِكَ النِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوَّلُهَا أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ الثَّانِي أَزِفَتِ الْآزِفَةُ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الثَّالِثُ يَرَوْنَ يَداً بَارِزاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ فُلَاناً عَلَى هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْمُؤْمِنِينَ الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللهُ صُدُورَهُمْ- وَ يُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ.» الغیبة للنعمانی، ص۱۸۰.

۳. سرور أهل الإیمان فی علامات قیام صاحب الزمان علیه السلام ج، ص۵۴.

آسمان در اول روز نداء می‌دهد که آگاه باشید همانا علی علیه‌السلام و شیعیانش رستگارانند.».[۱]

■ **زبان صیحه**

«يُنَادِي مُنَادٍ بِاسْمِ الْقَائِمِ علیه‌السلام قُلْتُ خَاصٌّ أَوْ عَامٌّ قَالَ عَامٌّ يَسْمَعُ كُلُّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ؛ منادی به اسم قائم علیه‌السلام نداء می‌دهد. گفتم آیا نداء برای افراد خاص است یا عمومی است؟ فرمود: نداء عمومی است و هر قومی به لهجه خودش آن صدا را می‌شنود».[۲]

■ **وسعت صیحه**

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ؛ منادی از سوی آسمان ندائی می‌دهد که تمامی اهل زمین آن را می‌شنوند»[۳]

همچنین در روایتی دیگر:

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ علیه‌السلام فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ؛ منادی از سوی آسمان به اسم قائم علیه‌السلام ندائی می‌دهد که تمامی اهل مشرق و مغرب آن را می‌شنوند».[۴]

■ **پیام صیحه**

در این خصوص روایات متفاوتی صادر شده است که البته تمامی آنان قابل جمع با یکدیگر هستند و هر روایتی می‌تواند به بخشی از پیام صیحه اشاره کرده باشد:

---

۱. الکافی، ج۸، ص۳۱۰.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۶۵۰.
۳. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۲۷۴.
۴. نعمانی، الغیبة، ص۲۵۳.

روایت اول

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ؛ منادی از سوی آسمان به اسم قائم و اسم پدرش نداء می‌دهد».[1]

روایت دوم

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ منادی از آسمان در اول روز نداء می‌دهد که آگاه باشید همانا علی علیه‌السلام و شیعیانش رستگارانند».[2]

روایت سوم

«أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَها خاضِعِينَ[3]؛ آگاه باشید که حجت خدا کنار کعبه ظاهر شد. پس تبعیت کنید از او. همانا حق همراه اوست و در اوست و او سخن خداوند است: اگر بخواهیم نشانه‌ای بزرگ از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر او خاضع گردد».[4]

روایت چهارم

«إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مُدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَوُلِّيَ الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ فَالْحَقُوا بِمَكَّةَ؛ زمانی که قائم خروج می‌کند، منادی از آسمان نداء می‌دهد: ای مردم! دوران زورگویان به پایان

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۱۸۱.
۲. الکافی، ج۸، ص۲۰۹.
۳. شعراء، ۴.
۴. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۲۷۴.

رسید و امور را بهترین فرد از امت محمد ﷺ بر عهده گرفت. پس به سوی مکه روید.».[۱]

■ **صدای صیحه**

تمامی روایات مربوطه، صدای صیحه را به جبرائیل علیه‌السلام نسبت داده و فرموده‌اند:

روایت اول

«فَإِذَا سَمِعْتُمُ الصَّوْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشُكُّوا فِيهِ أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرَئِيلَ؛ زمانی که صوت را در ماه رمضان شنیدی پس شک نکن در آن که صدای جبرائیل علیه‌السلام است».[۲]

روایت دوم

«صَوْتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرَئِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ؛ صدایی از آسمان شنیده می‌شود و آن صدای جبرائیل است که به اسم صاحب این امر و اسم پدرش ندا می‌دهد».[۳]

روایت سوم

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ علیه‌السلام ... وَهُوَ صَوْتُ جَبْرَئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ؛ از آسمان نداء داده می‌شود به اسم قائم علیه‌السلام و آن صدای جبرائیل روح الامین است».[۴]

---

۱. الإختصاص، ص۲۰۸.
۲. همان، ص۲۵۳.
۳. همان، ص۲۵۳.
۴. طوسی، الغیبة، ص۴۵۴.

■ **وضوح صیحه**

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ عليه السلام فَيَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَمَنْ بِالْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَ لَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَ لَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَزِعاً مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنِ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَاب؛ منادی از آسمان به اسم قائم عليه السلام نداء می‌دهد، بطوری که این صدا را اهل مشرق و مغرب می‌شنوند. از شدت ترس این صدا هیچ خوابیده‌ای نیست مگر آنکه بیدار شود و هیچ ایستاده‌ای نیست مگر آنکه می‌نشیند و هیچ نشسته‌ای نیست مگر آنکه به روی پاهایش می‌ایستد. پس خدا رحمت کند آن را که به این صوت اعتنا کرده و لبیک گوید».[1]

درپایان شاید سئوالی پیش بیاید که اگر صیحه آسمانی از چنین قدرت و خواصی برخوردار است که همه را دربرابر حضرت خاضع کند، با این حساب، دلیل جنگ‌های حضرت چه خواهد بود. درپاسخ به روایتی از زراره بن اعین اشاره میشود که همین سئوال را از امام صادق عليه السلام پرسش نمود:

عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَجِبْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ إِنِّي لَأَعْجَبُ مِنَ الْقَائِمِ كَيْفَ يُقَاتِلُ مَعَ مَا يَرَوْنَ مِنَ الْعَجَائِبِ مِنْ خَسْفِ الْبَيْدَاءِ بِالْجَيْشِ وَ مِنَ النِّدَاءِ الَّذِي يَكُونُ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَدَعُهُمْ حَتَّى يُنَادِيَ كَمَا نَادَى بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ الْعَقَبَةِ؛ به امام صادق عليه السلام عرض کردم: در شگفتم، خداوند حال شما را سلامت دارد، من در عجبم از قائم عليه السلام که چگونه با او جنگ می‌کنند با وجود آنچه از شگفتیها می‌بینند؟ از فرو رفتن سپاهیان در زمین بیداء و آن صدا که از آسمان است؟ امام عليه السلام فرمود: همانا شیطان آنان را رها نمی‌کند تا جایی که نداء کند، همچنان‌که علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز عقبه نداء داد».[2]

---

۱. طوسی، الغیبة، ص۲۵۴.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۶۴.

نتیجه اینکه؛ وصیت ظاهره صرفاً با تعیین مصداق، توسط امام قبلی محقق می‌گردد و با توجه به اینکه احمد بصری ادعای وصایت دارد، باید از این نوع وصیت برخوردار بوده و توسط وصی پیشین و به سنت نبوی نصب شود و لازمه این امر آن است که در صورت صدق ادعایش، پس از ظهور امام دوازدهم علیه‌السلام، این امر امکان تحقق دارد، نه اکنون!

■ نصب در رؤیا

احمد بصری به جهت برخوردار نبودن از وصیت ظاهره، مجبور به ابداء روشی جدید برای شناخت مصداق حجت الهی شده است. وی در کتاب عقائد الاسلام گفته است: «الرُؤی دلیل تشخیص مصداق خلیفة الله، و الدلیل القرآنی القائم هو أن الرؤی الصادقة هو الوحی و نص من الله عند خلقه، یعرفهم به علی خلیفته فی أرضه و هی باعتبارها وحیاً الهیاً؛رؤیا دلیل تشخیص مصداق خلیفه خداوند است و ادله قرآنی بر این مساله دلالت دارند که همانا رؤیای صادقه، همان وحی و نصی از جانب خداوند برای مخلوقات است که به واسطه آن، خلیفه خدا بر آنان شناسانده می‌شود و این وحی الهی است».[1]

در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً؛ سنت معرفی خلفای الهی در آیات و روایات مشخص بوده و هیچکدام از انبیاء و حجج الهی در عالم رؤیا به مردم معرفی نشده‌اند.[2] و چنانچه بنابر آن باشد که خلیفه خدا با طریقی دیگر و متمایز از سایر حجج معرفی شود، نیازمند دلیل و نص خاص هستیم، مانند معرفی مصداق امام دوازدهم علیه‌السلام توسط صیحه آسمانی که مورد بررسی قرار گرفت.

---

۱. عقائد الاسلام، ص۸۶.

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَبْدِیلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَحْوِیلاً؛ هرگز برای سنّت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنّت الهی تغیری نمی‌یابی». فاطر، ۴۳.

احمد بصری در توجیه ادعای خود، مبنی بر صلاحیت و شأنیت رؤیا برای معرفی مصداق حجت الهی، به مواردی از نصب انبیاء و رسولان اشاره کرده است.

■ **نبوت حضرت یوسف علیه السلام**

احمد بصری گفته است: «و همچنین این مسأله در داستان نصب یوسف علیه السلام روشن است، پس خداوند به یوسف علیه السلام وحی کرد، به اینکه او خلیفه خدا در روی زمین است و این همان است که (یوسف به پدرش گفت ای پدر! من یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که بر من سجده می‌کردند) و در این موضع، رؤیا؛ دلیل تشخیصی است بر اینکه یوسف علیه السلام، خلیفه خدا در زمین است و کلام نبی خدا یعقوب علیه السلام نیز واضح در آن است رؤیای یوسف، دلیل تشخیص خلیفه خدا در زمین است. به همین خاطر، یوسف را از نقل محتوای رؤیا به برادرانش منع کرد تا فاجعه هابیل تکرار نشود، آن زمانی که برادران یوسف، رؤیا را بشنوند و به انتخاب یوسف، به عنوان پیامبر، از بین برادرانش پی ببرند (گفت ای فرزندم! رؤیای خویش را به برادرانت نگو که در کار تو نیرنگ می‌کنند، چون شیطان دشمن آشکار انسان است)».[1]

درپاسخ به این سخنان احمد گفته می‌شود:

استدلال احمد بصری، ناظر به امکان شناخت حجت خدا در عالم رؤیا است. لذا باید دیگران در خواب ببینند که فلان شخصِ خاص پیامبر است، نه

---

۱. «و بیّنه ایضاً فی قصة تنصیب یوسف علیه السلام، فأوحی الله لیوسف علیه السلام بأنه خلیفته فی أرضه (إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِین) و هنا الرؤیا کانت دلیلاً تشخیصیاً لخلیفة الله فی أرضه یوسف علیه السلام و کلام نبی الله یعقوب علیه السلام واضح فی أنها دلیل تشخیص لخلیفة الله فی أرضه یوسف علیه السلام و لهذا حذّر یوسف من قص الرؤیا علی أخوته لکی لا تتکرر مَأْسَاة هابیل عندما یسمع أخوة یوسف الرؤیا و یعلمون أنه تم تشخیص یوسف علیه السلام خلیفة الله فی أرضه من بینهم (قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِین). عقائد الاسلام، ص۷۱.

اینکه خود مدعی در خواب ببینند که پیامبر یا امام شده و دیگران نیز از خواب او به حقیقت پی ببرند! توضیح اینکه؛ اگر در عالم خواب به حضرت یعقوب علیه‌السلام وحی می‌شد و یوسف علیه‌السلام را به عنوان پیامبر به ایشان معرفی می‌کردند، در آن صورت احمد می‌توانست به خواب یعقوب استناد کند و امکان معرفی حجت الهی در عالم رؤیا را اثبات نماید[1]، درحالی که رؤیای مورد بحث برای یوسف علیه‌السلام بوده و این با نحوه استدلال احمد سازگاری ندارد.

به فرض اینکه خداوند متعال به واسطه این رؤیا، حضرت یعقوب علیه‌السلام را از پیامبری حضرت یوسف علیه‌السلام مطلع ساخته باشد، بازهم گرهی از مشکل احمد بصری باز نخواهد شد، زیرا قانون معرفت حجت باید عمومیت داشته و تمامی انسان‌ها بتوانند به واسطه آن حجت خدا را بشناسند، نه اینکه تنها یک فرد را، آنهم کسی که در مقام نبوت است را مطلع ساخته و برای سایر مردم کارآیی نداشته باشد. با این وجود سئوال ما درباره نحوه آگاهی مردم از شناخت حضرت یوسف به عنوان حجت الهی به قوت خود باقی خواهد ماند، زیرا اولین باری که ایشان را به پیامبری شناختند، در زندان به سر می‌برد!

پیامبری حضرت یوسف علیه‌السلام، در عالم رؤیا به ایشان وحی نشده و هیچ آیه و روایتی مؤید این ادعا نیست و از رؤیای مذبور نیز چنین بر نمی‌آید، چرا که باید به محض مشاهده این رؤیا، حضرت یوسف به مقام نبوت رسیده و با توجه به علم نبوت، مفهوم آن رؤیا برایش واضح و تبیین شده باشد و به جای نقل رؤیا، پدر را در جریان نبوت خود بگذارد، نه اینکه از سر شگفتی رؤیا را به پدر نقل کرده و او نیز، از نقل رؤیا به برادران منعش کند.

حضرت یعقوب علیه‌السلام در پاسخ به رؤیای حضرت یوسف علیه‌السلام، هیچ سخنی

---

۱. البته در آن صورت اشکالی دیگری پیش می‌آمد که چگونه می‌خواهی؛ حجیت خواب انبیاء را به خواب غیر معصومین و مردم عادی تعمیم داده و از آن به نتیجه مطلوب خود دست یابی!؟.

مبنی بر پیامبری ایشان نفرموده و تنها به جهت دفع حسادت برادران یوسف علیه‌السلام، به مخفی نمودن این رؤیا سفارش کرد و علت حسادت برادران نیز، ریشه در آگاهی از پیامبری یوسف علیه‌السلام نداشته و تنها به خاطر مراقبت‌های ویژه پدر، به جهت دور نمودن بلای وعده داده شده از او، حسادت آنان برانگیخته شد. چنانچه در روایتی از امام سجاد علیه‌السلام به نقل از أبی حمزه ثُمالی آمده است:

«پس هنگامی که یوسف علیه‌السلام آن رؤیا را دید و شب را به صبح رساند، رؤیایش را برای پدرش یعقوب علیه‌السلام تعریف کرد. یعقوب علیه‌السلام با شنیدن آن رؤیا اندوهگین شد و این درحالی بود که خداوند متعال، پیش از آن وحی فرموده بود که خودت را برای بلا آماده کن! یعقوب علیه‌السلام به یوسف علیه‌السلام فرمود: رؤیایت را به برادرانت تعریف نکن، من ترس آن را دارم که بر تو نیرنگ بزنند. اما یوسف رؤیایش را مخفی نکرد و آن را برای برادرانش بازگفت. امام سجاد علیه‌السلام سپس فرمود: و اولین بلایی که بر یعقوب و آل یعقوب نازل شد، از سر حسادتی بود که با شنیدن رؤیای یوسف، بر او روا داشتند. از آن پس، مراقبت و محبت یعقوب به یوسف بیشتر شد، چراکه ترس آن را داشت که وحی خدا درباره آمادگی برای بلاء، در خصوص یوسف محقق شود. باز بر مراقبت و محبت خود بر او، از بین فرزندان دیگرش افزود. پس هنگامی که برادران یوسف، عملکرد یعقوب را نسبت به او، از بابت تکریم و تبعیض و مراقبت و محبت ویژه بر یوسف را مشاهده کردند، به یوسف قهر کرده و بلاء در بین آنان نمایان شد و گفتند: همانا یوسف و برادرش دوست داشتنی تر از ما در نزد پدر هستند درحالی که ما گروهی نیرومند هستیم و همانا پدرمان در گمراهی آشکار به سر می‌برد...».[1]

---

۱. «... فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا وَ أَصْبَحَ يَقُصُّهَا عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ فَاغْتَمَّ يَعْقُوبُ لِمَا سَمِعَ مِنْ يُوسُفَ مَعَ مَا أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنِ اسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ فَقَالَ يَعْقُوبَ لِيُوسُفَ لا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ هَذِهِ عَلى إِخْوَتِكَ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكِيدُوا لَكَ كَيْداً فَلَمْ يَكْتُمْ

حتی تأویل رؤیای حضرت یوسف علیه‌السلام نیز، دلالت بر پیامبری ایشان در هنگام دیدن آن رؤیا ندارد. چنانچه در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «تَأْوِيلُ هَذِهِ الرُّؤْيَا أَنَّهُ سَيَمْلِكُ مِصْرَ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ أَبَوَاهُ وَإِخْوَتُهُ...؛ تأویل این رؤیا این بود که همانا او به حکومت مصر خواهد رسید، درحالی که پدر و مادر و برادرانش به نزد او خواهند آمد».[1]

ثانیاً؛ با توجه به اینکه ورود شیطان در عالم رؤیا برای همگان، حتی برای خود احمد بصری[2] نیز پذیرفته شده است، لذا نمی‌توان در مسأله مهمی مانند امامت و وصایت، به رؤیاهایی اعتماد کرد، که تشخیص رحمانی بودن رؤیا از شیطانی بودن آن نیاز به تخصص دارد. چراکه ممکن است بسیاری از رؤیاهای اشخاص با دخالت شیطان شبیه سازی شده باشد و در چنین عالم متشابهی، تشخیص حق پر مشقت خواهد بود و حال آنکه خداوند متعال، حجت‌های خود را بالغه دانسته و اقتضای بالغه بودن حجت این است که در فهم و شناخت آن، نیاز به تخصص ویژه‌ای نباشد. قرآن کریم فرموده است: «﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَة﴾؛ بگو حجت‌های خدا رسا است»[3] امام کاظم علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«يَبلُغُ الحُجَّةَ البالِغَةَ الجاهِلُ فَيَعلَمُها بِجَهلِهِ كَما يَعلَمُهُ العالِمُ بِعلمِهِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَدلٌ لا يَجورُ، يَحتَجُّ على خَلقِهِ بِما يَعلَمونَ، وَيَدعوهُم إلى ما يَعرِفونَ، لا إلى ما يَجهَلونَ وَيُنكِرونَ؛ حجت الهی به صورت رسا و گویا ابلاغ می‌شود و جاهل

يُوسُفُ رُؤْيَاهُ وَ قَصَّهَا عَلَى إِخْوَتِهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ كَانَتْ أَوَّلُ بَلْوَى نَزَلَتْ بِيَعْقُوبَ وَ آلِ يَعْقُوبَ الْحَسَدَ لِيُوسُفَ لَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ الرُّؤْيَا قَالَ فَاشْتَدَّتْ رِقَّةُ يَعْقُوبَ عَلَى يُوسُفَ وَ خَافَ أَنْ يَكُونَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ مِنَ الِاسْتِعْدَادِ لِلْبَلَاءِ هُوَ فِي يُوسُفَ خَاصَّةً فَاشْتَدَّتْ رِقَّتُهُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِ وُلْدِهِ فَلَمَّا رَأَى إِخْوَةُ يُوسُفَ مَا يَصْنَعُ يَعْقُوبُ بِيُوسُفَ وَ تَكْرِمَتَهُ إِيَّاهُ وَ إِيثَارَهُ إِيَّاهُ عَلَيْهِمْ اشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ بَدَا الْبَلَاءُ فِيهِمْ فَتَآمَرُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ قَالُوا إِنَّ يُوسُفَ وَ أَخَاهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ». صدوق، علل الشرائع، ج۱، ص۴۵.

۱. تفسیر القمی، ج۱، ص۳۳۹.

۲. الجواب المنیر، ج۱، ص۳۲۱.

۳. انعام، ۱۴۹.

با وجود جهل خود آن را می‌فهمد هم چنان که عالم نیز آن را با دانش خود می‌فهمد، چون خداوند عادل است و ستم نمی‌کند و بر خلق خویش با آنچه می‌دانند حجت می‌آورد و با آنچه می‌فهمند و می‌شناسند دعوت می‌کند نه با چیزهایی که نمی‌دانند و نمی‌شناسند»[۱]

ثالثاً؛ مساله نصب در رؤیا، مورد ادعای مدعیانی از وهابیت نیز بوده که به عنوان نمونه می‌توان به محمد بن عبدالله القحطانی اشاره کرد. وی در سال(۱۳۵۹هـ.ش)، بر اساس رؤیاهای نقل شده و با استناد به روایت؛ «یبعث الله رجلا منی یواطیء اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی؛ خداوند مردی از من را مبعوث می‌کند که اسمش همانند اسم من و نام پدرش همنام پدر است[۲]»، خود را مهدی موعود نامید و قیامش را در دهم ماه محرم الحرام و از کنار خانه خدا علنی کرده و سپس به همراه پیروانش کشته شد. ناصرالحزیمی[۳] می‌گوید: «من از محمد بن عبدالله القحطانی پرسیدم: آیا تو یقین داری که همان مهدی هستی؟ در پاسخ گفت: اوایل یقین نداشتم تا اینکه برخی از دوستان در مسجد «رویل» این مسأله را درباره من مطرح کردند و گهگاه آن را به زبان می‌آوردند. من اوایل آن را شوخی حساب می‌کردم تا اینکه شمار خواب‌هایی که در آن من را مهدی می‌دیدند زیاد شد و کم کم دانستم که مهدی هستم».[۴]

---

۱. تحف العقول، ص۴۰۷.

۲. أحادیث المهدی ﷺ من مسند أحمد بن حنبل، البیان، ج۱، ص۸۶.

۳. ناصر الحزیمی یکی از طرفداران سابق جهیمان و محمد بن عبدالله القحطانی که به صورت مستقیم در این گروه آنان حضور داشت، خاطرات خود را در نشریات و روزنامه‌های سعودی منتشر کرد و پرده از بسیاری از مسائل مبهم در این میان برداشت. او بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ شمسی در این گروه حضور داشت؛ اما پیش از واقعه مکه از این گروه جدا شد. او توسط پلیس دستگیر شد و هشت سال به زندان افتاد. و پس از رهایی از زندان، از تمام افکار بنیادگرایانه سابق خود دست کشید و به عنوان فعال رسانه‌ای در روزنامه مهم الریاض مشغول به فعالیت شد.

۴. قصة و فکر المحتلین للمسجد الحرام، ص۳۴۱. مهدی السلفیة، ص۱۰.

حتی جُهیمان[۱] در یکی از سخنرانی‌های خود در دفاع از مهدویت محمد بن عبدالله القحطانی گفت: «به شما بشارت می‌دهم که بارها خواب‌هایی درباره خروج مهدی دیده شده است، حتی کسانی که این خواب‌ها را دیده‌اند، پیشتر این مهدی (القحطانی) را نمی‌شناختند و به محض دیدن وی، او را تأیید کردند و گفتند که همین شخص را در خواب دیده‌اند».[۲]

❁ نشانه و ودیعه پنجم

وصی و امام، باید با رسول گرامی اسلام ﷺ دارای خویشاوندی و «قرابة مشهوره» بوده و هیچ فردی نسبت به آن شک یا شبهه‌ای نداشته باشد. چنانچه در روایات آمده است:

«فَإِنْ قَالَ فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ الرَّسُولِ ﷺ قِيلَ لِعِلَلٍ مِنْهَا أَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْإِمَامُ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ يَتَمَيَّزُ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ وَ هِيَ الْقَرَابَةُ الْمَشْهُورَةُ وَ الْوَصِيَّةُ الظَّاهِرَةُ لِيُعْرَفَ مِنْ غَيْرِهِ؛ فضل بن شاذان می‌گوید از امام رضا ﷺ شنیدم که فرمود: اگر گفته شود که چرا نباید امام از غیر جنس(نسل) پیامبراکرم ﷺ باشد چه باید گفت؟ گفته می‌شود به خاطر چند دلیل: یکی از آنها این است که اگر امام مفترض

---

۱. جُهیمان بن محمد بن سیف العتیبی؛ به همراه محمد عبدالله قحطانی ادعای مشترکی را آغاز کرد و او را همان مهدی موعود نامید. اساس این ادعا بر رؤیاهایی مبتنی بود که دیگران درباره وی دیده بودند. از این جریان؛ دوازده رساله باقی مانده است. یک رساله مجزا و هفت رساله (الرسائل السبع) دیگر به نام جهیمان و یکی از آن رسائل از القحطانی و یکی دیگر از مردی یمنی به نام حسن بن محسن الوحیدی و دو کتاب دیگر از محمد الصغیر است. برخی از این رسائل عبارتند از: الاماره و البیعه و الطاعه و کشف تلبیس الحکام علی طلبه العلم و العوام- التوحید- النصیحه- المیزان لحیاه الانسان- الفتن و اخبار المهدی و الدجال و نزول عیسی ﷺ و اشراط الساعه- بیان الشرک و خطره- الفطره السلیمه- اوثق عری الایمان الحب فی الله و البغض فی الله- مداخل الشیطان لافساد القلوب- اختصار رساله الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لابن تیمیه- البیان و التفصیل فی وجوب معرفه الدلیل.

۲. علی محمدی هوشیار، دکان‌های کاغذی، ص۷۷.

الطاعة باشد، چاره‌ای ندارد که برای خود دلیلی داشته باشد تا او را از دیگران متمایز کرده و بر امامتش دلالت کند. آن دلایل می‌تواند خویشاوندی مشهور و وصیت ظاهره باشد تا از دیگری باز شناخته شود».[1]

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که این قرابة و خویشاوندی به قدری مشهوره و آشکار است که امر را بر دیگران مشتبه نخواهد ساخت:

«... وَالْقَائِمُ يَا جَابِرُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يُشْكِلَنَّ عَلَيْهِمْ وِلَادَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ...؛ ای جابر! قائم علیه السلام مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام است که خداوند امر قیام او را در یک شب سامان خواهد داد و مردم درباره آن به شبهه نخواهند افتاد. ای جابر! پس برای مردم اشکال و شبهه نخواهد شد که او از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است».[2]

بر این اساس با توجه به اینکه احمد بصری برای قرابة و سیادت ادعائی خود، با رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهرتی نداشته و حتی خانواده و اجداد او نیز هیچگاه خود را از سادات ندانسته‌اند، لذا این فرد نمی‌تواند به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و ادعای وصایت نماید.

نتیجه اینکه؛ احمد بصری برای اثبات وصایت خود، نیاز به پنج نوع نشانه ودیعه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد تا بتواند در گام اول وصایت خود را به اثبات برساند که عبارتند از:

- عهد رسول الله،
- برخورداری از لوازم رسول خدا صلی الله علیه و آله،
- وصیتنامه،

---

۱. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۱، ص۱۲۹.

۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۷۹.

- وصیة ظاهره،
- قرابة مشهوره.

همه این موارد درحالی است که از ارائه هر کدام از موارد فوق عاجز بوده و سعی بر آن دارد تا با تدلیس و تحریف و تقطیع روایات، چنین وانمود کند که از این علائم و ودایع برخوردار است.

پرسش‌های درس

۱. سومین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟
۲. با وجود حدیث غدیر، دیگر چه نیازی به کتابت وصیت بود؟
۳. چکیده حدیث وصیت در کتاب سلیم بن قیس هلالی را بنویسید.
۴. چهارمین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟
۵. پنجمین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟

درس نهم

علائم یا ودایع خداوند متعال

نوع دوم از علائم یا ودایعی که مدعی وصایت باید از آن برخوردار باشد، مواردی است که از جانب خداوند متعال در اختیار وصی قرار داده می‌شود تا به وسیله آن، صدق گفتار مدعی صادق از کذب گفتار مدعی کاذب بازشناخته شود.

اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر برخورداری از علائم یا ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله، باید از علائم یا ودایع خداوند متعال نیز برخوردار باشند. همانطور که گذشت، این علائم در خصوص تمامی اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله مشترک بوده و تمامی آنان از یک قانون تبعیت می‌کنند. برخی از مهم‌ترین علائم و ودایع عبارتند از:

۱. توان مکالمه با تمامی زبان‌ها و لهجه‌ها

مهمترین شاخصه اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله، توانایی بر صحبت کردن به تمامی زبان‌های دنیا و گویش‌های محلی است. چنانچه در روایات به دو عبارت «لسان و لغة» تأکید شده که به معنای گویش محلی و زبان می‌باشند. امام باقر علیه السلام در پاسخ به این سئوال که امام با چه چیزی شناخته می‌شود، فرمود: «بِخِصَالٍ... وَيُكَلِّمَ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ وَلُغَةٍ؛ به چند خصلت... اینکه با مردم به تمامی لهجه‌ها و زبان‌ها صحبت کند».[1]

به عنوان مثال امام علیه السلام باید بتواند به زبان آذری با ۷۳ گویش محلی آن در دنیا

---

۱. معانی الأخبار، ص۱۰۱.

صحبت کند، بطوری که هر کدام از صاحبان لهجه با شنیدن صدای امام علیه‌السلام، تصور کند که با هم زبان و هم لهجه‌ای خودش صحبت می‌کند.

احمد بصری در مواجهه با عجز و ناتوانی از چنین علامت و ودیعه‌ای گفته است: «بعضهم یعتقد أن معرفة کل اللغات صفة ملازمة لخلیفة الله فی أرضه و هذه عقیدة باطلة لا دلیل علیها. فحجة الله فی هذا العالم الجسمانی کسواه من الناس فی مسألة معرفة اللغات؛ بعضی از علمای شیعه بر این مساله معتقد هستند که علم به همه زبان‌ها، صفت دائمی برای خلیفه خدا روی زمین است و حال آنکه این عقیده باطلی است و دلیلی برای آن نیست. پس حجت خدا در این عالم جسمانی مانند سایر مردم در مساله دانستن زبان‌ها هستند».[1]

در پاسخ به این ادعای احمد بصری، سزاوار است که به روایات بیشمار اهل بیت علیهم‌السلام استناد شود تا بطلان سخن وی آشکار گردد. برخی از این روایات در منابع معتبر شیعه عبارتند از:

روایت اول

فضل بن حسن بن فضل طبرسی(متوفای ۵۴۸هـ. ق) در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی آورده است:

«کَانَ الرِّضَا علیه‌السلام یُکَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ وَکَانَ وَاللَّهِ أَفْصَحَ النَّاسِ وَأَعْلَمَهُمْ بِکُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ فَقُلْتُ لَهُ یَوْماً یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّی لَأَعْجَبُ مِنْ مَعْرِفَتِکَ بِهَذِهِ اللُّغَاتِ عَلَی اخْتِلَافِهَا فَقَالَ یَا أَبَا الصَّلْتِ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَی قَوْمٍ وَهُوَ لَا یَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ أَ وَمَا بَلَغَکَ قَوْلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام أُوتِینَا فَصْلَ الْخِطَابِ وَ مَا کَانَ فَصْلُ الْخِطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةَ اللُّغَاتِ؛ ابا صلت هروی می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام با همه مردم به زبان خودشان صحبت می‌کرد

---

۱. عقائد الاسلام، ص۱۹۶-۱۹۷.

و به خدا قسم فصیح‌ترین مردم و دانشمندترین آنان به تمامی گویش‌ها و زبان‌ها بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، من از علم شما به همه زبان‌ها متعجب هستم، با اینکه هر زبان غیر از دیگری است. امام فرمود: ای ابا صلت! من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را که زبان قومی را نمی‌داند بر آنان حجت نمی‌کند، آیا سخن امیرالمومنین علیه السلام بر تو نرسیده است که فرمود: به ما فصل الخطاب داده شده است. فصل الخطاب همان دانستن زبان‌ها است»[1].

روایت دوم

ثقةالاسلام کلینی(متوفای ۳۲۹هـ.ق) در کتاب کافی روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام آورده است که در پاسخ به راه شناخت امام، می‌فرماید:

«بِخِصَالٍ... وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ؛ أبو بصیر می‌گوید: به أبو الحسن علیه السلام گفتم: قربانت شوم، امام به چه دلیل شناخته می‌شود؟ در جواب فرمود: «به چند خصلت:... با مردم جهان به هر زبانی می‌تواند سخن کند. سپس فرمود: ای ابا محمد! من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی، نشانه‌ای به تو نشان می‌دهم. دیری نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد مجلسِ ما شد و آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت ولی امام کاظم علیه السلام به فارسی جوابش را داد، آن خراسانی گفت: قربانت شوم،

---

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۳۳۲.

بخدا چیزی من را از اینکه به زبان فارسی با شما سخن بگویم مانع نمی‌شد، مگر اینکه فکر می‌کردم شما زبان فارسی ندانید. فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم جواب تو را اینگونه بگویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟».[۱]

روایت سوم

قطب الدین راوندی(متوفای ۵۷۳هـ.ق) در کتاب الخرائج و الجرائح آورده است:

قَالَ ابْنُ فَرْقَدٍ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ جَاءَهُ غُلَامٌ أَعْجَمِيٌّ بِرِسَالَةٍ فَلَمْ يَزَلْ يَهْذِي وَ لَا يُعَبِّرُ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ يُضْجِرُهُ. فَقَالَ لَهُ تَكَلَّمْ بِأَيِّ لِسَانٍ شِئْتَ تُحْسِنُهُ سِوَى الْعَرَبِيَّةِ فَإِنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَإِنِّي أَفْهَمُ. فَكَلَّمَهُ بِالتُّرْكِيَّةِ فَرَدَّ عَلَيْهِ الْجَوَابَ بِمِثْلِ لُغَتِهِ وَ مَضَى الْغُلَامُ مُتَعَجِّبا؛ ابن فرقد می‌گوید: من نزد امام صادق ﷺ بودم، غلامی غیرعرب پیامی آورد که آن را ناهنجار ادا می‌کرد و نمی‌توانست درست تعبیر کند، به گونه‌ای که پنداشتم او واژه‌ها را آشکار نمی‌سازد. حضرت به او فرمود: چون عربی را نیک نمی‌دانی به هر زبانی که می‌خواهی سخن بگو. من زبان ترکی را می‌دانم، او به ترکی سخن گفت و امام ﷺ هم پاسخش را همانگونه دادند و غلام شگفت زده رفت».[۲]

روایت چهارم

محمد بن حسن صفار(متوفای ۲۹۰ هـ.ق) در کتاب بصائر الدرجات آورده است:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ «... إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ حِينَ أَتَى أَهْلَ النَّهْرَوَانِ نَزَلَ قُطْقُتَا فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَهْلُ بادرويا

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۸۵.
۲. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۷۵۹.

[بَادُورَيَا] فَشَكَوْا إِلَيْهِ ثِقَلَ خَرَاجِهِمْ وَكَلَّمُوهُ بِالنَّبَطِيَّةِ وَأَنَّ لَهُمْ جِيرَاناً أَوْسَعَ أَرْضاً وَ أَقَلَّ خَرَاجاً فَأَجَابَهُمْ بِالنَّبَطِيَّةِ وَ غرزطا من عوديا قَالَ فَمَعْنَاهُ رُبَّ رَجَزٍ صَغِيرٍ خَيْرٌ مِنْ رَجَزٍ كَبِيرٍ؛ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام به سوی نهروانیان می‌رفت، در محله «قَطُفْتَا» فرود آمد. مردم ناحیه «بادَرویا» نزد وی آمدند و از سنگینی مالیات خود، شکایت کردند و به زبان نبطی[1] به آن حضرت گفتند که همسایگانی دارند که زمین‌هایشان بیشتر و مالیاتشان کمتر است. امام علیه‌السلام به زبان نَبْطی پاسخ داد: «وغرزطا من عودیا» یعنی: «بسا رجزی کوتاه که بهتر از رجز بلند است».[2]

روایت پنجم

ابن حمزه طوسی(۵۶۶ هـ.ق) در کتاب الثاقب فی المناقب، پیرامون مناظره امام رضا علیه‌السلام با جاثلیق آورده است:

«... ثُمَّ قَالَ الْجَاثَلِيقُ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ هَاهُنَا رَجُلٌ سِنْدِيٌّ وَ هُوَ نَصْرَانِيٌّ صَاحِبُ احْتِجَاجٍ وَكَلَامٍ بِالسِّنْدِيَّةِ فَقَالَ لَهُ أَحْضِرْنِيهِ فَأَحْضَرَهُ فَتَكَلَّمَ مَعَهُ بِالسِّنْدِيَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَاجُّهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ بِالسِّنْدِيَّةِ فِي النَّصْرَانِيَّةِ فَسَمِعْنَا السِّنْدِيَّ يَقُولُ ثبطى ثبطى ثبطلة فَقَالَ الرِّضَا علیه‌السلام قَدْ وَحَّدَ اللَّهَ بِالسِّنْدِيَّةِ ثُمَّ كَلَّمَهُ فِي عِيسَى وَ مَرْيَمَ فَلَمْ يَزَلْ يُدْرِجُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ إِلَى أَنْ قَالَ بِالسِّنْدِيَّةِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ...؛ جاثلیق به امام رضا علیه‌السلام

---

۱. زبان نبطی، زبان پادشاهی «پترا» است و گستره آن از سوریه تا حجاز و اردن بوده است.

۲. بصائر الدرجات، ص ۳۳۵؛ المناقب، ج ۲، ص ۵۶. در المناقب، ابن شهر آشوب به جای عبارت فوق، این عبارت آمده: «زعر أوطائه من زعر أرباه؛ یعنی دود کم، بهتر از دود زیاد است».

جهت اطلاع بیشتر از روایات کتاب بصائر الدرجات به «باب فی الأئمة علیهم‌السلام أنهم یتکلمون الألسن کلها»، ج۱، ص ۳۳۳ مراجعه کنید.

عرض کرد: ای پسر محمّد! در این جا مردی نصرانی از سِند[1] هست که به زبان سندی احتجاج و سخن پردازی می‌کند. امام رضا علیه‌السلام فرمودند: او را پیش من بیاورید. او را به حضور آن حضرت علیه‌السلام آوردند. امام رضا علیه‌السلام با او به زبان سندی سخن گفتند. سپس با او به مباحثه پرداختند و او را به زبان سندی از موضعی به موضع دیگر در تعالیم نصرانی منتقل می‌کردند. کار به اینجا رسید که شنیدیم مرد سندی می‌گوید: «ثبطی ثبطی ثبطله» امام رضا علیه‌السلام فرمودند: به زبان سندی خداوند را یگانه دانست. پس از آن درباره حضرت عیسی علیه‌السلام و مریم علیهاالسلام با او سخن گفتند و پیوسته پله به پله او را از حالی به حال دیگر می‌بردند، تا این که به زبان سندی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمّداً رسول الله».[2]

❁ ۲.توان ارتباط با تمامی موجودات

یکی دیگر از ودایع و علائم شناخت اوصیاء پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ارتباط با تمامی موجودات، از جمله؛ قدرت سخن گفتن با آنان و همچنین کُرنش حیوانات اهلی و درّنده در برابر آن حضرات علیهم‌السلام است. با مراجعه به روایات، این حقیقت روشن می‌شود و به برخی اشاره می‌گردد:

روایت اول

امام موسی کاظم علیه‌السلام در پاسخ به سئوال ابابصیر که امام با چه شناخته می‌شود، فرمود: «إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَلَا طَيْرٍ، وَلَا بَهِيمَةٍ، وَلَا شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ، بِهَذَا يُعْرَفُ الْإِمَامُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ،

---

۱. مردم استان سند در کشور پاکستان که به زبان سندی صحبت می‌کنند. البته در هندوستان نیز عده‌ای به زبان سندی صحبت می‌کنند که اغلب آنان برخلاف سندی‌های پاکستان، مسلمان نبوده و هندو هستند.

۲. الثاقب فی المناقب، ص۱۹۳.

فَلَيْسَ بِإِمَامٍ؛ همانا سخن هیچ کسی از مردم و گفتار پرنده و جانداران و هیچ زنده‌ای که روح دارد، بر امام پنهان نیست، هر که این خصال را ندارد امام نیست».[۱]

روایت دوم

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَ اللَّهَ عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ كَمَا عَلَّمَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ مَنْطِقَ كُلِّ دَابَّةٍ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ؛ امام صادق علیه‌السلام به نقل از امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود:خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان گونه که به سلیمان بن داود آموخت، و سخن گفتن هر جنبنده‌ای را در خشکی و دریا».[۲]

روایت سوم

امام حسین علیه‌السلام درباره صدای حیوانات (هنگامی که صدا می‌کنند چه می‌گویند) فرمود: کرکس می‌گوید: ای فرزند آدم! هر گونه که می‌خواهی زندگی کن، ولی بدان که عاقبت مرگ است. باز می‌گوید: ای عالم به خفیّات و ای رفع کننده بلاها! طاوس می‌گوید: خدایا! به خود ظلم کردم و به زینتم مغرور شدم، پس مرا ببخش.خارپشت می‌گوید: خداوند بر عرش خود قرار گرفته است.خروس می‌گوید: هر کس خدا را شناخت او را فراموش نمی‌کند.مرغ می‌گوید: ای خدایی که بر حقی، تو بر حقی و سخن تو حق است. یا الله! یا حق! قرقی می‌گوید: به خدا و روز قیامت، ایمان دارم. لاشخور می‌گوید: به خدا توکل کن که او روزی می‌دهد. عقاب می‌گوید: هر کس از خدا اطاعت کند، سختی نمی‌بیند. شاهین می‌گوید: خداوند، پاک،

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۸۵.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص۳۴۳.

منزه و حقّ است چه حقّی! جغد می‌گوید: انس در دوری نمودن از مردم است. کلاغ می‌گوید: ای روزی دهنده! روزی حلال برسان. دُرنا می‌گوید: خدایا! مرا از شرّ دشمنانم حفظ کن. لک لک می‌گوید: هر کس از مردم فاصله بگیرد، راحت تر است. اردک می‌گوید: آمرزش تو را خواهانم ای خدا! هدهد می‌گوید: چقدر شقی و بدبخت است کسی که گناه می‌کند.قُمری می‌گوید: ای دانای به اسرار و پنهان‌ها، ای خدا! کبوتر می‌گوید: تویی خدا و غیر از تو خدایی نیست. زاغ می‌گوید: منزّه است کسی که بر او چیزی مخفی نیست. طوطی می‌گوید: یاد خدا باعث مغفرت گناهان است. گنجشک می‌گوید: طلب آمرزش می‌کنم از گناهانی که خدا را به خشم آورد. بلبل می گوید: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ حقّا حقّا». کبک می‌گوید: قیامت نزدیک است. بلدرچین می‌گوید: ای فرزند آدم! چه چیز تو را از مرگ غافل کرده است. مرغ شکاری می‌گوید: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ و آله خیرة الله». فاخته می‌گوید: یا واحد یا احد یا فرد یا صمد. دارکوب می‌گوید: خدای من! مرا از آتش نجات بده. چکاوک می‌گوید: خدایا! گناهان مؤمنین را ببخش. کبوتر صحرایی می‌گوید: خدایا! اگر مرا نبخشی، بدبخت می‌شوم. مرغ عشق می‌گوید: «لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ [العلیّ] العظیم». شتر مرغ می‌گوید: معبودی به غیر از خدا نیست. پرستو هنگام صدا کردن، سوره حمد را می‌خواند و می‌گوید: ای قبول کننده توبه کنندگان! ای خدا! حمد و ثنا برای توست. زرّافه می‌گوید: «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وحده». میش می‌گوید: مرگ بهترین پند دهنده است. بزغاله می‌گوید: (خدایا!) مرگم را برسان تا گناهانم کم باشد. وقتی که شیر غرش می‌کند؛ یعنی امر خداوند مهم است مهم. گاونر می‌گوید: ای فرزند آدم! صبر کن. تو در مقابل کسی هستی که تو را می‌بیند و دیده نمی‌شود و آن خداست. فیل می‌گوید: از مرگ، گریزی نیست. یوز پلنگ

می‌گوید: «یا عزیز یا جبّار یا متکبّر یا الله!». شتر می‌گوید: منزّه است خدایی که خوار کننده ستمکاران است. اسب می‌گوید: سبحان ربّنا سبحانه! گرگ می‌گوید: کسی را که خدا حفظ کند، هرگز ضایع نمی‌گردد. شغال می‌گوید: وای! وای! وای! بر گناهکاری که در گناه کردن، اصرار می‌نماید. سگ می‌گوید: گناهان، باعث خواری است. خرگوش می‌گوید: خدایا! مرا هلاک نکن و حمد و ستایش برای توست. روباه می‌گوید: دنیا خانه غرور است. غزال می‌گوید: خدایا! مرا از آزار و اذیت نجات بده. کرکدن می‌گوید: (خدایا) به فریادم برس و الّا هلاک می‌گردم. گوزن می‌گوید: خداوند مرا کفایت می‌کند و بهترین وکیل است. پلنگ می‌گوید: پاک و منزه است خدایی که با قدرت، عزیز شده است. مار می‌گوید: ای خدا! چقدر شقی و بدبخت است کسی که تو را معصیت می‌کند. عقرب می‌گوید: بدی، چیز وحشتناکی است. سپس امام علیه‌السلام فرمود: تمام مخلوقات، خداوند او را تسبیح می‌کنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ؛ همه مخلوقات، خدا را تسبیح می‌کنند ولی شما تسبیح آنان را درک نمی‌کنید».[1]

---

۱. عَلَى مَا رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ التَّيْمِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا صَاحَ النَّسْرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ عِشْ مَا شِئْتَ فَآخِرُهُ الْمَوْتُ وَ إِذَا صَاحَ الْبَازِي يَقُولُ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ وَ يَا كَاشِفَ الْبَلِيَّاتِ وَ إِذَا صَاحَ الطَّاوُسُ يَقُولُ مَوْلَايَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ اغْتَرَرْتُ بِزِينَتِي فَاغْفِرْ لِي وَ إِذَا صَاحَ الدُّرَّاجُ يَقُولُ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ إِذَا صَاحَ الدِّيكُ يَقُولُ مَنْ عَرَفَ اللهَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَهُ وَ إِذَا قَرْقَرَتِ الدَّجَاجَةُ تَقُولُ يَا إِلَهَ الْحَقِّ أَنْتَ الْحَقُّ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ يَا اللهُ يَا حَقُ وَ إِذَا صَاحَ الْبَاشَقُ يَقُولُ آمَنْتُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ إِذَا صَاحَتِ الحداء [الْحِدَأَةُ] تَقُولُ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ تُرْزَقْ وَ إِذَا صَاحَ الْعُقَابُ يَقُولُ مَنْ أَطَاعَ اللهَ لَمْ يَشْقَ وَ إِذَا صَاحَ النَّاهِيُ يَقُولُ سُبْحَانَ اللهِ حَقّاً حَقّاً وَ إِذَا صَاحَتِ الْبُومَةُ يَقُولُ الْبُعْدُ مِنَ النَّاسِ أُنْسٌ وَ إِذَا صَاحَ الْغُرَابُ يَقُولُ يَا رَازِقُ ابْعَثِ الرِّزْقَ الْحَلَالَ وَ إِذَا صَاحَ الْكُرْكِيُ يَقُولُ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ عَدُوِي وَ إِذَا صَاحَ اللَّقْلَقُ يَقُولُ مَنْ تَخَلَّى عَنِ النَّاسِ نَجَا مِنْ أَذَاهُمْ وَ إِذَا صَاحَ الْبَطَّةُ تَقُولُ غُفْرَانَكَ يَا اللهُ وَ إِذَا صَاحَ الْهُدْهُدُ يَقُولُ مَا أَشْقَى مَنْ عَصَى اللهَ وَ إِذَا صَاحَ الْقُمْرِيُّ يَقُولُ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَ النَّجْوَى يَا اللهُ وَ إِذَا صَاحَ الدُّبْسِيُ يَقُولُ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا اللهُ وَ إِذَا صَاحَ الْعَقْعَقُ يَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ وَ إِذَا صَاحَ الْبَبَّغَاءُ يَقُولُ مَنْ ذَكَرَ رَبَّهُ غَفَرَ ذَنْبَهُ وَ إِذَا صَاحَ الْعُصْفُورُ يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللهَ مِمَّا يُسْخِطُ اللهَ وَ إِذَا صَاحَ

روایت چهارم

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سُلِّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه‌السلام إِلَى نَحْرِيرٍ فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَيُؤْذِيهِ قَالَ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ وَيْلَكَ اتَّقِ اللَّهَ لَا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ وَ عَرَّفَتْهُ صَلَاحَهُ وَقَالَتْ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَقَالَ لَأَرْمِيَنَّهُ بَيْنَ السِّبَاعِ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِ فَرُئِيَ عليه‌السلام قَائِماً يُصَلِّي وَهِيَ حَوْلَهُ؛ امام عسکری عليه‌السلام را به نحریر (خادم پرستار باغ وحش و سگ‌چران خلیفه) واگذار کردند و او به آن حضرت سخت می‌گرفت و ایشان را آزار می‌کرد. زن نحریر به او گفت: وای بر تو از خدا بپرهیز، نمی‌دانی در خانه تو کیست؟ و صلاح و مقام آن حضرت را به او گوشزد کرد و گفت: من می‌ترسم بر تو از طرف او. در پاسخ زنش گفت: من او را میان درنده‌ها می‌اندازم، و سپس همین کار را کرد و دید آن حضرت در میان آنها ایستاده نماز می‌خواند و آن درنده‌ها در گرد او هستند.»[1]

الْبُلْبُلُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً وَإِذَا صَاحَ الْقُبَجَةُ تَقُولُ قُرْبَ الْحَقُّ قُرْبَ وَإِذَا صَاحَتِ السُّمَانَاةُ يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْفَلَكَ عَنِ الْمَوْتِ وَإِذَا صَاحَ السَّوْذَنِيقُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ آلُهُ خِيَرَةُ اللهِ وَإِذَا صَاحَتِ الْفَاخِتَةُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ وَإِذَا صَاحَ الشِّقِرَّاقُ يَقُولُ مَوْلَايَ أَعْتِقْنِي مِنَ النَّارِ وَإِذَا صَاحَتِ الْقُنْبُرَةُ تَقُولُ مَوْلَايَ تُبْ عَلَى كُلِّ مُذْنِبٍ مِنَ الْمُذْنِبِينَ وَإِذَا صَاحَ الْوَرَشَانُ يَقُولُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ ذَنْبِي شَقِيتُ وَإِذَا صَاحَ الشِّفْنِينُ يَقُولُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَإِذَا صَاحَتِ النَّعَامَةُ تَقُولُ لَا مَعْبُودَ سِوَى اللهِ وَإِذَا صَاحَتِ الْخُطَّافَةُ فَإِنَّهَا تَقْرَأُ سُورَةَ الْحَمْدِ وَتَقُولُ يَا قَابِلَ تَوْبَةِ التَّوَّابِينَ يَا اللهُ لَكَ الْحَمْدُ وَإِذَا صَاحَتِ الزَّرَافَةُ تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَإِذَا صَاحَ الْحَمَلُ يَقُولُ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً وَإِذَا صَاحَ الْجَدْيُ يَقُولُ عَاجَلَنِيَ الْمَوْتُ تَقُلْ ذَنْبِي وَازْدَادَ وَإِذَا صَاحَ الْأَسَدُ يَقُولُ أَمْرُ اللهِ مُهِمٌّ مُهِمٌّ وَإِذَا صَاحَ الثَّوْرُ يَقُولُ مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْنَ آدَمَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ يَرَى وَلَا يُرَى وَهُوَ اللهُ وَإِذَا صَاحَ الْفِيلُ يَقُولُ لَا يُغْنِي عَنِ الْمَوْتِ قُوَّةٌ وَلَا حِيلَةٌ وَإِذَا صَاحَ الْفَهْدُ يَقُولُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا اللهُ وَإِذَا صَاحَ الْجَمَلُ يَقُولُ سُبْحَانَ مُذِلِّ الْجَبَّارِينَ سُبْحَانَهُ وَإِذَا صَهَلَ الْفَرَسُ يَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّنَا سُبْحَانَهُ وَإِذَا صَاحَ الذِّئْبُ يَقُولُ مَا حَفِظَ اللهُ لَنْ يَضِيعَ أَبَداً وَإِذَا صَاحَ ابْنُ آوَى يَقُولُ الْوَيْلُ الْوَيْلُ لِلْمُذْنِبِ الْمُصِرِّ وَإِذَا صَاحَ الْكَلْبُ يَقُولُ كَفَى بِالْمَعَاصِي ذُلًّا وَإِذَا صَاحَ الْأَرْنَبُ يَقُولُ لَا تُمْهِلْنِي يَا اللهُ لَكَ الْحَمْدُ وَإِذَا صَاحَ الثَّعْلَبُ يَقُولُ الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ وَإِذَا صَاحَ الْغَزَالُ يَقُولُ نَجِّنِي مِنَ الْأَذَى وَإِذَا صَاحَ الْكَرْكَدَنُ يَقُولُ أَغِثْنِي وَإِلَّا هَلَكْتُ يَا مَوْلَايَ وَإِذَا صَاحَ الْإِبِلُ يَقُولُ حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ حَسْبِيَ اللهُ وَ إِذَا صَاحَ النَّمِرُ يَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ سُبْحَانَهُ وَإِذَا سَبَّحَتِ الْحَيَّةُ تَقُولُ مَا أَشْقَى مَنْ عَصَاكَ يَا رَحْمَانُ وَإِذَا سَبَّحَتِ الْعَقْرَبُ تَقُولُ الشَّرُّ شَيْءٌ وَحَشٌ ثُمَّ قَالَ ع مَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ تَسْبِيحٌ يَحْمَدُ بِهِ رَبَّهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۲۴۸.

۱. الکافی، ج۱، ص۵۱۳.

روایت پنجم

ابا هاشم جعفری آورده است: «فردی مدعی آن بود که حضرت زینب علیها السلام بوده و رجعت کرده است. متوکل پس از بحث و جستجو به سراغ امام هادی علیه السلام فرستاد تا چاره‌ای بیاندیشد. امام علیه السلام فرمود: او را به داخل قفس درندگان بیاندازید، زیرا گوشت فرزندان فاطمه علیها السلام بر آنان حرام است و اگر او همان زینب علیها السلام باشد زنده خواهد ماند. آن زن پس از آنکه دستور امام را درباره ورود به قفس درندگان نپذیرفت، متوکل به امام علیه السلام عرض کرد: چرا خودت داخل قفس نمی‌روی، امام علیه السلام این کار را انجام داد و به داخل قفس رفته و پس از کرنش شیرها، در گوشه‌ای از قفس نماز خواند و فرمود: هر کسی که گمان می‌کند از فرزندان فاطمه علیها السلام است در داخل این قفس بنشیند».[1]

---

۱. أَنَّ أَبَا هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيَّ قَالَ ظَهَرَتْ فِي أَيَّامِ الْمُتَوَكِّلِ امْرَأَةٌ تَدَّعِي أَنَّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهَا الْمُتَوَكِّلُ أَنْتِ امْرَأَةٌ شَابَّةٌ وَ قَدْ مَضَى مِنْ وَقْتِ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مَا مَضَى مِنَ السِّنِينَ. فَقَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللهِ ص مَسَحَ عَلَى رَأْسِي وَ سَأَلَ اللهَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيَّ شَبَابِي فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ أَظْهَرْ لِلنَّاسِ إِلَى هَذِهِ الْغَايَةِ فَلَحِقَتْنِي الْحَاجَةُ فَصِرْتُ إِلَيْهِمْ. فَدَعَا الْمُتَوَكِّلُ مَشَايِخَ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدَ الْعَبَّاسِ وَ قُرَيْشٍ فَعَرَّفَهُمْ حَالَهَا فَرَوَى جَمَاعَةٌ وَفَاةَ زَيْنَبَ بِنْتِ فَاطِمَةَ ع فِي سَنَةِ كَذَا فَقَالَ لَهَا مَا تَقُولِينَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ فَقَالَتْ كَذِبٌ وَ زُورٌ فَإِنَّ أَمْرِي كَانَ مَسْتُوراً عَنِ النَّاسِ فَلَمْ يُعْرَفْ لِي حَيَاةٌ وَ لَا مَوْتٌ. فَقَالَ لَهُمُ الْمُتَوَكِّلُ هَلْ عِنْدَكُمْ حُجَّةٌ عَلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ غَيْرَ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالُوا لَا قَالَ أَنَا بَرِيءٌ مِنَ الْعَبَّاسِ إِنْ لَا أُنْزِلَهَا عَمَّا ادَّعَتْ إِلَّا بِحُجَّةٍ تَلْزَمُهَا. قَالُوا فَأَحْضِرْ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا ع فَلَعَلَّ عِنْدَهُ شَيْئاً مِنَ الْحُجَّةِ غَيْرَ مَا عِنْدَنَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَحَضَرَ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ الْمَرْأَةِ فَقَالَ كَذَبَتْ فَإِنَّ زَيْنَبَ تُوُفِّيَتْ فِي سَنَةِ كَذَا فِي شَهْرِ كَذَا فِي يَوْمِ كَذَا قَالَ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ رَوَوْا مِثْلَ هَذِهِ الرِّوَايَةِ وَ قَدْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أُنْزِلَهَا عَمَّا ادَّعَتْ إِلَّا بِحُجَّةٍ تَلْزَمُهَا. قَالَ وَ لَا عَلَيْكَ فَهَاهُنَا حُجَّةٌ تَلْزَمُهَا وَ تَلْزَمُ غَيْرَهَا قَالَ وَ مَا هِيَ قَالَ لُحُومُ وُلْدِ فَاطِمَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى السِّبَاعِ فَأَنْزِلْهَا إِلَى السِّبَاعِ فَإِنْ كَانَتْ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ فَلَا تَضُرُّهَا السِّبَاعُ فَقَالَ لَهَا مَا تَقُولِينَ قَالَتْ إِنَّهُ يُرِيدُ قَتْلِي قَالَ فَهَاهُنَا جَمَاعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَأَنْزِلْ مَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ قَالَ فَوَ اللهِ لَقَدْ تَغَيَّرَتْ وُجُوهُ الْجَمِيعِ فَقَالَ بَعْضُ الْمُتَعَصِّبِينَ هُوَ يُحِيلُ عَلَى غَيْرِهِ لِمَ لَا يَكُونُ هُوَ. فَمَالَ الْمُتَوَكِّلُ إِلَى ذَلِكَ رَجَاءَ أَنْ يَذْهَبَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِي أَمْرٍ صُنْعٌ. فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لِمَ لَا يَكُونُ أَنْتَ ذَلِكَ قَالَ ذَاكَ إِلَيْكَ قَالَ فَافْعَلْ قَالَ أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللهُ فَأُتِيَ بِسُلَّمٍ وَ فُتِحَ عَنِ السِّبَاعِ وَ كَانَتْ سِتَّةً مِنَ الْأُسْدِ فَنَزَلَ الْإِمَامُ أَبُو الْحَسَنِ ع إِلَيْهَا فَلَمَّا دَخَلَ وَ جَلَسَ صَارَتِ الْأُسُودُ إِلَيْهِ وَ رَمَتْ بِأَنْفُسِهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَدَّتْ بِأَيْدِيهَا وَ وَضَعَتْ رُءُوسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ. فَجَعَلَ يَمْسَحُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِيَدِهِ ثُمَّ يُشِيرُ لَهُ بِيَدِهِ إِلَى الِاعْتِزَالِ فَيَعْتَزِلُ نَاحِيَةً حَتَّى اعْتَزَلَتْ كُلُّهَا وَ قَامَتْ بِإِزَائِهِ. فَقَالَ لَهُ الْوَزِيرُ مَا كَانَ هَذَا صَوَاباً فَبَادِرْ بِإِخْرَاجِهِ مِنْ هُنَاكَ قَبْلَ أَنْ يَنْتَشِرَ خَبَرُهُ فَقَالَ لَهُ أَبَا الْحَسَنِ مَا أَرَدْنَا

نکته قابل توجه اینکه؛ احمد بصری با استناد نادرست به آیه «﴿قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ﴾؛ بگو من بشری چون شما هستم، جز اینکه به من وحی می‌شود. همانا خدای شما خدایی یگانه است».[1] سعی در پایین آوردن سطح قدرت‌های الهی اوصیاء علیهم‌السلام دارد،[2] تا از این رهگذر بتواند آنان را در سطح انسان‌های عادی جلوه داده و خود را به مرتبه حضرات معصومین علیهم‌السلام برساند.

این در حالی است که اولاً مراد این آیه، خلع قدرت‌های الهی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده بلکه آیه مذکور در مقام پاسخ به آیه قبلی است که می‌فرماید: ﴿وَقالُوا قُلُوبُنا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ وَفِي آذانِنا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنا وَبَيْنِكَ حِجابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُون﴾؛ می‌گویند دلهای ما از پذیرفتن آنچه ما را به سویش می‌خوانید در غلافهایی روی هم است و در گوشهایمان سنگینی است و بین ما و تو حجابی است تو کار خود کن که ما نیز کار خود خواهیم کرد».[3] گویا خداوند در آیه بعد فرمود: ای پیامبر به ایشان بگو من بشری مانند شما هستم و جنس دیگری مخالف جنس شما ندارم، تا بین من و شما حایل و حجابی باشد و یا سخنم به گوش شما نرسد و یا کلامم به دلهای شما وارد نشود. تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می‌شود.[4]

بنابراین، خداوند متعال در آیه، هم جنس بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و انسان بودن ایشان را به کفار گوشزد کرده و از این طریق پاسخ آنان در آیه قبل را داده است که در مدعی آن شده بودند که حرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نمی‌فهمند! و این مرتبه از سخن منافاتی با سایر مقامات و قدرت‌های الهی آن حضرت ندارد.

بِكَ سُوءاً وَ إِنَّمَا أَرَدْنَا أَنْ نَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِمَّا قُلْتَ فَأُحِبُّ أَنْ تَصْعَدَ فَقَامَ وَ صَارَ إِلَى السُّلَّمِ وَ هِيَ حَوْلَهُ تَتَمَسَّحُ بِثِيَابِهِ. فَلَمَّا وَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى أَوَّلِ دَرَجَةٍ الْتَفَتَ إِلَيْهَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ أَنْ تَرْجِعَ فَرَجَعَتْ وَ صَعِدَ فَقَالَ كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ فَلْيَجْلِسْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ. فَقَالَ لَهَا الْمُتَوَكِّلُ انْزِلِي. قَالَتْ اللهَ اللهَ ادَّعَيْتُ الْبَاطِلَ وَ أَنَا بِنْتُ فُلَانٍ حَمَلَنِي الضُّرُّ عَلَى مَا قُلْتُ. فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ أَلْقُوهَا إِلَى السِّبَاعِ فَبَعَثَتْ وَالِدَتُهُ وَ اسْتَوْهَبَتْهَا مِنْهُ وَ أَحْسَنَتْ إِلَيْهَا. الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۴۰۴.

۱. فصلت، ۶.
۲. عقائد الاسلام، ص۲۸۰.
۳. فصلت، ۵.
۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۷، ص۳۶۱.

ثانیاً در آیات متعددی از قرآن کریم، به قدرت‌های فوق بشری حجج الهی اشاره شده است که تمامی آنان مؤید آن است که اوصیاء علیهم‌السلام نیز به طریق اولی توان انجام امور خارق العاده و غیر عادی را دارند. به عنوان نمونه؛ داستان حضرت سلیمان در سوره نمل که سخنان مورچه و هدهد را متوجه می‌شود و با آنان سخن می‌گوید.[۱]

ثالثاً اگر احمد بصری در صدد آن است تا تمامی قدرت‌ها و نشانه ها و ودایع الهی را از اوصیاء خلع کند، با این حساب چه پاسخی برای طول عمر غیر عادی امام دوازدهم علیه‌السلام دارد؟ درحالی که میانگین عمر انسان‌ها بسیار کمتر از این مقدار بوده و چنین چیزی خارج از فهم و درک بشری است.

بنابراین، ائمه و اوصیاء علیهم‌السلام، به جهت روشن شدن وجه تمایزشان با سایر انسان‌ها، دارای قدرت‌ها و ودایع ویژه‌ای هستند و این مطلب مورد تأیید قرآن کریم و روایات متواتر معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

۳. علم

یکی از شاخصه‌های معرفت و شناخت حجت‌های الهی علیهم‌السلام، همان علمی است که از جانب خداوند به خاندان نبوت علیهم‌السلام عطا گردیده و اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی پس از دیگری حامل و وارث آن علم می‌باشند. این علم دارای شاخصه‌هایی است که به واسطه آن، امام از غیر امام تشخیص داده می‌شود. در تعبیر روایات معصومین علیهم‌السلام به سه شاخصه از علم امام اشاره شده است:

روایت اول

«يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَأَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَعِلْمَ مَا بَقِيَ وَجَعَلَ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا وَجَعَلَنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ؛ معاویه بن وهب می‌گوید: از محضر

---

۱. نمل، ۱۸-۲۴.

امام صادق علیه‌السلام اجازه خواستم و اجازه دادند. پس شنیدم که این دعا را می‌خواند: ای آنکه ما را برای جانشینی و وصایت پیامبر ویژه داشتی، دانش پیشین و دانش باقیمانده و پسین را به ما ارزانی فرمودی؛ دل‌های مردمان را شیفته ما ساختی، و ما را وارثین انبیاء قرار دادی».[1]

روایت دوم

«عِلْمُنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: مَاضٍ، وَغَابِرٌ، وَحَادِثٌ؛ أَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَوْقُوفٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ، وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا، وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ نایب چهارم امام مهدی علیه‌السلام می‌فرماید: به آن حضرت نوشتم تا آنچه درباره حقیقت علم ایشان است برایم توضیح دهند. امام علیه‌السلام نوشت: «علم ما اهل بیت علیهم‌السلام بر سه نوع است: علم به گذشته و آینده و حادث. علم گذشته، تفسیر است و علم آینده، موقوف است و علم حادث، انداختن در قلوب، و زمزمه در گوش‌هاست. این بخش، بهترین علم ماست و بعد از پیامبر ما، رسول دیگری نخواهد بود».[2]

روایت سوم

«لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَأُنَبِّأَنَّهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَالْخَضِرَ علیهما‌السلام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطَيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَقَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وِرَاثَةً؛ سیف تمار می‌گوید: جمعی از شیعه بودیم که در حجر(کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم، آن حضرت فرمود: اگر من همراه موسی و خضر بودم

---

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص۱۲۹.

۲. دلائل الإمامه، ص۵۲۴، ح۴۹۵. مدینه المعاجز، ج۸، ص۱۰۵، ح۲۷۲۰. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة، ج۸، ص۲۳۳.

به آنها می‌گفتم که من از آن دو اعلم هستم و به آنها بدان چه در دست نداشتند خبر می‌دادم، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام علم آنچه بوده داده شده بود و به آنها علم آنچه می‌باشد و آن چه خواهد بود تا قیام ساعت نداده بودند و محققاً ما از رسول خدا آن را به خوبی ارث بردیم».[1]

روایت چهارم

«مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهٍ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا؛ علی سائی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: دانش ما از سه جهت است، علم به گذشته و آینده و آنچه در حال حاضر پدیدار می‌شود، اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید گردد گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند، و این بهترین دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست[2]».[3]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۶۰.

۲. مرحوم مجلسی رحمه الله در کتاب مرآة العقول، در تفسیر این سه نوع علم می‌فرماید:
علم «ماضی» یعنی علمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده اند که شامل علومی از وقایع گذشته درباره انبیاء و امّت‌های پیشین، و حوادثی که برای آنان اتّفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است.
مراد از علم «غابر»، علومی است که به امور آینده تعلّق می‌گیرد. لذا مراد از غابر، خبرهای حتمی است که مربوط به آینده جهان بوده و مختصّ به اهل بیت علیهم السلام است. بدین سبب ائمه علیهم السلام از آن به «موقوف» به معنای؛ مخصوص تعبیر کرده‌اند.
مراد از علم «حادث»، علمی است، که با تجدد احوال موجودات، تجدّد پیدا کرده و تفصیل مجملات است. توضیح اینکه این علم با دو روش بدون واسطه، یعنی «قذف فی القلوب» و روش با واسطه، یعنی؛ «نقر فی الاسماع» به ائمه معصومین علیهم السلام الهام می‌شود. لذا از آن جا که ادعای الهام الهی، ممکن است انسان را به توهّم نبوّت بیندازد، حضرت علیه السلام در پایان به این نکته اشاره دارد که پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیهم السلام، ج۳، ص۱۳۶.

۳. الکافی، ج۱، ص۲۶۴.

بر این اساس، مدعی وصایت بایستی از این سه نوع علم برخوردار بوده و بتواند مردم را از گذشته و حال و آینده باخبر سازد. این در حالی است که افرادی همچون احمد بصری از مسائل و علوم مربوط به حال ناتوان هستند تا چه رسد به گذشته و آینده!

ضمن اینکه؛ اگر بر فرض محال، وجود مهدیین پس از امام مهدی علیه‌السلام را پذیرفته و احمد بصری را اولین مهدی بدانیم، باز هم چیزی برای او در خصوص علم اوصیاء علیهم‌السلام اثبات نخواهد شد، زیرا این علم مختص به دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم‌السلام بوده و شامل تمامی فرزندان از نسل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌باشد. لذا امام صادق علیه‌السلام به یونس بن ظَبیان فرمود:

«يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّا وَرِثْنَاهُ، وَ أُوتِينَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ». فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثَ وُلْدُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ فَقَالَ: «مَا وَرِثَهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ الاثنى عَشَرَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» قُلْتُ: سَمِّهِمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: «أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ بَعْدَهُ أَنَا، وَ بَعْدِي مُوسَى وَلَدِي، وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ، اصْطَفَانَا اللَّهُ وَ طَهَّرَنَا، وَ أُوتِينَا ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ؛ ای یونس! اگر علم صحیح را می‌طلبی بدان که نزد ما أهل البیت است. زیرا که آن علم به عنوان میراث به ما رسیده است، و به ما شرح حکمت و فصل خطاب عطا شده است. یونس می‌گوید: من گفتم: یابن رسول الله! آیا تمام آنانکه از اهل بیت هستند آن علم را ارث برده‌اند همانطور که شما از علی و فاطمه به میراث برده‌اید؟! حضرت فرمود: آنرا به ارث نمی‌برند مگر امامان دوازده‌گانه! یونس می‌گوید: عرض کردم: یابن رسول الله! ایشان را برای من نام ببر! حضرت فرمود: اوّل

ایشان علی بن أبی‌طالب است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمّد بن علی و پس از او من و پس از من موسی فرزندم و پس از موسی علی پسرش و پس از علی محمّد و پس از محمّد علی و پس از علی حسن و پس از حسن، حجّت علیهم‌السلام است؛ خداوند ما را برگزیده است و تطهیر نموده است و به ما عنایت فرموده است آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است».[۱]

بنابراین در بیان ائمه علیهم‌السلام، یکی از راه‌های شناخت اوصیاء رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله علومی است که مختص به آنان بوده و شخصی غیر از ایشان از آن برخوردار نباشد. لذا درباره مؤلفه‌های جزئی این علم فرموده‌اند:

أَنْ يُسْأَلَ فَيُجِيبَ؛ به محض اینکه از او سئوال شد جواب دهد (از گذشته و حال و آینده).

أَنْ يُسْكَتَ عَنْهُ فَيَبْتَدِئَ؛ اگر سئوال کننده ساکت بود، بدون شنیدن سئوال به او پاسخ دهد.

يُخْبِرَ النَّاسَ بِمَا يَكُونُ فِي غَدٍ؛ مردم را از حوادث آینده باخبر سازد.[۲]

فَاسْأَلُوهُ عَنْ تِلْكَ الْعَظَائِمِ[۳]؛ از او درباره اتفاقات مهم و بزرگ سئوال کنید.[۴]

عُلِّمْتُ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا[۵] وَالْأَنْسَابَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ.[۶]

نکته قابل توجه اینکه؛ چنانچه اتباع احمد بصری در پاسخ به این مؤلفه‌ها بگویند که کتب احمد بصری دربرگیرنده همه این مؤلفات است، گفته می‌شود:

---

۱. مختصر البصائر، ص۳۲۹ و إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۲، ص۱۸۲ و الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم‌السلام، ص۴۶۷ و بحار الأنوار، ج۳۶، ص۴۰۴.

۲. الکافی، ج۱، ص۲۸۵.

۳. عَظَائِمُ: جمع عَظیمة، عظائمُ الأمور: المصائب الشَّدیدة والنَّوائب الکبیرة أنذره بعظائم الأمور.

۴. نعمانی، الغیبة، ص۱۷۳.

۵. المنایا و البلایا: آجال الناس و مصائبهم.

۶. الکافی، ج۱، ص۱۹۶.

اولاً هیچ دلیل و سندی مبنی بر نوشته شدن این کتاب‌ها و پرسش و پاسخ‌ها توسط احمد بصری وجود ندارد و طبق شهادت انصار احمد بصری در شاخه رایات سود، تمامی این کتاب‌ها نوشته شیوخ انصار مکتب می‌باشد.

ثانیاً بر اساس تقسیم بندی علم از دیدگاه ائمه معصومین علیهم‌السلام، محتوای کتاب‌های منسوب به احمد بصری با تقسیمات مذکور هیچ مطابقتی نداشته و حتی یک کلمه درباره گذشته(گذشته‌ای که در کتب تاریخ نباشد)، حال و آینده نیامده است.

ثالثاً محتوای کتاب‌های منسوب به احمد بصری سرشار از تناقضات، مغالطات، اقتباسات، التقاطات و نکات غیر علمی است. در حالی که اگر علم او به منبع وحی متصل بود، نباید در آن اختلافی پیدا می‌شد، چنانچه قرآن کریم فرمود: «﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً﴾؛ اگر این قرآن از نزد غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».[1]

۴. معجزه

از جمله شاخصه‌های شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، برخورداری از معجزه است، لذا در مقام اثبات صحت ادعاء و همچنین در مقام احتجاج با منکرین، معجزه موضوعیت داشته و در ردیف قانون معرفت اوصیاء علیهم‌السلام، شمارش شده است. نتیجه معجزه الهی، القاء عجز و ناتوانی دربرابر فرستاده الهی و تسلط ایشان بر دشمنان الهی است که قرآن کریم به این حقیقت اشاره فرموده و آورده است: «﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشاءُ وَاللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ لیکن این خداوند است که رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می‌کند که او بر هر چیزی قادر است».[2]

---

۱. نساء، ۸۲.
۲. حشر، ۶.

این تسلط، نشانه اتصال مدعی به وحی بوده و نشانگر صدق ادعاء خواهد بود. چنانچه در روایات نیز به این جنبه از کارآمدی معجزه تصریح فرموده و آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَعْطَاكُمُ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ «لِيَكُونَ دَلِيلاً عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَ الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ وَ حُجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ؛ ابا بصیر می‌گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم، به چه دلیلی، خداوند به انبیاء و رسولانش و به شما معجزه داد؟ فرمود: تا دلیلی بر صدق صاحب معجزه باشد و معجزه نشانه‌ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود نمی‌دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدّعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدّعیان دروغین) شناخته شود».[1]

با مراجعه به قرآن کریم، معرفی حجت‌های الهی با استفاده از معجزه مشاهده می‌گردد که در برخی موارد، با استفاده از معجزه، نوبت خود را معرفی کرده و در برخی موارد نیز با استفاده از معجزه، نبوت خود را اثبات کرده‌اند. به عنوان مثال در داستان حضرت عیسی عليه‌السلام آمده است که در هنگام نوزادی، به امر خداوند به سخن در آمد و خود را پیامبر خدا نامید:

«قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمْتُ حَيًّا؛ گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده و هر جا که باشم با برکتم کرده است، و به نماز و زکات ما دام که زنده باشم سفارشم فرموده است»[2]

---

۱. علل الشرایع، ج۱، ص۱۲۲ و الفصول المهمه، ج۱، ص۳۸۶ و اثبات الهداة، ج۱، ص۱۴۷ و مدینة المعاجز، ج۱، ص۴۲.
۲. مریم، ۳۰-۳۱.

همچنین درباره نبوت موسی علیه‌السلام، شاهد آن هستیم که با استفاده از اعجاز الهی، به معرفی و اثبات نبوت خویش مبادرت فرموده است:

«ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ موسی بِآياتِنا إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلائِهِ فَظَلَمُوا بِها فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدينَ وَ قالَ مُوسى يا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ حَقيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَني إِسْرائيلَ قالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِها إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقينَ فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِيَ ثُعْبانٌ مُبينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِيَ بَيْضاءُ لِلنَّاظِرينَ؛ از پس آنها موسی علیه‌السلام را با آیه‌های خویش بسوی فرعون و بزرگان او فرستادیم که درباره آن ستم کردند، بنگر سرانجام تبهکاران چگونه بود. موسی علیه‌السلام گفت ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم، سزاوارم بر اینکه درباره خدا جز حق نگویم، برای شما نشانه‌ای از پروردگارتان آورده‌ام، بنا بر این بنی اسرائیل را با من بفرست. فرعون گفت: اگر راست می‌گویی که نشانه‌ای آورده‌ای آن را بیاور. سپس موسی علیه‌السلام عصای خویش بیفکند که در دم اژدهایی بزرگ شد و دست خویش را برون آورد که در دید بینندگان سفید و نورانی می‌نمود».[1]

از این روی، یکی از نشانه‌های شناخت امام و وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، معجزه است که در روایات نیز بدان اشاره شده و امام صادق علیه‌السلام در بیان خصائص ائمه فرمود:

«عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ... وَيَكُونَ لَهُ الْمُعْجِزُ وَالدَّلِيل...؛ برای امام ده صفت است... و برای او معجزه و دلیل است».[2]

همچنین در روایتی دیگر، معجزه را راه شناخت امام دانسته است:

عَن مُهَلَّبُ بْنُ قَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه‌السلام: بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُ الْعَبْدُ إِمَامَهُ؟ قَالَ: أَنْ يَفْعَلَ كَذَا. وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى حَائِطٍ، فَإِذَا الْحَائِطُ ذَهَبَ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُسْطُوَانَةٍ فَأَوْرَقَتْ مِنْ سَاعَتِهَا، ثُمَّ قَالَ: بِهَذَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ؛ مُهلّب بن قیس

۱. اعراف، ۱۰۳-۱۰۸.
۲. الخصال، ج۲، ص۴۲۸.

می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم؛ انسان با چه نشانه‌ای امام خود را می‌شناسد؟ فرمود: اینکه امام اینگونه کند: سپس دستش را بر روی دیوار گذاشت و در این هنگام دیوار حرکت کرد، سپس دستش را بر روی ستون و پایه گذاشت و در همان لحظه متلاشی شد. سپس فرمود: امام با این شناخته می‌شود».[۱]

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در مقام احتجاج با مرد یهودی و اثبات صدق وصایتش، خود را دارای معجزه آشکار دانست و فرمود:

«إِنَّ لَنَا حُجَّةً هِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ ثُمَّ نَادَى جِمَالَ الْيَهُودِ يَا أَيَّتُهَا الْجِمَالُ اشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لِوَصِيِّهِ فَتَبَادَرَ الْجِمَالُ صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَكَذَبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام هَؤُلَاءِ جِنْسٌ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ اشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لِوَصِيِّهِ فَنَطَقَتْ ثِيَابُهُمْ كُلُّهَا صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ حَقّاً وَ أَنَّكَ يَا عَلِيُّ وَصِيُّهُ حَقّاً؛ علی علیه‌السلام در احتجاج با مرد یهودی فرمود: همانا حجت ما همان معجزه نمایان است. سپس شتران مرد یهودی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای شتران! به حقانیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیّ او شهادت بده. سپس شترها پیشی گرفت و گفت: تصدیق می‌کنم تو را، تصدیق می‌کنم تو را ای وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. این مرد یهودی دروغ می‌گوید. علی علیه‌السلام فرمود: این از عالم غیب است. ای لباس مرد یهودی که برتن او هستی! به حقانیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیّ او شهادت بده. پس لباس او به سخن در آمد و گفت: تصدیق می‌کنم تو را، تصدیق می‌کنم تو را ای علی علیه‌السلام. شهادت می‌دهم که حقیقتا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول خدا و تو حقیقتا وصی او هستی».[۲]

---

۱. دلائل الإمامة، ص۲۵۰.

۲. معانی الأخبار، ص۲۴ و إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۳، ص۴۴۰ و بحارالانوار، ج۱۰، ص۱۷.

بر اساس روایات، امام مهدی علیه‌السلام برای معرفی خود از انواع معجزات بهره جسته و از این رهگذر منکرین و مخالفین را مقهور خواهد ساخت. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«مَا مِنْ مُعْجِزَةٍ مِنْ مُعْجِزَاتِ الأَنْبِيَاءِ وَ الأَوْصِيَاءِ إِلّا وَ يَظْهَرُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ مِثْلَهَا فِي يَدِ قَائِمِنَا لِإِتْمَامِ الحُجَّةِ عَلَىٰ الأَعْدَاءِ؛ هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیاء الهی و اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست مگر اینکه خداوند همانند آنان را به دست قائم ما علیه‌السلام ظاهر می‌کند تا اتمام حجتی بر دشمنان باشد».[1]

■ ادعای معجزه توسط احمد بصری

احمد الحسن بصری طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «از تعدادی از علمائی که ریاست و زعامت طائفه شیعه را به عهده گرفته‌اند، خواستم که از من معجزه‌ای را بنابر آن طریقه‌ای که در جراید صادر شده از انصار امام مهدی علیه‌السلام ذکر کردم بخواهند، اما هیچ کس این کار را نکرد. به همین دلیل پدرم امام مهدی م ح م د بن الحسن العسکری علیه‌السلام به من دستور داد که چیزی که موضعم را نسبت به امام علیه‌السلام بیان کند نشان دهم و هم چنین این مسائل را تبیین کنم که من وصیّ او هستم و اولین پسر او هستم که حکومت می‌کند و نیز اینکه باغی از باغ‌های بهشت هستم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن خبر دادند می‌باشم. اولین معجزه‌ای که برای مسلمانان و برای تمام مردم اظهار می‌کنم، این است که من موضع قبر حضرت زهراء علیهاالسلام پاره تن حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌دانم و این در حالی است که تمام مسلمانان اجماع بر این مسأله دارند که قبر حضرت زهراء علیهاالسلام مخفی است و هیچ کس جز حضرت مهدی علیه‌السلام از موضع آن اطلاع ندارد و ایشان مرا از موضع قبر مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام

---

۱. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۵، ص۳۲۸ و معجم أحادیث الإمام المهدی علیه‌السلام، ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۹۳۱.

آگاه کردند. قبر ایشان چسبیده به قبر فرزندش امام حسن علیه‌السلام می‌باشد، گویی که حضرت در آغوش مادرشان قرار گرفته است».[۱]

با مطالعه و دقت نظر در متن بیانیه اعجاز احمد الحسن، نکاتی استخراج می‌گردد که برخی موارد اشاره می‌شود:

نکته اول: تاریخ نشانگر مدعیانی است که همانند احمد بصری، با این بیان که؛ علمای عصر از من معجزه بخواهند، یا معجزه‌ای همانند معجزه من بیاورند و... در صدد مطرح کردن خود بوده‌اند، که همواره با هوشیاری علماء و فقهاء شیعه، دسیسه آنان ناکام مانده است. به عنوان نمونه می‌توان به غلام احمد قادیانی اشاره کرد که علماء را به هماوردی معجزه دعوت می‌کرده و گفت:

«فرضت للمخالفین صلة عشرة آلاف، إن یأتوا کمثل الاعجاز الاحمدی فی عشرین یوماً من غیر خلاف، فما بارز أحد للجواب؛ برای مخالفین خود ده هزار سکه در نظر گرفتم تا در صورتی که همانند معجزه احمدی را تا بیست روز آینده بیاورند، به عنوان پاداش پرداخت کنم، اما هیچ جوابی از آنان دریافت نکردم».[۲]

وی پس از نا امیدی از پاسخ علماء، اعلام کرد:

«معجزه من این است که همه جا را طاعون فرا خواهد گرفت، اما من هیچگاه دچار مرض طاعون نمی‌شوم...».[۳] جالب اینکه وی در تاریخ با مرض طاعون به هلاکت رسید!

نکته دوم: چنانچه فقهای شیعه از احمدبصری درخواست معجزه اقتراحی نکرده‌اند، چه لزومی بر ارائه معجزه ابتدایی از سوی وی بوده است.

---

۱. «و أول معجزة أُظهرها للمسلمین و للناس اجمعین هو أنی أعرف موضع أعرف موضع قبر فاطمة علیها سلام بضعة محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و جمیع المسلمین مجمعین علی أن قبر فاطمة علیهاالسلام مغیب لا یعلم موضعه الا الامام المهدی علیه‌السلام و هو أخبرنی بموضع قبر أمی فاطمة علیهاالسلام .... ». بیانیه اظهار قبر حضرت زهرا علیهاالسلام، یکم شوال سال ۱۴۲۴ هـ.ق.

۲. مواهب الرحمن، ص۱۰۲.

۳. همان، ۹۹.

نکته سوم: به همان ضرورتی که در زمان دفن حضرت زهراء علیها السلام موضع قبر مخفی شد، الان نیز همان ضرورت به قوت خود باقی است. پس دلیلی ندارد که موضع شریف کشف سرّ شده و با وجود حاکمیت وهابیت تکفیری بر عربستان سعودی، موضع قبر فاش شود.

با حفظ نکات فوق، جهت بررسی و نقد معجزه ادعایی وی به نکاتی اشاره می‌گردد:

اولاً؛ این اعلام موضع، یک خبر است و جمله خبریه احتمال صدق و کذب دارد، پس چگونه و از کجای این جمله خبریه می‌توان بر مردم اقامه حجت کرد، در حالیکه شأنیت معجزه، جداسازی مدعی صادق از کاذب است!

ثانیاً؛ معجزه باید کار خارق العاده‌ای باشد که در توان دیگری نباشد، در حالیکه بیان چنین سخنان بی اساسی در توان همگان است.

ثالثاً؛ معجزه باید عوام فهم، خواص پذیر، آشکار و رسا باشد. لذا وقتی که ادعای احمد الحسن، بدور از شفافیت بوده و سرشار از ابهام است، چگونه ممکن است عوام و خواص مردم آن را بپذیرند، در حالیکه اثبات صدق ادعای او تنها با ارتکاب به حرام و نبش قبر است! (نعوذ بالله).

پرسش‌های درس

۱. نشانه‌ها و ودایع خداوند متعال را نام ببرید.

۲. شاخصه علم ودیعه داده شده به اوصیاء چیست؟

۳. ارتباط بین تکلم به زبان‌های مختلف با اثبات وصایت چیست؟

۴. دو نمونه از معجزات امام مهدی علیه السلام را نام ببرید.

۵. معجزه ادعایی احمد بصری را تشریح کنید.

درس دهم

ابهام‌زدایی از چند حدیث منسوب به احمد

اتباع احمد بصری به جهت آنکه بتوانند جایگاه وی را مشروع جلوه دهند، تمامی کسانی که نامشان احمد بوده و در روایات ذکر شده‌اند را به احمدالحسن ربط داده و او را مصداق آن روایات می‌دانند. برخی از آن روایات مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد:

❁ بررسی روایت تولد دو احمد

اتباع احمد بصری با ارائه عبارتی از پاورقی شرح کافی ملا صالح مازندرانی، سعی در اثبات تولد فردی در یکی از روستاهای عراق را دارند که امام است. وی این عبارت را که به بعض الافاضل(بعضی از دانشمندان) نسبت داده، در ذیل روایت امام باقر علیه‌السلام آورده است. نکته عجیب اینکه؛ علی ابو رغیف در کتاب الطریق الی الدعوة الیمانیة، این عبارت را یکی از روایت‌های اشاره کننده به احمدالحسن دانسته است.[1]

در متن روایت امام باقر علیه‌السلام آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام، قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَى مَلَإٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْعَاصُ

---

۱. الطریق الی الدعوة الیمانیة، ص۲۷.

بْنُ هِشَامٍ وَأَبُو وَجْزَةَ بْنُ أَبِي عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، فَقَالَ: أَ وُلِدَ فِيكُمْ مَوْلُودٌ اللَّيْلَةَ؟ فَقَالُوا: لَا، قَالَ: فَوُلِدَ إِذاً بِفِلَسْطِينَ غُلَامٌ اسْمُهُ أَحْمَدُ بِهِ شَامَةٌ كَلَوْنِ الْخَزِّ الْأَدْكَنِ، وَ يَكُونُ هَلَاكُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْيَهُودِ عَلى يَدَيْه...؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: آن هنگام که نبی خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنیا آمد، مردی از اهل کتاب به نزد گروهی از قریش آمد که در میان آنان هشام بن المغیرة و الولید بن المغیرة و العاص بن هشام و أبو وجزة بن أبی عمرو بن امیّة و عتبة بن ربیعة نیز حضور داشتند. به آنان گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی به دنیا آمده است؟ گفتند نه! گفت پس حتما در فلسطین پسری متولد شده است که نامش احمد است و خالی به رنگ ابریشم سیاه دارد و هلاکت اهل کتاب و یهود به دست او می‌باشد».[1]

همانطور که گفته شد؛ ملا صالح مازندرانی در توضیح این روایت، عبارت روایت گونه‌ای را با عنوان قول بعض الافاضل آورده است که می‌گوید:

«و قال بعض الافاضل(فاضل استرآبادی) فی توجیه علم الرجل بذلك و توجیه قوله «فَوُلِدَ إِذاً بِفِلَسْطِينَ» بعد قولهم «لا» مذکور فی الکتب المنزلة علی الأنبیاء المتقدمین علیهم‌السلام یولد فی مکة رجل معصوم اسمه أحمد و کنیته أبو القاسم و کذلك فی قریة من العراق أحدهما نبی و الاخر امام؛ و بعضی از افاضل علماء در توجیه علم آن مرد یهودی به آن خبر و توجیه سخن وی به این که پس، از فلسطین متولد شده است، خبری را از کتب انبیاء گذشته نقل کرده‌اند به این مضمون که در مکه مردی متولد می‌شود که نامش احمد و کنیه‌اش ابوالقاسم است، همچنین در روستایی در عراق. یکی از آنان پیامبر است و دیگری امام است».[2]

---

۱. شرح کافی-الأصول و الروضة، ج۱۲، ص۴۰۰. ۲. همان.

در پاسخ به این برداشت نادرست گفته می‌شود:

اولاً در روایت نقل شده از امام باقر علیه‌السلام، احتمال تولد این مولود در گفتار آن مرد یهودی، از فلسطین است، نه از عراق! که در مواجهه با پاسخ منفی قریش به اشتباه افتاده و گفت: «فَوُلِدَ إِذاً بِفِلَسْطِينَ».

ثانیاً آن مرد یهودی، تولد از فلسطین را هم به عنوان پیشگویی برای آینده ذکر نکرده و اشاره‌اش به زمان حال بوده است. لذا وقتی گفتند در مکه به دنیا نیامده گفت: پس در فلسطین متولد شده است. پس نمی‌توان نام فلسطین را به قریه‌ای از عراق تأویل برده و آن را به عنوان یک پیشگویی برای متولد شدن فردی در آخرالزمان به نام احمد تلقی کرد.

ثالثاً آنچه در پاورقی کتاب آمده است، عبارتی روایت‌گونه است که بدون اتصال به معصوم نقل شده و فاقد اعتبار می‌باشد.

بررسی روایت دولت احمدیه

کتاب الزام الناصب، به نقل از «خطبة البیان» به پرچم محمدی و دولت احمدی اشاره کرده است که اتباع احمد بصری آن روایت را مصادره به مطلوب کرده و با استفاده از مشابهت اسمی و تقطیع روایت، در صدد سوء استفاده می‌باشند. در بخشی از این خطبه آمده است:

«فیظهر عند ذلك صاحب الراية المحمّدية و الدولة الأحمدية القائم بالسيف الحال الصادق فی المقال يمهد الأرض و يحيی السنّة و الفرض سيكون ذلك بعد ألف و مائة و أربع و ثمانين سنة من سِنَی الفترة بعد الهجرة؛ در آن زمان، صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی و قائم به شمشیر و راست‌گو در گفتار ظهور خواهد کرد. زمین را آماده می‌کند و سنت

را زنده می‌کند و این بعد از هزار و صد و هشتاد و چهار سال پس از هجرت محقق می‌شود»[1]

در پاسخ گفته می‌شود که:

اولاً این روایت در کتب معتبر شیعی نیامده و برای اولین بار به نقل از محمد بن طلحة شافعی(از علمای اهل سنت) در کتاب الزام الناصب ذکر شده و پس از آن نیز در هیچکدام از کتب شیعی ذکر نشده است.

ثانیاً این عبارت، بخشی از «خطبة البیان» است که بر اساس دیدگاه تمامی علمای شیعه، این خطبه؛ ساخته و پرداخته دست غالیان بوده و فاقد اعتبار است.[2]

---

۱. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۱۹۷.

۲. دلائل عدم اعتبار خطبة البیان عبارتند از:

اولاً؛ خطبه در کتب روایی کهن ذکر نشده و دسترس‌ترین منبع به آن، کتاب الزام الناصب، نوشته علی یزدی حائری(م۱۳۳۳ق) است. در این کتاب، سه نسخه و به عبارتی سه متن برای خطبه البیان ذکر شده است که هر یک با دیگری تفاوت‌های زیادی دارند. البته برای دو نسخه اول آن، منبعی ارائه نشده و نسخه سوم را به کتاب الدر المنظم فی السرّ الاعظم نوشته محمدبن طلحه شافعی، (م۶۵۲ق) منتسب می‌کند که از علمای اهل سنت است. حائری یزدی، علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۲۳۲.

ثانیاً؛ مهم‌تر از سلسله سند این خطبه، راوی اصلی آن، یعنی «عبدالله‌بن مسعود» است که چند نکته درباره وی قابل توجه است:

۱. عبدالله بن مسعود پیش از خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام از دنیا رفته و با توجه به تصریح خطبه که، علی علیه‌السلام خطبه البیان را پس از خلافت خود در بصره یا کوفه ایراد کرده است، نمی‌توان گفت که در زمان حیات ابن‌مسعود بیان شده است.

۲. به اذعان علمای اهل سنت، هیچ‌گاه عبدالله‌بن مسعود از حضرت علی علیه‌السلام روایت نکرده است. المزی، یوسف بن الزکی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

۳. سند این خطبه مرفوع است؛ یعنی بین ابن مسعود و شنونده خطبه، شخص یا اشخاصی وجود دارند و این مطلب، جای هیچ‌گونه توجیهی درباره نادرستی سند خطبه باقی نمی‌گذارد.

ثالثاً؛ در سند این خطبه، غیر از طوق بن مالک که هیچ روایتی از او نقل نشده، بلکه یکی از فرماندهان هارون‌الرشید است که در سال ۲۱۶ق از دنیا رفت ، تمامی افرادی که در این کتاب به عنوان سند حدیث معرفی شده‌اند، همگی مجهول بوده و از ناشناخته‌های روایی هستند. تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۳۲۳ و تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۴.

رابعاً؛ در برخی از روایات و همچنین بر اساس باور اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، سند خطبة البیان مخدوش بوده و آن را ساخته و پرداخته غلات شیعه دانسته‌اند:

ثالثاً در ادامه همین خطبه، اشاره به سال ظهور شده (سیکون ذلك بعد ألف و مائة و أربع و ثمانین سنة من سنی الفترة بعد الهجرة) و سالها از زمان آن می‌گذرد.

---

۱. علامه مجلسی رحمه‌الله آورده است: «همانا خطبة البیان و موارد مشابه آن در کتب ما نبوده و فقط در کتاب‌های غلات یافته می‌شود». قمی، عباس، سفینة البحار، ج۲، ص۶۶۴ به نقل از بحار الانوار، ج ۲۵، ص۳۴۸.

۲. علامه قزوینی گفته است: «از جمله روایات دروغ که مخالفان امیر المؤمنین علیه‌السلام آورده‌اند، خطبه‌ای است که غُلات افترا کرده‌اند و بر امیر المؤمنین علیه‌السلام منسوب نموده و آن را خُطْبَةُ الْبَیَان می‌نامند». قزوینی، ملا خلیل بن غازی، صافی در شرح کافی (ملا خلیل قزوینی)، ج ۲، ص۴۴۰.

وی در خصوص رد خطبة البیان روایتی را از امام صادق علیه‌السلام آورده و بر آن استناد کرده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ- وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ- عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعِيسَى شَلَقَانُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام فَابْتَدَأَنَا، فَقَالَ: «عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَدَّعُونَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام النَّاسَ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ للهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ، وَفَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ». ای تعجّب از جماعت‌هایی که ادعا می‌کنند بر امیر المؤمنین علیه‌السلام سخنی را که نگفته آن را هرگز؛ چراکه خطبه امیر المؤمنین علیه‌السلام به مردم کوفه به این روش بود که گفت: ستایش الله تعالی را است که به شواهد ربوبیّت به دل بندگان خود انداخته ستایش خود را و جبلّی ایشان کرده شناخت صاحب کلّ اختیار هر کس و هر چیز بودنِ خود را، بی حاجت به نظر ایشان، در کتاب الهی و قول رسول و حُجَج...

۳. مؤلف کتاب بشارة الاسلام می‌نویسد: «مستند صحیحی برای این خطبه نیافتم و هیچ‌کدام از محدثان بزرگ مانند کلینی، صدوق و شیخ طوسی آن را نقل نکرده‌اند و از این که علامه مجلسی با همه اطلاع و احاطه بر احادیث، این خطبه را نیاورده است، نشانگر بی‌اعتمادی وی به این خطبه است». بشارة الاسلام، ص ۷۵، ح ۲۱۴.

۴. علامه نور الله شوشتری، از علمای به نام شیعه درباره این خطبه می‌گوید: «هنوز ایمان راوی خطبة البیان بر ما ظاهر نشده است، ضمن اینکه عبارات خطبة البیان بر وجهی که علماء معنی آن را فهمیده‌اند موافق قرآن و أصول مذهب نیست. پس بالضروره می‌باید که نسبت آن عبارات بحضرت امیر باطل باشد و چون راویان خطبة البیان مجهول است می‌توان گفت که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد و یا به احتمال قوی، بعضی از عامه یا معتزله آن عبارات را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند تا عوام شیعه بنقل آن اقبال نمایند آنگاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن موجب تشنیع و تجهیل طایفه شیعه سازند و بر علماء ظاهر است که جمیع این اختلافات که در دین پیدا شد از أحادیث کاذبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلات است و در کتب رجال شیعه تنبیه بر روایات بسیار از غلات شیعه کرده‌اند». شوشتری، نور الله بن شریف الدین، الصوارم المُهرقة فی نقد الصواعق المُحرقة (لابن حجر الهیثمی)، ص۸۹.

بررسی روایت احمد ساق زرد

علی ابو رغیف در کتاب خود[۱] به روایاتی اشاره کرده است که به زعم خود، مؤید احمدالحسن می‌باشند. یکی از این روایات، روایت مربوط به جوانی است که دو ساق پای او زرد است و نامش احمد است. وی سعی بر آن دارد تا مصادره به مطلوب کرده و از این تشابه اسمی استفاده‌های لازم را انجام دهد. در پاسخ به این موضوع گفته می‌شود:

در خطبه لؤلؤیّه که منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، از جوانی نام برده شده است که ساق پاهایش زرد رنگ بوده و نام وی احمد است. این فرد بر اساس تحلیل و شواهد تاریخی یکی از فرزندان بویه است که بعدها به همراه برادران خود، حکومت آل بویه را تأسیس نمود. در روایت آمده است:

«أَلَا وَإِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَمُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيبِ فَارْهَبُوا الْفِتَنَ الْأُمَوِيَّةَ وَالْمَمْلَكَةَ الْكَسْرَوِيَّةَ وَمِنْهَا فَكَمْ مِنْ مَلَاحِمَ وَبَلَاءٍ مُتَرَاكِمٍ تقتل مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاس... قَوْلُهُ علیه‌السلام فِي الْخُطْبَةِ الْغَرَّاءِ وَيْلٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا دُعِيَ عَلَى مَنَابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُلْتَجِي وَالْمُسْتَكْفِي وَلَمْ يُعْرَفِ الْمُلْتَجِي فِي أَلْقَابِهِمْ وَلَكِنْ لَمَّا بَيَّنَّا صِفَتَهُمْ وَجَدْنَا الْمُلَقَّبَ بِالْمُتَّقِي الَّذِي الْتَجَأَ إِلَى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يَذْكُرُ الرَّجُلَ مِنْ رَبِيعَةَ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سِينٌ وَمِيمٌ وَيَعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ دَالٌ وَقَافٌ ثُمَّ يَذْكُرُ صِفَتَهُ وَصِفَةَ مُلْكِهِ وَقَوْلُهُ علیه‌السلام وَإِنَّ مِنْهُمُ الْغُلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقَيْنِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وقوله علیه‌السلام وَيُنَادِي مُنَادِي الْجَرْحَى عَلَى الْقَتْلَى وَدَفْنِ الرِّجَالِ وَغَلَبَةِ الْهِنْدِ عَلَى السِّنْدِ وَغَلَبَةِ الْقُفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَغَلَبَةِ الْقِبْطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَغَلَبَةِ أَنْدُلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَةَ وَغَلَبَةِ الْحَبَشَةِ عَلَى الْيَمَنِ وَغَلَبَةِ التُّرْكِ عَلَى خُرَاسَانَ وَغَلَبَةِ الرُّومِ عَلَى الشَّامِ وَغَلَبَةِ أَهْلِ إِرْمِينِيَّةَ عَلَى إِرْمِينِيَّةَ وَصَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هُتِكَ الْحِجَابُ وَافْتُضَّتِ الْعَذْرَاءُ وَظَهَرَ عَلَمُ اللَّعِينِ الدَّجَّالُ ثُمَّ

---

۱. الطریق الی الدعوة الیمانی، ص ۲۶.

ذَکَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ علیه‌السلام؛ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: آگاه باشید که من بار سفر بسته ام و بزودی از این دنیا حرکت می کنم و به عالم غیب رهسپار می شوم، بنابراین شما در انتظار فتنه امویّه و سلطنت کسرویّه بوده باشید و منتظر بلاهای پی در پی و قتل در مملکت بنی عباس باشید... و فرمودند: وای بر اهل زمین، زمانی که بر روی منبرهایشان به اسم ملتجی و مستکفی دعوت شود و ملتجی شناخته نشود با القابش و لکن زمانی که صفت او را توصیف کردیم، او را ملقب به متقی می‌یابید که به بنی حمدان پناه برده است. سپس نام مردی از شهر ربیعه را برد که در ابتدای اسم او سین و میم بود و پس از او از مردی نام برد که در نامش دال و قاف است، سپس صفت و صفت حکومتش را نام برد و فرمود همانا یکی از آنها جوانی است که ساق پاهایش زرد رنگ است و نامش احمد است. و فرمود: سپس منادی ندا می‌دهد به دو زخم و قتل، سپس دفن رجال و غلبه هند بر پاکستان و غلبه قفص بر فلسطین و غلبه قبط بر مصر و غلبه اندلس بر آفریقا و غلبه حبشه بر یمن و غلبه ترک بر خراسان و غلبه روم بر شام و... ظهور علم دجال اتفاق افتاده و پس از آن خروج قائم علیه‌السلام است.»[1]

برای پاسخ به سئوال، ابتدا باید واژگان مطرح شده در متن روایت مورد بررسی قرار گیرد که عبارتند از:

المُلتجی: پناه برنده، پناه جو.

المُستکفی: أبو القاسم عبد الله ابن المکتفی ابن المعتضد، المستکفی بالله) خلیفه‌ای از خلفای عباسی در بغداد بود که از سالهای (۳۳۲هـ.ق) تا (۳۳۴هـ.ق) در سرزمین‌های اسلامی فرمان می‌راند. مدت خلافت وی یک سال و چهار ماه

---

۱. بحار الأنوار، ج۴۱، ص۳۱۸.

بود، در سال (۳۳۴هـ.ق) از معزالدوله دیلمی شکست خورد و به زندان افتاد و در سال (۳۳۸هـ.ق) درگذشت.[۱]

المُتقی: ابواسحاق(ابوالحق) ابراهیم متقی.[۲]

بنی حمدان: آلِ حَمْدان، سلسله‌ای شیعی مذهب از قبیلة بنب‌تَغْلِب که از حدود (۲۹۲هـ.ق) تا (۳۹۴هـ.ق) بر بخش‌هایی از شام و شمال عراق (جزیره) فرمان راندن.

ربیعه: محل حکومت ابراهیم‌بن‌حمدان است.

احمد: یکی از سه فرزند بویه است که تأسیس دولت آل بویه به دست این سه برادر انجام یافت. اسامی آنان علی، حسن و احمد بود.[۳]

با حفظ این مقدمه؛ بخشی از داستان قیام آل بویه به صورت مختصر عرض می‌شود تا بدینوسیله تحلیل تاریخی روایت مذکور مشخص گردد:

درسال (۳۳۲هـ.ق) هنگامی که «متقی»[۴] و «توزون»[۵] به طرف موصل رفته بودند، برادران بریدی[۶] از احمد بن بویه دعوت کردند که بر عراق حمله ببرد. احمد از طرف دیالمه به عراق حمله کرد اما برادران بریدی به او چنانکه وعده داده بودند، کمک نکردند و توزون از موصل برگشته و دیالمه را مغلوب ساخت و متقی از ترس او به موصل رفته و به ناصرالدوله(بنیان گذار حکومت بنی حمدان)[۷] پناه برد. اما

---

۱. اخبار الدوله العباسیه و فیه اخبار العباس و اولاده، ص ۲۶۵. الدولة العباسیة. ص ۱۴۴.

۲. همان.

۳. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۸۷.

۴. پس از وفات رضی، با اعمال نفوذ ابن رائق، امیرالامرای بغداد، ابوالحق ابراهیم بن المقتدر ملقب به المتق بالله به خلافت رسید.

۵. متق در سال (۳۳۱ هـ.ق) شخصی به نام «توزون» از امیران و بزرگان ترک را به امیر الامرایی برگزید.

۶. نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابوعبدالله حسن بن عبدالله بریدی، است که صاحب برید بصره بوده است.

۷. حسن‌بن ابی الهیجا (۳۵۸هـ.ق) ملقب به ناصرالدوله، پایه‌گذار سلسلة حمدانیان(بنی حمدان) موصل است.

توزون بالاخره با سوگند و اظهار صلح خواهی خلیفه را به بغداد برگرداند و روز بعد او را کور کرد و «مستکفی» را به جای او به خلافت گذاشت.[۱]

در همین ایام، احمدبن بویه به همراهی ابومحمدحسن بن محمدمهلبی در ۱۱ جمادی الاولی (۳۳۴ هـ.ق) بدون جنگ بر بغداد دست یافت و با خلیفه به احترام تمام رفتار نمود. مستکفی نیز به او خلعت داد و احمد را به معزالدوله و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن الدوله ملقب گرداند.[۲]

با دقت نظر در متن روایت و تاریخ مذکور، روشن می‌گردد که؛ اولاً آغاز روایت به فتنه کسروی و اموی و بنی عباس اشاره دارد و بلا فاصله به ملتجی(متقی خلیفه)، اشاره شده است که پس از شکست، به بنی حمدان پناه برد و پس از او المستکفی به مقام خلافت رسید. در این بین احمد بن بویه که در سن جوانی بود به عراق و ایران غلبه کرد و خون زیادی ریخته شد.

ثانیاً پس از اشاره به فتنه کسرویه و امویه و قتل بنی عباس و ماجرای متقی و مستکفی و احمد، به موارد زیادی از فتنه‌های آخرالزمان اشاره شده است که پس از وقوع آن نوبت به ذکر وقایع قیام قائم می‌رسد.

بنابراین، روایت مذکور هیچ ارتباطی با احمد بصری و مسائل مربوط به عصر حاضر نداشته و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، مردم را از کشتار عصر بعد از خودش آگاه کرده است.

❁ بررسی روایت شعارهم احمد احمد

از جمله روایاتی که مورد سوء استفاده جریان احمد بصری قرار گرفته، روایتی است که در آن، شعار کنوز طالقان را «احمد احمد» دانسته است.[۳] در خصوص

---

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ۳۸۳. کتاب تجارب الامم، ج۲، ص۲۲-۳۰.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۶۵۱.

۳. الطریق الی الدعوة الیمانی، ص ۲۶.

شعار گنجینه‌های طالقان دو نوع روایت در دست است که به جهت روشن شدن مسأله به هر دو اشاره می‌گردد.

الف. روایتی که شعار «احمد احمد» را به کنوز طالقان نسبت داده و برای اولین بار و آخرین بار در کتاب «منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجّة علیه السلام» تألیف علی بن عبد الکریم بهاء الدین نیلی نجفی(۸۰۳ هـ.ق)، آمده و پیش از ایشان در هیچکدام از منابع روایی به آن اشاره نشده است:

وَعَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام بِالطَّرِيقِ الْمَذْكُورِ يَرْفَعُهُ إِلَى جَابِرٍ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزاً بِالطَّالَقَانِ لَيْسَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفاً بِخُرَاسَانَ شِعَارُهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يَقُودُهُمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ حَمْرَاءُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ عَابِرُ الْفُرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبْواً عَلَى الثَّلْجِ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: همانا برای خداوند متعال گنج‌هایی در طالقان است که از طلا و نقره نیستند. آنان دوازده هزار نفر از خراسان هستند که شعارشان احمد احمد است. رهبر آنها جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری سپید رنگ است و پیشانی بندی قرمز رنگ بر سر بسته است، گویی به او می‌نگرم که از رود فرات هم می‌گذرد اگر شنیدید او از فرات می‌گذرد بسوی او بشتابید حتی اگر مجبور باشید سینه خیز بر روی یخها حرکت کنید».[1]

در بررسی این روایت گفته می‌شود:

اولاً روایت حاضر دارای تهافت بوده و صدر و ذیل آن با یکدیگر ارتباطی ندارند. چنانچه در ابتدای این روایت از گنج‌های طالقان سخن به میان آمده و بلا فاصله و بدون هیچ مناسبتی از دوازده هزار نیرو از جانب خراسان با شعار احمد احمد صحبت شده است. از ظاهر روایت معلوم می‌شود که این افراد با شعار احمد احمد، ارتباطی با طالقان نداشته، بلکه آنان خراسانی خواهند بود.

---

۱. منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، ص۱۹۵.

ثانیاً این روایت، بعدها توسط مرحوم نیلی نجفی در کتاب سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه‌السلام، اصلاح شد و شعار اهل خراسان را با عنوان «یالثارات الحسین» درج نموده و نامی از احمد در میان نیست.[۱] این بدین معناست که نویسنده در کتاب بعدی خود به اشتباه صورت گرفته در روایت متوجه شده و آن را اصلاح کرده است.

ب. شعار کنوز طالقان با عبارت «یالثارات الحسین» در کتاب‌های متعددی همچون؛ ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، بحار الأنوار، سفینة البحار و سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمده است:

وَبِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ لَهُ كَنْزٌ بِالطَّالَقَانِ مَا هُوَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ... شِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ؛ **امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مهدی علیه‌السلام گنجی در طالقان دارد که از طلا و نقره نیست... شعارشان یالثارات الحسین علیه‌السلام است».**[۲]

با توجه به هر دو روایت، سند و متن روایت دوم از اتقان بیشتری برخوردار است اما با این وجود، احمدبصری دچار ترجیح بلا مرجح شده و به جهت دست یابی به اغراض خود، روایت اول را انتخاب کرده است.

❁ بررسی روایت احمد و عبدالله و مهدی

یکی دیگر از روایاتی که جریان احمد بصری سعی در مطابقت آن با احمد بصری را دارند، روایت حذیفة بن یمان است[۳] در این روایت آمده است:

---

۱. سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه‌السلام، ص ۹۷.

۲. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۱۸۲ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، باب ۲۶ و إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۲، ص ۲۴۴ و سفینة البحار، ج ۵، ص ۴۵ و سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ص ۹۷.

۳. الطریق الی الدعوة الیمانی، ص ۲۶.

عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ: «إِنَّهُ يُبَايَعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا؛ حذیفة بن یمان می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که درباره مهدی علیه‌السلام می‌فرمود: همانا بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند و اسمش احمد و عبد الله و مهدی است. این سه اسم نام‌های او می‌باشند».[1]

در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً این روایت در برخی از منابع دیگر شیعه به گونه‌ای دیگر نقل شده وبه جای نام «احمد»، «محمد» درج شده است. به عنوان نمونه در کتاب الخرائج و الجرائح، نوشته قطب الدین راوندی(۵۷۳هـ.ق) آمده است:

وَعَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَقَدْ ذَكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَالَ «إِنَّهُ يُبَايَعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا».[2]

همچنین در کتاب منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة علیه‌السلام، نوشته مرحوم نیلی نجفی آمده است:

«وَقَدْ ذُكِرَ الْمَهْدِيُّ أَنَّهُ يُبَايَعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ».[3]

لذا با توجه به اینکه این روایت دارای نسخه بدل است، باید به دلیل رجحان نسخه الغیبة طوسی بر سایر نسخه‌ها اشاره می‌شد تا این عمل مصداق ترجیح بلا مرجح نباشد.

ثانیاً به فرض اینکه نسخه الغیبة دارای مرجحاتی باشد، صرف مشابهت اسمی، دلیل بر تطبیق نبوده و علاوه بر آن، در ابتدای روایت نیز تصریح به آن شده

---

۱. طوسی، الغیبة، ص ۴۵۴، ح ۴۶۳.
۲. الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۹.
۳. منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة علیه‌السلام، ص ۲۵

است که فرد بیعت گیرنده، مهدی علیه‌السلام است[۱] و طبق روایات معتبر، مشخص گردیده است که مراد از مهدی این امت، امام دوازدهم علیه‌السلام است.

ثالثاً نام احمد اختصاص به یک وصی ندارد تا از این روی احمد بصری بتواند با داخل دانستن خود در جمع اوصیاء، از این تشابه اسمی سوء استفاده کند. چنانچه در روایات مشاهده می‌شود که سایر اوصیاء علیهم‌السلام نیز نامشان احمد بوده است. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرَّجَانِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الصَّالِحُ علیه‌السلام فَقَالَ يَا أَحْمَدُ افْعَلْ كَذَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اسْمُهُ فُلَانٌ فَقَالَ بَلِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ؛ عبدالله ارجانی می‌گوید که نزد امام صادق علیه‌السلام بودم تا اینکه عبد صالح، امام موسی کاظم علیه‌السلام وارد شد. امام صادق علیه‌السلام به ایشان فرمود: ای احمد! فلان کار را انجام بده. عرض کردم، فدایت شوم! اسمش چیز دیگری است. امام فرمود: بلکه اسمش احمد و محمد است».[۲]

❁ بررسی روایت و من البصرة احمد بن مُلیح

احمد بصری سعی بر آن دارد تا با استفاده از تقطیع، خود را همان احمد بن ملیح مذکور در روایت بداند که اهل بصره بوده و جزو یاران امام مهدی علیه‌السلام است. در این روایت آمده است:

عن الصادق علیه‌السلام: «وَ مِنَ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَعْطَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ وَ حَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ».[۳]

---

۱. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «فيهِم مَهدِيُّ أُمَّتي مُحَمَّدٌ الَّذي يَمْلَأُ الاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً، وَاللهِ اِنّي لَاَعْرِفُ مَنْ يُبايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالمَقامِ وَاَعْرِفُ اَسْماءَ آبائِهِمْ وَقَبائِلِهِمْ». مهدی امتم در میان [ائمه] محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می‌دانم. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۸۴، ح ۳۷.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۵۷.

۳. بشارت الاسلام، ص ۱۸۱. دلائل الامامة، ص ۳۱۸.

احمد بصری این روایت را تقطیع نموده و چنین آورده است: «... و من البصره... احمد...»[۱] تا مخاطب متوجه نام پدر احمد مذکور در روایت نشود. زیرا نام پدر احمدالحسن، اسماعیل است و نام پدر احمد مذکور در روایت مُلیح است!

در ادامه به روایتی دیگر اشاره کرده و باری دیگر با تقطیع عبارت، سعی در اثبات این تطبیق دارد. در این روایت آمده است: «اسمعوا أبیّن لکم أسماء أنصار القائم إنّ أوّلهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال فالذین من أهل البصره رجلان اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجلان من قاشان عبد الله و عبید الله؛ پس گوش کنید که نام انصار قائم علیه‌السلام را برایتان می‌گویم. نخستین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال هستند، اما از بصره دو نفرند؛ علی و محارب، و دو نفر از کاشان؛ عبدالله و عبیدالله».[۲]

احمد بصری این روایت را چنین تقطیع کرده و آورده است: «إنّ أوّلهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال...»[۳] در حالی که در ادامه روایت، نام آن دو نفر از اهالی بصره را علی و محارب دانسته و احمد بصری از ذکر نام آن دو امتناع کرده است تا امر را برای مخاطب مشتبه سازد.

❁ بررسی روایت اسم یخفی و اسم یعلن

در روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام، برای قائم علیه‌السلام دو نام مخفی و آشکار ذکر شده است. احمد بصری با استناد به این روایت، اسمی را که مخفی بوده و نامش احمد است را به خود اختصاص داده و نام دیگری را که علنی می‌باشد و محمد است را به امام دوازدهم علیه‌السلام منسوب می‌کند.چنانچه گفته است: «و

---

۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ص۲۰.

۲. إلزام الناصب فی إثبات الحجه الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص، ۱۶۵

۳. بیان الحق و السداد من الأعداد، ص۲۰.

احمد هو اسم المهدی الاول و محمد اسم الامام المهدی علیه‌السلام کما تبین من وصیة رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله».[۱]

در این روایت آمده است: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخِذَيْنِ عَظِيمٌ مُشَاشُ الْمَنْكِبَيْنِ بِظَهْرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يُخْفَى وَاسْمٌ يُعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يُخْفَى فَأَحْمَدُ وَأَمَّا الَّذِي يُعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ؛ امیر المؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر فرمودند: در آخر الزّمان فرزندی از من ظهور خواهد کرد که سفید روی متمایل به سرخی است. شکمش پَهن و پیشانی‌اش کشیده و شانه درشت است. دو خال دارد. یک خال به رنگ پوستش و خال دیگر شبیه خال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. برای او دو نام است؛ یکی از آن اسامی نهان می‌شود و دیگری آشکار می‌شود، امّا آن نام که نهان می‌شود احمد و آن نام که آشکار می‌شود محمّد است...».[۲]

در پاسخ به این ادعا گفته می‌شود:

اولاً مفروض روایت، قضیه مهمله نبوده و مراد روایت از «رجل من ولدی» شخصیت واحده است و درباره یک فرد سخن به میان آمده و بلافاصله درباره آن یک شخص متعین توضیح می‌دهد. لذا نمی‌توان ادعا کرد که مراد از دو اسم، دو شخصیت جداگانه است. چنانچه در توصیف نشانه‌های آن یک شخص گفته است: «أَبْيَضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخِذَيْنِ عَظِيمٌ مُشَاشُ الْمَنْكِبَيْنِ بِظَهْرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَشَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله».

ثانیاً امام علیه‌السلام از دو فعل مضارع «یخفی و یعلن» استفاده کرده و چنین بیان می‌کند که این دو نام به مرور زمان مخفی یا آشکار خواهند شد. لذا این برداشت اشتباه است که اسم «احمد و محمد» را از ابتدا مخفی یا آشکار بدانیم، زیرا

---

۱. بیان الحق و السداد من الأعداد، ص۲۰.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص، ۶۵۳.

چنانچه مراد امام علیه‌السلام مخفی بودن از ابتدای امر بود، بایستی آن دو کلمه را به صورت صفت مشبهة «اسمٌ خفی- اسم پنهان» و «اسمٌ عَلِن- اسم آشکار» می‌آوردند تا دلالت بر ثبوت کرده و مخفی بودن یا آشکار بودن آن دو را از ابتدای امر اعلان می‌کرد.

بنابراین؛ از بیان این دو اسم، اراده یک فرد شده که یکی از این اسامی به مرور زمان پنهان می‌شود و نام دیگر نیز به مرور زمان علنی می‌شود. چنانچه در حال حاضر نیز هنوز نام «محمد» در بین مردم علنی نشده و ممکن است در آینده علنی گردد.

پرسش‌های درس

۱. روایت تولد دو احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۲. خطبه دولت احمدیه را توضیح داده و پاسخ دهید.
۳. خطبه مربوط به احمد ساق زرد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۴. روایت شعارهم احمد احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.
۵. روایت مربوط به احمد بن ملیح را توضیح دهید.
۶. روایت اسم یخفی را توضیح داده و پاسخ دهید.

درس یازدهم

تطبیق یمانی با احمد بصری!

احمد بصری در ابتدای دعوت انحرافی خود، یمانی را یکی از زیر دستان و مبلغین تحت فرمانش معرفی کرده و خود را یمانی نمی‌دانست. چنانچه در بیانیهٔ معرفی یمانی آورده است:

«ای مردم بدانید که یمانی کسی نیست جز دست راست من، که دعوت کننده به سوی امر من است و مردم را به راه خدا، که من با ارشاد و راهنمایی پدرم امام مهدی علیه‌السلام در آن مسیر هستم هدایتگری می‌کند. اگر روزی از روزها، کسی که بر یمین من بوده، از راه مستقیم به چپ یا راست منحرف شود، در او بداء حاصل می‌شود و به حقیقت گمراه و منحرف از راه مستقیم الهی شده و به راه جحیم دعوت کرده، ابلیس و سربازانش از انس و جن به او وحی می‌کنند».[1]

وی در این متن به دو مساله اعتراف کرده است:

۱. اینکه یمانی فردی غیر از احمدالحسن است.

۲. امکان انحراف یمانی وجود دارد که با این حساب، هدایتگر بودن یمانی، تشکیکی خواهد بود، نه یقینی!

وی بعدها خود را مصداق یمانیِ در روایات دانست و اعلام کرد: «و امری أبین من الشمس فی رابعة النهار و إنی أول المهدیین و الیمانی الموعود؛ و امر من

---

۱. «فاعلموا أیها الناس أنه لا یمانی الا کان لی کیمینی داعی لأمری هادی لصراط الله الذی أسیر علیه بإرشاد أبی الإمام المهدی محمد بن الحسن علیه‌السلام ...». بیانیه، لا یمانی الا کان لی کیمینی، ۱۳۸۳/۸/۲۸ هـ.ش.

روشن‌تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدیین و همان یمانی موعود هستم»[۱] و به تبع این ادعای جدید، یمانی را از بصره و نامش را احمد دانسته و گفت: «الیمانی اسمه احمد و من البصره؛ اسم یمانی احمد است و از بصره می‌باشد».[۲]

این درحالی است که برخی از روایات، اشاره به این مسأله دارند که حتی یک یاری کننده از بصره برای حضرت نخواهد بود، چه رسد به اینکه شخصی با یاران خود از آنجا قیام کرده و به حضرت یاری رساند!. به عنوان نمونه:

روایت اول

عن جعفربن محمد علیه‌السلام أنه قال لقوم من أهل الکوفه: «ما یقوم مع قائمنا من أهل الکوفة إلا خمسون رجلا، وما من بلدة الا ومعه طائفةٌ الا أهل البصرة فإنه لا یخرج معه منهم انسان؛ همراه قائم ما فقط پنجاه نفر از کوفه قیام خواهد کرد و هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری وی می‌شتابند الا اهل بصره، پس همانا حتی یک انسان به همراه قائم خروج نمی‌کند».[۳]

روایت دوم

بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ... «مَا مِنْ بَلْدَةٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ؛ هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری امام دوازدهم علیه‌السلام بشتابند مگر اهل بصره. پس همانا هیچکسی از آنجا با او قیام نمی‌کند».[۴]

---

۱. بیانیه، ۱۳۸۴/۳/۹ هـ.ش.
۲. المتشابهات، ج۴، ص۴۶.
۳. شرح الاخبار، ص۳۶۶.
۴. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۳۰۷.

■ **گذری بر روایات یمانی**

با مروری چند به منابع شیعه و سنی، با شخصیتی با عنوان «یمانی» آشنا می‌شویم. برخی از روایات، او را جزو علائم حتمی و روایات دیگر آن را در ردیف نشانه‌های عمومی دانسته‌اند. اما آنچه با دقت نظر به دست می‌آید، ابهام بیش از انتظار، درباره یمانی است که همین ابهام، علامت بودن او را زیر سئوال برده و توان مُعرِّف بودن را از او سلب کرده است، زیرا به خوبی می‌دانیم که مُعرِّف باید شناخته شده‌تر و آشکارتر از مُعرَّف باشد تا بتواند هدایت کننده و راهگشا شود. و خداوند متعال نیز هر گاه درباره نشانه‌های خود سخن به میان آورده، آنها را با شاخصه «روشن و آشکار» معرفی کرده است. به عنوان نمونه می‌فرماید: «﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾؛ و در حقیقت ما به موسی نه نشانه آشکار دادیم».[1] همچنین علامات خود را هدایتگر دانسته و فرموده است: «﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾؛ ونشانه‌های دیگری (در زمین قرار داد) وآنان به وسیله ستاره راه می‌یابند».[2]

و نیز روایات متعددی به این مساله تصریح کرده و امر ظهور و علائم مربوط به آن را، امری روشن و بدور از هرگونه ابهامی معرفی کرده‌اند. به عنوان نمونه به دو روایت اشاره می‌شود:

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«اسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أَيْ لَا تَخْرُجُوا عَلَى أَحَدٍ فَإِنَّ أَمْرَكُمْ لَيْسَ بِهِ خَفَاءٌ أَلَا إِنَّهَا آيَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَيْسَتْ مِنَ النَّاسِ أَلَا إِنَّهَا أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ لَا تَخْفَى عَلَى بَرٍّ وَلَا فَاجِرٍ أَتَعْرِفُونَ الصُّبْحَ فَإِنَّهَا كَالصُّبْحِ لَيْسَ بِهِ خَفَاءٌ؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: تا زمانی که آسمان و زمین ساکن و بدون تحرک هستند، شما نیز تحرکی نداشته باشید. یعنی بر کسی اجتماع نکنید. امر شما مخفی نخواهد بود، همانا آن نشانه ای از خداوند است، نه اینکه

---

۱. اسراء، ۱۰۱.
۲. نحل، ۱۶.

نشانه ای از مردم باشد. آگاه باشید که آن روشن‌تر خورشید است که بر خوب و بد مخفی نخواهد بود. آیا صبح را می‌شناسید؟ پس همانا آن همانند صبح است که مخفی نیست».[1]

همچنین در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«وَلَتُرْفَعَنَ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَنَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ؛ مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام می فرمود: همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد که هیچ یك از دیگری تشخیص داده نشود (حق از باطل شناخته نشود). مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چه کنیم؟ حضرت به شعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود: این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: بخدا قسم که امر ما از این آفتاب روشن‌تر است».[2]

نکات حدیثی:

نکته اول: پس از تتبع کامل در روایات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از منابع شیعه و سنی، هیچ سخنی از ایشان درباره یمانی مشاهده نمی‌شود، درحالیکه درباره سفیانی و صیحه و سایر علائم مرتبط با ظهور، روایات قابل توجهی به یادگار مانده است.

از امیرالمومنین علیه‌السلام نیز، روایتی درباره یمانی یافت نشد، مگر روایتی مرسله در کتاب سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان (۸۰۰ هـ.ق) که روایت مذکور را برای اولین بار ذکر کرده و پیش از این کتاب، هیچکدام از منابع حدیثی شیعه به این روایت اشاره نکرده‌اند.[3]

---

۱. الغیبة للنعمانی، ص۲۰۰.

۲. الکافی، ج۱، ص ۳۳۹.

۳. «إِذَا أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِي وَالْخُرَاسَانِي يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فَرَسَي رِهَانٍ». سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عج، ص۵۳.

همچنین از امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام نیز هیچ روایتی درباره یمانی مشاهده نمی‌شود، درحالیکه درباره سایر علائم و حوادث مرتبط با ظهور، روایاتی صادر فرموده‌اند.

بیشترین روایت صادر شده درباره یمانی؛ از امام صادق علیه‌السلام و سپس از امام باقر علیه‌السلام است و پس از ایشان، روایات مربوط به یمانی رو به کاهش رفته است، به طوری که از امام کاظم علیه‌السلام هیچ روایتی درباره یمانی وجود ندارد و از امام رضا علیه‌السلام، تنها یک روایت[۱] و از امامان پس از ایشان، هیچ روایتی درباره یمانی صادر نشده است. حتی در هیچکدام از توقیعات صادر شده از امام زمان علیه‌السلام نیز به مساله یمانی اشاره نشده است.

علاوه بر همه این موارد، پس از عرضه روایات یمانی به قرآن، هیچ شاهدی از قرآن کریم برای یمانی یافت نمی‌شود، درحالیکه آیات متعددی به سایر علائم، همچون؛ سفیانی و صیحه و خسف بیداء و ... اشاره دارد.

به عنوان نمونه می‌توان به آیات قرآن کریم درباره صیحه اشاره کرد. در روایتی آمده است:

«سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ الْآيَةَ قَالَ نَزَلَتْ فِي قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ يُنَادَى بِاسْمِهِ مِنَ السَّمَاءِ؛ حنان‌بن‌سدیر گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً سؤال کردم، فرمود: «این آیه درباره قائم آل‌محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است، که خداوند او را به نامش از آسمان صدا می‌زند».[۲]

یا در روایتی دیگر آمده است:

---

۱. «قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ خَسْفُ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيُّ وَ الدَّوَانِيُّ وَ شُعَيْبُ بْنِ صَالِحٍ وَ كَفٌّ يَقُولُ هَذَا هَذَا». إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج۵، ص۳۶۴. و در نسخه الغیبة نعمانی آمده است: «قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ السُّفْيَانِيُّ وَ الْيَمَانِيُّ وَ الْمَرْوَانِيُّ وَ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ فَكَيْفَ يَقُولُ هَذَا هَذَا». الغیبة للنعمانی، ص۲۵۳.

۲. بحارالأنوار، ج۵۲، ص۲۸۴.

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ فِيهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾؛ نداء دهنده‌ای از آسمان به نام وی فریاد می‌کند که همه اهل زمین دعوت به‌سوی او را می‌شنوند، گویند: آگاه باشید! به حقیقت حجّت خدا نزد خانه خدا آشکار شد، از او پیروی کنید که حق با او و در اوست و این است تفسیر قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾».[1]

همه این موارد، در کنار روایات معصومین علیهم‌السلام معنا پیدا می‌کند که فرمودند:

«إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ إِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ؛ زمانی که به شما روایتی رسید و برای آن شاهدی از کتاب خدا یا شاهدی از قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یافتید آنرا بپذیرید در غیر این صورت، آن کسی که آن روایت را به شما آورده است، به آن روایت سزاوارتر است(یعنی روایت به درد خودش می‌خورد)».[2]

و در روایتی دیگر؛ قید دیگری را بر این دو مورد افزوده و می‌فرماید:

«أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِداً مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ؛ یا اینکه برای آن روایت، شاهدی از احادیث امامان پیش از ما بیابید».[3]

بر اساس بررسی‌های لازم، هیچکدام از سه شرط مذکور در دو روایت فوق، در روایات مرتبط با یمانی مشاهده نگردید. بدین معنا که شاهدی از قرآن و سخنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای یمانی وجود ندارد و از طرفی، امامان پیش از امام باقر و امام

---

۱. کمال الدین، ج۲، ص۳۷۱.
۲. الکافی، ج۱، ص۶۹.
۳. رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، ص۲۲۴.

صادق علیه‌السلام نیز هیچ روایتی درباره یمانی نداشته و بلکه ائمه پس از ایشان نیز(غیر از امام رضا علیه‌السلام) صدور روایت نداشته‌اند.

نکته دوم: از مجموع هشت روایت مربوط به علائم پنجگانه ظهور؛ تنها در سه روایت نام یمانی ذکر شده و در پنج روایت دیگر نامی از یمانی به میان نیامده است که از این تعداد، تنها دو روایت به حتمی بودن یمانی تصریح داشته و روایت دیگر، مساله را مسکوت گذاشته است.

نکته سوم: مجموع روایات موجود در منابع شیعه، با واژه «یمانی»، هجده مورد است که از این تعداد، دو روایت به هدایتگر بودن یمانی تصریح داشته و بقیه روایات، هیچ توضیحی درباره شخصیت یا جایگاه یا نام و رسم یمانی به میان نیاورده‌اند. در توضیح این دو روایت گفته می‌شود:

الف: در بخشی از روایتی نسبتاً طولانی، به هدایتگر بودن یمانی تصریح کرده و تبعیت از او را لازم شمرده است. این روایت برای اولین بار در کتاب الغیبه نعمانی و سپس در قرن هشتم هجری در کتاب سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و پس از او در قرن یازدهم هجری در کتاب بحارالانوار آمده است. اینکه این روایت مورد توجه جناب کلینی در کتاب کافی و شیخ صدوق در کمال الدین و الغیبة شیخ طوسی و سایر محدثین شیعه قرار نگرفته، محل تعجب و بحث است و از این رو می‌توان آن را روایت معروض عنه دانست که مورد اعتماد محدثین و علما قرار نگرفته است.

از طرفی، راوی این روایت؛ ابن عقده است که در سلک فرقه زیدیه جارودیه بود، که معاصر یحیی بن حسین بن قاسم معروف به «الهادی الی الحق» است و به عنوان یکی از ائمه جارودیه، در صعده یمن شناخته می‌شود که با ترویج مذهب هادویه حکومت زیدی را تشکیل داد.[1]

---

۱. الافادة فی تاریخ ائمة الزیدیة، ص۱۳۶.

در بخشی از روایت مذکور، یمانی را با عنوان کسی که پرچم او هدایتگر بوده و به حق دعوت می‌کند معرفی می‌کند. تشابه لقب یحیی بن حسین با فرازی از روایت یمانی، به خاطر معاصر و هم کیش بودن راوی با مدعی، می‌تواند محل تامل واقع شود و انگیزه جعل را تقویت می‌کند.

ب: روایت مختصر دیگری درباره هدایتگر بودن یمانی وجود دارد که برای اولین بار در کتاب الارشاد شیخ مفید و سپس در کتاب اعلام الوری، نوشته طبرسی و پس از آن با فاصله‌ای قابل توجه در کتاب اثبات الهداة شیخ حر عاملی در قرن ۱۱ هجری آمده و نکته جالب اینکه این روایت، حتی در بحارالانوار هم نیامده است. بدین صورت، این روایت نیز به دلیل عدم اعتماد محدثین، به عنوان روایت معروض عنه از آن یاد می‌شود.

طبق این بررسی، هدایتگر بودن یمانی بر اساس دو روایتِ معروض عنه که دارای مشکلات عدیده است، قابل اثبات نیست و چنین روایاتی توان اعتقاد سازی برای شیعیان را ندارد. علاوه بر آن، خبر واحد نیز چنین جایگاهی ندارد و برای اخذ عقیده در امور مهم اعتقادی، نیازمند تواتر یا اخبار آحادی هستیم که به حد استفاضه رسیده و همراه با قرائن صحت باشد.چنانچه شیخ طوسی(ره) می‌گوید: «فلا یمکن اسناد ذلک الی قومٍ علماء متمیزین، و ان قال ذلک بعض غفلة اصحاب الحدیث، فذلک لا یلتفت الیه علی ما بیناه؛ اسناد دادن عمل به خبر واحد در عقائد، به گروهی از علماء ممکن نیست و اگر بعضی از غافلان از محدثین چنین بگویند به کلام ایشان نباید توجه کرد».[1]

یمانی در لغت

یَمَنِیّ؛ به اشیاء یا اشخاصی که منسوب به کشور یمن هستند اطلاق می‌شود.

---

۱. العدة فی الأُصول، ج۱، ص۱۳۰-۱۳۱.

البته می‌توان عوض از یاء مشدد در یَمَنِیّ، الف آورده و تبدیل به «یَمَان» یا یکی از دو یاء را برداشته و تبدیل به یَمَانی شود مانند: «البُرْد الیَمَانی» یا «الرَّجُل الْیَمَانِی» که در این صورت، یمانی بدون تشدید یاء تلفظ می‌شود،[۱] مگر در هنگام جمع بستن که می‌توان آن را «یَمَانِیُّون» خواند.

در روایات نیز خطاب به اهل یمن، از واژه یمانی استفاده شده است. به عنوان نمونه:

عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا يَمَانِيُّ أَفِيكُمْ عُلَمَاءُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَيُّ شَيْءٍ يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عُلَمَائِكُم ...[۲]

ناظم العقیلی در توجیه این سخن که یمانی به معنای منسوب به یمن است گفته است: «الیمانی سمّی یمانی، لأنه یمین الامام المهدی علیه‌السلام و لإنتسابه إلی الرسول محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله من تهامة و تهامة تابعة لبلاد الیمن، فالرسول یمانی و بهذا یکون محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کلهم یمانیة و کل من ینتسب إلیهم فهو یمانی، کقولنا لمن ینتسب إلی الإمام علی علیه‌السلام علوی؛ یمانی، یمانی نامیده شده، به خاطر اینکه دست راست امام مهدی علیه‌السلام است و همچنین به خاطر این است که به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منسوب است، چراکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اهل تهامه است و تهامه از توابع یمن است. لذا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اهل یمن است و از این روی، محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله همگی یمانی هستند و هر کسی که به آنان نسبت داشته باشد یمانی است. چنانچه به هر کسی که به امام علی علیه‌السلام منسوب باشد علوی می‌گوییم».[۳]

در پاسخ به توجیه ناظم العقیلی گفته می‌شود:

---

۱. مجمع البحرین، ج۶، ص۳۳۳.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام، ج۱، ص۴۰۱.

۳. الوصیة و الوصی أحمد الحسن، ص۱۴۵.

اولاً برای کسی که در انجام کارها، حکم دست راست انسان را داشته باشد، از واژه «أیمَن»[۱] استفاده می‌شود و نه یمانی! چنانچه در روایات نیز برای حضرت عیسی علیه‌السلام از این واژه استفاده شده و ایشان را وزیر دست راست امام زمان علیه‌السلام دانسته‌اند. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: «و ینزل عیسی بن مریم علیه‌السلام ... و هو وزیر الأیمن للقائم، و حاجبه و نائبه...؛ و عیسی بن مریم علیه‌السلام نازل می‌شود... و او وزیر دست راست و خدمتگذار و نائب قائم علیه‌السلام است».[۲]

ثانیاً ناظم العقیلی در این توجیه، چنین تقریر کرده است که؛ چون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منسوب به یمن است، یمانی گفته می‌شود! و این همان چیزی است که ما در صدد اثبات آن بودیم که یمانی به کسی گفته می‌شود که منسوب به یمن باشد.

ثالثاً این توجیه که چون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یمانی است و هر کسی که منسوب به ایشان باشد نیز یمانی است، سخنی بسیار سست است، که در قالب یک مثال سئوالی توضیح داده می‌شود: اگر کسی به واسطه اینکه اهل زنجان است، زنجانی نامیده می‌شود، اما آیا می‌توان به تمامی اقوام و یا کسانی که به هر طریقی به او متصل هستند، زنجانی گفت؟! بدیهی است که نمی‌توان چنین نسبتی داد و مقایسه آن با «علویّ» برای منسوبین امام علی علیه‌السلام قیاس مع الفارق است.

رابعاً اعتقاد به یمانی بودن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، از باب اینکه اهل یمن است، اساساً باطل است و استناد به سخن ابن اثیر جزری[۳] در این خصوص صحیح

---

۱. الأیمن أفعل من الیمن، و یدلّ علی تفضیل فی القوّة و الخیر و البرکة، و هذه الفضیلة و الیمن فی الطور و الوادی: «وَ نادَیْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا. مریم، ۵۲ - نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَةِ الْمُبارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ یا مُوسی. قصص، ۳۰» إنّما هی من الجهة المعنویّة و الروحانیّة الّتی تتحصّل بوقوع جریانات و وقایع روحانیّة، و فی أثر توجّهات مخصوصة إلهیّة الی هذه الأمکنة. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۱۴، ص۲۷۱. الأَیْمَن- م یَمْنَاء، ج یُمْن و أَیَامِن [یمن]: طرف راست. این واژه بر خلاف (الأَیسَر) است؛ «نَظَرَ أَیْمَنَ مِنْه»: به طرف راست خود نگاه کرد. فرهنگ ابجدی، ص۱۶۹.

۲. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم‌السلام، ج۶، ص۴۲۹.

۳. «مبارك بن محمد بن عبدالواحد شیبانی جزری موصلی» معروف به ابن اثیر، از علمای اهل سنت شافعی است.

نیست. ابن اثیر در توضیح لغت «یمن» به بخشی از حدیث «الإیمان یَمَانٍ، و الحکمة یَمَانِیَة» اشاره کرده و در توضیح و توجیه اینکه چگونه ممکن است که ایمان و حکمت، خاص و منسوب به یمن باشد، آورده است: «إنما قال ذلك لأنّ الإیمان بدأ من مکّة، و هی من تهامة، و تهامة من أرض الْیَمَنِ، و لهذا یقال: الکعبة الْیَمَانِیَةُ؛ همانا پیامبر اکرم ﷺ این سخن را به این دلیل فرمود که: ایمان از مکه آغاز شد، در حالیکه مکه بخشی از سرزمین تهامه است و تهامه نیز از سرزمین یمن است و به همین دلیل گفته می‌شود: کعبه یمانی».[1]

در پاسخ به تحلیل ابن اثیر گفته می‌شود: تهامه منطقه‌ای وسیع در شمال جزیرة العرب است که از سویی تمامی مکه و مدینه را در برگرفته و از طرفی شامل بخشی از شمال یمن شده و تمامی کشور یمن را دربر نمی‌گیرد تا مقصود ابن اثیر حاصل شود. البته در صورتی که تهامه تمامی یمن را دربر می‌گرفت، باز غرض حاصل نمی‌شد، زیرا به به صرف اینکه تهامه دربرگیرنده مکه و یمن است، نمی‌توان به اهل مکه یمنی گفت و به اهل یمن مکی!. به عنوان مثال: شهرستان تربت حیدریه و کاشمر، هر دو در محدوده خراسان رضوی و از توابع آن هستند، اما به هیچ عنوان نمی‌توان اهالی محترم تربت حیدریه را کاشمری دانست و بالعکس! اما اطلاق «خراسانی» به هر دو گروه صحیح است، کما اینکه به اهل مکه و بخشی از مردم یمن می‌توان از واژه «تهامی» استفاده کرد.

نکته: روایت مورد استناد ابن اثیر جزری در دو کتاب «الأصول الستة عشر» و «کافی»، با اختلاف در متن نقل شده است و البته عبارت «الإیمان یَمَانٍ، و الحکمة یَمَانِیَة» که شاهد مثال وی می‌باشد، منطبق با نقل کتاب کافی است.

این روایت در کتاب الأصول الستة عشر چنین آمده است:

جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَلًّى الطَّحَّانَ یَذْکُرُعَنْ بُرَیْدِ بْنِ یَزِیدَ بْنِ جَابِرٍ،

---

۱. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج۵، ص۳۰۰.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بِشْرٍ، عَنْ ابْنُ أَبِي عُيَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ، قَالَ: عَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْماً خَيْلاً وَعِنْدَهُ أَبُو عُيَيْنَةَ بْنُ حِصْنِ بْنِ حُذَيْفَةَ بْنِ بَدْرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا أَبْصَرُ بِالْخَيْلِ مِنْكَ وَقَالَ عُيَيْنَةُ: وَأَنَا أَبْصَرُ بِالرِّجَالِ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: كَيْفَ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ الَّذِينَ يَضَعُونَ أَسْيَافَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، وَيَعْرِضُونَ رِمَاحَهُمْ عَلَى مَنَاكِبِ خُيُولِهِمْ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَذَبْتَ؛ إِنَّ خَيْرَ الرِّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ، وَالْإِيمَانُ يَمَانٍ، وَأَنَا يَمَانِيٌ ...؛ روزی رسول خدا ﷺ از اسب‌ها در نزد عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر سان می‌دید. رسول خدا ﷺ به او فرمودند: من از تو اسب شناس‌ترم. عیینة عرض کرد: من نیز از تو مرد شناس‌ترم، ای رسول خدا ﷺ. پیامبر ﷺ فرمود: چطور؟ عرض کرد: بهترین مردان آنانند که تیغ بر دوش نهند و نیزه‌ها را بر شانه اسب‌هاشان گذارند و اینان مردم نجدند. پیامبر ﷺ فرمود: اشتباه گفتی! همانا بهترین مردان اهل یمن هستند و ایمان منسوب به یمن است و من نیز منسوب به یمن هستم».[1]

همین روایت در کتاب کافی بدون عبارت «أَنَا يَمَانِيٌ» بوده و آمده است:

«... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذَبْتَ بَلْ رِجَالُ أَهْلِ الْيَمَنِ أَفْضَلُ الْإِيمَانُ يَمَانِيٌ وَ الْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ وَ لَوْ لَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ...؛ پیامبر ﷺ فرمود: اشتباه گفتی! بلکه مردان اهل یمن برترهستند. ایمان و حکمت یمانی است و اگر هجرت من به مدینه نبود، اکنون مردی از اهل یمن بودم(به یمن هجرت می‌کردم)»[2]

مطلب قابل توجه اینکه در منابع اهل سنت نیز به روایات متعددی با عبارت‌های مشابه و البته بدون «أَنَا يَمَانِيٌ» اشاره شده است. به عنوان نمونه:

---

۱. الأصول الستة عشر، ص۲۵۰.
۲. الکافی، ج۸، ص۶۹.

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ اليَمَنِ، هُمْ أَرَقُّ أَفْئِدَةً وَأَلْيَنُ قُلُوبًا، الإِيمَانُ يَمَانٍ وَالحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ، وَالفَخْرُ وَالخُيَلاَءُ فِي أَصْحَابِ الإِبِلِ...؛ ابو هریره از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که حضرت فرمودند: اهل یمن به نزدتان آمد در حالی که آنان رقیق القلب‌ترین و نرم دل‌ترین مردمانند. ایمان و حکمت یمنیّ است و فخر فروشی و خود بزرگ بینی و تکبر در یاران شتر است...».[1]

❁ یمانی در روایات

در خصوص خروج فردی با عنوان «یمانی»، حدود ۱۸ نقل (با صرف نظر از رد یا تأیید) در منابع شیعی وارد شده است. از این تعداد، تنها ۲ روایت به هدایتگر بودن یمانی اشاره کرده و در سایر موارد، او را صرفاً به عنوان یک قوای نظامی و خروج کننده، که همزمان با سفیانی و خراسانی خروج خواهد کرد معرفی کرده‌اند. در این بین، تنها ۲ روایت به محتوم بودن یمانی اشاره کرده و حتی سایر روایاتی که محتومات قبل از قیام را شمارش می‌کنند، نامی از یمانی به میان نیاورده‌اند. ضمن اینکه ۱۶ روایت باقی مانده، تصریحی به مثبَت بودن شخصیت وی نداشته و علاوه بر آن، به ارتباط وی با امام مهدی علیه‌السلام، چه قبل از قیام و چه بعد از آن اشاره‌ای ندارند.

❁ هدایتگر بودن یمانی

همانطور که اشاره شد، از بین روایات مربوط به یمانی، تنها دو روایت به هدایتگر بودن یمانی تصریح کرده است. لذا به جهت روشن شدن مسأله، سزاوار است تا این دو روایت به لحاظ سندی مورد بررسی قرار گیرند.

---

۱. صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب قدوم الاشعریین و اهل الیمن، ح۲۳۸۷.

روایت اول

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام أَنَّهُ قَالَ:

«خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِي وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَنِظَامِ الْخَرَزِ يَتْبَعُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَيْلٌ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ؛ ابو بصیر از امام باقر عليه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یك سال و یك ماه و یك روز واقع خواهد شد، با نظام و ترتیبی همچون نظام یك رشته که به بند کشیده شده هر یك از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند؛ در میان پرچمها راهنماتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند، و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است، هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله نماید، پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حقّ و راه مستقیم فرا می‌خواند».[1]

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۵۳.

بررسی سند روایت

در سند این حدیث رُواتی آمده‌اند که بایستی به دقت مورد بررسی قرار گیرد. این روات عبارتند از:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ:

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید هَمْدانی، مشهور به اِبْن عُقْده، پیرو مذهب جارودیه (از فِرق زیدیه) است. اما با این حال توثیق شده است!

أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ:

این فرد در کتب رجالی ناشناخته است. آیت الله خوئی رحمه‌الله بیان ویژه‌ای را در خصوص اثبات وثاقت احمد بن یوسف آورده و سپس آن را رد کرده است. ایشان می‌فرماید:

«نظر فی تلك إلی ما ذکره النجاشی، فی ترجمة محمد بن إسماعیل بن میمون الزعفرانی، من أنه روی عنه الثقات، لکن لا دلالة لهذا الکلام علی أن کل من روی عن محمد بن إسماعیل، ثقة کما هو الظاهر؛ برخی با استناد به نظر نجاشی گفته‌اند: ثقات از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل روایت می‌کردند (چون احمد بن یوسف نیز از او نقل روایت کرده است، لذا این مساله اشاره به ثقه بودن احمد بن یوسف دارد) لکن در پاسخ می‌گوییم؛ سخن نجاشی دلالت بر این ندارد که هر کسی که از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل حدیث کرده باشد ثقه است. بنابر این نمی‌توان نتیجه گرفت که چون احمد ابن یوسف از محمد بن اسماعیل نقل روایت کرده، پس ثقه است».[1]

إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَان:

هر چند که اسماعیل بن مهران در کتب رجالی توثیق شده است، اما با این وجود گفته شده که وی از ضعفاء نقل حدیث می‌کرده است. به عنوان نمونه

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۶۷.

ابن غضائری می‌گوید: «یروی عن الضعفاء کثیراً؛ بسیار از ضعفاء نقل روایت می‌کند».[۱]

حَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ:

علی بن ابی حمزه بطائنی از وکلای امام کاظم علیه‌السلام است که با زندانی و شهادت ایشان، اموال بسیاری از آن امام علیه‌السلام را مصادره کرده و ایشان را آخرین امام معرفی نموده و بدین ترتیب فرقه واقفیه پدیدار گردید.[۲]

درباره فرزندش، یعنی حسن بن علی بن ابی حمزه گفته شده است: «کذاب، ملعون، رُویت عنه احادیث کثیره؛ دروغ‌گو و ملعون است و روایات زیادی از او نقل شده است».[۳]

همچنین ابن غضائری درباره وی گفته است: «واقف ابن واقف، ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه؛ هم خودش و هم پدرش جزو واقفیه بوده‌اند، خودش ضعیف بوده و پدرش قابل اعتمادتر از خود او است».[۴]

وُهَيْبِ بْنِ حَفْص:

این راوی از کسانی است که به مذهب واقفیه در آمده و امامت امام رضا علیه‌السلام را انکار کرد. نجاشی درباره او می‌نویسد: «روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما‌السلام و وقف؛ از امام صادق و امام باقر و امام کاظم علیهم‌السلام نقل کرده و در ایشان توقف نمود».[۵]

---

۱. ابن‌الغضائری، ج۱، ص۳۸.

۲. إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۴۰۵، ح ۷۵۹ و ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ش ۸۸۸، علل الشرائع، ج۱، ص ۲۳۵، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج۱، ص ۱۱۲، غیبت طوسی، ص ۶۴.

۳. إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۵۵۲، ش ۱۰۴۲.

۴. ابن الغضائری، ص ۵۱، ش ۳۳.

۵. رجال النجاشی، ص۴۳۱.

روایت دوم

سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: «خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَاسَانِيِّ وَالْيَمَانِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِي لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ».[۱]

این روایت مُرسله بوده و بر اساس دیدگاه اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، روایات مُرسله را قابل اعتنا نمی‌دانند.[۲] ضمن اینکه احمدالحسن و پیروانش نیز روایات مُرسله را غیر قابل استناد و اعتماد دانسته[۳] و گفته‌اند: «الروایة المرسلة لا یعمل بها بأی حال من الاحوال؛ روایت مرسله در هر صورت مورد عمل قرار نمی‌گیرد».[۴]

با صرف نظر از اشکالات سندی این دو روایت، باید توجه داشت که اکنون در مقام بررسی صلاحیت یمانی به عنوان فرد واجب الاطاعة هستیم بر اساس اذعان احمد بصری در کتاب «الوصیة المقدسة الکتاب العاصم من الضلال»، اخبار آحاد صلاحیت اعتقاد سازی نداشته و بایستی برای اطمینان از صدور قطعی روایات، به دنبال اخبار متواتر و قرائن صحت باشیم[۵]. این در حالی است که با دو خبر ضعیف درباره هدایتگر بودن یمانی، نه تنها تواتر لفظی، بلکه تواتر معنوی نیز به دست نمی‌آید.

❁ معیار شناخت یمانی

همانطور که در هیچ روایتی به چگونگی یا واجب بودن شناخت خراسانی و سفیانی توصیه نشده‌ایم، یمانی نیز همانند آنها از روایات معرفتی بی بهره می‌باشد.

---

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۷۵.

۲. شهید ثانی رحمه‌الله؛ «المرسل لیس بحجة مطلقاً». الرعایة فی علم الدرایة، ص۱۳۷.

۳. مع عبدالصالح، ص۲۸.

۴. قراءة جدیدة فی روایة السمری، ص۱۷.

۵. الوصیة المقدسة، ص۴.

لذا با توجه به عدم صدور بیان در رابطه با شناخت یمانی، هیچگونه وظیفه‌ای در قبال شناخت یمانی نداریم.

ضمن اینکه اتباع احمدالحسن با استفاده از روایتی که برای اثبات عصمت یمانی ذکر می‌کنند،[۱] بزرگترین شاخصه شناخت یمانی، دو چیز می‌تواند باشد:

الف: خروج یمانی: صرف خروج یمانی موضوعیت داشته و مشروعیت او با خروج است نه با سکون. نکته مهم‌تر اینکه حتی در صورتی که شخص یمانی قبل از خروج شناخته شود، بازهم برای اطاعت از او فوریتی نیست. چنانچه در روایت آمده است:

عیص بن قاسم می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «... بخدا سوگند آن را که شما می‌خواهید کسی نیست مگر شخصی که همه بنی فاطمه پیرامون او گرد آیند. همین که ماه رجب شد به نام خدای عزّ و جلّ به او روی آورید و اگر خواستید تا ماه شعبان هم عقب بیندازید زیانی نیست، و اگر بخواهید ماه رمضان هم فریضه روزه را در میان خانواده خود بگیرید شاید این کار موجب نیروی بیشتری برای شما گردد و البته خروج سفیانی(برای شناخت هنگامه ظهور) شما را بس است».[۲]

---

۱. عن أبی بصیر عن أبی جعفر محمد بن علی علیه‌السلام أنه قال: «... خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَنِظَامِ الْخَرَزِ يَتْبَعُ بَعْضُهُ بَعْضاً فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَيْلٌ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ...». نعمانی، الغیبة، ص۱۶۲.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام يَقُولُ... فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنِ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنِ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عَلَامَةً. الکافی، ج۸، ص۲۶۴.

توجه گردد؛ چنانچه وجوب اطاعت و نصرت یمانی فوریت داشت، به چه دلیلی امام صادق علیه‌السلام، به شیعیان اذن تأخیر و یاری تا چند ماه دیگر را داده و نشانه‌ای به نام سفیانی را ملاک قرار داده است؟

ب: همزمانی با خروج خراسانی و سفیانی: بر اساس یک روایت[۱]، خروج یمانی بایستی با خروج سفیانی و خراسانی در یک روز واقع شود. لذا شاخصه شناخت یمانی، خروج سفیانی و خراسانی است. این درحالی است که هنوز سفیانی و خراسانی خروج نکرده و خروج یمانی بایستی همزمان با خروج آنان باشد. لذا با توجه به عدم خروج خراسانی و سفیانی، ادعای یمانی بودن احمدالحسن باطل خواهد بود.

❁ محل خروج یمانی

طبق روایات، محل زندگی و خروج یمانی مورد نظر، از کشور یمن است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

روایت اول:

«وَإِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجَ السُّفْيَانِي مِنَ الشَّامِ وَخُرُوجَ الْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَ صَيْحَةً مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيه».[۲]

روایت دوم:

«وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِي مِنَ الشَّامِ وَ الْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلُ

---

۱. خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. نعمانی، الغیبة، ص۱۶۲.
۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۲۸.

غُلَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّفْسُ الزَّكِيَّة».[۱]

روایت سوم:

«وخروج اليماني من اليمن مع الرايات البيض».[۲]

و در چند روایت دیگر نیز درباره خروج فردی از یمن در هنگامه ظهور، صحبت به میان آمده و فرموده‌اند:

روایت اول:

عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام السُّفْيَانِيُّ فَقَالَ «أَنَّى يَخْرُجُ ذَلِكَ وَلَمَّا يَخْرُجْ كَاسِرُ عَيْنَيْهِ بِصَنْعَاءَ».[۳]

روایت دوم:

عَنْ عَبَّادِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِالْمَدِينَةِ ... قُلْتُ مَتَى يَكُونُ خُرُوجُهُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِذَا شَاءَ مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ قُلْتُ فَلَهُ عَلَامَةٌ قَبْلَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ عَلَامَاتٌ شَتَّى قُلْتُ مِثْلُ مَا ذَا قَالَ خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَرَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَفِتْنَةٌ تُظِلُّ أَهْلَ الزَّوْرَاءِ وَخُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ وَانْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ».[۴]

همچنین در روایات اهل سنت نیز به این مساله تصریح شده و یمانی را از کشور یمن دانسته است. برخی از روایات عبارتند از:

---

۱. همان، ص۳۳۱.
۲. کفایة المهتدی فی معرفة المهدی عليه السلام، ص۶۴۷.
۳. الغیبة للنعمانی، ص۲۷۷.
۴. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص۱۷۰.

نقل اول: «یکون بعد المهدی خلیفة من أهل الیمن من قحطان أخو المهدی فی دینه یعمل بعمله، وهو الذی یفتح مدینة الروم ویصیب غنائمها».[۱]

نقل دوم: «ویخرج القحطانی من بلاد الیمن».[۲]

نقل سوم: «یکون بعد المهدی خلیفة یمنی قحطانی یعمل بعمله».[۳]

نقل چهارم: «ثُمَّ یَخرُجُ مِن صَنعاءِ الیَمَنِ أبیَضُ کالقُطنِ اسمُهُ حسینٌ اَو حَسَنٌ فَیُذهَبُ بِخُروجِهِ غَمرُ الفِتَنِ فَهُناکَ یَظهَرُ مُبارَکاً زکیّاً وهادیاً مهدیّاً».[۴]

■ جنگ یمانی

یکی از باورهای موجود در اذهان عموم، جنگ یمانی با سفیانی است که در نهایت امر، سفیانی را شکست داده و او را خواهد کشت. این در حالی است که هیچ کدام از روایات شیعه، به این مساله اشاره نکرده و بلکه امام مهدی علیه‌السلام را کشنده سفیانی دانسته‌اند. به عنوان نمونه به برخی از روایات اشاره می‌شود:

روایت اول:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إنا و آل أبی سفیان أهل بیتین تعادینا فی الله: قلنا صدق الله و قالوا کذب الله، قاتل أبوسفیان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و قاتل معاویه علی بن ابیطالب علیه‌السلام و قاتل یزید بن معاویهٔ الحسین بن علی علیه‌السلام و السفیانی یقاتل القائم؛ ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده هستیم که به جهت خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما خداوند را تصدیق کردیم و آنها تکذیبش کردند.

---

۱. الفتن ابن حماد، ص۲۸۳.
۲. عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه‌السلام، ص۱۱۵.
۳. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر علیه‌السلام، ص۹۰.
۴. أحادیث المهدی علیه‌السلام من مسند أحمد بن حنبل، البیان، ج۱، ص۱۶۱.

ابوسفیان با پیامبر ﷺ جنگید و معاویه با علی بن ابیطالب علیه‌السلام و یزید با حسین بن علی علیه‌السلام و سفیانی نیز با قائم علیه‌السلام خواهد جنگید».[۱]

روایت دوم:

امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «لایکون ما ترجون حتی یخطب السفیانی علی أعوادها فإذا کان ذلک انحدر علیکم قائم آل محمد من قبل الحجاز؛ آنچه انتظارش را می‌کشید، رخ نخواهد داد تا این که سفیانی بر منبر خطبه بخواند. وقتی چنین شد قائم آل محمد ﷺ از سمت حجاز با شتاب به سوی شما می‌آید».[۲]

روایت سوم:

«ثُمَّ یَسِیرُ حَتَّی یَأْتِیَ الْعَذْرَاءَ هُوَ وَ مَنْ مَعَهُ وَ قَدْ أُلْحِقَ بِهِ نَاسٌ کَثِیرٌ وَ السُّفْیَانِیُّ یَوْمَئِذٍ بِوَادِی الرَّمْلَةِ حَتَّی إِذَا الْتَقَوْا وَ هُمْ یَوْمَ الْإِبْدَالِ ...؛ سپس حضرت مهدی علیه‌السلام با همراهانش به مرج عذراء در دمشق می‌آیند در حالی که بسیاری از مردم به آن حضرت پیوسته‌اند و سفیانی (بعد از عقب نشینی از عراق) در منطقه رمله فلسطین مستقر می شود تا اینکه سرانجام بین دو لشکر، درگیری پیش می آید و آن روز ابدال و دگرگونی‌ها است».[۳]

روایت چهارم:

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ثُمَّ یَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ علیه‌السلام خُذْ حِذْرَكَ فَإِنِّی أَدَّیْتُ إِلَیْكَ وَ أَنَا مُقَاتِلُكَ فَیُصْبِحُ فَیُقَاتِلُهُمْ فَیَمْنَحُهُ اللَّهُ أَکْتَافَهُمْ وَ یَأْخُذُ السُّفْیَانِیَ أَسِیراً

---

۱. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۶۷. ۲. اثبات الوصیة، ص ۲۶۷.

۳. الاختصاص، ص ۲۵۶.

فَيَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَذْبَحُهُ بِيَدِه؛ امام علیه‌السلام به سفیانی می‌فرماید: مراقب باش که من آنچه را لازم بود، به تو رساندم، و من با تو می‌جنگم. هنگامی که صبح می‌شود، امام با آنان می‌جنگد و خدا بر آنها مسلّطشان می‌کند و سفیانی اسیر می‌شود و او را می‌آورند و امام علیه‌السلام او را با دستان خودش می‌کُشد».[1]

روایت پنجم:

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ثُمَّ خَاطَبَ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ: ﴿وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا﴾ يَعْنِي إِنْ عُدْتُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عُدْنَا بِالْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ أی حبسا یحصرون فیها؛ سپس به بنی امیه خطاب کرد و فرمود: "اگر باز گردید، باز می‌گردیم"، یعنی به وسیلهٔ سفیانی دوباره به جنگ بیایید، ما نیز با قائم خاندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به جنگ می‌آییم. "و دوزخ را زندان کافران قرار داده‌ایم"، یعنی زندانی که در آن بازداشت می‌شوند».[2]

روایت ششم:

عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْس «قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوِّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّا قَدْ قَدِّرْنَا أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ: فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ: أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ؛ به نقل از معلّی بن خنیس: «نامه‌های عبدالسلام بن نعیم و سدیر و چند تن دیگر را به امام صادق علیه‌السلام رساندم و آن، هنگامی بود که سیاه‌جامگان ظهور کرده و بنی عبّاس هنوز پایدار نشده بودند و مضمون نامه، این بود

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۳۴۴.
۲. همان، ج۵۱، ص۴۶.

که: ما تقدیر را چنین می‌بینیم که این امر به تو می‌رسد. چه نظر می‌دهی؟ امام علیه‌السلام، نامه‌ها را به زمین کوبید و سپس فرمود: واه، واه! من، امام قائمِ اینها نیستم. آیا نمی‌دانند فقط اوست که سفیانی را می‌کشد؟».[1]

روایت هفتم:

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «يَهْزِمُ الْمَهْدِيُّ علیه‌السلام السُّفْيَانِيَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَغْصَانُهَا مُدْلَاةٌ فِي الْحِيرَةِ طَوِيلَةٌ؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: مهدی علیه‌السلام سفیانی را زیر درختی که در حیره است و شاخه‌هایش دراز و تا به زمین رسیده، شکست می‌دهد».[2]

همانطور که گفته شد، هیچکدام از روایات شیعه، به جنگ یمانی با سفیانی اشاره نکرده است، درحالیکه برخی سعی بر این دارند تا با استفاده از روایات متشابه، این مساله را واژگونه جلوه دهند. به عنوان مثال با استناد به روایت: «الْيَمَانِي وَ السُّفْيَانِي كَفَرَسَيْ رِهَانٍ»[3] به این نتیجه رسیده‌اند که یمانی با سفیانی خواهد جنگید، غافل از اینکه تمثیل فرسی رهان(دو اسب مسابقه‌ای که در حال پیشی گرفتن از یکدیگر هستند) برای موارد جنگ استفاده نمی‌شود، بلکه برای یاری یکدیگر یا دوشادوش بودن کاربرد دارد. فرهنگ ابجدی آورده است: «هُما كَفَرَسَيْ رِهانٍ»: این تعبیر ضرب المثلی است برای دو چیز مساوی و نزدیك بیکدیگر».[4] و در کتاب مجمع البحرین آورده است: «و کفرسی رِهَانٍ، قال الفارسی: أراد استواء الأمرین کاستواء فرسی السباق».[5]

بنابراین، این تمثیل حاکی از همطرازی است و گویای جنگ نمی‌تواند باشد. چنانچه درباره یمانی و خراسانی آمده است: «إِذْ أَقْبَلَتْ خَيْلُ الْيَمَانِي وَ الْخُرَاسَانِي

---

۱. الکافی، ج۸، ص۳۳۱.
۲. بحار الأنوار، ج۵۲ ص۳۸۶.
۳. الغیبة للنعمانی، ص۳۰۵.
۴. فرهنگ ابجدی، ص۴۴۴.
۵. مجمع البحرین، ج۶، ص۲۵۸.

يَسْتَبِقَانِ كَأَنَّهُمَا فرسی رِهَانٍ».[۱] این روایت اشاره به همدوشی و همیاری یمانی و خراسانی داشته و گویای وقوع جنگ میان دو لشگر مذکور نیست.

برای تایید این برداشت می‌توان به سایر روایات نیز اشاره کرد. به عنوان نمونه در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «إِنَّ الْعَالِمَ وَالْمُتَعَلِّمَ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَفَرَسَي رِهَانٍ يَزْدَحِمَانِ؛ همانا عالم و دانشجو در پاداش یکسان هستند و روز قیامت مانند دو اسب مسابقه‌ای که کنار یکدیگرند و به هم می خورند می آیند».[۲]

نکته دیگر اینکه: سفیانی هنگام خروج، وارد کور خمس میشود و تمامی آن مناطق را فتح میکند، چنانچه یمانی بنای جنگ و مقابله با سفیانی را داشته باشد، نقش متقابل یمانی در برابر سفیانی مشخص نیست و معلوم نشده که در کجا وارد جنگ با سفیانی خواهد شد!

جهت روشن شدن مساله به مراحل خروج سفیانی اشاره می‌شود:

مرحله اول: روز خروج سفیانی از وادی یابس در سوریه در ماه رجب؛

مرحله دوم: روز خروج سفیانی برای تسلط بر مناطق پنجگانه شام؛

مرحله سوم: روز خروج سفیانی برای تسلط و جنگ در منطقه قرقیسیا؛

مرحله چهارم: روز خروج سفیانی برای حمله به عراق؛

مرحله پنجم: روز خروج سفیانی برای حمله به بغداد و کوفه.

با این توصیف، کدام‌یک از مراحل خروج سفیانی، با خروج یمانی همزمان است؟ به‌عبارت‌دیگر، کدام‌یک از این خروج‌های سفیانی، با خروج یمانی همزمان خواهد شد؟

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۲۷۴.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص۳.

عصمت یمانی

یکی از مسائلی که احمد بصری در صدد اثبات آن بر آمده، بحث عصمت یمانی است.[۱] لذا با استناد به تعابیر استفاده شده در روایت منسوب به امام صادق علیه‌السلام[۲] سعی بر آن دارد تا چنین القاء شود که این تعابیر سزاوار معصومین علیهم‌السلام بوده و امام صادق علیه‌السلام به مناسبت عصمت یمانی، او را با چنین تعابیری معرفی کرده است.[۳]

در پاسخ به این ادعا گفته می‌شود:

اولاً عصمت مسأله‌ای نیست که با اجتهاد دیگران در خصوص شخصیتی ثابت شده یا رد گردد. لذا بایستی نصوصی باشد تا فرد یا افرادی را به عنوان معصوم معرفی کرده و به آن تصریح کند. به عنوان نمونه:

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَایَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فَإِذَا انْقَضَی الْحُسَیْنُ فَابْنُهُ عَلِیٌّ فَإِذَا انْقَضَی عَلِیٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَی مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَی جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَی فَإِذَا انْقَضَی مُوسَی فَابْنُهُ عَلِیٌّ فَإِذَا انْقَضَی عَلِیٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَی مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِیٌّ فَإِذَا انْقَضَی عَلِیٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَی الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِیَ لَمْ أَسْمَعْ بِهِنَّ قَطُّ قَالَ لِی یَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِی وَ إِنْ نُهِرُوا أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءُ أَخْیَارٌ؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: امامان بعد از من دوازدهم نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی

---

۱. المتشابهات، ج۴، ص۴۳.

۲. عن الامام الصادق علیه‌السلام، قال: «... ولیس فی الرایات أهدی من رایة الیمانی و هی رایة هدی، لأنه یدعوا الی صاحبکم. فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم. و إذا خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رایته هدی و لا یحل لمسلم أن یلتوی علیه. فمن فعل ذلک فهو من أهل النار لأنه یدعوا الی الحق و الی طریق مستقیم.» نعمانی، الغیبة، ص۱۶۲.

۳. یمانی موعود حجت الله، ص۱۱۹.

که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند»[1]

ثانیاً هیچگاه نمی‌توان بر اساس توصیه‌ها و سفارشات یا حتی دستورات الزام آور معصومین علیهم‌السلام در خصوص اطاعت از فردی، به عصمت آن فرد پی برد. چراکه مکرراً در تاریخ مشاهده شده است که حضرات معصومین علیهم‌السلام فردی را به مسئولیت مهمی گمارده و مخالفت با او را جایز ندانسته‌اند، اما هیچگاه از این دستور خاص، عصمت آن فرد برداشت نشده است. به عنوان نمونه؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از سرکشی عده‌ای از لشگر أسامة بن زید بن حارثة فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ؛ خداوند لعنت کند کسی را که با فرماندهی اسامه مخالفت کند».[2] ضمن اینکه بر اساس شهادت تاریخ، اسامة بن زید عاقبت به خیر نشد و از دفاع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کناره گیری کرد.[3]

ثالثاً باید توجه داشت که مهم‌تر از آنچه در توصیف یمانی در روایات آمده، پیرامون علماء دین در عصر غیبت نقل شده است که در برخی روایات، آنان را به

---

۱. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمّة الإثنی عشر، ص۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج۳۰، ص۴۳۲ و إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۳، ص۳۷۲ و المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه‌السلام، ص۱۱۶.

۳. و فرقة اعتزلوا الحرب و هم صنفان: و من هؤلاء القوم الذین اعتزلوا الحرب علی هذه الجهة عبد الله بن عمر و سعد بن أبی وقّاص و محمّد بن مسلمة و أسامة بن زید. مسائل الإمامة، ص۱۷۹

عنوان دعوت کننده و راهنمایی کننده به سوی امام دوازدهم علیه‌السلام، مرزبانان دین، عَلم هدایت و ناخدای کشتی هدایت شیعیان در عصر غیبت، سرپرست ایتام آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی شده و کسانی را که از علماء می‌گریزند و از آنان دوری می‌کنند را گرفتار در عذاب دانسته و آنان را بی ایمان می‌دانند. لذا همین اوصاف، با هدایتگر بودن پرچم یمانی(أهدَی الرّایات) و حرام بودن مخالفت با او (لا یحل لمسلم أن یلتوی علیه) در تعارض بوده و در صورتی که احمد بصری بخواهد با روایات مربوط هدایت‌گر بودن یمانی، عصمت و برتری او را ثابت کند، با این حساب علمای آخرالزمان به این درجه مستحق‌تر خواهند بود زیرا عبارات صادر شده در خصوص آنان قوی‌تر و صریح‌تر است! و حال آنکه تاکنون هیچکدام از علمای اسلام ادعای عصمت خود را نداشته و نخواهند داشت. بنابراین تلاش احمد بصری برای اثبات عصمت یمانی مشکلی را حل نخواهد کرد.

به عنوان نمونه به چند روایت صادر شده در خصوص علمای آخرالزمان اشاره می‌گردد:

روایت اول

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ علیه‌السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَالْمُنْقِذِينَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُمُ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّيعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ؛ اگر در دوران غیبت قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله علمائی نبودند که مردم را به سوی امام زمان علیه‌السلام هدایت و راهنمایی کنند و با حجت‌های الهی از دینش دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دامهای شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی‌ها نجات بخشند کسی در دین خدا پا برجا نمی‌ماند و

همه مرتد می‌شدند؛ ولی آنان رهبری دلهای شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می‌کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می‌دارد. بنابراین آنان نزد خدا والاترین انسانها هستند».[۱]

روایت دوم

وَقَالَ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام: «العُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسُ وَعَفَارِيتُهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ. أَلَا فَمَنِ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا، وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ؛ علماء شیعیان ما، مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده‌اند، و از حمله آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از (عقاید وآموزه های) خود را ندارند جلوگیری می‌کنند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان جلوگیری می‌نمایند. آگاه باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار داده‌اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان ومجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می‌کنند. زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می‌باشند».[۲]

روایت سوم

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه‌السلام: «يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ

---

۱. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری عليه‌السلام، ص۳۴۴.
۲. همان، ص۳۴۳.

آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِی لِضُعَفَاءِ مُحِبِّیهِ وَمَوَالِیهِ قِفْ حَتَّی تَشْفَعَ لِکُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْکَ؛ روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد ﷺ! ای هدایت کننده ضعفاء و دوستداران آل محمد ﷺ! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن».[1]

روایت چهارم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَیَأْتِی زَمَانٌ عَلَی أُمَّتِی یَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ کَمَا یَفِرُّ الْغَنَمُ عَنِ الذِّئْبِ فَإِذَا کَانَ کَذَلِکَ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَی بِثَلَاثَةِ أَشْیَاءَ الْأَوَّلُ یَرْفَعُ الْبَرَکَةَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَالثَّانِی سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ سُلْطَاناً جَائِراً وَالثَّالِثُ یَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْیَا بِلَا إِیمَانٍ؛ به زودی زمانی برای مردم فرا رسد که از علماء فرار می‌کنند چنانچه گوسفند از گرگ می‌گریزد. در آن صورت خداوند آنان را به سه چیز مبتلا می‌کند: اول: برکت را از اموالشان بر می‌دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر آنان مسلط می‌گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می‌روند».[2]

❁ پرچم‌های هدایت کننده

قطعا پرچم هدایت در دست اهل بیت علیهم‌السلام است و کسی جز آنان هدایتگر نیستند، مگر آنکه کسی یا کسانی گمارده آنان بوده و مشروعیت جایگاه او را با اخبار متواتر به ما بیان فرموده باشند.

البته باید به این موضوع توجه داشت که انسان‌های هدایت کننده، در هر عصری وجود دارند و روایات فراوانی به وجود آنان تصریح کرده است که در زمان غیبت امام مهدی علیه‌السلام مردم را به راه امام علیه‌السلام راهنمایی کرده و از شر گمراهی و

---

۱. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه‌السلام، ص۳۴۴.

۲. مستدرک الوسایل، ج۱۱، ح۱۳۳۰۱.

گمراه کنندگان نجات می‌دهند. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «لَولا مَن یَبقی بَعدَ غَیبة قائِمُکُم مِنَ العُلَماءِ الدّاعین اِلَیهِ، وَالّدالّین عَلَیهِ، وَالذّابّینَ عَن دینِهِ بِحُجَجِ اللّهِ، والمُنقِذینَ لِلضُّعَفاءِ مِن عِبادِ اللّهِ مِن شِباکِ اِبلیسَ و مَرَدَتِه، لَما بَقِیَ اَحَدُ اِلّا اِرتَدَّ عَن دینِ اللّهِ. وَلکِنَّهُم یمسِکُونَ اَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفاءِ الشّیعةِ کَما یُمسِکُ صاحِبِ السَّفینَةِ سُکّانَها، اُولئِکَ هُمُ الاَفضَلُونَ عِندَ اللّهِ عَزَّوجَلَّ؛ اگر پس از غیبت قائم آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برخی از علما وجود نداشتند که به سوی قائم علیه‌السلام دعوت کنند و مردم را به حضرتش سوق دهند و از دینش با استدلالهای الهی حمایت کنند و بندگان ضعیف خدا را از افتادن در دام ابلیس و یارانش، رهایی بخشند، پس به تحقیق هیچ‌کس نمی‌ماند جز این که از دین خدا بر می گشت. ولی آن عالمان، زمام قلوب ضعفای شیعه را می گیرند همانگونه که ناخدای کشتی، سکّان و فرمان کشتی را می‌گیرد. پس آنها نزد خدای عزّ و جلّ از همه برترند».[1]

بدیهی است که همین علماء، برای نظام بخشی به امور و دفاع همه جانبه از شیعیان، حق برپایی حکومت دارند اما نکته اینجاست که اگر همین افراد بخواهند، مردم را به بیعت با امام مهدی علیه‌السلام فرابخوانند و پیش از ظهور امام علیه‌السلام پرچمی به نام قائم علیه‌السلام برافرازند، در این صورت، بیعت کننده و بیعت دهنده هر دو در طاغوت هستند.

چنانچه در روایات آمده است: «کُلُ رَایَةٍ تُرفَعُ قَبلَ رَایَةِ الْقَائِمِ علیه‌السلام صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛ هر پرچمی که قبل از پرچم قائم علیه‌السلام برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است».[2]

علاوه بر ممانعت از پیوستن به چنین پرچم‌هایی که گمراه کننده هستند، شیعیان را به انتظار و به پیوستن به پرچم قائم علیه‌السلام سفارش فرموده‌اند. به عنوان نمونه به روایتی اشاره می‌شود که فرمود:

---

۱. الاحتجاج طبرسی، ج۲، ص ۲۶۰.
۲. الغیبة للنعمانی، ص۱۱۴.

«وَإِيَّاكَ وَشُذَّاذاً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنَّ لِآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ رَايَةً وَلِغَيْرِهِمْ رَايَاتٍ فَالْزَمِ الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ رَجُلًا أَبَداً حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَايَتُهُ وَسِلَاحُهُ فَإِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍ وَيَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ فَالْزَمْ هَؤُلَاءِ أَبَداً وَإِيَّاكَ وَمَنْ ذَكَرْتُ لَكَ...؛ امام باقر علیه‌السلام به جابر جعفی فرمود: از قیام کنند گان خاندان پیامبر بر حذر باش! چرا که برای آل محمد و علی فقط یک پرچم حق وجود دارد و برای دیگران پرچم‌هایی است. پس از جایت تکان نخور و از هیچ کدام از قیام کنندگان تبعیت نکن تا اینکه مردی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام را ببینی که همراهش عهد[1] و پرچم و سلاح نبی خدا ﷺ است. پس همانا عهد نبی خدا ﷺ به دست امام سجاد علیه‌السلام رسید و سپس به دست امام باقر علیه‌السلام رسید و این است سخن خدا که فرمود: وَ يَفْعَلُ اللهُ ما يَشاءُ پس تا او را ندیده ای از جایت تکان نخور و دنبال هیچ پرچمی نرو و هر آنچه را گفتم مراقبت کن».[2]

همانطور که گفته شد، پیش از ظهور قائم علیه‌السلام هیچ پرچم هدایت کننده و منتسب به امام مهدی علیه‌السلام بلند نخواهد شد و تنها پرچم هدایت کننده در هنگامه ظهور، پرچم امام مهدی علیه‌السلام است که همان پرچم رسول خدا ﷺ

---

۱. عهدالنبی ﷺ؛ در قالب کتابی مختوم به پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و ماموریت اوصیاء آن حضرت ابلاغ شده و در روایات به این مساله تصریح شده است. «دَفَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ علیه‌السلام صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِاثْنَيْ عَشَرَ خَاتَماً وَ قَالَ فُضَّ الْأَوَّلَ وَ اعْمَلْ بِهِ وَ ادْفَعْهَا إِلَى الْحَسَنِ علیه‌السلام يَفُضُّ الثَّانِيَ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام يَفُضُّ الثَّالِثَ وَ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؛ یونس بن یعقوب از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «رسول خدا ﷺ صحیفه سربسته‌ای را با دوازده مُهر به امیر المؤمنین علیه‌السلام سپرد و فرمود: اولین مُهر را بشکن و آن صحیفه را باز کن و بدانچه در آن (نوشته شده) عمل کن و سپس آن را به حسن علیه‌السلام تحویل بده تا مُهر دوم را بشکند و بدانچه در آن است عمل کند، و سپس آن را به حسین علیه‌السلام تحویل دهد تا او نیز مهر سوم را شکسته و به آنچه در آن است عمل کند و سپس به ترتیب به تمامی فرزندان حسین علیه‌السلام تحویل داده شود». الغیبة للنعمانی، ص۵۴.

۲. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۶۴.

می‌باشد. چناچه امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ هَذِهِ رَايَةٌ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ؛ این پرچم را کسی جز قائم علیه‌السلام بعد از من بر نخواهد افراشت».[۱]

امام مهدی علیه‌السلام بر اساس روایات معتبر شیعه، پرچم قیام را در مکه بر می‌افرازد و از آنجا حرکت خود را شروع می‌کند. چنانچه فرموده‌اند:

«ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَكُونَ فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ قُلْتُ وَمَا الْحَلْقَةُ قَالَ عَشَرَةُ آلَافِ رَجُلٍ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهُزُّ الرَّايَةَ الْجَلِيَّةَ وَيَنْشُرُهَا وَهِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله السَّحَابَةُ...؛ سپس از مکه خروج می‌کند تا اینکه در میان حلقه قرار می‌گیرد.راوی سئوال کرد که حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد که جبرائیل علیه‌السلام از سمت راست او و میکائیل علیه‌السلام از سمت چپ او می‌آیند. سپس پرچم آشکار خود را برافراشته می‌کند و آن را منتشر می‌کند و آن پرچم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است که نامش سحابه است».[۲]

امام مهدی علیه‌السلام پس از آغاز حرکت خود از مکه، به نجف آمده و باری دیگر؛ پرچم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌افرازد. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«يَقْدَمُ الْقَائِمُ علیه‌السلام حَتَّى يَأْتِيَ النَّجَفَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ جَيْشُ السُّفْيَانِي وَأَصْحَابُهُ وَالنَّاسُ مَعَهُ وَذَلِكَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ فَيَدْعُوهُمْ وَيُنَاشِدُهُمْ حَقَّهُ ...؛ قائم علیه‌السلام می آید تا به نجف اشرف می‌رسد. از کوفه سپاهیان و یاران سفیانی به سوی او میروند ومردم نیز با او همراه هستند و این واقعه در روز چهارشنبه خواهد بود. حضرت آنها را دعوت کرده ودرباره حق خود با آنها گفتگو کند».[۳]

پس از آغاز قیام، عده‌ای از یاران حضرت علیه‌السلام به اقالیم مختلف زمین اعزام

---

۱. الغیبة للنعمانی، ص۳۰۷.
۲. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۳۰۷.
۳. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۳۸۷.

می‌شوند تا مردم را هدایت کرده و به سوی امام علیه‌السلام فراخوانند. چنانچه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كَفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَ لَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانْظُرْ إِلَى كَفِّكَ وَ اعْمَلْ بِمَا فِيهَا؛ زمانی که قائم علیه‌السلام قیام کند، به تمامی اقلیم‌ها و سرزمین‌ها نمایندگانی فرستاده و به آنان می‌فرماید: شرح وظایف تو در کف دستت است، پس زمانی که با مسأله‌ای مواجه شدی و پاسخ آن را نفهمیدی و حکم آن را ندانستی، به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است عمل کن».[1]

آنان دارای پرچم‌های فاتحانه‌ای هستند که بدون پیروزی به سوی امام علیه‌السلام بازگشت نخواهند داشت. در روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ قَالَ هذا [هَذِهِ] نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ علیه‌السلام إِذَا خَرَجَ تَعَمَّمَ وَ صَلَّى عِنْدَ الْمَقَامِ وَ تَضَرَّعَ إِلَى رَبِّهِ فَلَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ أَبَداً؛ آیه أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ؛ این آیه درباره قائم علیه‌السلام نازل شده است، آن زمانی که عمامه بر سر گذاشته و در میان مقام ابراهیم علیه‌السلام نماز خوانده و بر خداوند تضرع می‌کند، تااینکه هیچ پرچمی به سوی او با شکست باز نخواهد گشت».[2]

همچنین برخی به دعوت امام علیه‌السلام لبیک گفته و مردم را به سوی ایشان هدایت می‌کنند که روایات متعددی به این مساله تصریح می‌کند:

روایت اول:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ يَسْتَجِيبُ لِلْإِمَامِ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّصَارَى إِجَابَةً فَيَهْدِمُ بِيعَتَهُ وَ يَدُقُّ صَلِيبَهُ. فَيَخْرُجُ بِالْمَوَالِي وَ ضُعَفَاءِ النَّاسِ فَيَسِيرُونَ إِلَى

---

۱. همان، ص۳۱۹.

۲. بحار الأنوار، ج۵۱، ص۵۹.

النُّخَيْلَةِ بِأَعْلَامِ هُدًى فَيَكُونُ مَجْمَعُ النَّاسِ جَمِيعاً فِي الْأَرْضِ ...؛ مردی از اهل نجران که دعوت امام علیه‌السلام را اجابت می‌کند. وی اولین مسیحی است که کلیسایش را خراب کرده و صلیب را می‌شکند و با همراهی ضعفاء و بردگان خروج کرده و با برافراشتن پرچم‌های هدایت کننده به سمت نخیله می‌رود و آنجا محل اجتماع همه مردم در زمین می‌شود».[1]

روایت دوم:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيَلْقَى أَهْلُ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَطْرِيداً وَ تَشْرِيداً فِي الْبِلَادِ، حَتَّى تَرْتَفِعَ رَايَاتٌ سُوْدٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَ، وَ يُقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ، فَيُعْطُونَ الَّذِي سَأَلُوا، فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ مِنْكُمْ - أَوْ مِنْ أَبْنَائِكُمْ - فَلْيَأْتِهِمْ وَ لَوْ حَبْواً عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّهَا رَايَاتُ هُدًى، يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً؛ خداوند آخرت را در برابر دنیا برای ما اهل بیت انتخاب کرده است و همانا به زودی اهل بیت من پس از من تنها و آواره خواهند شد تا اینکه از سوی مشرق، پرچم‌های سیاه به اهتزاز در آیند. آنان حق را مطالبه کنند اما به آنها داده نشود، پس از آن می‌جنگند تا پیروز شوند. در این هنگام آنچه را که می‌خواهند به آنان داده شود. اگر کسی از شما یا فرزندانتان آنان را درک کرد، پس به سوی آنها بروید، ولو به صورت سینه خیز بر روی برف، چرا که آنها پرچم‌های هدایت هستند که به مردی از اهل بیت من تحویل داده می‌شود که او دنیا را پر از عدل و داد می‌کند ،همانطور که پر از ظلم و جور شده است».[2]

---

۱. سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه‌السلام، ص۵۳.

۲. دلائل الإمامة، ص۴۴۶.

روایت سوم:

«فَتَخْرُجُ رَايَةُ هُدًى مِنَ الْكُوفَةِ فَتَلْحَقُ ذَلِكَ الْجَيْشَ فَيَقْتُلُونَهُمْ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ وَيَسْتَنْقِذُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ السَّبْيِ وَالْغَنَائِمِ؛ در آن هنگام یک پرچم هدایت از کوفه خارج می‌شود و آن سپاه را دنبال می‌کنند، و همه آنها را نابود می سازند و حتی گزارشگری را از آنها باقی نمی‌گذارند و آنچه در دست آنهاست غنیمت می‌گیرند و اسیران را نجات می‌دهند».[1]

در این بین، با برخی از روایات مواجه می‌شویم که درباره انصار امام مهدی علیه‌السلام صحبت می‌کنند که مردم را به حق دعوت می‌کنند:

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«تُرْبَةُ قُمَ مُقَدَّسَةٌ وَ أَهْلُهَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ لَا يُرِيدُهُمْ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا عُجِّلَتْ عُقُوبَتُهُ مَا لَمْ يَخُونُوا إِخْوَانَهُمْ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ جَبَابِرَةَ سَوْءٍ أَمَا إِنَّهُمْ أَنْصَارُ قَائِمِنَا وَ دُعَاةُ حَقِّنَا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ اعْصِمْهُمْ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَ نَجِّهِمْ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ؛ تربت قم مقدّس است و مردم قم از مایند و ما هم از آنانیم، هیچ ستمگری قصد بد به اهل قم نمی‌کند مگر اینکه عذاب او جلو می افتد تا وقتی که مردم به برادران خود خیانت نکنند، ولی وقتی که خیانت کنند خداوند ستمگران را بر آنان مسلّط می کند. آنان یاران قائم ما و دعوتگران به حق ما هستند، سپس امام سرش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا آنان را از هرفتنه ای مصون بدار و از نابودی نجات بخش».[2]

همچنین در روایتی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است:

«رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبَرِ الْحَدِيدِ لَا تُزِلُّهُمُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا يَمَلُّونَ مِنَ الْحَرْبِ وَ لَا يَجْبُنُونَ وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ مردی از قم، مردم را بسوی حق دعوت می کند، گروهی

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۲، ص۱۸۶.
۲. همان، ج۵۷، ص۲۱۸.

با او همراه می‌شوند که همانند پاره‌های آهن هستند، که بادهای تند آنان را نمی‌لغزاند، و از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند، و بر خدا توکّل می‌کنند، و عاقبت خیر برای پرهیزکاران است».[1]

سخن پایانی اینکه؛ بر اساس روایات شیعه و سنی، وجود شخصیتی با عنوان یمانی که از کشور یمن خارج شده و در هنگامه ظهور نقش ایفا خواهد کرد اثبات می‌شود اما این دسته از روایات، اشاره‌ای به سفارت یمانی از جانب امام مهدی علیه‌السلام یا فرزندی ایشان برای امام علیه‌السلام یا جنگ او با سفیانی نداشته و در مجموع، جایگاه ویژه‌ای را از او به مخاطب معرفی نمی‌کند و دو روایت موجود درباره یمانی که او را هدایتگر دانسته و اطاعت از او را لازم می‌داند، به علت نداشتن تواتر و اعتبار حدیثی، قادر به اعتقاد سازی نشده و نهایتاً می‌تواند در کنار سایر روایات مربوط به یمانی قرار گرفته و اصل وجود چنین شخصیتی را اثبات کند.

پرسش‌های درس

۱. وضعیت یمانی را در روایات معصومین علیهم‌السلام تشریح کنید.
۲. آیا یمانی هدایتگر است؟ به چه دلیل؟
۳. معیار شناخت یمانی در روایات چیست؟
۴. آیا می‌توانیم عصمت یمانی را بپذیریم؟ به چه دلیل؟

---

۱. بحار الأنوار، ج۵۷، ص۲۱۶.

درس دوازدهم

عدد اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

احمد بصری تعداد ائمه و اوصیاء پیامبر ﷺ را به ۲۴ تن رسانده و خود را امام سیزدهم میداند و بر این باور است که یازده امام نیز پس از او خواهد آمد! به عنوان مثال در کتاب الوصیة المقدسة الکتاب العاصم من الضلال، درباره جایگاه مهدی اول گفته است: «مقامه؛ خلیفة من خلفاء الله و إمام من أئمة اهل البیت علیهم‌السلام ؛ مقام او این است که خلیفه‌ای از خلفای خدا و امامی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام است»[1] و درباره مقام یمانی گفته است: «و هو إمام مفترض الطاعة من الله؛ او امام واجب الاطاعة از سوی خداست»[2]

در موارد متعددی از کتاب‌های اتباع احمدبصری به امامت او و به عنوان امام سیزدهم تصریح کرده‌اند. به عنوان نمونه: عبدالرزاق الدیراوی در کتاب ما بعد الاثنی عشر اماماً، ذیل عبارت (الإمام الثالث عشر هو القائم) گفته است: «وردت روایات کثیرة تدل علی أنّ الإمام الثالث عشر هو قائم آل محمد ﷺ ؛ روایات زیادی دلالت بر این دارند که امام سیزدهم همان قائم آل محمد ﷺ است».[3]

همچنین علاء السالم در کتاب قبل الطوفان الثانی احمد الموعود، ذیل عبارت (القائم احمد... الثالث عشر من الأئمة الأربعة و العشرین) گفته است: «نعرف أن احمد هو الشیخ و الإمام الثالث عشر؛ دانستیم که همانا احمد، همان شیخ و امام سیزدهم است».[4]

---

۱. الوصیة المقدسة، صفحه ۶۳

۲. المتشابهات، ج۴، ص ۴۶.

۳. ما بعد الاثنی عشر اماماً، ص ۷۱.

۴. قبل الطوفان الثانی احمد الموعود، ص ۳۹.

ناظم العقیلی نیز درباره انحصار عدد امامان پس از پیامبر اکرم ﷺ گفته است: «لا یوجد دلیل شرعی یحصر الامامة فی اثنی عشر اماماً، بل الادلة الشرعیة متواترة علی استمرار الامامة بعد الامام المهدی علیه‌السلام فی ذریته المهدیین الاثنی عشر؛ هیچ دلیل شرعی پیدا نمی‌شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی علیه‌السلام در نسل دوازده‌گانه مهدیین دارد».[1]

در مقابل، باور شیعه امامیه، که برگرفته از روایات صحیحه و معتبره است؛ تعداد اوصیاء را در ۱۲ تن منحصر کرده و حضرت حجت بن الحسن علیه‌السلام را آخرین وصی و جانشین پیامبر ﷺ می‌داند. چنانچه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«یا علی أنا أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم أنت یا علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم الحجة بن الحسن الذی تنتهی إلیه الخلافة و الوصایة ویغیب مدة طویلة، ثم یظهر ویملأ الأرض عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما؛ ای علی! من به مؤمنین نسبت به خودشان سزاوارترم، سپس تو سزاوارتری، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس حجت بن الحسن، همان کسی که خلافت و وصایت با او به پایان میرسد (یعنی پس از او خلیفه و وصی دیگری نیست). مدت طولانی غایب می‌شود، سپس ظهور کرده و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانطور که از ظلم و جور پر شده است».[2]

---

۱. الاربعون حدیثا فی المهدیین ذریه القائم علیه‌السلام، ص۷. ۲. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۲، ص۲۳۴، ح۸۱۲.

شیخ حر عاملی در کتاب الفوائد الطوسیة، درباره اعتقاد امامیه گفته است: «إن الأحادیث المعتبرة و الروایات الصحیحة المتواترة صریحة فی حصر الأئمة فی إثنی عشر علیهم السلام و أن الثانی عشر منهم خاتم الأوصیاء و الأئمة و الخلفاء؛ همانا احادیث معتبر و روایات صحیح متواتر، تصریح بر این دارند که تعداد ائمه در دوازده تن منحصر شده و همانا دوازدهمین آنان پایان دهنده اوصیاء و امامان و خلفاء است»[1].

حفظ این عدد و اعتقاد بر آن تا جایی اهمیت دارد که منکر یا تحریف کننده آن را کافر و از و از ولایت اهل بیت علیهم السلام خارج شده می‌دانند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْأَئِمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله اثْنَا عَشَرَ نُجَبَاءُ مُفَهَّمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِداً أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِداً خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ؛ امامان بعد از پیامبر ما دوازده تن هستند، که همه آنان نجیب و آموخته شده می‌باشند. هر کس، یکی از تعداد آنان را کم یا زیاد کند، از دین خدا خارج شده و از ولایت ما بهره‌ای نمی‌برد».[2]

همچنین در روایت دیگری آمده است:

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكِرُ لَهُمْ كَافِرٌ؛ امامان بعد از من دوازده تن هستند، که اولشان علی بن ابی طالب است و آخرشان قائم، آنان خلفاء و اوصیاء و اولیاء من و حجت‌های خدا بر امتم بعد از من هستند. هر کس به آنان اعتراف کند مومن و هر که اینها را انکار نماید کافر است».[3]

---

۱. الفوائد الطوسیة، ص۱۱۷.
۲. الإختصاص، شیخ مفید، ص۲۳۳.
۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۵۹.

و در روایتی دیگر آمده است: «أَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى عليه‌السلام فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنْكِرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَهْذِي بِأَنَّهُ لَمْ يُولَدْ وقائل يقول إِنَّهُ مات وقَائِلٍ يَكفُرُبقولهِ إِنَّ حادی عَشَرَنا كانَ عقيماً وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَصَاعِداً وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ؛ امام صادق عليه‌السلام فرمود: ...اما در غیبت عیسی عليه‌السلام، یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است پس خداوند آنها را تکذیب کرد بقولش «و نکشتند او را و به صلیب نکردند او را» و لکن غیبت قائم نیز این چنین است. زیرا عده‌ای به خاطر طولانی شدن غیبت قائم که گروهی انکار خواهند کرد. پس کسی هزیان گوید که او متولد نشده، گوینده‌ای دیگر این کلام کفر آمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است و گوینده‌ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است و گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدا پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید».[1]

❁ روایات اثنی عشر

همانطور که گذشت، تمامی اخبار صادر شده از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، عدد ائمه را دوازده تن دانسته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

روایت اول

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: جُندب بن جُناده یهودی در خیبر به

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴.

محضر رسول اکرم ﷺ وارد شد(پس از پرسش چند سئوال اسلام آورد) و عرض کرد: ای محمد ﷺ، به من از اوصیاء و جانشینانت خبر بده تا به آنها متمسک شوم. پیامبر ﷺ فرمود؛ ای جندب! همانا اوصیاء بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: ای رسول خدا! همانطور که در تورات آمده است تعداد نقباء دوازده نفر بودند. پیامبر ﷺ فرمود: ائمه بعد از من نیز دوازده نفر هستند. جندب گفت آیا تمامی آنها در یک زمان خواهند آمد؟ ایشان فرمودند: نه! ولکن آنها پشت در پشت خواهند آمد... جندب پرسید: اسامی آنها چیست؟ فرمودند: نه نفر از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند. مهدی نیز از آنها است[1]. زمانی که مدت امامت حسین تمام شد، پسرش علی به امامت بعد از او قیام می‌کند و... حسن برای امامت قیام می‌کند که فرزند او امین خوانده می‌شود. سپس غائب می‌شود از آنها امامشان. جندب گفت ای رسول خدا! حسن غائب می‌شود؟ فرمودند: نه! ولکن فرزندش حجت غائب می‌شود. پرسید: ای رسول خدا اسمش چیست؟ فرمود: اسمش گفته نمی‌شود تا اینکه ظهور کند».[2]

---

۱. یعنی مهدی نیز یکی از آن نه نفر است.

۲ . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي... بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدَبُ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَاةِ قَالَ نَعَمْ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ كُلُّهُمْ فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُمْ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ ... وَ مَا أَسَامِيهِمْ فَقَالَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ وَ يُلَقَّبُ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاظِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالنَّقِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَ لَكِنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللهُ». خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، ص۶۰.

روایت دوم

«إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي مَا لِقَوْمٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ امام حسن علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: این امر (امامت) را پس از من دوازده امام مالك شوند، که نه تن آنان از صلب حسینند، و خداوند علم و فهم مرا به آنها عنایت و مرحمت فرموده، هر گروهی که مرا درباره ایشان اذیت می‌کنند، خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند».[1]

روایت سوم

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ؛ عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که می‌فرمود: پیشوایان بعد از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین علیه‌السلام می‌باشند و نهمین آنها مهدی‌شان است».[2]

روایت چهارم

«الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ؛ ابی سعید از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که می‌فرمود: امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان قائم شان است، خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد وای بر کسی که آنان را دشمن دارد».[3]

---

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر، ص۱۶۶. ۲. همان، ص۲۳.

۳. همان، ص۳۰.

روایت پنجم

«... فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً قَالَ بَلْ فِيهِ وَ فِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيِّنْهُمْ لِي قَالَ عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمُ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا قُلْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَوَاءً لَمْ تُزَدْ وَ لَمْ تُنْقَصْ؛ امیرالمومنین علیه‌السلام در پاسخ نامه معاویه فرمود: ... پس از نزول آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً﴾ سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این آیات تنها درباره علی علیه‌السلام نازل شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: بلی! درباره علی علیه‌السلام و اوصیائم تا روز قیامت! سلمان عرض کرد: ای رسول خدا روشن کن برایم. فرمود: علی علیه‌السلام که برادر و وصی و وارث و خلیفه ام در امتم و ولی هر مومنی پس از من است و یازده امام از فرزندان او. اولین آنان فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری است. آنان همراه قرآن و قرآن همراه آنان است که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. سپس ۱۲ تن از رزمندگان بدر به پا خواسته و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که این سخن را همانگونه که گفتی از رسول خدا ﷺ شنیدیم، همینطور بوده، چیزی کم یا زیاد نشده است».[1]

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۷۰.

روایت ششم

«...أخی والأحد عشر إماما من أوصیائی إلی یوم القیامة، کلهم هادون مهدیون أول الأوصیاء بعد أخی الحسن، ثم الحسین، ثم تسعة من ولد الحسین...؛ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم و یازده امام تا روز قیامت اوصیاء من هستند، همه آنان هدایت کننده و هدایت شده هستند. اولین وصی بعد از برادرم؛ حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام است».[1]

روایت هفتم

«أَنَا سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ إِنَّ أَوْصِیَائِی بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من سید انبیاء و علی بن ابی طالب سید اوصیاء هستیم و همانا عدد اوصیاء بعد از من دوازده است. اولین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنان قائم علیه السلام است».[2]

روایت هشتم

«إِنَ خُلَفَائِی وَ أَوْصِیَائِی وَ حُجَجَ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ أَخِی وَ آخِرُهُمْ وَلَدِی قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَخُوكَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ قِیلَ فَمَنْ وَلَدُكَ قَالَ الْمَهْدِیُّ الَّذِی یَمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْیَوْمَ حَتَّی یَخْرُجَ فِیهِ وَلَدِیَ الْمَهْدِیُّ فَیَنْزِلَ رُوحُ اللَّهِ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ فَیُصَلِّیَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَ یَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ؛ همانا خلفاء و اوصیای من و حجّت‌های خدا بر مردم، بعد از من، دوازده نفر هستند. اوّل آنها، علی

---

۱. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۲، ص۲۴۷.
۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۶۴.

و آخرشان فرزندم مهدی علیه‌السلام است. گفته شد ای رسول خدا! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه‌السلام. باز پرسیده شد: فرزندت کیست؟ فرمود: او مهدی است که زمین را از عدل پر می‌کند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است. قسم به خدایی که مرا به نبوت برگزید، اگر از دنیا باقی نماند مگر به اندازه یک روز، خداوند آن یک روز را بقدری طولانی می‌کند تا فرزندم مهدی خروج کند. سپس حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌خواند و شرق و غرب عالم را به نور خدا روشن کرده و حکومت خود را بر جهان می‌گستراند».[1]

روایت نهم

«أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛ من سید انبیاء و علی بن ابی طالب علیه‌السلام سید اوصیاء است، همانا اوصیاء من پس از من، دوازده تن هستند که اولین آنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و آخرین آنان قائم علیه‌السلام است».[2]

❁ تعارض روایات

با مراجعه به منابع شیعی، با سه دسته روایت متعارض در بحث عدد اوصیاء مواجه می‌شویم:

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۸۰. مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، المقدمة، ص۸. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۳۹۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج۲، ص۵۰۷. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۲، ص۸۴. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشرعلیهم السلام، ترجمه رسولی محلاتی، عربی، ص۲۳۵. بحار الأنوار، ج۵۱، ص۷۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۸۰.

۱. عدد اوصیاء پیامبر اکرم ﷺ دوازده تن است :

این روایات با عبارت: اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً (۳۵ مرتبه)، اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَة (۴۱۳ مرتبه)، اثْنَیْ عَشَرَ خَلِيفَة (۱۳۸ مرتبه)، اثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً (۱۵۷ مرتبه)، اثْنَیْ عَشَرَ وَصِيّاً (۴۱ مرتبه)، اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً (۲۱۶ مرتبه) در کتب حدیثی شیعه نقل شده است.

۲. عدد اوصیاء سیزده تن است:

در مجموع ۱۶ روایت در منابع شیعی آمده است که عدد اوصیاء را ۱۳ تن دانسته است. که اغلب این روایات گرفتار تصحیف شده و یا موضوعه هستند. که برخی از آنها در ادامه، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۳. عدد اوصیاء ۲۴ تن است:

تنها یک روایت، عدد اوصیاء را ۲۴ تن دانسته است. که سند و دلالت آن مورد بررسی قرار گرفت و ضعف آن اثبات شد.

در مواجهه با این سه دسته روایت، اولین کار، تعیین میزان اعتبار(مرجحات خبریه) طرفین است. چنانچه اعتبار یکی از سه روایت متعارض به هر دلیلی بیشتر (راجح) از دیگری بود، روایت ضعیف(مرجوح) کنار گذاشته می‌شود و به آن روایتی که ذی المزیة است عمل می‌شود.

اینجا سئوالی مطرح میشود که آیا نمی‌توان بر اساس قاعده «الجمع مهما أمكن أولى من الطّرح»[1] هر سه دسته از روایات متعارض را بپذیریم و در نهایت بیشترین تعداد را برای اوصیاء در نظر بگیریم؟

در پاسخ گفته می‌شود: قاعده مذکور در صورت تعادل دو دلیل یا خبر متعارض مورد استفاده قرار می‌گیرد. زمانی که دو روایت متعارض، از حیث اعتبار

---

۱. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ص ۴۵

روایت هیچ ترجیحی به یکدیگر نداشته باشند، در آن صورت می‌توان تا جایی که امکان دارد، هر دو روایت متعارض را جمع کرده و هیچکدام کنار گذاشته نشود.

اما در باب «تراجیح» اجازه چنین کاری را نداشته و باید راجح بر مرجوح مقدم شده و آن دیگری کنار گذاشته شود. این ترجیح در سه صورت قابل تصور است:

۱. یا ترجیح و مزیة در سند روایت است؛ مانند صفات و شهرت راوی،

۲. یا ترجیح در جهت صدور است؛ مانند تقیه یا مخالفت با عامه،

۳. گاهی این ترجیح از ناحیه دلالت حدیث است؛ مانند موافقت با کتاب.

این سه شاخصه از روایات متعددی استخراج شده است. به عنوان نمونه:

عمر بن حنظله می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم... «اگر آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان، اختلاف حدیث شما بود چه کنیم؟ فرمود: حکم درست آن است که حدیث را عادلتر و فقیه‌تر و راستگوتر و پرهیزکارتر آنها گفته باشد و به حکم آن دیگری اعتنا نشود. گفتم: اگر هر دو عادل و پسندیده نزد اصحاب باشند و هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشد، چه کنند؟ فرمود: توجه شود به آن روایت که مورد اتفاق نزد اصحاب باشد به آن حدیث عمل شود و حدیث دیگری که تنها و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود زیرا آنچه مورد اتفاق است تردید ندارد».[1]

آنچه برایند بررسی این سه دسته روایات می‌باشد، ترجیح و ذی المزیة بودن دسته اول از روایات معتبر شیعه است که تصریح به ۱۲ وصی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. البته اتباع احمد بصری سعی بر آن دارند با استفاده نادرست از قاعده «اثبات شیء نفی ما عداه نمی‌کند»[2] این حصر را شکسته و احتمال وجود اوصیاء تا عدد ۲۴ را تقویت کنند. در پاسخ به آنان گفته می‌شود:

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷.

۲. بودن چیزی، دلیل نبودن چیز دیگر نیست.

اولاً اگر بنا بر استفاده از این قاعده باشد؛ شما هم نمی‌توانید تعداد اوصیاء را در ۲۴ منحصر کنید، زیرا اثبات شی نفی ما عداه نمیکند.

ثانیاً این قاعده در اثبات حصر عدد کاربرد ندارد. لذا اگر کسی اثبات کرد که در این خانه یک نفر وجود دارد، نمی‌شود گفت بر اساس این قاعده عقلی ممکن است دو نفر باشند. یا اگر با ادله قطعی اثبات کنیم که خدا یکی است، نمی‌شود در پاسخ به قائلین به وحدانیت خدا به این قاعده متمسک شویم و بگوییم خدا دوتا است. همچنین در اثبات اینکه فلانی از یک پدر متولد شده، نمی‌شود گفت که ممکن است دو پدر داشته باشد، زیرا اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند! لذا وقتی اثبات شد که پیامبر ﷺ دوازده وصی دارد، نمی‌شود گفت که بر اساس این قاعده ۱۳ یا ۲۴ وصی دارد!

باید توجه داشت که کاربرد این قاعده در مواردی مانند اثبات صفات یا اثبات شیئیت و... است. به عنوان مثال: اگر اثبات شد که حسن حسود نیست، آیا میشود گفت که دزد هم نیست؟ یا اگر اثبات شود؛ پلنگ در جنگل زندگی می‌کند، آیا می‌شود گفت که شیر در جنگل زندگی نمی‌کند؟ یا اگر اثبات شود که قرمز رنگ است، آیا می‌شود گفت؛ پس زرد رنگ نیست؟ یا اگر اثبات شود که یک عدد است، آیا می‌شود گفت دو عدد نیست؟ در همه این موارد می‌گوییم؛ اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

❁ ابهام زدایی از چند حدیث

برخی روایات که مستمسک جریان احمد بصری است و از آن وجود ۱۳ وصی را استنباط می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ **بررسی روایت اصبغ بن نباته**

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَ رَغْبَةً مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ «لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْماً قَطُّ وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ قَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ...؛ اصبغ بن نباته گوید: خدمت امیر المؤمنین عليه‌السلام آمدم و دیدم آن حضرت متفکر است و زمین را خط میکشد، عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چرا شما را متفکر میبینم و بزمین خط میکشی، مگر بآن (خلافت در روی زمین) رغبت کرده‌ای؟ فرمود: نه، بخدا، هرگز روزی نبوده که بخلافت یا بدنیا رغبت کنم، ولی فکر می‌کردم در باره مولودی که فرزند یازدهم من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنان که از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و سرگردانی است (هر زمانی در شهری بسر می‌برد) که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند، عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال است».[1]

احمد بصری با استناد به یکی از نسخه‌های چاپی این روایت، که بخشی از روایت را به صورت «ظَهْرِ الْحَادِيَ عَشَر» و بدون یاء آورده، گفته است: «الحادی عشر من ولد امیرالمؤمنین عليه‌السلام هو الامام المهدی عليه‌السلام و الذی من ظهره هو المهدی الاول من المهدیین الإثنی عشر و هو وصی و رسول الامام المهدی عليه‌السلام؛ یازدهمین از فرزندان امیرالمومنین عليه‌السلام، امام مهدی عليه‌السلام است و آن کسی که از پشت

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۳۸.

ایشان است، همان مهدی اول از مهدیین دوازدگانه و همان وصی و رسول امام مهدی علیه‌السلام است».[۱]

اولاً پیش از ورود به بررسی و پاسخ این سخن گفته می‌شود: احمد بصری با استناد به حدیث موسوم به وصیت در صدد اثبات ۲۴ وصی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود در حالی که این گونه روایات، به فرض اینکه مثبِت ۱۳ وصی باشند، با ادعای اصلی احمد بصری(۲۴ وصی) سازگاری ندارد.

ثانیاً این روایت با سه متن متفاوت نقل شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد:

متن اول

فَكَرَّتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُون؛ به مولودی فکر می‌کنم که از نسل من و یازدهمین فرزند است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند».[۲]

متن دوم

«فَكَرَّتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا

---

۱. الجواب المنیر، ج۱، ص۵۶.

۲. الامامة والتبصرة، باب الغیبة ص۱۳۰ و الکافی، الجزء الاول فی باب الغیبة ص۳۳۸ و الجزء الاول فی باب الغیبة ص۳۳۸ و کتاب کمال الدین، ص۳۸۹ باب ما اخبر به أمیر المؤمنین علیه‌السلام من وقوع الغیبة، حدیث اول و کتاب (الغیبة)، باب ۴، حدیث ۴، باب ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر إماماً و مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج۴، ص۴۳ و ۵ نسخه خطی از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه‌الله.

قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ؛ به مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین فرزند من است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند».[1]

متن سوم

«وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا قَوْمٌ، وَ يَهْتَدِي بِهَا آخَرُونَ؛ به مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین است. او همان مهدی است که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پُر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه‌هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می‌شوند».[2]

در عبارت اول؛ (من ظهری، الحادی عشر من ولدی) و در عبارت دوم؛ (من ظهر الحادی عشر من ولدی) آمده و در عبارت سوم؛ (من ظهر الحادی عشر) بدون «وُلدی» ذکر شده است.

جهت تبیین اختلاف نسخ به موارد ذیل توجه گردد:

اولاً؛ قرائت اول در تمام نسخه‌های خطی که این روایت را نقل کرده‌اند وجود دارد. مانند: غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۱۲۰۶)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۹۰)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۳۷۵۸)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره ۳۷۶۴)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره۱۴۳۸۲)،

---

۱. شیخ مفید، نسخه چاپی الاختصاص، ص۲۰۹ باب اثبات امامة الاثنی عشر.

۲. دلائل الامامة ص۵۳۰ باب معرفة ما ورد من الاخبار فی وجوب الغیبة و إعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص۴۲۵.

اختصاص شیخ مفید (کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف)، کمال الدین و تمام النعمة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره۲۹۳۶)، غیبت نعمانی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره۱۷۵۴)، اثبات الوصیة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره۲۵۵۰).[۱]

ثانیاً؛ در قرائت دوم لفظ (ظهر الحادی عشر) دلالت بر این ندارد که موصوف فرزند امام باشد بلکه منعوت خود امام است. چنانچه در ذیل همین روایت در کتاب الاختصاص به آن نکته اشاره کرده و افزوده‌اند: قوله «من ولدی» لیس بیاناً للحادی عشر فان المهدی علیه‌السلام هو ابن التاسع من ولده علیه‌السلام بل «من» تبعیضیه أی ان الامام الحادی عشر هو من ولدی».[۲]

ثالثاً؛ متن سوم بدون عبارت «ولدی» ذکر شده است، لذا هیچ اشاره‌ای به این ندارد که مراد از یازدهمین، یازدهمین از اوصیاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است یا یازدهمین از فرزندان علی علیه‌السلام.

گذشته از همه این موارد؛ در بخشی از این روایت، مدت زمان غیبت قائم علیه‌السلام معین شده و آمده است: «سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ؛ شش روز یا شش ماه یا شش سال». نکته قابل توجه اینکه این مدت زمان، با زمان فرار و مخفی شدن احمد بصری، که از آن با عنوان غیبت یاد می‌کنند سازگاری ندارد و تا کنون بیش از ۱۲ سال از درگیری پادگان الزرگه و مخفی شدن احمد بصری می‌گذرد! لذا اتباع احمد به هیچ وجه نمی‌توانند به این حدیث استناد کنند.

■ بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیباً

در متن روایت آمده است:

«مِنْ وُلْدِيَ اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا

۱. رسول ابلیس، ص۶۲ - ۷۴.
۲. الإختصاص، ص۲۰۹.

عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً؛ امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: از فرزندانم دوازده نقیب و نجیب و محدث و تفهیم شده است که آخر آنان قائم بر حق است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، کما اینکه با ظلم و جور پر شده است».[1]

در نگاه اول؛ از این روایت چنین استفاده می‌شود که تمامی دوازده امام علیهم السلام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند و چون امیرالمومنین علیه السلام جزو ائمه معصومین علیهم السلام بوده و از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، با این حساب، عدد امامان سیزده تن خواهد بود. در پاسخ به این برداشت که مستمسک اتباع احمد بصری شده، گفته می‌شود:

اولاً؛ این روایت در سایر منابع، به شکل دیگری نقل شده است. که به دو مورد اشاره می‌گردد:

الف. روایتی که به جای «اثنی عشر» از عبارت «احد عشر» استفاده شده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْرا».[2]

ب. روایتی که به جای «من ولدی» از عبارت «من اهل بیتی» استفاده شده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَؤُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً».[3]

ثانیاً؛ هرچند، یازده تن از ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند، اما از باب تغلیب، تمامی ائمه اثنی عشر را از اولاد و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آورده‌اند. چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به آن تصریح شده و علی علیه السلام را از ذریه آن حضرت دانسته است.

---

۱. الکافی، ج۱، ص۵۳۴.
۲. الأصول الستة عشر، ص۱۳۹.
۳. تقریب المعارف، ص۴۱۹.

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُوسَوِيِّ الْقَاضِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الضَّبِّيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَزِيدَ السَّمَّانِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام قَالَ: دَخَلَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله... فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ «قَالَ لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ هُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ الْقَائِمُ تَاسِعُهُمْ يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ».[1] امام حسین عليه‌السلام می‌فرماید: مرد اعرابی به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده و عرض کرد: ای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا مطلع کن آیا بعد از تو نبی دیگری خواهد آمد؟ «فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم. لکن بعد از من امامانی از ذریه من هستند که عدالت را برپا خواهند کرد. شمارش آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل است. اولین آنها علی بن ابی طالب عليه‌السلام است که امام و جانشین پس از من است. سپس پیامبر دست خود را بر سینه من گذاشت و فرمود: نُه نفر از امامان، از نسل این است و قائم عليه‌السلام نهمین نفر آنان است و در آخر الزمان دین را برپای خواهد کرد».

همچنین روایتی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند پیامبر را همان قائم عليه‌السلام معرفی کرده، از باب تغلیب می‌باشد که در غیر این صورت عدد امامان معصوم عليهم‌السلام سیزده نفر خواهد شد! این درحالی استکه اولاً؛ در متن روایت؛ علی عليه‌السلام را نیز در جمع فرزندان حضرت شمارش کرده‌اند. ثانیاً؛ نام امام غائب و نام پدر ایشان در متن روایت مشخص شده است. ثالثاً؛ مشابه همین روایت از بیان ائمه معصومین عليهم‌السلام صادر شده است که پنجمین از فرزندان هفتمین را

---

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۱۷۳.

امام قائم و غائب دانسته‌اند.[۱] لذا بر اساس این روایت، نمی‌توان به امام غائبی که سیزدهمین باشد معتقد شد. بنابراین، پنجمین فرزند از هفتمین فرزندان رسول خدا ﷺ امام دوازدهم علیه‌السلام خواهد بود.[۲]

■ بررسی حدیث جابر ابن عبدالله انصاری

در یکی از نسخه‌های موجود، حدیث جابر بن عبدالله انصاری به نقل از لوح حضرت زهرا علیهاالسلام، عدد اوصیاء رسول اکرم ﷺ را دوازده نفر از اولاد حضرت زهرا علیهاالسلام نقل می‌کند. احمدالحسن با استفاده از این نسخه، خودش را نفر دوازدهم از فرزندان آن حضرت علیهاالسلام دانسته و این روایت را دلیل حقانیت خود می‌شمارد. در پاسخ به این اشکال گفته می‌شود:

اولاً این روایات به چهار صورت نقل شده است که احمدبصری جهت سوء استفاده از آن، تنها به یک نوع از آنها متمسک شده است تا از این طریق بتواند به اغراض خود دست یابد. این چهار روایت عبارتند از:

---

۱. وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) قَالَ: «إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلُكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا فَتَهْلِكُوا لَا بُدَّ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْه». مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص۳۲۵

۲. وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْجِعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ الْجُنْدُ نَيْسَابُورِي عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيّاً وَ سِبْطَيْنِ فَمَنْ وَصِيُّكَ ... أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَى عَلِيٍّ ثُمَّ قَالَ ع وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنُ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرٌ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى وَ مُوسَى يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُ إِلَى ابْنِهِ الْقَائِمِ ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللهُ وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ ص فَقَالَ رَافِعاً صَوْتَهُ الْحَذَرَ إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۱۴۷.

الف. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را ۱۱ نفر دانسته و تعداد نام‌های «علی» را در آن چهار علی شمارش کرده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قُدَّامَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يُغْشِي الْأَبْصَارَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْماً ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي آخِرِهِ وَ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءَ فِي طَرَفِهِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ فَقُلْتُ أَسْمَاءُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوَّلُهُمُ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّداً مُحَمَّداً مُحَمَّداً فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَ عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ؛ امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالیکه لوح نورانی مقابلش بود. در آن لوح ۱۲ اسم بود که سه اسم در رو و سه اسم در پشت و سه اسم در آخر و سه اسم در حاشیه اش بود. شمارش کردم دیدم درحالیکه ۱۲ اسم بودند. پس عرض کردم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اسامی اوصیاء است. اولین آنها پسر عمویم و یازده تن دیگر فرزندانم هستند که آخرین آنها قائم علیه السلام است. جابر گفت: پس در بین آنها سه محمد و چهار علی دیدم».[1]

ب. روایتی که عدد اوصیاء را ۱۲ نفر دانسته و تعداد نام‌های «علی» را در آن چهار علی شمارش کرده است. در این روایت عبارت «من ولده» ذکر نشده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ امام باقر علیه السلام به

---

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۳۹۴ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۴۶ و وسائل الشیعة، ج۱۶، ص۲۴۵ و کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۱۱ و بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۰۱.

نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسماء اوصیاء در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان».[۱]

ج. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان را ۱۲ دانسته اما در شمارش تعداد نام «علی» به چهار علی اشاره کرده است. این بدین معناست که علی بن ابی طالب علیه السلام را داخل در این ۱۲ اوصیاء دانسته است. زیرا در بین فرزندان امیرالمومنین ۳ علی وجود دارد. نه ۴ علی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا. فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛ امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندانش در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان».[۲]

د. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را ۱۲ دانسته و تعداد نام «علی» را در بین آنان ۳ علی دانسته است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ علیه السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ؛ امام باقر علیه السلام به نقل از جابر

---

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۴۷، خصال، ج۲، ص۴۷۸ و من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۱۸۰ و کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۶۹.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۲۶۹ و الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۴۶ و إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۳۸۶ و کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج۲، ص۴۴۸ و وسائل الشیعة، ج۱۶، ص۲۴۴.

بن عبدالله انصاری می‌فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندانش در مقابلش بود. پس شمارش کردم و ۱۲ تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و سه تن علی بود».[۱]

اولاً با توجه به وجود نسخه بدل در این روایت، احمدالحسن دچار ترجیح بلا مرجِح شده و با در نظر نگرفتن سایر روایات، از روایت چهارم استفاده کرده است.[۲]

ثانیاً احمدالحسن با استفاده از روایت موسوم به وصیت، عدد اوصیاء را ۲۴ تن می‌داند و حال آنکه بر اساس روایت مورد تمسک خود در لوح جابر، عدد اوصیاء را ۱۳ تن دانسته و به کم و بیش اعتقادی ندارد. با این وجود دچار تعارض عددی شده و بایستی برای حل این مساله پاسخگو باشد.

پرسش‌های درس

۱. یک روایت در خصوص حصر عدد اوصیاء در دوازده تن بیان کنید.
۲. یک روایت درباره نفی زیادت از عدد اثنی عشر بیان کنید.
۳. توجیه احمد بصری درباره روایت اصبغ بن نباته چیست؟
۴. توجیه احمد بصری برای روایت لوح جابر چیست؟
۵. نحوه استفاده اتباع احمد از قاعده اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند، چگونه است؟

---

۱. الکافی، ج۱، ص۵۳۲.
۲. الطریق الی دعوة الیمانیة، ص۱۴۵.

درس سیزدهم

مهدویّت و قائمیّت

احمد بصری در زعم باطل خود، مهدویت و قائمیت را از امام مهدی علیه‌السلام سلب کرده و خود را مهدی اول و قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته و می‌گوید: «القائم هو المهدی الاول و لیس الامام المهدی علیه‌السلام؛ قائم همان مهدی اول است، نه امام مهدی علیه‌السلام».[1]

در پاسخ به این دو ادعای باطل، مسأله شخصیه بودن مهدویت و قائمیت امام مهدی علیه‌السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد:

❁ مهدویّت

مَهدی، اسم مفعول ثلاثی مجرّد از ریشه هَدَی به معنای هدایت شده است. چنانچه ابن اثیر در نهایة آورده است: «مهدی یعنی آن کس که خدا، به راستی وی را به راه حق برده است».[2] همچنین در کتاب مجمع البحرین و مطلع النیّرین به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «مهدی کسی است که خدایش به سوی حق رهنموده است».[3] این اسم، در اصطلاح روایی، معنای خاص خود را داشته و حاکی از وجود شخصیت‌های هدایت شده‌ای است که از آنان با عنوان «مهدی» یاد می‌شود.

---

۱. المتشابهات، ج۴، ص۴۴، سئوال ۱۴۴.
۲. النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۲۴۴.
۳. مجمع البحرین و مطلع النیّرین، ج۱، ص ۴۷۵.

با توجه به روایات معصومین علیهم‌السلام همه امامان در عصر خود، مهدی بوده و به عنوان حجّت و فرستاده خداوند، مردم را هدایت می‌کردند. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خطاب به سلیم بن قیس هلالی فرمود:

«يَا سُلَيْمُ إِنَّ أَوْصِيَائِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ وُلْدِي أَئِمَّةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُّونَ؛ ای سلیم! همانا اوصیاء من یازده نفر از فرزندانم هستند که تمامی آنان امامان هدایتگر و مهدی هستند».[1]

اما آنچه در این مجال مورد بحث می‌باشد، اشاره اجمالی به مسأله شخصیّه بودن مهدویت امام دوازدهم علیه‌السلام در عصر حاضر است که روایات متعددی بر آن تصریح کرده‌اند. لذا لقب «مَهدی» مختص امام دوازدهم علیه‌السلام بوده و تمامی روایاتی که پیرامون ظهور حضرت و با عناوین «الْمَهْدِي مِنْ آلِ مُحَمَّد[2]، الْقَائِمُ الْمَهْدِي[3]، مَهْدِيُ هَذِهِ الْأُمَّة[4]، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِيُ الْأُمَّة[5]، مَهْدِيُ أُمَّتِي[6]، الْمَهْدِيَ[7]، مَهْدِيَ[8]» صادر شده‌اند، تصریح به امام دوازدهم علیه‌السلام دارند که به برخی از این روایات اشاره می‌گردد:

روایت اول

وَعَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه‌السلام قَالَ: «لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَرْسَلَ مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ مَرْحَباً بِعَبْدِيَ الْمُخْتَارِ لِنُصْرَةِ دِينِي وَ إِظْهَارِ أَمْرِي وَ مَهْدِيِ خَلْقِي...؛ امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: هنگامی که خداوند

---

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲؛ ص۸۲۴.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۶۴.
۳. همان، ص۱۴۶.
۴. همان، ص۸۱.
۵. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۷۶۳.
۶. همان، ۹۱۰.
۷. کمال الدین و تمام النعمه، ج۱، ص۲۶۰.
۸. الکافی، ج۱، ص۲۴۴.

مهدی این امت را بر من بخشید، دو فرشته از جانب آسمان فرستاد تا وی را عرش بردند. خداوند فرمود: مرحبا به بنده من. کسی که اختیاردار نصرت و یاری از دین من بوده و امر مرا آشکار می‌کند و هدایت کننده خلق من است».[۱]

روایت دوم

وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: «إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ... قُلْتُ: يَا سَيِّدِي مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ... قَالَ أَنَا السَّابِعُ، وَابْنِي عَلِيٌّ الرِّضَا الثَّامِنُ، وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ التَّاسِعُ، وَابْنُهُ عَلِيٌّ الْعَاشِرُ، وَابْنُهُ الْحَسَنُ حَادِيَ عَشَرَ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ سَمِيُّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَكُنْيَتُهُ الْمَهْدِيُ الْخَامِسُ بَعْدَ السَّابِعِ؛ امام کاظم عليه‌السلام فرمود: زمانی که پنجمین از فرزندان هفتمین نباشد، خدا را خدا را که مراقب دین خود باشید. راوی پرسید؛ ای آقای من. پنجمین از هفتمین کیست؟ فرمود: من هفتمین هستم و فرزندم رضا هشتمین و فرزندش محمد نهمین و فرزندش علی دهمین و فرزندش حسن یازدهمین است و فرزندش محمد که جدش رسول خدا به این نام نامیده و کنیه اش مهدی است. که می‌شود پنجمین از هفتمین».[۲]

روایت سوم

بِسنده عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: «الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

---

۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار عليهم‌السلام، ج۶، ص۱۶۵.
۲. همان، ص۳۶۱.

امامان بعد از من دوازده هستند که نه امام از فرزندان حسین علیه‌السلام بوده و نهمین آنان مهدی آنها است».[۱]

روایت چهارم

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ مَنْدَةَ بسنده عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام «يَا حُسَيْنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْهُمْ مَهْدِيُ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ أَبُوكَ فَالْحَسَنُ بَعْدَهُ فَإِذَا سُمَّ الْحَسَنُ فَأَنْتَ فَإِذَا اسْتُشْهِدْتَ فَعَلِيٌّ ابْنُكَ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَجَعْفَرٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَمُوسَى ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَعَلِيٌّ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ ابْنُهُ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُجَّةُ بَعْدَ الْحَسَنِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای حسین! نه امام از فرزندان تو به وجود می‌آیند. یکی از آنان مهدی این امت است. پس زمانی که پدرت شهید شد، حسن علیه‌السلام بعد از ایشان و زمانی که حسن مسموم شد تو و زمانی که تو شهید شدی پسرت علی و زمانی که علی رفت پس محمد و زمانی که محمد رفت پس فرزندش جعفر و زمانی که جعفر رفت فرزندش موسی و زمانی که موسی رفت فرزندش علی و زمانی که علی رفت فرزندش محمد و زمانی که محمد رفت فرزندش علی زمانی که علی رفت فرزندش حسن و زمانی که حسن رفت پس فرزندش حجت بعد از حسن است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده است».[۲]

---

۱. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص۲۳. ۲. همان، ص۶۱.

بررسی روایت تولد مهدی از مدینه

احمد بصری با استفاده از روایتی از کتاب مسند أحمد بن حنبل، سعی در اثبات دو مهدی دارد. در این روایت که زادگاه آن حضرت را مدینه دانسته است، محلی برای سوءاستفاده جریان احمدالحسن شده و می‌گویند که در آن روایت؛ مَدینه را باید مُدَینه خواند که دلالت بر محل ولادت احمدالحسن از روستای مُدینه دارد. در این روایت که در منابع اهل سنت آمده است می‌خوانیم:

«المهدی مولده بالمدینة من أهل بیت النبیّ صلی الله علیه و آله، و اسمه اسم نبیّ...؛ محل تولد مهدی مدینه و از اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله بوده و اسمش اسم نبی است».[1]

اولاً این روایت در تعارض با روایات شیعی بوده و بر اساس تمامی روایات معتبر شیعه، محل تولد امام مهدی علیه السلام در سامرا است. در ثانی، چنانچه احمد بخواهد این روایت را به خودش نسبت دهد، گفته می‌شود: از حدود هزار سال پیش، به مجموعه‌ای از چند روستا[2] در بصره عراق «الجزائر» گفته می‌شد که از جمله آنها روستای «الهویر» و «المُدینه» است و محل تولد و زندگی احمدالحسن در روستای الهویر است که در چهار کیلومتری روستای المُدینه قرار گرفته و حد فاصل بین روستای الهویر و روستای المُدینه، دجلة البصرة قرار دارد. بنابراین دلیلی بر این سخن وجود ندارد که او را متولد مُدینه دانست و روایت مذکور را به او تطبیق داد.[3]

---

۱. أحادیث المهدی علیه السلام من مسند أحمد بن حنبل، البیان، ج۱، ص۱۳۸.

۲. روستاهای: الهویر، المُدینه، السوق، الجزره، البوشاوی، الکصوان، الحسین، الخلیفة، الفرج، السواد، السعید، الیعقوب، البدران، المویل، المیرعثمان، النصیری، الشروق، العلوان، العبارة، الحیادر، نهرصالح، المعبر، العلی، الشاهین، الحاج حمدی، البوحلوة، البوغزلان، الجیبوت، السودان، الجلال، الجنانیة، الوحید، الجدیع، الحدادیة، العباس، السلیم، باهله، بنی منصور.

۳. توضیح بیشتر بر اساس نقشه منطقه در سایت http://borouj.ir

❁ قائمیّت

مسأله قائمیت، امری تعیّن یافته در شخص امام دوازدهم علیه‌السلام بوده و حتی کسانی را که پیش از قیام امام دوازدهم علیه‌السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت می‌گیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده‌اند. چنانچه در روایاتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

«كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه‌السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش می‌کند».[1]

همچنین فرموده است:

«يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ علیه‌السلام فَبَيْعَةُ كُفْرٍ وَنِفَاقٍ وَخَدِيعَةٍ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُبَايِعَ لَهَا وَالْمُبَايَعَ لَهُ؛ ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه‌السلام بیعت با کفر و نفاق و نیرنگ است. خدا بیعت‌کننده و بیعت‌گیرنده را لعنت کند».[2]

این دو روایت، تصریح به شخصی بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد علیه‌السلام، هیچ فردی نمی‌تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد علیه‌السلام از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمد بصری که خود را مُمهّد ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سراياالقائم» و برافراشتن پرچم «البیعه لله» جایز نمی‌باشد.

اگر برای برخی سئوال ایجاد شود که با این مبنا، آیا تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز شامل همین حکم خواهد شد یا نه؟ در پاسخ گفته می‌شود: آنچه در این

---

۱. الکافی، ج۸، ص۲۹۵.
۲. مختصر البصائر، ص۴۴۲.

خصوص جائز نمی‌باشد، ادعای قیام به نام قائم آل محمد علیه‌السلام و اخذ بیعت از مردم برای ایشان است تا با این بهانه شعار حکومت امام سر داده شود، به جهت تبیین بحث درباره جمهوری اسلامی باید به نکاتی توجه داشت که عبارتند از:

اولاً؛ حاکم و قائم دو مقوله جدا از هم است، بدین معنا که لزوماً قائم بایستی از جانب خدا باشد اما درباره حاکم چنین الزامی وجود ندارد.

ثانیاً؛ حق انتخاب حاکم در زمان غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام بر عهده مردم بوده و جمهوری اسلامی ایران نیز بر پایه حرکت مردمی بر علیه ظلم و جور شاهنشاهی برپا شده است.

ثالثاً؛ هیچگاه جمهوری اسلامی، به نام قائم علیه‌السلام از کسی بیعت نگرفته و پرچم خود را پرچم امام معرفی نکرده است. لذا جمهوری اسلامی، حکومت فقیه عادل و جامع الشرایطی است که با استمداد از احکام اولیه و ثانویه، سعی بر اجرای احکام الهی در زمین داشته و در عین حال، خلافت را حق امام معصوم علیه‌السلام می‌داند.

رابعاً؛ روایات متعددی مبنی بر ضرورت وجود حاکم برای مردم صادر شده است که حتی در صورت نبود حاکم عادل، وجود حاکم جائر را نیز دارای برکات دانسته‌اند. چرا که زندگی مردم بدون وجود محکمه‌ها و دستگاه‌های امنیتی و نظارتی و ... ممکن نخواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

«لَا أَرَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ، وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا فَإِنَّ النَّاسَ لَايُصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ. فَإِنْ كَانَ بَرّاً فَلِلرَّاعِي وَ الرَّعِيَّةِ، وَإِنْ كَانَ فَاجِراً عَبَدَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ فِيهَا، وَعَمِلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ؛ چنین می‌یابم که به خاطر ناهماهنگی و سستی شما در حق، بر شما غلبه خواهند کرد. این پیروزی به خاطر همبستگی و همدلی آنها بر باطل است. پس چون در میان شما امامی است که به عدالت با مردم برخورد

می‌کند و در تقسیم منابع تساوی را رعایت می‌کند، به حرفش گوش دهید و از او اطاعت نمایید؛ زیرا امور مردم اصلاح نمی‌شود، مگر به واسطه یک امام و رهبر، چه عادل باشد و یا فاجر. پس اگر نیکوکار بود، هم به نفع رهبر است و هم به نفع مردم و اگر بد کردار بود، مؤمن در (سایه امنیت به وجود آمده)، بندگی خدا را می‌کند و فاجر نیز تا هنگامی که حکومتش زائل شود، به کار خود ادامه خواهد داد. با این وجود، هر عقل سلیم و متشرعی، بین حاکم فقیه و عادل و حاکم جاهل و جائر، حکومت فقیه را انتخاب کرده و از حکومت ظلم و جور دوری می‌کند».[1]

گذشته از همه این موارد، روایات صادره از معصومین علیهم‌السلام، قائم آل محمد علیه‌السلام را مشخص کرده و بدین وسیله قائمیت را از تمامی مدعیان دروغین سلب کرده‌اند. چنانچه در روایتی از ابو حمزه ثمالی آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه‌السلام ... يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَسْتُمْ كُلُّكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَلِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ قَائِماً قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّيَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام ضَجَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ قَالُوا إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا أَ تَغْفَلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَ ابْنَ صَفْوَتِكَ وَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ع لِلْمَلَائِكَةِ فَسُرَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمُ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ؛ از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مگر شما ائمه، همه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط قائم علیه‌السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمود: هنگامی که جدم حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسید،

---

۱. الغارات، ج۲، ص۴۳۸.

فرشتگان آسمان به درگاه خداوند متعال نالیدند و گریستند و عرض کردند: پروردگارا! آیا کسی را که برگزیده ترین خلق تو را به قتل رسانده است به حال خود وا می‌گذاری؟ خداوند متعال به آنها وحی فرستاد: آرام گیرید! به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهد کشید، هر چند بعد از گذشت زمانی باشد! آنگاه پرده حجاب را کنار زده و فرزندان حسین علیه‌السلام را که وارثان امامت بودند، به آنها نشان داد. ملائکه از دیدن این صحنه بسیار مسرور شدند. یکی از آنها در حال قیام نماز می خواند. حق تعالی فرمود: به وسیله این قائم از آنها انتقام خواهم گرفت».[1]

همچنین در روایتی از امام جواد علیه‌السلام که امامان پس از خود را برای صَقْر بن أَبی دُلَف شمارش می‌کرد آمده است:

الْإِمَامُ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى علیه‌السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ؛ امام بعد از من پسرم علی است که امرش امر من و سخنش سخن من و طاعتش طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است که امرش امر او و سخنش سخن او و طاعتش طاعت اوست. سپس ساکت شد. پرسیدم ای فرزند رسول خدا پس امام بعد از حسن کیست؟ پس امام گریه شدیدی کرده و فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق بوده و مورد انتظار قرار می‌گیرد».[2]

ضمن اینکه بر اساس روایات معصومین علیهم‌السلام، لزوماً قائم علیه‌السلام فرزند بلافصل امام است و این سخن نقض کننده ادعای قائمیت احمد بصری می‌باشد. زیرا احمد

---

۱. علل الشرایع، ص۱۶۰، باب ۱۲۹، ح ۱.
۲. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمّة الإثنی عشر، ص ۲۸۳.

بصری مدعی فرزندی با واسطه حضرت بوده و تاکنون پدران خود (اسماعیل، صالح، حسین، سلمان) را امام ندانسته است. به عنوان نمونه؛

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ... قَالَ قُلْتُ الْقَائِمُ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ إِمَامٌ بْنُ إِمَامٍ...؛ حسین ابن ابی علاء از امام صادق علیه‌السلام پرسید: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمود: نه! تا اینکه پرسید: آیا قائم هم امام است؟ فرمود: بله. او امام و فرزند امام است».[1] همچنین در جایی دیگر به حرث بن مغیرة می‌فرماید: «الْقَائِمُ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ؛ قائم امام و فرزند امام است».[2]

❁ ابهام زدائی از چند حدیث

جریان احمد بصری با استناد ناقص به برخی از روایات، سعی بر اثبات دو قائم دارند که به برخی از موارد اشاره می‌شود:

■ بررسی روایت لاالذی تمدون الیه اعناقکم

احمد بصری خود را مصداق روایتی از امام باقر علیه‌السلام دانسته و سعی بر آن دارد تا روایت مذکور را مصادره به مطلوب کند. لذا می‌گوید؛ قائم آن کسی نیست که مردم در انتظارش هستند، و او کسی جز من نیست[3] در روایتی آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَائِمِ علیه‌السلام فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا هُوَ أَنَا وَ لَا الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَا يُعْرَفُ وِلَادَتُهُ قُلْتُ بِمَا يَسِيرُ قَالَ بِمَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله هَدَرَ مَا قَبْلَهُ وَ اسْتَقْبَلَ؛ عبد الله بن عطاء می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: مرا از حضرت قائم علیه‌السلام آگاه

---

۱. الإمامة و التبصرة من الحيرة، النص، ص۱۰۱.
۲. اثبات الوصية، ص۲۶۷.
۳. جامع الادلة، ص۲۱۱.

گردان. آن حضرت فرمود: سوگند به خدا او نه من هستم و نه آن کسی که گردنهای خود را به سوی او می‌کشید و منظور نظر شماست، او کسی است که ولادتش معلوم نمی‌شود، عرض کردم: چه رفتاری خواهد داشت؟ فرمود: همان رفتاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، آنچه از دین که به سبب پیرایه‌ها به مرور نسخ شده براندازد و بدعتها را برطرف و دین جدّش را دوباره از سر می‌گیرد».[1]

در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً؛ هرچند که قیام زید بن علی علیه السلام در زمان امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد، اما زمزمه قائم بودن و مهدی بودن زید از زمان امام باقر علیه السلام مطرح بوده و همواره آن حضرت مردم را از این باور اشتباه برحذر می‌داشت. لذا آن قائمی که مردم آن زمان به سوی او توجه داشتند کسی نبود جز زید بن علی علیه السلام. لذا امام باقر علیه السلام در این روایت قائمیت شخصی را از خودش و فردی که مردم وی را قائم می‌پنداشتند؛ یعنی زید بن علی علیه السلام نفی کرده و مردم را به قائمیت کسی بشارت می‌دهد که در ولادتش اختلاف دارند. و آن کسی نیست جز امام حجت بن الحسن العسکری علیه السلام که ولادت ایشان در بین شیعه و سنی اختلافی است. شیعه باور به ولادت ایشان از نسل امام یازدهم علیه السلام دارد و اهل تسنن باور به ولادت ایشان در هنگامه ظهور دارد. لذا امام رضا علیه السلام در توصیف امام دوازدهم علیه السلام و قیام ایشان فرمود:

«يَبْعَثَ اللَّهُ لِهذَا الْأَمْرِ غُلَاماً مِنَّا، خَفِيَ الْوِلَادَةِ و الْمَنْشَا، غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ؛ خداوند برای این امر جوانی از ما را مبعوث می‌کند که ولادت و خواستگاه او مخفی است. البته نسب او مخفی نیست».[2]

بنابراین، نمی‌توان احمدالحسن را به عنوان قائمی پذیرفت که «لَا يُعْرَفُ وِلَادَتُهُ»، زیرا بر اساس روایت امام رضا علیه السلام، قائم و صاحب الامر علیه السلام علاوه بر مخفی و

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۱۶۹.
۲. الکافی، ج۲، ص۱۶۴.

اختلافی بودن ولادتش، دارای نسب مشخص و غیر مخفی است، و حال آنکه احمدالحسن برخلاف بیان روایت، ولادتش روشن بوده و نسبش مخفی است.

ثانیاً؛ در روایتی دیگر از امام باقر علیه‌السلام، به شرایط آمدن قائم علیه‌السلام اشاره شده است که هیچکدام از شرایط مذکور با شرایط زمانی و تحولات کنونی مردم مطابقت ندارد.

مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَحَدَّثُ وَهُوَ عَلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ مُقْبِلٌ إِذِ الْتَفَتَ إِلَيْنَا وَ قَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا هَيْهَاتَ وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُغَرْبَلُوا وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ وَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَيَسْعَدَ مَنْ سَعِدَ؛ محمّد بن منصور صیقل از پدر خود روایت کرده که گوید: بر امام باقر علیه‌السلام وارد شدم و جماعتی نزد او بودند پس در آن میان که ما با یك دیگر سخن می‌گفتیم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت، ناگاه رو به ما کرده فرمود: شما در مورد چه چیز سخن می‌گوئید؟ هیهات! هیهات! آنچه گردنهای خود را به سویش می‌کشید (منتظر آن هستید) واقع نخواهد شد تا اینکه پاکسازی شوید، [هیهات] و آنچه گردن‌های خویش را به سوی آن می‌کشید واقع نمی‌گردد تا اینکه باز شناخته و از یك دیگر جدا شوید و آنچه گردن‌های خود را به سویش می‌کشید واقع نخواهد شد تا این که غربال شوید، و آنچه گردن‌های خویش را به جانب آن می‌کشید واقع نخواهد شد مگر پس از نومیدی، و آنچه به جانبش گردنهای خود را می‌کشید واقع نخواهد شد تا کسی که اهل نگون بختی است به سیه‌روزی، و آنکه اهل سعادت است به نیکبختی رسد».[1]

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص۲۰۹.

بررسی روایت اولُ قائمٍ یقومُ منّا اهلَ البیت علیهم‌السلام

در روایتی از عبارت اولین قائم از اهل بیت علیهم‌السلام اشاره کرده و احمد بصری با تقطیع بخش اول آن سعی دارد تا خود را مصداق اولین قائم معرفی کند. در متن روایت آمده است:

عن کتاب حسین بن سعید و النوادر أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ هَذِهِ الْقِرَاءَةَ قَالَ عَنْهَا سَأَلْتُكَ لَيْسَ عَنْ غَيْرِهَا قَالَ فَقُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلِمَ قَالَ لِأَنَّ مُوسَى علیه‌السلام حَدَّثَ قَوْمَهُ بِحَدِيثٍ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ عَنْهُ فَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِمِصْرَ فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلَهُمْ وَ لِأَنَّ عِيسَى علیه‌السلام حَدَّثَ قَوْمَهُ بِحَدِيثٍ فَلَمْ يَحْتَمِلُوهُ عَنْهُ فَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِتَكْرِيتَ فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ وَكَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ وَإِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ بِرُمَيْلَةِ الدَّسْكَرَةِ فَتُقَاتِلُونَهُ فَيُقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ وَ هِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَكُونُ ثُمَّ يَجْمَعُ اللَّهُ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ثُمَّ يُجَاءُ بِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ ابوالحسن بن عبدالله به نقل از ابن ابی یعفور می‌گوید: به محضر امام صادق علیه‌السلام رسیدم در حالی که چند نفر از اصحاب در نزد ایشان بود. پس فرمود: ای پسر ابی یعفور! آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت گفتم بله این قرائت را خوانده‌ام. گفت من هم از همین قرائت سوال میپرسم نه از قرائت دیگر. گفت گفتم بله فدایت شوم. چرا قرآن فرمود برای اینکه موسی حدیثی به قومش گفت که تحملش نکردند و بر او در شهر خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و برای اینکه عیسی حدیثی برای قومش گفت که تحملش نکرده و بر او در تکریت خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و این

سخن خداوند است که فرمود: پس طایفه‌ای از بنی اسراییل ایمان آوردند و طایفه‌ای کافر شدند. پس مومنان را بر دشمنانشان یاری دادیم و آنان پس از پیروزی آشکار شدند و همانا او اولین قائم است که از میان ما اهل بیت قیام می‌کند. برای شما حدیثی میخواند که تحملش نمی‌کنید. پس بر او در منطقه دسکره(منطقه‌ای در عراق) خروج می‌کنید. پس با او جنگ می‌کنید و او با شما جنگ می‌کند و شما را می‌کشد و این آخرین خروجی است که اتفاق می‌افتد و سپس ای فرزند یعفور! خداوند جمع می‌کند اولین و آخرین را و سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌آید(اشاره به رجعت)».[1]

پاسخ این روایت این است که:

اولاً امام صادق علیه السلام در مقام بیان سنت مقابله با بیان حدیث (سخن تازه) و خروج مردم در عصر حضرت موسی و عیسی علیهما السلام بوده و در پی ذکر این دو سنت؛ به قائمی اشاره می‌کند که پیش از او هیچ قائمی از اهل بیت علیهم السلام بر سنت قیام موسی و عیسی علیهما السلام نبوده و او اولین نفر از میان دوازده قائم برحق است که بر اساس سنت موسی و عیسی علیهما السلام حدیث (سخن تازه) می‌گوید و بر علیه‌اش خروج می‌کنند.

بنابراین؛ منظور از قائم مذکور در این روایت، امام دوازدهم علیه السلام است که در بین امامان معصوم علیهم السلام که همگی قائم بر حق بوده‌اند، کسی بر اساس سنت موسی و عیسی علیهما السلام مبتلا به چنین مساله‌ای نشده‌اند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«... فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشَرَهَا فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا؛ پس زمانی که آن حضرت قیام کرده و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را باز نمود، احدی در مشرق و مغرب باقی نمی‌ماند، مگر آنکه ایشان را لعن و دشمنی کند...».[2]

---

۱. بحار الأنوار، ج۷، ص۲۸۴.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۳۰۸.

ثانیاً بر اساس شهادت تاریخ، حضرت موسی و عیسی علیهما السلام هیچگاه جنگ و نبردی با دشمنان خود نداشته و این نقل برخلاف سیره آنان می‌باشد.

ثالثاً در بخش پایانی روایت، به عدم تکرار خروج و قیام اشاره کرده و بلافاصله به رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می‌فرماید. با این حساب، قائم دوم و سوم و... از اهل بیت علیهم السلام معنایی نخواهد داشت زیرا روایت مذکور، خروج اولین قائم از اهل بیت علیهم السلام را همان آخرین خروج اهل بیت علیهم السلام دانسته‌اند.

بنابر این در عبارت اولین قائم، عدد مفهوم نداشته و او همان امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد که از او به عنوان آخرین خروج کننده از اهل بیت علیهم السلام یاد شده و پس از ایشان نیز به واقعه رجعت اشاره شده است.

■ بررسی روایت یقبض أموال القائم علیه السلام

اتباع احمدالحسن با تقطیع روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سعی بر آن دارند تا احمدالحسن را همان وزیر و تحویل گیرنده اموال حضرت معرفی کنند و حال آنکه با مراجعه به متن روایت مشخص می‌گردد که کسی که این وظایف را بر عهده دارد، حضرت عیسی بن مریم علیه السلام خواهد بود نه دیگری.

در روایت آمده است:

«الفاضل عمر بن إبراهيم الأوسی فی کتابه عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ينزل عيسى بن مريم علیه السلام عند انفجار الصبح ما بين مهرودين و هما ثوبان أصفران من الزّعفران، ابيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه يقطر دهنا، بيده حربة يكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و يهلك الدجّال و يقبض أموال القائم علیه السلام و يمشي خلفه اهل الكهف و هو الوزير الايمن للقائم علیه السلام و حاجبه، و نائبه، و يبسط فی المغرب و المشرق الأمن من كرامة الحجّة بن الحسن صلوات الله عليهما...؛ عیسی بن مریم علیه السلام در وقتی که صبح طلوع کند، بین

«مهرودین» به زمین می‌آید. و مهرودین، دو پارچه و لباس زرد از زعفران است. سفید و دارای موی سر سرخ و سفید و کم پشت است، مثل اینکه از سرش روغن می‌چکد. و در دست او حربه‌ای است که با او صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و دجال را نابود و اموال امام علیه‌السلام را قبض می‌کند و اهل کهف پشت سر او راه می‌روند و او وزیر دست راست قائم آل محمد علیه‌السلام و خدمتگذار و نایب او می‌باشد و به کرامت حجّة بن الحسن علیه‌السلام در شرق و غرب، امنیت را گسترش می‌دهد».[1]

این در حالی است که اتباع احمد بصری روایت را تقطیع کرده و آن را از عبارت «یقبض أموال القائم» آغاز نموده و مردم را به وزیری بشارت می‌دهند که پیش از قائم خواهد آمد و از این رهگذر اذهان را به سوی احمدبصری سوق می‌دهند.

❁ بررسی روایت قال العذاب خروج القائم علیه‌السلام

بر اساس آیه ۱۵ سوره اسراء خداوند هیچ طائفه‌ای را دچار عذاب نمی‌کند مگر آنکه رسولی از پیش فرستاده باشد،[2] از سویی هم در روایت امام صادق علیه‌السلام مراد از عذاب قیام قائم علیه‌السلام است.[3] با این حساب رسولی که قبل از قیام قائم برای اتمام حجت می‌آید چه کسی است؟ برخی از اتباع احمد الحسن، او را همان رسول قبل از قائم علیه‌السلام می‌دانند. لذا در پاسخ گفته می‌شود:

اولاً اگر احمد بصری همان رسولی است که قبل از نزول عذاب (قیام قائم) آمده است، پس چگونه در کتاب‌ها و خطبه‌هایش خود را همان قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم‌السلام، ج۶، ص۳۰۶.

۲. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا؛ و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم مگر اینکه رسولی را فرستاده باشیم».

۳. قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ، قَالَ الْعَذَابُ خُرُوجُ الْقَائِمِ علیه‌السلام وَ الْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَصْحَابُه». نعمانی، الغیبة، ۲۴۱.

دانسته[۱] و مردم را به یاری خود فرا می‌خواند؟! و البته چنانچه ادعای قائمیت دارد، بر اساس استدلال پرسشگر، باید رسولی پیش از احمد بصری بیایید و مردم را به عذاب(قیام قائم) هشدار دهد!

ثانیاً روایت امام صادق علیه‌السلام به خروج و قیام قائم علیه‌السلام اشاره دارد نه به ظهور قائم. و بر اساس روایات، بین ظهور و قیام حضرت علیه‌السلام ۳ ماه و ۱۷ روز فاصله است.[۲] لذا آن حضرت در این مدت مردم را به واسطه ارسال سفیر به مناطق مختلف به خود دعوت خواهد کرد تا یاری‌اش کنند. به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای سفارت و شهادت نفس الزکیه اشاره کرد:

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «حضرت قائم علیه‌السلام به یاران خود می‌فرماید: ای قوم! اهل مکه مرا نمی‌خواهند ولی من برای اینکه با ایشان اتمام حجت کنم، کسی را به سوی آنها می‌فرستم تا آنچه شایسته است که شخصی مانند من با آنان اتمام حجت کند که به ایشان بگوید آنگاه مردی از یاران خود را می‌طلبد و به او می‌فرماید: برو نزد اهل مکه و به آنها بگو: ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم و او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و از ذریه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلاله پیغمبرانیم. ما مظلوم واقع شدیم و مردم به ما ستم نمودند و ما را آواره ساختند و از هنگام رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا امروز حق ما غصب شده است. اکنون ما از شما چشم یاری داریم و از شما یاری می‌طلبیم، پس ما را یاری کنید. وقتی که آن

---

۱. المتشابهات، ج۱، ص۴۴.

۲. امام رضا علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ يُنَادَى بِاسْمِهِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ يَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ؛ همانا در شب بیست و سوم رمضان به نام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ندای آسمانی داده می‌شود (اعلام ظهور) و در روز عاشورا قیام می‌کند». الخرائج والجرائح، ج۳، ص۱۱۶۵؛ نمنتخب الاثر، ص۵۷۲؛ الغیبة، ص۴۵۲؛ فصول المهمه، ص ۲۹۸؛ بحارالانوار، ج۵۲، ص۲۹۰؛ ارشاد، ص۳۴۱؛ کشف الغمة، ج۳، ص۳۲۴.

جوانمرد به این سخن تکلم نمود، بر او هجوم می‌آورند و او را ما بین رکن و مقام به شکلی خاص سر می‌برند و اوست نفس زکیه».[1]

بنابراین، کسانی که مخالف و معاند بوده و دعوت سفرای آن حضرت را نپذیرند، بر اساس آیه قرآن با آنان جنگ خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ و با کافران بجنگید تا فتنه‌ای برجای نماند و دین یکسره از آنِ خدا است. پس اگر از جنگ باز ایستادند و تن به سازش دادند، خدا حکم خود را درباره آنان اعلام خواهد کرد، چرا که او به آنچه می‌کنند بینا است.[2]

براین اساس، امام مهدی علیه‌السلام پیش از ظهور فرستاده‌ای نخواهد داشت، چراکه تمامی جنگ‌های ایشان ۳ ماه و ۱۷ روز پس از ظهور بوده و در این فاصله زمانی، اتمام حجت‌ها صورت خواهد پذیرفت.

❁ بررسی روایت علی فترة من الائمة

احمد بصری در کتاب عقاید الاسلام[3] گفته است: بر اساس روایتی از امام صادق علیه‌السلام، مهدی علیه‌السلام همانند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با فترت و فاصله‌ای از ائمه قبلی خواهد آمد و ما میدانیم که بین امام یازدهم علیه‌السلام و امام مهدی علیه‌السلام هیچ فاصله‌ای نیست، پس آنکه مورد نظر امام صادق علیه‌السلام است کسی غیر از امام مهدی علیه‌السلام بوده و مراد ایشان مهدی اول است که با فاصله ای از ۱۲ امام علیه‌السلام آمده است.

در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ صَاحِبُ

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.
۲. انفال، ۳۹.
۳. عقاید الاسلام، ص ۵۷.

هذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُكَ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ؟ فَقَالَ: «لَا». قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: «الَّذِي يَمْلَؤُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُعِثَ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ؛ ابی حمزه از امام صادق علیه‌السلام پرسید: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود نه! آیا فرزندتان صاحب این امر است؟ فرمود نه! آیا فرزند فرزندت؟ فرمود نه! آیا فرزند فرزند فرزندت؟ فرمود نه! گفتم پس او کیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: او همان کسی است که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه پر از ظلم شده، با فاصله ای از ائمه علیهم‌السلام. کما اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با فاصله ای از رسولان قبلی مبعوث شد»[1].

در پاسخ به شبهه فوق بر اساس این روایت گفته می‌شود: متعلَّق جار و مجرور در «عَلى فَتْرَةٍ» فعل «يَمْلَؤُهَا» است. بنابر این، روایت اینگونه ترجمه می‌شود؛ مهدی علیه‌السلام دنیا را با فاصله ای از ائمه قبلی پر از عدل و داد می‌کند. لذا مراد امام علیه‌السلام این نیست که امام مهدی علیه‌السلام با فترتی از ائمه می‌آید تا حرف احمدبصری درست باشد، ضمن اینکه در روایت فوق هیچ سخنی از آمدن مهدی علیه‌السلام به میان نیامده است. البته اگر اشکال شود که آمدن مهدی علیه‌السلام را از قرینه تشبیهی در عبارت بعدی «بُعِثَ» متوجه می‌شویم، گفته می‌شود: مراد از مبعوث شدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برانگیخته شدن برای اعلام دین خداوند بوده و وجه تشبیه بعثت ایشان به امام مهدی علیه‌السلام، همان علنی کردن دین خداوند و اجرای عدالت الهی است.

ضمن اینکه اگر مراد امام صادق علیه‌السلام از فترت مهدی علیه‌السلام، نبودن او بر روی زمین، یا آمدن او با فاصله ای طولانی از امام یازدهم علیه‌السلام باشد، مساله خلوّ حجت از زمین مطرح می‌شود. لذا در روایتی از امام مهدی علیه‌السلام، امکان فترت برای آن حضرت نفی شده و فرموده است:

---

۱. الکافی، ج۲، ص۱۶۱.

«أَنَا الْمَهْدِيُّ وَأَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ أَنَا الَّذِي أَمْلَؤُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَلَا يَبْقَى النَّاسُ فِي فَتْرَةٍ؛ من مهدی هستم و من قائم زمان هستم. همان کسی که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که پر از ظلم شده است. همانا زمین از حجت خالی نمی‌شود و مردم در فترت باقی نمی‌مانند»[1].

شیخ طوسی رحمه‌الله‌علیه نیز در اینباره گفته است:

«و أمّا من ذهب إلى الفترة بعد الحسن بن علیّ علیه‌السلام و خلوّ الزّمان من إمام فقولهم باطل بما دللنا علیه من أن الزمان لا یخلو عن إمام فی حال من الأحوال بأدلة عقلیة و شرعیة و تعلقهم بالفترات بین الرسل باطل لأن الفترة عبارة عن خلو الزمان من نبی و نحن لا نوجب النبوة فی کل حال و لیس فی ذلك دلالة علی خلو الزمان من إمام؛ امّا کسانی که قائلند بعد از امام حسن عسکری علیه‌السلام زمان خالی از امام است به عبارتی معتقد به فترت شده‌اند، کلام این‌ها هم به واسطه ادله عقلی و شرعی که اقامه کردیم مبنی بر این‌که زمان هرگز و هیچ‌گاه از امام خالی نیست، باطل می‌شود. و این‌که این‌ها به فترت بین انبیا متمسك شده و استدلال کرده‌اند صحیح نیست، چرا که فترت عبارت از خالی بودن زمان از پیامبر است و ما هم نبوت را در هر حالی و در همه زمان‌ها واجب نمی‌دانیم [که زمان نباید خالی از نبی باشد] و این بدان معنا نیست که زمان از امام خالی باشد، لذا فترت بین رسل شامل فترت بین امام و امام دیگر نمی‌شود»[2].

بنابر این، مراد امام صادق علیه‌السلام از فترت مهدی علیه‌السلام، نبودن و آمدن ایشان با فاصله‌ای از ائمه علیهم‌السلام نیست تا احمدبصری بتواند از این رهگذر ردایی برای خود

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۴۴۴- طوسی، الغیبة، ص۲۵۴.

۲. طوسی، الغیبة، ص۲۲۱.

درست کند، بلکه مراد از فترت در کلام امام صادق علیه‌السلام، اجرای عدالت جهان گستر الهی است که توسط امام مهدی علیه‌السلام و با فاصله ای از ائمه قبلی انجام می‌شود.

اگر گفته شود: شما به نقل روایتی از کتاب اصول کافی اکتفا کرده‌اید که در آن عبارت «یأتی» نیست در حالی که در نسخه کتاب الغیبة نعمانی[1] این عبارت وجود دارد و استدلال شما صحیح نیست، در پاسخ گفته می‌شود: مصدر اولیه این روایت کتاب اصول کافی شیخ کلینی(۳۲۹ق) می‌باشد که کتاب غیبت نعمانی(۳۶۰ق) نیز از ایشان نقل کرده و در ابتدای سند روایت نیز به آن اشاره شده است. ضمن اینکه روایت نقل شده از کتاب «کافی» چاپ دارالحدیث است که تمام بخش‌های کتاب، با ۷ تا ۱۲ نسخه و در مواردی خاص با ۱۸ نسخه، به طور کامل مقابله شده که در پاورقی، به این نسخه ها اشاره شده و در هیچ کدام از نسخه‌های خطی و اصلی کتاب اصول کافی عبارت «یأتی» وجود ندارد. لذا عبارت «یأتی» در کتاب الغیبة نعمانی زائد است زیرا در مصدر اصلی آن یعنی کتاب اصول کافی چنین چیزی وجود ندارد و استناد احمد الحسن به چیزی که در مصدر اصلی وجود ندارد، کاری بس عجیب است.

❁ بررسی روایت الاوصیاء من عترته

احمدالحسن با سوء استفاده از روایتی از امام حسن عسگری علیه‌السلام، آمدن اوصیاء بعد قائم علیه‌السلام را به معنای آمدن مهدیین دانسته است[2] در حالیکه مراد از اوصیاء بعد از قائم علیه‌السلام در این روایت، ائمه رجعت علیهم‌السلام هستند. چنانچه در این روایت آمده است:

---

۱. عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللهِ ع فَقُلْتُ لَه: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا فَقُلْت، فَوَلَدُكَ؟ فَقَالَ: لَا فَقُلْت: فَوَلَدُ وَلَدِكَ؟ فَقَالَ: لَا قُلْت، فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ قَالَ: لَا قُلْت: فَمَنْ هُو؟ قَالَ: الَّذِی یَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً لَعَلَی فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ یَأْتِی كَمَا أَتَ النَّبِیَّ ص بُعِثَ عَلَی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُل». نعمانی، الغیبة، ص۱۸۶.

۲. الوصیة المقدسة، ص۴۹.

«أَنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ عليه‌السلام وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمْهُ وَادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ ... قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَيَثْأَرُوا الثَّارَ وَيُرْضُوا الْجَبَّارَ... وَ نَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ...؛ همانا مولای ما امام حسین عليه‌السلام در روز پنجم شعبان متولد شد. در این روز روزه بگیر و این دعا را بخوان: خدایا من از تو می‌خواهم به حق مولود این روز... و او کشته اشک و سرور آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که نصرت خداوند در روز رجعت، در عوض شهادتش به او میرسد. همانا امامان از نسل او هستند و تربتش موجب شفا است و سعادت در همراهی با او در رجعت وی و رجعت جانشینانش از عترت او، بعد از قائم آنها و غیبت او می‌باشد، تا اینکه از قاتلان آنها انتقام بگیرند و از دشمنانشان خونخواهی کنند و خداوند جبار را خشنود نمایند... و منتظر بازگشتش هستیم»[1]

این روایت با استفاده از عبارت « يَوْمَ الْكَرَّةِ» و «أَوْبَتِهِ» به وضوح دلالت بر رجعت اوصیاء از عترت امام حسین عليه‌السلام دارد و آمدن امام حسین عليه‌السلام و اوصیاء از عترت ایشان را، پس از قیام قائم عليه‌السلام و پایان رسیدن غیبت ایشان دانسته است.

بررسی روایت أسباطنا خلفاء الدّین

احمد بصری به روایتی از امام حسن عسکری عليه‌السلام استناد کرده که در آن روایت، امام عليه‌السلام نوادگان خود را خلفاء دین دانسته و احمد بصری آن را مؤید ادعای خود در بحث خلافت فرزندان امام مهدی عليه‌السلام می‌داند. وی در توضیح این روایت گفته است: «السبط ابن الابن، و لا یوجد ابن للامام الحسن العسکری عليه‌السلام غیر الامام

---

۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج۲، ص۸۲۶.

المهدی علیه‌السلام فتعین أن یکون هؤلاء الاسباط من ذریة الامام المهدی؛ سبط یعنی فرزندِ فرزند، و ما برای امام حسن عسگری علیه‌السلام فرزندی غیر از امام مهدی علیه‌السلام نیافتیم. پس مشخص می‌شود که این اسباط از ذریه امام مهدی علیه‌السلام هستند».[1]

در این روایت آمده است:

مما وجد بخط العسکری علیه السّلام هذا الکتاب: و قال علیه السّلام: «قد صعدنا ذری الحقائق بأقدام النّبوّة و الولایة، و نوّرنا سبع طرائق بأعلام الفتوّة، فنحن لیوث الوغی، و غیوث النّدی، و فینا السّیف و القلم فی العاجل، و لواء الحمد و العلم فی الآجل، و أسباطنا خلفاء الدّین و حلفاء الیقین، و مصابیح الامم، و مفاتیح الکرم؛ از جمله مواردی که بخط امام حسن عسکری علیه‌السلام پیدا شده این کتاب است. امام علیه‌السلام در آن فرموده: ما با علامت نبوت و ولایت به بالاترین مرتبه حقایق رسیدیم و هفت راه آسمان را با نشانه جوانمردی روشن ساختیم و ما سخنگوی بلیغ و خروشان و باران‌های صدا کننده‌ایم. شمشیر و قلم شتاب دهنده و پرچم ستایش خدا و علم آینده نزد ماست. نوادگان ما خلفاء دین و هم پیمانان یقین و چراغ‌های امت ها و گشاینده کرم هستند»[2]

این روایت برای اولین بار، بدون ذکر سند و بدون اشاره به نام کتاب مورد نظر، در کتاب «الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة»، نقل شده است. آنچه در این روایت مورد سوء استفاده اتباع احمد بصری قرار گرفته؛ عبارت «اسباطنا خلفاء الدین» است. آنها بر این باورند که مراد از اسباط، نوادگان پسریِ امام حسن عسگری علیه‌السلام بوده و آن را حمل بر فرزندان امام مهدی علیه‌السلام و خلافت آنان می‌کنند.

با صرف نظر از بحث سندی این روایت، عبارت مورد نظر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

---

۱. الجواب المنیر، ج۵، ص۱۵۱.

۲. الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة، ص۴۸.

اسباط جمع «سبط» و به نوه دختری اطلاق می‌شود، در مقابل آن، واژه «الحَفِید» به نوه پسری گفته می‌شود.[۱] مانند: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سِبْطَا رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ». بنابراین، این روایت نمی‌تواند درباره مهدیین مورد نظر احمد بصری باشد، مگر اینکه اسباط را به معنای قرآنی آن لحاظ کنیم که بازهم برای احمد بصری فایده ای نخواهد داشت. زیرا در تعریف اسباط یهود[۲] که در قرآن از آنان یاد شده آمده است: آنان اقوام جدا شده از بنی اسرائیل بودند که از پدری واحد منشعب شدند.[۳] چنانچه بخواهیم «اسباطنا» را با این معنا لحاظ کنیم، به این معنا خواهد شد که اقوامی که تمامی آنان از یک پدر؛ یعنی از امام حسن عسگری علیه‌السلام منشق شده اند خلفاء دین خواهند شد، یعنی به عبارتی باید معتقد به فرزندانی غیر از امام مهدی علیه‌السلام برای امام حسن عسگری علیه‌السلام باشیم که این نیز بر خلاف نصوص و اخبار است.

❁ بررسی روایت ثم جاءکم من وجه فلا تنکرونه

پیروان احمد بصری[۴] در توجیه این اشکال که اگر احمدالحسن همان یمانی است، پس چرا از بصره می‌آید نه یمن، می‌گویند بداء حاصل شده و برای اثبات این حرف به روایتی از امام باقر علیه‌السلام استناد می‌کنند. در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، مَتَی یَکُونُ؟ قَالَ: «إِنْ کُنْتُمْ تُؤَمِّلُونَ أَنْ یَجِیئَکُمْ مِنْ وَجْهٍ، ثُمَّ جَاءَکُمْ مِنْ وَجْهٍ فَلَا تُنْکِرُونَهُ؛ عبیده حذاء می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام درباره این امر پرسیدم که

---

۱. فرهنگ ابجدی، ص۴۷۴.

۲. مانند: «وَ ما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ». بقره: ۱۳۶.

۳. «و السِّبْط: القَبِیلَةُ من الیَهُودِ و هُمُ الَّذِینَ یَرْجِعُونَ إِلی أَبٍ وَاحِدٍ، سُمِّیَ سِبْطاً لِیُفْرَقَ بینَ وَلَدِ إِسْمَاعِیلَ و وَلَدِ إِسحاق علیهما السَّلامُ». تاج العروس من جواهر القاموس، ج۱۰، ص۲۷۳.

۴. جامع الادله، ص۱۷۵.

چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: اگر شما میل و آرزو داشتید که به حالتی بیاید اما به حالتی دیگر آمد انکارش نکنید»[۱].

البته این روایت در نظر اتباع احمدبصری اینگونه ترجمه می‌شود: اگر منتظر آمدن او از سویی بودید اما از سویی دیگر آمد انکارش نکنید!

در توضیح این حدیث و پاسخ به احمدبصری گفته میشود:

اولاً این روایت درباره قائم علیه‌السلام است و هیچ سخنی درباره یمانی به میان نیامده است.

ثانیاً راوی درباره زمان(متی) قیام میپرسد نه مکان قیام. پس احمد بصری نمی‌تواند از پاسخ امام علیه‌السلام برداشت مکانی کند.

ثالثاً امام علیه‌السلام در این روایت میفرماید اگر شما آرزو و میل (تُؤَمِّلُونَ) داشتید، قائم علیه‌السلام اینگونه (مِنْ وَجْهٍ) بیاید اما آنگونه نیامد انکارش نکنید. پس مساله مورد نظر امام علیه‌السلام، بحث میل و خواسته‌های شخصی است که اگر قائم علیه‌السلام برخلاف میل شما آمد او را انکار نکنید. لذا امام علیه‌السلام در این روایت نمی‌فرماید؛ اگر ما اهل بیت گفتیم از اینجا می‌آید اما از آنجا آمد انکارش نکنید.

رابعاً امام علیه‌السلام می‌فرماید (أَنْ يَجِيئَكُمْ مِنْ وَجْهٍ) و نمی‌فرماید (أَنْ يَجِيئَكُمْ مِنْ مَكانٍ). دقت شود که وجه به معنای صورت شیء است که در این روایت برای حالت آمدن به کار رفته است و نمی‌توان آن را به معنای مکان دانست. پس اگر امام علیه‌السلام با حالت یا روشی آمد که بر خلاف میل شما بود انکارش نکنید. مثلا ممکن است کسی دوست داشته باشد وقتی امام آمد او را فرمانده لشگر کند اما اتفاقا او را به سربازی هم قبول نکرد. اگر اینگونه شد انکارش نکنید.

---

۱. الامامة والتبصرة من الحيرة، ج ۱، ص ۹۴.

پرسش‌های درس

۱. چگونه مهدویت شخصیه اثبات می‌گردد؟

۲. توجیه اتباع احمد بصری درباره روایت تولد مهدی از مدینه چیست؟

۳. قائمیت شخصیه چیست؟

۴. پاسخ روایت نهی از بر افراشتن پرچم قبل از قائم و مساله جمهوری اسلامی چیست؟

۵. روایت اولین قائم از اهل بیت را تشریح کنید.

درس چهاردهم

ادعای عصمت توسط احمد بصری

یکی از ادعاهای احمد بصری، ادعای عصمت است. وی در کتاب المتشابهات گفته است: «أن الیمانی حجة من حجج الله فی أرضه و معصومٌ منصوص العصمة؛ همانا یمانی حجتی از حجت‌های الهی در زمین بوده و معصوم است و بر عصمت او نص وجود دارد».[1]

در تعریف عصمت، احمدالحسن می‌گویند: «أنه معصوم بمعنی أنه لا یُخرج الناس من هدی ولا یُدخلهم فی ضلالة؛ او معصوم است به این معنا که مردم را از هدایت خارج نکرده و در ضلالت داخل نمی‌کند».[2]

❁ ادعای عصمت

در پاسخ به ادعای عصمت از سوی احمد بصری گفته می‌شود: عصمت مقوله‌ای است که با قیاس و یا نشانه‌های ظاهری قابل فهم نیست و برای اثبات آن به نص صریح نیاز می‌باشد. چنانچه امام سجاد علیه‌السلام در اینباره می‌فرماید:

«الْإِمَامُ مِنَّا لَا یَکُونُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَیْسَتِ الْعِصْمَةُ فِی ظَاهِرِ الْخِلْقَةِ فَیُعْرَفَ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا یَکُونُ إِلَّا مَنْصُوصاً؛ امامی نیست مگر اینکه معصوم باشد و عصمت نشانی در ظاهر خلقت نیست که همگان به وسیله آن معصوم

---

۱. المتشابهات، ج۴، ص۴۳.
۲. الرد الحسن فی الدفاع عن الاحمد الحسن، ص۱۱.

را بشناسند، به همین دلیل، امام معصوم فقط با نص صریح شناخته می‌شود»[1]

شیخ طوسی رحمه‌الله علیه در کتاب الاقتصاد آورده است:

«العصمة لا تدرك حساً و لا مشاهدة و لا استدلالاً و لا تجربة و لا يعلمها إلا الله تعالى وجب ان ينص عليه و يبينه من غيره؛ عصمت با حس و مشاهده و استدلال و تجربه در حق شخصی ثابت نمی‌شود و کسی جز خداوند از آن باخبر نیست، لذا واجب است که بر وصایت و عصمت آن شخص تنصیص گردیده و از غیر معصوم مشخص شود».[2]

بر اساس روایت فوق و سخن شیخ طوسی، بایستی جهت تشخیص معصوم از غیر معصوم، به نصوص صادر شده از پیامبراکرم صلی‌الله علیه و آله مراجعه کرده و اسامی معصومین علیهم‌السلام را مورد بررسی قرار داد. بنابراین کسانی که در خصوص آنان نص صریح وجود داشته باشد، به عنوان معصوم شناخته شده و هیچ فرد دیگری را با قیاس عقلی و سایر براهین نمی‌توان دارای عصمت دانست. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌گردد:

روایت اول

عن عمّار قال: قال رسول الله صلی‌الله علیه و آله لفاطمة علیهاالسلام عند وفاته: «لا تَبكي ولا تحزني! فإنّكِ سيّدةُ نساء أهل الجنّة، وأباكِ سيّدُ الأنبياء و ابن عمّك سيّدُ الأوصياء و أبنيكِ سيّدا شباب أهل الجنّة و من صُلب الحسين يُخرجُ الله الأئمّةَ التسعةَ مطهَّرونَ معصومونَ ومنّا مهديُّ هذه الأمّة؛ پیامبراکرم صلی‌الله علیه و آله هنگام وفاتش به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: گریه نکن و ناراحت نباش! پس همانا تو سیده زنان اهل بهشت هستی و پدرت سید انبیاء و پسر عمویت علی علیه‌السلام

---

۱. معانی الأخبار، ص۱۳۲.

۲. الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص۳۱۳.

سید اوصیاء و دو پسرت سید جوانان بهشت هستند. خداوند از صلب حسین علیه‌السلام نه امام پاک و معصوم خارج می‌کند و مهدی این امت از ماست».[۱]

توجه شود که این روایت در هنگام وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و تعداد معصومین را چهارده تن شمارش کرده و بر آن نیافزوده است. در حالیکه چنانچه مهدیین و هر مدعی دیگری دارای عصمت بود بایستی نام وی در بین این اسامی بوده باشد.

روایت دوم

عن ابن عباس قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «الْأَئِمَّةُ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَایَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فَإِذَا انْقَضَی الْحُسَیْنُ فَابْنُهُ عَلِیٌّ فَإِذَا انْقَضَی عَلِیٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَی مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَی جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَی فَإِذَا انْقَضَی مُوسَی فَابْنُهُ عَلِیٌّ فَإِذَا انْقَضَی عَلِیٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَی مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِیٌّ فَإِذَا انْقَضَی عَلِیٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَی الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِیَ لَمْ أَسْمَعْ بِهِنَّ قَطُّ قَالَ لِی یَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِی وَ إِنْ نُهِرُوا أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءُ أَخْیَارُ؛ امامان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد

---

۱. غایة المرام، ج۲، ص۲۳۹.

و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند».[1]

روایت سوم

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ ؑ فَقَالَ إِنَّهُ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ؛ سلمان فارسی می‌گوید: به محضر رسول خدا وارد شدم... سپس دستش را بر شانه حسین ؑ گذاشته و فرمود: همانا او امام فرزند امام است که نه نفر از ذریه او امامان نیکو و امناء معصوم خواهد بود که نهمین آنها قائم آنان است».[2]

با این وجود؛ چنانچه بخواهیم برای یمانی یا هر شخص دیگر، مدعی عصمت باشیم، باید به صورت فوق از نص صریح برخوردار باشد.

❁ تعریف و محدوده عصمت

عصمت، در لغت به معنای منع[3] و در اصطلاح به معنای مصونیت عده‌ای خاص از بندگان خداوند از گناه، اشتباه، سهو و نسیان است. امام صادق ؑ در توضیح و تعریف محدوده عصمت می‌فرمایند:

«فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضَى وَ الْهَادِي الْمُنْتَجَى وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجَى، مُبْرَأً

---

۱. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، ص۱۷.

۲. همان، ص۴۵.

۳. الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص۴۲ و الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، ج۵ ص۱۹۸۶.

مِنَ الْعَاهَاتِ مَحْجُوباً عَنِ الْآفَاتِ مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَّاتِ مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا؛ امام همان برگزیده و پسندیده و هدایت‌کننده‌ی نجات بخش و قائم امیدبخش است، از پلیدی‌ها دور و از آفت‌ها پنهان و از لغزش‌ها نگهداری شده و از تمام زشتی‌ها معصوم است».[1]

همچنین امام رضا علیه‌السلام فرمودند:

«الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ... الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ... فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَلِ وَ الْعِثَارِ؛ همانا امام امین خدا در میان خلق اوست و حجّت او بر بندگانش و خلیفه او در بلادش است، امام از گناهان پاک و از عیب‌ها بر کنار است، پس او معصوم و تقویت شده است و با توفیق استوار گشته و از هر گونه خطا، لغزش و افتادنی در امان است».[2]

همچنین در بیان علماء نیز آمده است:

«العصمة هی التنزه عن الذنوب و المعاصی صغائرها و کبائرها، و عن الخطأ و النسیان، و إن لم یمتنع عقلاً عَلی النبی أن یصدر منه ذلك بل یجب أن یکون منزها حتی عمّا ینافی المروّة، کالتبذل بین الناس مِن أکل فی الطریق أو ضحك عال، وکل عمل یستهجن فعله عند العرف العام؛ عصمت به معنای پاك بودن از گناهان و معصیت‌ها؛ چه صغیره و چه کبیره آن است، همچنین از خطا و فراموشی؛ اگر چه از نظر عقلی برای پیامبر محال نیست که این کارها از او سر بزند. بلکه واجب است که از چیزهایی که با مروّت منافات دارد نیز پاك باشد؛ همانند خوردن غذا در حال راه رفتن، خندیدن بلند و تمام چیزهایی که از دیدگاه عرف عمومی زشت محسوب می‌شود».[3]

---

۱. الکافی، ج۱، ص۲۰۳.
۲. همان، ج۱، ص۱۹۸.
۳. عقائد الإمامیة، ص۵۴.

ابن عطیه در کتاب أبهی المداد به محدوده عصمت اشاره کرده و عصمت از گناهان صغیره و کبیر، تمامی خطاها و حتی سهو و نسیان را بر اساس آیه تطهیر مورد بررسی قرار داده و گفته است:

«منظور آیه ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[1] اراده تکوینی خداوند بر تطهیر اهل بیت علیهم‌السلام است. و معنای اراده تکوینی خدا بر رفع رجس این است که؛ همانا خداوند آنان را از گناهان و خطاها و غفلت و سهو و نسیان و هر آنچیزی که مردم را از قبول دعوت باز می‌دارد معصوم داشته است».[2]

علامه مجلسی نیز در خصوص حیطه و گستره مفهوم عصمت می‌گوید:

«امامیّه بر عصمت پیامبران و ائمّه علیهم‌السلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، قبل از نبوّت و امامت و بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، اِجماع دارند و کسی با آن مخالفت نورزیده است؛ جز شیخ صدوق و استادش ابن ولید که اِسهاء از جانب خداوند را ممکن دانسته‌اند، نه سهوی که از ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زیانی به اِجماع نمی‌رساند (و باطل بودن سهو النبی به حال خویش باقی است). امّا سهو در غیر واجبات و محرمات، مانند مباحات و مکروهات ظاهراً بیشتر اصحاب ما امامیّه، نیز اِجماع بر عدم صدور آن‌ها دارند؛ چنان که آیات و روایاتی چند نیز بر آن‌ها دلالت دارند».[3]

این در صورتی است که احمد بصری؛ اجماع علماء شیعه را نپذیرفته و مطابق با دیدگاه اشاعره و معتزله[4] و با استناد ناقص به رأی شیخ صدوق و شیخ ابن

---

۱. الأحزاب، ۳۳.
۲. أبهی المداد فی شرح مؤتمر علماء بغداد، ج۱، ص۶۱۷.
۳. حیوة القلوب، ج۱، ص۶۵.
۴. أبکار الأفکار فی أصول الدین، ج۴، ص۱۴۷. ابوالحسن علی بن ابی علی بن محمد بن سالم، معروف به سیف الدین آمدی (۵۵۱-۶۳۱ ق)، شافعی مذهب بوده و متکلم بزرگ اشعری است.

ولید رحمه‌الله، پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام را در غیر از امر تبلیغ رسالت، حتی در عبادات نیز جائز السهو و النسیان دانسته است.[۱]

البته این استناد درحالی است که احمد بصری ادامه سخن شیخ صدوق رحمه‌الله را ذکر نکرده و نظریه ایشان را تقطیع کرده است. ادامه سخن ایشان چنین است که: «سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از ناحیه خداوند عزّوجلّ است و در حقیقت، نوعی به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است تا مبادا مردم او را خدا پندارند و از خداوند روی برتابند و این، بر خلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد: «إنّما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون و علی من اتبعه من الغاوین».[۲]

واژه شناسی سهو و نسیان

سهو؛ به معنای فراموشی و غفلت از یک مطلب و منتقل شدن قلب از این مطلب به مطلب دیگر است. سهو در نماز؛ یعنی غفلت کردن نسبت به چیزی که از اجزای نماز است.[۳]

نسیان؛ آن است که انسان، محفوظ ذهن خود را به واسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او حذف شود و از یادش برود.[۴]

در تفاوت میان سهو و نسیان گفته شده است: «سهو به معنای زوال و از بین

---

۱. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

۲. لَیْسَ سَهْوُ النَّبِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله کَسَهْوِنَا لِأَنَّ سَهْوَهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا أَسْهَاهُ لِیُعْلِمَ أَنَّهُ بَشَرٌ مَخْلُوقٌ فَلَا یُتَّخَذَ رَبّاً مَعْبُوداً دُونَهُ وَ لِیَعْلَمَ النَّاسُ بِسَهْوِهِ حُکْمَ السَّهْوِ مَتَی سَهَوْا وَ سَهْوُنَا مِنَ الشَّیْطَانِ وَ لَیْسَ لِلشَّیْطَانِ عَلَی النَّبِیِّ)ص(وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُون. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۰۶.

۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۰۳.

رفتن معنای یک چیز از قوّه ذاکره و بقای صورت آن در قوّه حافظه است؛ همانند یک چیزی که پوشیده شده است، اما نسیان و فراموشی، زوال و از بین رفتن یک چیز از قوّه ذاکره و حافظه است».[۱]

❁ اجماع علمای شیعه بر رد سهو النبی صلی الله علیه و آله

جهت اثبات اجماع علماء در نفی سهو النبی صلی الله علیه و آله و رد روایات مربوط به آن، به بیان برخی از اقوال و نظرات سایر علماء و بزرگان پرداخته می‌شود. شیخ طوسی رحمه الله علیه در تهذیب آوده است:

«روایات سهو النبی، مطابق مذهب ما نیست و عقول از پذیرش آنها سرباز می‌زند.[۲] وی در کتاب استبصار نیز درباره حدیث ذی‌الشمالین[۳] درباره سهو النبی گفته است: ممّا تمنع منه الأدلّة القاطعة فی أنّه لایجوز علیه السهو والغلط».[۴]

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه در کتاب تجرید الإعتقاد آورده است:

«و یجب فی النبی العصمة لیحصل الوثوق... و عدم السهو؛ و واجب است که نبی معصوم باشد تا درباره‌اش اطمینان حاصل شود و سهو نداشته باشد».[۵]

علاّمه حلّی رحمه الله علیه در کشف المراد آورده است:

---

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۳۹. ۲. تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. حدّثنا عبد الرزّاق، حدّثنا معمر، عن الزهری، عن أبی سلمة بن عبد الرحمن و أبی بکر بن سلیمان بن أبی خیثمة، عن أبی هریرة، قال: صلّی رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم الظهر أو العصر فسلّم فی رکعتین، فقال له ذو الشمالین ابن عبد عمرو- و کان حلیفا لبنی زهرة-: أخفّفت الصلاة أم نسیت؟! فقال النبیّ صلّی الله علیه و اله و سلّم: ما یقول ذو الیدین؟! قالوا: صدق یا نبیّ الله؛ فأتمّ بهم الرکعتین اللتین نقص». مظفر نجفی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۴، ص ۶۰.

۴. استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱. ۵. شرح التجرید، ص ۱۹۵.

«ویجب فی النبی... أن لا یَصحَ علیه السهو لئلا یسهو ما أمر بتبلیغه؛ سهو بر نبی روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموشش نشود».[۱]

محقّق اوّل رحمه‌الله‌علیه در کتاب نافع آورده است:

«و الحقّ رفع منصب الإمامة عن السّهو فی العبادة؛ حق، آن است که منصب امامت (اعمّ از نبوّت و امامت) بالاتر از آن است که در عبادت‌ها سهو داشته باشد».[۲]

شهید اول رحمه‌الله‌علیه در کتاب ذکری بعد از ذکر خبر ذی الیدین گفته است:

«و هو متروك بین الإمامیّة لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی عن السهو؛ این روایت در بین امامیه متروک است، به خاطر اقامه ادله عقلی بر عصمت نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله از سهو».[۳]

فاضل مقداد رحمه‌الله‌علیه می‌نویسد:

«لایجوز علی النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله السّهو مطلقاً، أی فی الشرع و غیره؛ سهو بر نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله مطلقا جایز نیست. چه بر اساس شرع و غیر شرع».[۴]

شیخ حرّ عاملی آورده است:

«حدیثی که نواصب و برخی ناآگاهان شیعه در خصوص سهو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالت نماز را نقل کرده‌اند، از اخبار احادی است که نه یقینی به همراه دارد و نه عملی را واجب می‌کند».[۵]

شیخ مفید رحمه‌الله‌علیه سخن را به نهایت رسانده و حدیث‌های مربوط به سهوالنبی را از جانب نواصب دانسته و می‌نویسد:

---

۱. کشف المراد، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.
۲. النافع، ص ۴۵.
۳. الذکری، ص ۲۱۵.
۴. ضد القواعد الفقهیة، ص ۶۸- ۶۹ و إرشاد الطالبین، ص ۳۰۵.
۵. التنبیه بالمعلوم من البرهان، الشیخ الحرّ العاملی، ص ۷.

«اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در روزه نیز سهو کند و در روز ماه مبارك رمضان، در میان مردم به خوردن و آشامیدن بپردازد و مردم نیز به او خیره شوند و به او بگویند: ماه رمضان است، این چه خلافی است که انجام می‌دهی؟ دست از این خلاف بردار... و در هنگام مناسك حج و در احرام، مجامعت کند و سعی را قبل از طواف انجام دهد و نداند چگونه رمی جمرات کند؛ بلکه باید ممکن باشد در همه اعمال شریعت، سهو کند و آن‌ها را از حدّ خود به جای دیگر ببرد و در غیر اوقاتشان قرار دهد، و عیب نباشد اگر ناسیاً شرب خمر کرد یا به نظرش آمد که شرابی حلال است و سپس امر بر او روشن شود، و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می‌دهد یا از کس دیگر که پروردگارش نیست و... این‌ها، همه چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحّدی، آن را اجازه نمی‌دهد. بنابراین، کسی که سهو النبی را تجویز می‌کند، از حدّ اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است... (افزون بر همه این‌ها) شخصی به نام ذو الیدین شناخته شده نیست و ما، نه در اصول و نه در راویان، نه حدیثی از این مرد پیدا کرده‌ایم و نه ذکری از او به میان آمده است».[1]

❁ سهو و نسیان معصومین در روایات

آنچه با بررسی روایات معتبر شیعی به دست می‌آید این است که؛ ارتکاب معصومین به سهو و نسیان مردود می‌باشد که به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می‌گردد:

---

۱. رسالة عدم سهو النبی، ص۲۹.

روایت اول

فِي تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ فِي كِتَابِ الْقُرْآنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ عليه‌السلام عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ قَالَ: «فَمِنْهَا أَنْ يُعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلِّي عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا لَا يَزِلُّ فِي الْفُتْيَا وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسْهُو وَلَا يَنْسَى وَلَا يَلْهُو بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَسَاقَ الْحَدِيثَ الطَّوِيلَ إِلَى أَنْ قَالَ وَعَدَلُوا عَنْ أَخْذِ الْأَحْكَامِ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ وَلَا يَنْسَى؛ از صفات امام این است که مأمومین خود را در حال نماز می‌بینند. همانا او معصوم از تمامی گناهان کوچک و بزرگ است. خواب در او اثر ندارد و در پاسخ خطا نمی‌کند و سهو و فراموشی ندارد و چیزی از امر دنیا او را سرگرم نمی‌کند. در حالیکه این مردم در گرفتن احکام خود از اهلش که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده است روی گردانی می‌کنند. کسانی که تأثیر نمی‌پذیرد و خطا نمی‌کند و سهو و نسیان ندارد».[1]

روایت دوم

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا عليه‌السلام قال فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ: «فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِثَارِ يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ امام معصوم است و مورد تأیید و یاری شده است تا از خطاها و تأثیر پذیری‌ها و غفلت‌ها در امان باشد. خداوند این امر را به امام اختصاص داده است تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشند».[2]

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۷، ص۱۰۸.
۲. الکافی، ج۱، ص۲۰۳.

در مقابل روایاتی وجود دارند که در منابع اهل سنت ذکر شده و یا اینکه از طرق آنان به کتب شیعه نیز راه یافته است. این روایات سعی بر آن دارند تا سهو و نسیان را برای نبی ﷺ به اثبات برسانند که به چند مورد اشاره می‌گردد:

روایت اول

«أنّه ﷺ صلّی بالناس صلاة العصر رکعتین و دخل حجرته، ثمّ خرج لبعض حوائجه فذکّره بعض أصحابه فأتمّها؛ پیامبر اکرم ﷺ نماز عصر را همراه مردم دو رکعت به جا آورد و به داخل اتاقش رفت. پس از خروج آن حضرت، اصحاب ایشان متذکر این اشتباه شدند و نماز را کامل خواندند.».[1]

روایت دوم

أنّه ﷺ صلّی الظهر رکعتین، فقال أصحابه: أقصرت الصلاة، أم نسیت یا رسول الله؟! فقال: کیف ذلك؟! فقالوا: إنّك صلّیت رکعتین؛ فاستشهد علی ذلك رجلین، فلمّا شهدا بذلك قام فأتمّ الصلاة؛ پیامبراکرم ﷺ نماز ظهر را دو رکعت خواند. اصحاب ایشان عرض کردند: آیا نماز را شکسته خواندید؟ یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! فرمودند: مگر چطور؟ عرض کردند: نماز را دو رکعت خواندید. پس دو نفر بر این امر شهادت دادند و پس از شهادت آنان اقامه نماز کرده و کامل خواند».[2]

---

۱. صحیح البخاری، ۱، ۲۸۸ ح ۱۰۳، صحیح مسلم، ۲، ۸۷، سنن النسائی، ۳، ۲۴، سنن الدارمی، ۱، ۲۵۱، ح ۱۵۰۰، الموطّأ: ۸۰ ح ۶۴، مسند أحمد، ۲، ۴۵۹ و ۴۶۰، زوائد عبد الله فی المسند: ۱۸۱ ح ۳۰ و ص ۱۸۴ ح ۳۱.

۲. صحیح البخاری، ۱، ۲۰۶، ح ۱۳۹ و ص ۲۸۸ ح ۱۰۴ و ج ۲، ۱۵۰- ۱۵۱ ح ۲۵۰- ۲۵۳ و ج ۸، ۲۹ ح ۷۹، صحیح مسلم، ۲، ۸۶ و ۸۷، سنن أبی داود، ۱، ۲۶۳ ح ۱۰۰۸ و ص ۲۶۵ ح ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵، سنن الترمذی، ۲، ۲۴۷ ح ۳۹۹، سنن النسائی، ۳، ۲۳- ۲۴، سنن ابن ماجة، ۱، ۳۸۳ ح ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴، الموطّأ: ۸۰- ۸۱ ح ۶۵ و ۶۶، مسند أحمد، ۲، ۲۳۴- ۲۳۵ و ۴۲۳.

در منابع شیعی ۱۲ روایت و در منابع سنی بیش از ۳۰ روایت مبنی بر اثبات سهو النبی صلی الله علیه و آله وجود دارد که به بررسی کلی این روایات پرداخته می‌شود:

اوّلاً: متن و مدلول این روایات، مخالف ظاهر آیات قرآن و ادله عقلی دال بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله از سهو و نسیان است و هر چیزی که مخالف آیات قرآن و دلیل قطعی عقلی باشد به اجماع و به دلیل عقلی و نقلی حجیت ندارد و باید کنار گذاشته شود.[۱]

ثانیاً: غیر از مخالفت با قرآن و ادله عقلی، این روایت با روایاتی که دلالت بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله از سهو می‌کنند، به ویژه صحیحه زراره(که گفته پیامبر هیچ‌گاه سجده سهو انجام نداده است) در تعارض است و در باب تعارض هم به ادله عقلی و نقلی ثابت شده که روایت مخالف قرآن و یا روایتی که موافق عامه است باید کنار گذاشته شود و روایت موافق قرآن یا مخالف عامه مورد عمل قرار گیرد. و صحیحه زراره، هم موافق قرآن است که انبیا را معصوم از سهو و نسیان می‌داند هم مخالف عامه است،(زیرا آنان سهو و نسیان را بر نبی تجویز کرده‌اند) پس صحیحه زراره بر روایت سهو نبی که موافق عامه و مخالف قرآن است ترجیح دارد و روایت سهو نبی باید کنار گذاشته شود و قابل استناد نخواهد بود.[۲]

ثالثاً: قریب به اتفاق علمای امامیه، روایات منسوب به امامان معصوم علیهم السلام در نقل داستان اسهاء نبی را حمل بر تقیه کرده‌اند؛ زیرا در آن زمان این حکایت در بین عامه بسیار رواج داشت و همگی مبالغه در وقوع آن داشته‌اند از این‌رو امامان معصوم مصلحت را در تقیه و جواب بر طبق مذهب آنان می‌دیدند.[۳]

پس با عنایت به اشکالات وارده بر روایات سهو نبی صلی الله علیه و آله، نتیجه می‌گیریم که

---

۱. حاشیة الوافی، ص ۳۸۹.

۲. الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۲۰۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۲۱۹.

این روایات به خودی خود قابلیت تصدیق و اثبات سهو نبی ﷺ را ندارند، از این رو یا باید آنها را تأویل برده یا به دیوار بکوبیم یا حمل بر تقیه نماییم.[۱]

❁ بررسی آیات مربوط به سهوالنبی ﷺ

احمد الحسن بصری جهت اثبات ادعای خود مبنی بر سهو النبی ﷺ متمسک به برخی آیات قرآن شده و در صدد اثبات سهو و نسیان برای معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.[۲] با توجه به اینکه چنین شبهاتی دارای دیرینه بوده و در طول تاریخ مورد پرسش مغرضین بوده است، از این رو بسیاری از علمای شیعه به آنها پاسخ داده‌اند، که مضمون برخی از پاسخ‌ها در این مجال ارائه می‌گردد:

آیه اول

«﴿وَلاَ تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هذَا رَشَداً﴾؛ ای رسول ما، هرگز نگو که من این کار را فردا خواهم کرد مگر آن که بگویی (ان شاءالله) اگر خدا بخواهد، و خدا را لحظه‌ای فراموش نکن و بگو که امید است خدای من، مرا به حقایقی بهتر و علومی برتر از این هدایت فرماید».[۳]

شبهه: اگر پیامبر ﷺ اهل سهو و نسیان نبود، این توصیه قرآنی چه مفهومی داشت؟ پس معلوم می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ برخی اوقات دچار فراموشی می‌شد و برای رفع فراموشی نیازمند به عنایت و یاد خدا بود، تا آنچه فراموش می‌شد به یادش آورد!

---

۱. موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۸، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.

۲. سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش‌های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو ونسیان معصوم در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۳۷. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

۳. کهف، آیه ۲۳-۲۴.

پاسخ: با توجّه به خطاب‌های زیادی که در قرآن کریم آمده است، قسم اعظم آنها به منظور ابلاغ یک دستور و فرمان جدید، خطاب به پیامبر نازل شده و تعدادی از همین آیات هم به قصد تبیین رسول اکرم ﷺ برای مردم می‌باشد و تعدادی نیز شامل حالات خاصّ آن حضرت است و همچنین جمعی از آیات نیز خطاب عمومی دارد. لذا نمی‌توان نتیجه گرفت که چون آیه، حضرت رسول ﷺ را به خطاب خود قرار داده است، پس نبی خدا هم اشتباه می‌کند. بلکه از باب «ایاک اعنی و اسمع یا جاره» است یعنی مقصود شخص پیامبر نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و از این گونه آیات در قرآن فراوان است.

به عنوان نمونه؛ آیه احسان به والدین زمانی بر پیامبر ﷺ نازل شده است که ایشان والدین خود را از دست داده اما با این وجود آیه قرآن ایشان را مورد خطاب قرار داده است: ﴿وَقَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً﴾[1] و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکوئی نمائید.

آیه دوم

«﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لاَ أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هذَا نَصَباً قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنْسَانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾؛ هنگامی که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو برنمی‌دارم تا به محلّ تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدّت طولانی به راه خود ادامه بدهم. (ولی) هنگامی که به محلّ تلاقی آن دو دریا رسیدند؛ ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در

---

۱. اسراء، ۲۳.

دریا پیش گرفت (و روان شد). آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج بسیار دیدیم (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان را از یاد بردم و شگفت آن که ماهی راه دریا گرفت و رفت».[1]

شبهه: چگونه برای حضرت یوشع حالت فراموشی و غفلت اتفاق افتاد؟ آیا مراد از «نسیا» حضرت یوشع و حضرت موسی علیهما السلام است، یا فقط حضرت یوشع منظور است؟

پاسخ: دوست حضرت موسی علیه السلام نه پیامبر بود و نه وصیّ پیامبر، بلکه فقط در سفر همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی «یوشع» باشد در این جا نمی‌گفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد.

آیه سوم

«﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾؛ آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و حدّ و کمال یافت ما به او مقام علم و نبوّت عطا کردیم و چنین است پاداش ما به مردم نیکوکار. و موسی (روزی) مخفیانه وارد مصر شد و آن جا دید که دو مرد با هم به جنگ و نزاع مشغولند این یک از شیعیان و پیروان وی (از بنی اسرائیل) بود و دیگری از دشمنان (از فرعونیان) بود. در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر

---

۱. کهف، آیات ۶۰ تا ۶۶.

علیه آن دشمن خواست (موسی خشمناک به یاری مؤمن شتافت) و مشت محکمی بر سینه او زد و بر زمین افتاد و مُرد. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است».[1]

شبهه: بر اساس «هَذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» شیطان در موسی وسوسه کرد و او را واداشت که مرد فرعونی را بکشد و این، دلیل بر این است که گاهی شیطان بر انبیا چیره می‌شود.

پاسخ: اولاً منظور حضرت موسی علیه‌السلام که گفت این عمل از شیطان است این نبود که شیطان در من وسوسه کرده و بر من چیره گشت، بلکه شیطان مقدّماتی را فراهم کرد که منجر شد من به این زحمت دچار شوم چون شیطان گاهی برای اولیاء خدا ایجاد مزاحمت می‌کند. این آیه همانند ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾ است. پس شیطان نمی‌تواند شخصاً بر انبیا چیره شود و آنها را وسوسه کند، و تحت فرمان خویش درآورد بلکه مقدّماتی را فراهم می‌آورد تا بر انبیا آسیب و آزار برساند.

ثانیاً ممکن است مشارالیه «هذا» دعوای آن دو نفر بوده باشد نه ضربه موسی علیه‌السلام که منجر به قتل شد. همچنانکه می‌تواند مشارالیه «هذا» خود آن مرد ظالم باشد، چنانچه در خصوص فرزند نوح علیه‌السلام، عبارت عملٌ غیر صالح اطلاق گردید.

آیه چهارم

«﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛ چون گروهی را دیدی که آیات ما را استهزاء می‌کنند از آنان دوری بجوی تا در

---

۱. قصص، آیه ۱۵-۱۴.

سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البتّه فراموشت ساخت بعد از آن که متذکّر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن».[1]

شبهه: در این آیه، خدای حکیم، به رسول گرامیش نسبت فراموشی توسط شیطان را می‌دهد. پس معلوم می‌شود که برای شیطان امکان چیره شدن بر شعور و فهم و اراده پیامبر خدا وجود دارد!

پاسخ: این آیه، نظیر آیه ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَداً﴾ است. این آیات در حکم تعلیم و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است گرچه مخاطب ممکن است شخص پیامبر باشد، امّا لحن آن خطاب عام است، و دستور برای تمام مسلمانان. چون اصلاً پیامبر با اینها نمی‌نشست، و اینها را کاملاً می‌شناخت، و همانطور که قبلا گفته شد، این سفارش و هشدار خدا، از باب «اِيَّاکَ اَعْنَی وَ اسْمَعی یا جارِه» است، که در واقع ما مسلمانها مورد نهی قرار گرفتیم نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.[2]

پرسش‌های درس

۱. عصمت با چه روشی به اثبات می‌رسد؟
۲. عصمت را تعریف کنید.
۳. اشکال سهو و نسیان در عصمت را بیان کنید.
۴. نظر اجماع علمای شیعه درباره سهو النبی صلی الله علیه و آله چیست؟
۵. یکی از ادله قرآن احمد بصری مبنی بر سهو النبی را تقریر کنید.

---

۱. انعام، آیه ۶۸.
۲. ر.ک: آیت الله معرفت، تنزیه الانبیاء.

درس پانزدهم

رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم‌السلام

❁ دوران پس از امام مهدی علیه‌السلام

یکی از ابهامات موجود در بین مردم، بحث چگونگی دوران پس از امام مهدی علیه‌السلام است. با مراجعه به منابع موجود، این دوران به سه بخش تقسیم می‌گردند:

■ الف. مهدیین

روایات مرتبط با بحث مهدیین پس از قائم علیه‌السلام، در بخش بررسی تواتر معنوی حدیث موسوم وصیت مورد بررسی و نقد قرار گرفت. لذا گفته شد که در باور شیعیان، حقیقتی با عنوان مهدیین، که دارای مقام وصایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد وجود ندارد.

■ ب. برپایی قیامت

شیخ مفید رحمه‌الله‌علیه عبارتی در خصوص برپایی قیامت، پس از وفات امام مهدی علیه‌السلام آورده و آن را به روایات معصومین علیهم‌السلام استناد داده است:

«وَأَكْثَرُ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمْضِيَ مَهْدِيُ هَذِهِ الْأُمَّةِ علیه‌السلام إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً يَكُونُ فِيهَا الْهَرْجُ وَعَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَقِيَامُ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَالْجَزَاءِ؛

از اکثر روایات چنین برداشت می‌شود که چهل روز پس امام مهدی علیه‌السلام

قیامت بر پا می‌شود و در این زمان هرج و مرج شده و مردگان زنده شده و برای حساب و جزای محشر آماده می‌شوند».[۱]

اگر چه شیخ مفید ادعای «روایات فراوان» در این‌باره کرده است، اما روایات به دست آمده، تنها دو روایت ضعیف می‌باشد:

روایت اول

قَالَ الشَّيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ خَلِيلٍ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ وَابْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ... وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ، اسْمُهُ اسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. أَلَا وَلَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ، وَلَا يَكُونُ انْتِهَاءُ دَوْلَتِهِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: او نهمین فرزند از فرزندم حسین علیه‌السلام است، اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است. آگاه باشید خیری بعد از زندگی او نیست و پایان دولت او تا چهل روز قبل از قیامت است».[۲]

روایت دوم

وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: «أَنَّهُ لَمْ يَمْضِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً يَكُونُ فِيهِ الْهَرْجُ وَ عَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأَمْوَاتِ وَ قِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: مهدی این امت نمیرود مگر چهل روز قبل از قیامت که در آن زمان هرج و مرج شده و علامات خروج اموات از قبر و برپایی قیامت برای حساب و جزاء دیده می‌شود و علم آن نزد خداست».[۳]

---

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۸۷. ۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج۲، ص۹۵۸.

۳. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج۲، ص۲۶۶.

ج. رجعت

یکی از مسلمات شیعه، باور به رجعت است. بدین معنا که پس از ظهور امام دوازدهم علیه‌السلام برخی از برگزیدگان الهی به همراه ائمه معصومین علیهم‌السلام یکی پس از دیگری رجعت[1] کرده و خلافت و حکومت عدل امام مهدی علیه‌السلام را تا روز قیامت ادامه خواهند داد.

دلایل اثبات رجعت

دلیل اول: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره تکرار سنت و حوادث پیشینیان در این امت فرمود:

«كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَمِ السَّالِفَةِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ؛ هر اتّفاقی که در امت‌های پیشین رخ داد، با تطابق کامل و بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این امّت هم رخ می‌دهد.»[2]

آیات و روایات متعددی دلالت بر آن دارند که یکی از سنت‌های الهی درباره امت‌های پیشین، تحقق رجعت بوده است. لذا از رهگذر تکرار سنت‌های الهی، می‌توان به تکرار رجعت در امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز یقین پیدا کرد. چنانچه از امام رضا علیه‌السلام پرسیده شد:

«فَمَا تَقُولُ فِي الرَّجعة؟ فَقَالَ الرِّضَا علیه‌السلام «إِنَّهَا الحَقُّ وَقَد كَانَت فِي الأُمَمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهَا القِرآنُ وَقَد قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَكُونُ فِي هَذِهِ الأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي الأُمَمِ السَّالِفَةِ حَذوَ النَّعلِ وَالقُذَّةِ بِالقُذَّةِ؛ نظر شما درباره رجعت چیست؟ امام رضا علیه‌السلام فرمودند: رجعت، حق است. در امّت‌های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می‌دهد. در این امّت نیز خواهد بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. فلان یؤمن بالرجعة أی بالرجوع الی الدنیا بعد موتها. الصحاح، ج۳، ص۱۲۱۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۵۳۰. الاعتقادات، ص۶۲. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، ص۴۷۶.

فرمود: هر چه در امّت‌های پیشین اتفاق افتاده است، با تطبیق کامل و بدون ذره‌ای کم و زیاد، در این امّت هم اتفاق می‌افتد».[1]

همچنین امام صادق علیه‌السلام در ارتباط با این امر فرمود:

«انّ اللّه ردّ علی أیوب أهله و ماله الذین هلکوا، ثم ذکر قصة عزیر و ان اللّه أماته و أحیاه، و قصة الذین خرجوا من دیارهم و هم ألوف، «فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ» و غیر ذلك ثم قال: فمن أقرّ بجمیع ذلك کیف ینکر الرجعة فی الدنیا؟ و قد قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: ما جری فی الامم انبیاء قبلی شیء الا و یجری فی امتی مثله؛ خداوند اهل بیت ایوب علیه‌السلام که مرده بودند، یا مالش که تلف شده بود، را به وی برگرداند. سپس قصّه عزیر را - که مرد و سپس زنده شد- و قصّه کسانی را که از ترس مرگ، از وطن آواره شدند و خداوند ایشان را میراند و دوباره زنده کرد و دیگران را نقل می‌کند: آنان که به اینها اقرار دارند، چگونه رجعت دنیا را منکر می‌شوند، در صورتی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هیچ چیز در امّت پیامبران گذشته واقع نشده است مگر این که در امّت من هم واقع می‌شود».[2]

دلیل دوم: آیات قرآن کریم بر وقوع رجعت شهادت داده‌اند. به عنوان نمونه در قرآن کریم آمده است:

«﴿وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فهم یوزعون﴾؛ و روزی که ما از هر امّتی، گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم؛ و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند».[3]

از ظاهر آیه برمی‌آید که حشر در آن، غیر از حشر در روز قیامت است، زیرا

---

۱. عیون اخبار الرّضا، ج۲، ص۲۰۰. الإیقاظ، ص ۱۰۷، ح۱۸. بحارالانوار، ج۲۵، ص ۱۳۵.
۲. الإیقاظ، ص ۱۰۸، ح۱۹. خرائج و جرائح، ج۲، ص ۹۳۳-۹۳۴.
۳. نمل، آیه ۸۳.

حشر در روز قیامت اختصاص به یك فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت‌ها در آن محشور می‌شوند و حتی به حکم آیه ﴿وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً﴾[1]، یک نفر هم از قلم نمی‌افتد، اما در این آیه می‌فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می‌کنیم.[2] روایات معصومین علیهم‌السلام[3] و همچنین اکثریت قریب به اتفاق مفسرین و علمای شیعه، این آیه را مرتبط با رجعت دانسته‌اند.[4]

دلیل سوم: روایات متعددی که بر تحقق و حتمی بودن رجعت شهادت داده و آن را از ایام الهی دانسته‌اند. به عنوان نمونه از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ «أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمَ الْكَرَّةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ایام خداوند سه روز است. روز قیام قائم علیه‌السلام، روز بازگشت و رجعت و روز قیامت.».[5]

رجعت معصومین علیهم‌السلام

روایات اشاره به آن دارند که تمامی معصومین علیهم‌السلام به همراه بهترین و بدترین افراد زمان خود رجعت می‌کند. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ «مَا مِنْ إِمَامٍ فِي قَرْنٍ إِلَّا وَ يَكُرُّ مَعَهُ الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ فِي دَهْرِهِ حَتَّى يُدِيلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ؛ عبدالکریم بن عمرو الخثعمی می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام

---

۱. کهف، آیه ۴۷.
۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۵، ص۳۹۷.
۳. سُئِلَ عَنْ أَبُو عَبدالله علیه‌السلام قَوْلِهِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً فَقَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام يَحْشُرُ اللهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً وَ يَذَرُ الْبَاقِينَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ فَأَمَّا آيَةُ الْقِيَامَةِ- فَهَذِهِ «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً- وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّكَ صَفًّا إِلَى قَوْلِهِ مَوْعِداً». مختصر البصائر، ص۹۱.
۴. الاعتقادات، ص۶۲.
۵. الخصال، ج۱، ص۱۰۸.

شنیدم که فرمود: هیچ امامی در قرنی نیست مگر این که با او نیکوکار و فاجر در زمانش بر می‌گردند تا این که خداوند مؤمن را بر کافر چیره می‌گرداند».[1]

همچنین در روایتی از امام سجاد علیه‌السلام آمده است:

عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلى مَعادٍ» قَالَ «يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ الْأَئِمَّةُ علیهم‌السلام؛ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: مراد این آیه قرآن «در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقینا تو را به سوی وعده‌گاه باز می‌گرداند»، این است که؛ پیامبرتان صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام را به سوی شما باز می‌گرداند».[2]

■ اولین رجعت‌کننده

اولین رجعت کنندگان به دو گروه تقسیم می‌گردد:

الف. پس از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام، بیست و هفت تن از مؤمنین به عنوان اولین دسته از مؤمنین، پیش از معصومین علیهم‌السلام رجعت خواهند کرد. در روایات آمده است:

عن المفضّل قال: قال أبو عبد الله علیه‌السلام: «إذا ظهر القائم من ظهر هذا البيت بعث الله معه سبعة وعشرين رجلا، منهم أربعة عشر رجلا من قوم موسى، و هم الّذين قال الله: «وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» و أصحاب الكهف ثمانية، و المقداد و جابر الأنصاري، و مؤمن آل فرعون، و يوشع بن نون و هو وصيّ موسى؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: زمانی که قائم علیه‌السلام از پشت کعبه ظهور نماید، خداوند با او بیست و هفت تن را مبعوث می‌گردان، که چهارده

---

۱. مختصر البصائر، ص۱۱۵. مدینة المعاجز، ج۳، ص۱۰۱. الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص۳۳۳.

۲. تفسیر القمی، ج۲، ص۱۴۷. مختصر البصائر، ص۱۵۶. الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص۳۴۴.

تن ایشان از امت موسی علیه‌السلام است. همانانی که خداوند در شأن آنها فرمود: «و از میان امت موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌کنند» و اصحاب کهف و مقداد و جابر انصاری و مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصی موسی علیه‌السلام».[1]

ب. رجعت امام حسین علیه‌السلام از میان معصومین علیهم‌السلام: امام صادق علیه‌السلام در خصوص اولین رجعت کننده از میان معصومین علیهم‌السلام فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكُرُّ فِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام، وَ يَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ؛ اولین شخصی که به دنیا رجعت خواهد کرد، امام حسین علیه‌السلام است. ایشان آنقدر در زمین زندگی خواهد نمود تا آنکه از فرط پیری دو ابروی او بر چشمانش بیافتد».[2]

❁ ادعای احمد بصری درباره رجعت

احمد بصری جهت گریز از اشکالاتی که متوجه مسأله مهدیین و تعارض آن با رجعت دارد، به دو ادعای مهم دست زده است که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

■ الف. رجعت بعد از مهدی دوازدهم

آنان بر این باورند که عالم رجعت، پس از امام مهدی علیه‌السلام نیست، بلکه پس از اتمام حکومت مهدی دوازدهم محقق خواهد شد. چنانچه احمد بصری گفته است:

«عالَم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدى الثانى عشر و هو القائم الذى يخرج

---

۱. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم‌السلام، ج۶، ص۳۰۳ و دلائل الامامه، ص۲۴۷. المحجة فی مانزل فی القائم الحجه علیه‌السلام. تفسیر عیاشی، ج۲، ص۳۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۸۶. اعلام الوری، ص۴۳۶. کشف الغمة فی معرفة الائمه، ج۲، ص۴۶۶. الایقاظ من الهجعه بالبرهان عهلی الرجعة، ص۲۳۷. بحار الانوار، ج۵۳، ص۹۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۳-۶۴، ح ۵۴.

علیه الحسین علیه‌السلام؛ عالم رجعه با اتمام حکومت مهدی دوازدهم آغاز می‌شود و او همان قائمی است که حسین بن علی علیه‌السلام پس از او خواهد آمد!».[1]

ناظم العقیلی نیز بر این مسأله تحدی کرده و ادعا می‌کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بیان کند رجعت امام حسین علیه‌السلام بعد از امام حجت‌بن الحسن علیه‌السلام صورت می‌گیرد. بلکه همه روایات اشاره به رجعت بعد از مهدی یا رجعت بعد از قائم دارند که آن هم آخرین مهدی از مهدیین دوازدگانه می‌باشد. وی در این تحدی گفته است: «لم ترد روایة قط تنص علی إن الامام المهدی علیه‌السلام یسلمها للامام الحسین علیه‌السلام و أتحدی بأن یأتی بروایة صریحة؛ هیچ روایتی وارد نشده است که به تسلیم امر از امام مهدی علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام تصریح کرده باشد و من تحدی می‌کنم یک روایت صریح در این خصوص بیاورد».[2]

در پاسخ به ادعای احمد بصری و همچنین تحدی ناظم العقیلی، به روایاتی اشاره می‌شود که به رجعت امام حسین علیه‌السلام پس از امام دوازدهم علیه‌السلام دلالت داشته و به نام آن حضرت تصریح کرده‌اند:

روایت اول

در این روایت، امام حسین علیه‌السلام به رجعت خود در زمان ظهور حضرت «الحجة بن الحسن علیه‌السلام» تصریح می‌فرماید:

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «امام حسین بن علی علیه‌السلام یک شب قبل از شهادتش به اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با من گفت که ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق برسانند و فرود آورند تو را به زمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با تو شهید شوند. به تحقیق که نزدیک شده است آن عهدی که

---

۱. الرجعة ثالث ایام الله الکبری، ص۲۴.
۲. سامری عصر ظهور، ص۴۵.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با من کرده و من فردا به نزد آن حضرت رحلت خواهم کرد، پس هر کس از شما که برگشتن را دوست می‌دارد، می‌باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من در حل و اجازه است. در این باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند که: به خدا قسم که تو را وا نمی‌گذاریم و از تو هرگز جدا نمی‌شویم تا به جائی که وارد می‌گردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال آنان را مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود آنقدر مکث خواهیم کرد تا خداوند تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود بیرون آورد، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار به انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است به باقر و او حجت بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من و اوست آن کسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آنچنانکه پرشده باشد از جور و ظلم».[1]

---

۱. فضل بن الشاذان النیشابوری حدثنا الحسن بن محبوب عن مالک بن عطیه عن ابی صفیه ثابت بن دینار عن ابی جعفر علیه‌السلام قال: «قال الحسین بن علی بن ابیطالب قبل ان یقتل بلیله واحده: ان رسول الله قال لی: یا بنی، انک ستساق الی العراق، و تنزل فی ارض یقال لها(عموراء) و کربلا، و انک تستشهد بها و یستشهد معک جماعه. وقد قرب ما عهد الی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وآنی راحل الیه غدا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف فی هذه الیله، فانّی قد اذنت له، و هو منی فی حل و اکّد فیما قاله تاکیدا بلیغا و قالوا: والله مانفارقک ابدا حتی نرد موردک. فلما رای ذلک قال: فابشروا بالجنه فوالله انّما نمکث ماشاء الله تعالی بعد مایجری علینا ثم یخرجنا الله و ایّاکم حین یظهر قائمنا فینتقم من الظالمین و انا و انتم نشاهدهم فی السلاسل و الاغلال و انواع العذاب و النکال. فقیل له: من قائمکم یا بن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابنی محمدبن علی الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابنی و هو الذی یغیب مده طویله، ثم یظهر و یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما». اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النیشابوری، ص ۳۶ و مختصر کفایة المهتدی، میرلوحی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۱۹.

روایت دوم

در این روایت، پیامبر اکرم ﷺ به رجعت سلمان و همه ائمه علیهم‌السلام و حتی رجعت خودشان در زمان ظهور «ابْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ، وَالنَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ» تصریح می‌فرماید:

«از سلمان فارسی روایت شده است که به محضر پیامبر اکرم ﷺ رسیدم. نگاهی به من نمود و فرمود: ای سلمان! پروردگار هیچ پیامبری را مبعوث نکرده جز آن که برای او دوازده نفر وصی و جانشین قرار داد. عرض کردم نام آنان برایم بگویید. فرمود: اسامی آنان را تا حسین علیه‌السلام می‌دانی. سپس سیدالعابدین علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس از ایشان حجة بن الحسن المهدی الناطق القائم بامر الله. سلمان می‌گوید: من ساکت شدم و پس از آن عرض کردم، آیا من آنان را خواهم دید؟

حضرت فرمود: ای سلمان شما و امثال شما از کسانی که معرفت در حق ائمه دارند؛ آنان را درک می‌کنید. سلمان گفت: من شکر و سپاس پروردگار را بجا آوردم برای خاطر این فیض عظمی. عرض کردم ای رسول خدا! آیا من تا آن زمان حیات دارم؟ آن حضرت تلاوت فرمود «پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم، تا میان خانه‌هایتان برای قتل و غارت شما و این تهدید تحقق یافتنی است. پس از چندی دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم». عرض کردم: ای رسول خدا! شما هم به دنیا برمی‌گردید؟ فرمود: ای سلمان، به آن خدایی که مرا به رسالت فرستاده من و علی و فرزندانش و هر آن که با

ماست بر می‌گردیم. شیطان و تابعین او را حاضر کنند و هر مؤمن خالص و کافر خالص به دنیا برگردد و خداوند به دست مؤمنین انتقام از کافرین و ستمکاران بکشد. خدا به هیچ کس ظلم نخواهد کرد. و ما هستیم تأویل این آیه «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم» سلمان گفت عرض کردم: ای رسول خدا من باکی ندارم و مرگ را ملاقات کنم».[1]

روایت سوم

در این روایت، امام صادق علیه‌السلام به رجعت امام حسین علیه‌السلام و یارانشان در زمان امام مهدی علیه‌السلام تصریح می‌فرماید:

«مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا برای آمدن مهدی علیه‌السلام که انتظارش را می‌کشیم وقت مشخصی است که مردم بدانند؟ امام علیه‌السلام

---

۱. عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْماً فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً وَ لَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ فَأَنَّى لِي بِهِمْ؟ قَالَ: قَدْ عَرَفْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ ثُمَّ وَلَدُهُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانُ اللهِ الصَّادِقُ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاظِمُ غَيْظَهُ صَبْراً فِي اللهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا لِأَمْرِ اللهِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادُ الْمُخْتَارُ مِنْ خَلْقِ اللهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللهِ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ عَلَى دِينِ اللهِ الْعَسْكَرِيُّ، ثُمَّ ابْنُهُ حُجَّةُ اللهِ فُلَانٌ سَمَّاهُ بِاسْمِهِ ابْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ، وَ النَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللهِ. قَالَ سَلْمَانُ: فَبَكَيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ فَأَنَّى لِسَلْمَانَ بِإِدْرَاكِهِمْ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّكَ مُدْرِكُهُمْ وَ أَمْثَالُكَ وَ مَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ، قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَرْتُ اللهَ كَثِيراً، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنِّي مُؤَجِّلٌ إِلَى عَهْدِهِمْ قَالَ: يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً قَالَ سَلْمَانُ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَ شَوْقِي وَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! بِعَهْدٍ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِي وَ الَّذِي أَرْسَلَ مُحَمَّداً إِنَّهُ لَبِعَهْدٍ مِنِّي وَ بِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ تِسْعَةِ أَئِمَّةٍ، وَ كُلِّ مَنْ هُوَ مِنَّا وَ مَظْلُومٍ فِينَا، إِي وَ اللهِ يَا سَلْمَانُ، ثُمَّ لَيَحْضُرَنَّ إِبْلِيسُ وَ جُنُودُهُ وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضاً، وَ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً، حَتَّى يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ وَ الْأَوْتَارِ وَ التراث [الثَّارَاتِ] وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً، وَ يَجْرِي تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ قَالَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا يُبَالِي سَلْمَانُ مَتَى لَقِيَ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيَهُ». مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص۶.

فرمود: قسم به خداوند که وقتی برای ظهورش مشخص نشده تا شیعیان بدانند. مفضل عرض کرد: ای سرور من! در وقت ولادتش نیز دیده می‌شود؟ فرمود: آری به خدا قسم از ساعت ولادتش تا وقت وفات پدر بزرگوارش علیه‌السلام دیده می‌شود... ولادت او در شعبان سال ۲۵۷ هجری قمری(به نقل مشهور در سال ۲۵۵هـ.ق) است. مؤمنین امام علیه‌السلام او را در سال ۲۶۰ هـ.ق (زمان وفات امام حسن عسگری علیه‌السلام) می‌بینند... و پس از آنکه غایب شد، هیچ چشمی او را نمی‌بیند تا زمانی که همه چشم‌ها او را ببینند. مفضل عرض کرد: یا سیدی هفتاد و دو نفر اصحاب ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام هم با ایشان ظاهر می‌شوند؟ امام علیه‌السلام فرمود: امام حسین علیه‌السلام در دوازده‌هزار صدیق از شیعیان خود، در حالیکه عمامه سیاهی پوشیده است ظاهر میشود».[1]

روایت چهارم

در این روایت، امام صادق علیه‌السلام به رجعت امام حسین علیه‌السلام و یارانشان در زمان «الْحُجَّةُ الْقَائِمُ» تصریح می‌کند:

﴿وَكانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾ یعنی ظهور امام قائم علیه‌السلام، و مقصود از آیه شریفه: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...﴾ رجعت امام حسین علیه‌السلام است که با هفتاد تن

---

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِيَّيْنِ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفُرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِيَ الصَّادِقَ علیه‌السلام هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ علیه‌السلام مِنْ وَقْتٍ مُوَقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: حَاشَ للهِ أَنْ يُوَقِّتَ ظُهُورَهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شِيعَتُنَا. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي وَ لَا يُرَى وَقْتَ وِلَادَتِهِ؟ قَالَ علیه‌السلام: بَلَى، وَ اللهِ لَيُرَى مِنْ سَاعَةِ وِلَادَتِهِ إِلَى سَاعَةِ وَفَاةِ أَبِيهِ ... أَوَّلُ وِلَادَتِهِ ... مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ... يَرَى شَخْصَهُ الْمُؤْمِنُ الْمُحِقُّ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ،... فَلَا تَرَاهُ عَيْنُ أَحَدٍ، حَتَّى يَرَاهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ كُلُّ عَيْنٍ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي فَالِاثْنَانِ وَ سَبْعُونَ رَجُلًا الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام يَظْهَرُونَ مَعَهُ؟ قَالَ علیه‌السلام: نَعَمْ يَظْهَرُونَ مَعَهُ، وَ فِيهِمْ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفاً مُؤْمِنِينَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ ع، وَ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ. مختصر البصائر؛ ص۴۳۳-۴۵۸ و بحار الأنوار، ج۵۳، ص۷ و رياض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج۳، ص۲۱۶ و إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشريف، ج۲، ص۲۱۱.

از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرّین بر سر دارند از دو سو به مردم خبر می‌دهند که این حسین علیه‌السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شك و تردید نکند و بدون تردید، او دجّال و شیطان نیست و هنوز حجت قائم علیه‌السلام میان مردم است، و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین علیه‌السلام است اجل امام دوازدهم که حجت است فرا رسد، و همان امام حسین علیه‌السلام خواهد بود که او را غسل می‌دهد و کفن و حنوط می‌کند و به خاکش می‌سپارد، و عهده‌دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام».[1]

نتیجه اینکه؛ در روایات متعددی به نام امام مهدی علیه‌السلام تصریح کرده و اولین رجعت کننده را در زمان ایشان دانسته‌اند. بنابراین، ادعای احمد بصری مبنی بر وقوع رجعت پس از مهدی دوازدهم باطل می‌شود. ضمن اینکه قبلا بطلان مهدیین اساساً به اثبات رسیده است.

■ ب. رجعت در آسمان

احمد بصری رجعت را زمینی ندانسته و گفته است:

«الرجعة عالَم آخر، مختلف عن هذا العالم الجسمانی و تکون فی السماء الاولی؛ رجعت در عالمی غیر از عالم جسمانی و دنیوی بوده و در آسمان اول محقق خواهد شد.»[2]

---

۱. «وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولًا، خُرُوجُ الْقَائِمِ علیه‌السلام - ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ خُرُوجُ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام فِی سَبْعِینَ مِنْ أَصْحَابِه؛ عَلَیْهِمُ الْبَیْضُ الْمُذَهَّبُ لِکُلِّ بَیْضَةٍ وَجْهَانِ الْمُؤَدُّونَ إِلَی النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحُسَیْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّی لَا یَشُکَّ الْمُؤْمِنُونَ فِیهِ وَ أَنَّهُ لَیْسَ بِدَجَّالٍ وَ لَا شَیْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَیْنَ أَظْهُرِهِمْ- فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ أَنَّهُ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَیَکُونُ الَّذِی یُغَسِّلُهُ وَ یُکَفِّنُهُ وَ یُحَنِّطُهُ وَ یَلْحَدُهُ فِی حُفْرَتِهِ- الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه‌السلام - وَ لَا یَلِی الْوَصِیَ إِلَّا الْوَصِیُّ. الکافی، ج۸، ص، ۲۰۶.

۲. الرجعة ثالث ایام الله الکبری، ص۵-۲۴.

در پاسخ به احمد بصری گفته می‌شود:

اولا وقوع رجعت در آسمان، چه خصوصیتی برای شیعیان دارد که پیرامون آن، صدها روایت از حضرات معصومین علیهم‌السلام صادر شود. بر اساس روایات، خداوند متعال دین خود را روز رجعت برای همگان آشکار و علنی خواهد کرد، بنابراین باید رجعت امری زمینی بوده باشد تا خداوند در آن روز دین خود را بر مردم زمین علنی کند. چنانچه از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ قَالَ: لِيُظْهِرَهُ اللَّهُ فِي الرَّجْعَةِ».[1] امام علیه‌السلام در باره این آیه که؛ تا دین خود را بر همگان ظاهر کند و لو اینکه مشرکون ناراحت شوند، فرمود: خداوند در روز رجعت دین خود را ظاهر می‌کند.

ثانیا روایات متعددی صادر شده است که رجعت را زمینی و دنیوی دانسته و به آن تصریح کرده است که به چند روایت اشاره می‌شود:

روایت اول

«أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام، وَإِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الشِّرْكَ مَحْضاً؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: اوّل کسی که از قبر بیرون آید و بدنیا برگردد حسین بن علی علیه‌السلام است، و رجعت عمومی نیست، مختص مؤمن خالص و مشرك خالص است».[2]

روایت دوم

«الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا

---

۱. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۸۷.

۲. الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص۳۶۰.

هَذَا الْعَجَبُ الَّذِی لَا تَزَالُ تَعْجَبُ مِنْهُ فَقَالَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ وَأَیُّ عَجَبٍ أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ یَضْرِبُونَ کُلَّ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَیْتِهِ؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تمامی تعجب‌ها در بین جمادی و رجب است. مردی بلند شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه شگفتی است؟ امام فرمود: کدام شگفتی از این عجیب‌تر است که اصحاب قبور در مابین جمادی و رجب زنده می‌شوند و با دشمنان خدا و رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام جنگ می‌کنند».[1]

روایت سوم

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِی عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَجَرَی بَیْنَهُمَا حَدِیثٌ فَقَالَ أَبِی لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام مَا تَقُولُ فِی الْکَرَّةِ قَالَ أَقُولُ فِیهَا مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ أَنَّ تَفْسِیرَهَا صَارَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَ هَذَا الْحَرْفُ بِخَمْسٍ وَ عِشْرِینَ لَیْلَةً قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ «تِلْكَ إِذاً کَرَّةٌ خاسِرَةٌ» إِذَا رَجَعُوا إِلَی الدُّنْیَا وَ لَمْ یَقْضُوا ذُحُولَهُمْ فَقَالَ لَهُ أَبِی یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ ﴿فَإِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾ أَیَّ شَیْءٍ أَرَادَ بِهَذَا فَقَالَ إِذَا انْتَقَمَ مِنْهُمْ وَ بَاتَتْ بَقِیَّةُ الْأَرْوَاحِ سَاهِرَةً لَا تَنَامُ وَ لَا تَمُوتُ؛ از محمد بن عبدالله نقل شده است: همراه پدرم بر حضرت صادق علیه‌السلام وارد شدیم، میان آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم به حضرت عرض کرد: درباره رجعت چه می‌فرمایید؟ امام فرمود: در این باره همان را می‌گویم که خداوند فرمود: «این بازگشت زیان بخشی است» تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از نزول آیه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید. و این هنگامی است که مردم به دنیا برمی‌گردند و خونخواهی آنها تمام می‌شود، پدرم عرض کرد: این که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾ مقصود چیست؟

---

۱. مختصر البصائر، ص۴۶۸.

فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مُردند، ارواح آنها بیدار است نه می‌خوابد و نه می‌میرد».[1]

نتیجه اینکه؛ رجعت در همین زمین خاکی و دنیوی محقق خواهد شد و چنانچه غیر از این باشد اثری بر آن مترتب نشده و ثمره‌ای نخواهد داشت.

❁ حکومت ائمه رجعت علیهم‌السلام

پس از اثبات این مسأله که رجعت ائمه معصومین علیهم‌السلام بلافاصله پس از امام دوازدهم علیه‌السلام بوده و اولین رجعت کننده پس از ایشان، امام حسین بن علی علیه‌السلام خواهد بود، نوبت به آن می‌رسد تا حکومت آن معصومین علیهم‌السلام در زمان رجعت به اثبات برسد.

در روایات متعددی از ائمه علیهم‌السلام به حکومت جهانی آنان در عصر رجعت اشاره شده و ایشان را در آن زمان صاحب الامر و صاحب حکم دانسته‌اند. همین مسأله، امر و حکم هر شخصی غیر از ایشان را نفی کرده و آن را در وجود ائمه رجعت علیه‌السلام منحصر می‌نماید. لازم به ذکر است که فلسفه رجعت ائمه علیهم‌السلام نیز در همین تشکیل حکومت عدل الهی جمع شده و هیچ دلیل دیگری غیر از آن برای مسأله رجعت متصور نیست. لذا در صورتی که ائمه رجعت را فاقد حکومت و خلافت بدانیم، نقض غرض خواهد شد. چنانچه روایات متعددی از این واقعیت پرده برداشته که به چند مورد اشاره می‌شود:

روایت اول

«فَأَنَا...مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ... يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَ يَكُرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ يُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ، وَ يُشَرَّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَ

---

۱. ۱. مختصر البصائر، ص۱۱۸.

يُمَكَّنُ فِي أَيَّامِكُمْ، وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ وَ مَكَّنَنِي فِي دَوْلَتِكُمْ، وَ أَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ مَلَّكَنِي فِي أَيَّامِكُمْ؛ موسی بن عبدالله نخعی از امام هادی علیه‌السلام نقل می‌کند. به ایشان عرض کردم در هنگام زیارت هر کدام از شما چه بگویم؟ لذا زیارت نامه را تماما فرمود و در اثناء آن به رجعت اشاره کرد و از آن جمله فرمود: پس من رجعت‌تان را تصدیق می‌کنم و چشم به راه امر شما هستم، در انتظار حکومت شما به سر می‌برم... مرا از کسانی قرار بده که در گروه شما محشور می‌شوند، و در زمان رجعت‌تان دوباره به دنیا باز می‌گردد، و در دولت شما به فرمانروایی می‌رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می‌گردند، و در روزگار شما اقتدار می‌یابند»[1].

روایت دوم

«وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَيَزْدَادُ تِسْعاً قَالَ فَقُلْتُ فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ... فَإِذَا اشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ وَ قُتِلَ الْمُنْتَصِرُ خَرَجَ السَّفَّاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضَباً لِلْمُنْتَصِرِ فَيَقْتُلُ كُلَّ عَدُوٍّ لَنَا وَ هَلْ تَدْرِي مَنِ الْمُنْتَصِرُ وَ مَنِ السَّفَّاحُ يَا جَابِرُ الْمُنْتَصِرُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ السَّفَّاحُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام؛ از جابر بن یزید جعفی روایت شده است: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت علیهم‌السلام بعد از مرگش، سیصد و نه سال حکومت می‌کند. عرض کردم این چه زمانی خواهد بود؟ فرمود بعد از وفات قائم علیه‌السلام. وقتی گرفتاری بر وی شدت گرفت و امام منتصر کشته شد، امام سفاح در حالی به دنیا باز می‌گردد که از شهادت امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر را می‌کشد و تمام زمین را مالک می‌شود و خداوند کار او را اصلاح می‌کند و او سیصد و نه سال

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۳۷۰، ح۱۶۲۵ و مختصر البصائر، ص۱۳۶.

حکومت می‌کند. آنگاه امام علیه‌السلام فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین علیه‌السلام و سفاح امیرالمؤمنین علیه‌السلام است».[1]

روایت سوم

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ «إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً» فَقَالَ: الْأَنْبِيَاءُ: رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ ذُرِّيَّتُهُ، وَ الْمُلُوكُ: الْأَئِمَّةُ علیهم‌السلام» قَالَ: فَقُلْتُ: وَ أَيَّ مُلْكٍ أُعْطِيتُمْ؟ قَالَ: «مُلْكَ الْجَنَّةِ وَ مُلْكَ الْكَرَّةِ؛ محمد بن سلیمان دیلمی از زبان پدرش نقل می‌کند که از امام صادق علیه‌السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم»، حضرت فرمود: مقصود از انبیاء پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام و ذریه ایشان است و منظور از پادشاهان ائمه علیهم‌السلام هستند. عرض کردم: خداوند چه سلطنتی به شما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنتی در بهشت و سلطنتی در هنگام رجعت».[2]

با وجود روایاتی که حاکی از حکومت ائمه رجعت هستند، تشکیل حکومت افرادی با عنوان مهدیین، آنهم با وجود ائمه معصومین علیهم‌السلام که دلیل رجعتشان تشکیل حکومت و خلافت عدل الهی است، بی معنی بوده و این تضادی غیر قابل حل خواهد بود. مگر اینکه قائل به آن باشیم که مهدیین (بر فرض صحت و قبول مهدیین) از حُکام و والیانی هستند که توسط ائمه رجعت علیهم‌السلام به ولایت‌های دور و نزدیک منصوب خواهند شد که آنهم مساله‌ای غیر از خلافت مهدیین است.

---

۱. الإختصاص، ص۲۵۷.

۲. مختصر البصائر، ص۱۱۹.

پرسش‌های درس

۱. احتمالات دوران پس از امام مهدی علیه‌السلام را تشریح کنید.
۲. یک دلیل از قرآن کریم برای اثبات رجعت بنویسید.
۳. اولین امام از رجعت کنندگان کیست؟
۴. باور احمد بصری درباره رجعت را توضیح دهید.
۵. حکومت ائمه رجعت علیهم‌السلام را اثبات کنید.

درس شانزدهم

تمسک به رؤیا و استخاره

❁ خواب و رؤیا

احمد بصری خواب را به عنوان یکی از شهادت‌های پروردگار دانسته و آن را حجت قطعی برای اثبات خود معرفی کرده است.[1] وی علاوه بر آن، اولین آشنایی خود با حضرت مهدی علیه‌السلام را در قالب خواب تعریف کرده و می‌گوید:

«وقصَّة هذا اللقاء هی أنّی کنت فی لیلة من اللیالی نائماً، فرأیت رؤیا فی المنام، کأنَّ الإمام المهدی واقف بالقرب من ضریح سیّد محمّد أخو الإمام العسکری، وأمرنی بالحضور للقائه، و بعد ذلك استیقظت، وکانت الساعة الثانیة لیلاً؛ لازم می‌بینم که ماجرای دیدار خودم را ولو به اختصار تعریف کنم... ماجرای دیدار این است که من شبی از شبها در خواب بودم که رؤیایی در آن خواب دیدم؛ گویی که امام مهدی کنار درب نزدیک به ضریح سید محمد علیه‌السلام برادر امام حسن عسکری علیه‌السلام ایستاده بود و به من امر می‌کرد که به دیدارش بروم. بعد از آن از خواب بیدار شدم و ساعت هم دو نصف شب بود!».[2]

البته این نوع ادعاها در میان فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی تازگی نداشته و بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت نیز از این روش بهره برده و مدعی ملاقات با حضرات معصومین علیهم‌السلام در عالم خواب شده‌اند. از جمله:

سید محمد نوربخش(بنیانگذار نوربخشیه)، مدعی مهدویت؛ وی جهت اثبات

---

۱. الجواب المنیر، ج۱، ص۷.
۲. بیان قصة اللقاء، ص۱۵.

مهدویت خود به خواب برخی از افراد در خصوص مهدی بودن خود استناد کرده و می‌گوید: «خلیل الدین بن رکن الدین بغلانی گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که به مردم خطاب می‌کرد که بیایید و با فرزند من بیعت کنید و با دست به تو اشاره می‌کرد و آنان یقین داشتند که تو همان مهدی موعود هستی».[۱]

علی یعقوبی(بنیانگذار فرقه یعقوبی)، مدعی ارتباط با حضرت زهرا علیها السلام؛ وی می‌گوید: «اگر سلمان یک صحنه دید و ایمان آورد، یعنی یک رفتار دید، من آن رفتار را هم ندیدم، یک صحنه نسبتاً ثابت دیدم، عکس نبود، صحنه سه بعدی بود(در خواب) ولی شخص ایستاده بود نگاه می‌کرد، معلم ایستاده بود نگاه می‌کرد. تمام زندگیم را از آن لحظه به بعد برایش گذاشتم، تا کجا؟ تا آن‌جا که گفتیم همه چیزمان باید از فاطمه باشه، با فاطمه، همیشه باید با فاطمه علیها السلام باشیم».[۲]

فضل‌الله حروفی (بنیانگذار حروفیه)، مدعی مهدویت؛ وی برای اثبات مهدویت خود می‌گوید: «در اوایل جمادی الاولی ۷۶۸هـ دیدم در ذی حجه که جامه من سپید و پاک به غایت شسته بودند و بیانداخته و من دانستم که جامه من است و می‌دانستم که جامه مهدی است».[۳]

سید کاظم رشتی(از ارکان شیخیه)، مدعی رکن رابع؛ وی می‌گوید: «پس فاطمه زهراء علیها السلام را در خواب دید و آن حضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسائی دلالت فرمود سپس بار دیگر آن حضرت علیها السلام را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود».[۴]

میرزا احمد قادیانی(بنیانگذار فرقه قادیانیه)، مدعی مهدویت و نبوت؛ وی می‌گوید: «پس اولین باب ملاقات ایشان که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه

---

۱. رسالة الهدی، ج۱، ص۲۵.

۲. سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ۱۳۸۰/۱/۱۰ فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

۳. مهدیان دروغین، ص۱۰۷.

۴. فهرست کتب المشایخ العظام، ص۹۳.

بود و من خوابی نمی‌دیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر خواب صادقه و صالحه دیدم که برخی از آنها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده‌ام».[۱]

حقیقت رؤیا

«رؤیا» از ماده «رَأی» به معنای دیدن در خواب است[۲]، که بر اساس آیات و روایات دارای دو قسم کلی می‌باشد:

خواب فاقد تعبیر، که اضغاث احلام یا رؤیاهای کاذبه نامیده می‌شود. این رؤیاها که نتیجه عوامل گوناگونی همچون؛

الف: ممکن است بر اثر پُرخوری، پُرخوابی و بیماری‌های روحی و جسمی رؤیا دیده شود.

ب: شاید آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. لذا ممکن است نام فردی خاص که فکرش را مشغول کرده یا داستانی که اخیرا مشغول خواندن آن شده است را ببیند.

ج: ممکن است آرزوهای بر آورده نشده باعث رؤیا شود. همان طور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفرکرده‌ای است، آمدن او را از سفر در خواب می‌بیند.

د: ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند.

خواب دارای تعبیر، بر دو گونه است:

الف): خوابی که تعبیری غیر از صورت خواب ندارد.

ب): خوابی که دارای تعبیر است و رؤیای صادقه نامیده می‌شود. در این گونه رؤیاها مستقیماً، یا پس از تأویل و تعبیر و با استفاده از رموز، می‌توان مطلبی را

---

۱. التبلیغ، ۱۰۵.

۲. قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۷ و ۳۸.

کشف نمود. در روایات، این رؤیاها به عنوان نتیجه ملاقات روح با ملائک معرفی شده‌اند.[۱]

با توجه به گزارشاتی که در خصوص رؤیای احمد بصری به دست آمده است، این رؤیاها، تنها برای کسانی اتفاق افتاده است که با نام و جریان او آشنا بوده و مدتی با آن درگیر هستند و حتی در این میان یک نمونه گزارش نشده که شخصی بدون اطلاع قبلی از نام و جریان و دل مشغولی‌های ایجاد شده در این خصوص، خواب احمد بصری را دیده باشد. لذا بر اساس تقسیم بندی رؤیا، این نوع از رؤیاها در گروه رؤیای کاذبه قرار گرفته و قابل تعبیر نمی‌باشند. گذشته از آن، گزارشات متعددی هم بوده است که ناحق بودن احمد بصری را در خواب دیده و از پیوستن به وی نهی گردیده‌اند.

اما در خصوص رؤیاهای صادقه که برخی بر این باورند که احمد بصری را در رؤیای صادقه دیده‌اند، باید گفت؛ حتی در صورتی که فردی وی را در رؤیای صادقه دیده باشد- که البته تشخیص رؤیای صادقه به عهده کسانی است که از جانب خداوند به علم تعبیر آگاهی دارند- بازهم برای آن فرد تکلیف ساز نخواهد بود، بنابراین، نهایت چیزی که می‌توان برای رؤیای صادقه قائل شد، مبشرات و عتاب‌هایی است که در خواب حاصل می‌شود، که البته هیچکدام شأنیت معرفی وصی حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و تعیین تکلیف شرعی را ندارند.

❁ ابهام زدایی از چند شبهه

برخی از اتباع احمد بصری ادعا می‌کنند که ائمه معصومین علیهم‌السلام را در رؤیا دیده‌اند که به حقانیت احمد بصری شهادت داده‌اند. لذا برای اثبات حجیت سخن خود به روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استناد کنند که فرمود:

---

۱. رویا از نظر دین و روانشناسی، ص ۶۶ و ۶۷.

«مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي فِي نَوْمٍ وَلَا يَقَظَةٍ وَلَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کسی که مرا در خواب دید، به درستی که مرا دیده است. زیرا شیاطین به صورت من در خواب و بیداری مجسّم نمی‌شوند. حتی به صورت اوصیاء من نیز تا روز قیامت در نمی‌آیند».[1]

در پاسخ باید گفت:

لازمه دیدار معصوم علیه‌السلام در خواب، این است که او را در عالم بیداری دیده و تصویرشان را بشناسیم و گرنه چگونه می‌توان گفت: آن کسی را که در خواب دیده‌ایم همان معصوم است.[2] ضمن اینکه هرگاه از اتباع احمد بصری سئوال می‌شود که شما در خواب چه چیزی دیدید؟ پاسخ می‌دهند: ما یک آقایی را دیدیم که صورت و اطراف سرش را نور فراگرفته بود و به ما گفت که به یاری فرزندم احمد بشتابید! یا اینکه می‌گویند: خانومی را دیدیم که خمیده بود و چادر بر سرش کشیده بود و صورتش پنهان بود و چنین و چنان گفت! یا می‌گویند صدایی را شنیدیدم که به احمد بشارت می‌داد و...

از اینجا پی برده می‌شود که آنان؛ اولاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا حضرت زهرا علیهاالسلام را در خواب ندیده، بلکه آنچه دیده‌اند، انعکاس تصاویر کارتونی دوران کودکی، در تلوزیون یا در کتاب‌ها است ثانیاً حدیث مذکور می‌فرماید: هر کسی من و اوصیائم را دید مرا دیده است، نه اینکه هر کسی خودش را به نام من معرفی کرد، یا هر کسی را که احتمال دادید منم، یا هر کسی را که چهره کارتونی داشت و... ثالثاً این روایت تصریح به دیدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیاء علیهم‌السلام می‌کند، لذا نمی‌توان به استناد این روایت، صداها و سایر نشانه‌ها را داخل در دایره روایت مذکور دانست.

---

۱. بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۳۵.

۲. مناهج الاحکام، پایان بحث خبر واحد، ص ۲۳۲.

ضمن اینکه در روایتی به این موضوع اشاره کرده که شیطان خودش را در عالم خواب به عنوان امام معرفی کرده است.

وَجَدْتُ بِخَطِّ جِبْرِيلَ بْنِ أَحْمَدَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام أَخْبِرْنِي عَنْ حَمْزَةَ أَ يَزْعُمُ أَنَّ أَبِي آتِيهِ قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ كَذَبَ وَ اللَّهِ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكَوِّنُ، إِنَ إِبْلِيسَ سَلَّطَ شَيْطَاناً يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوِّنُ يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، إِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ، وَ لَا وَ اللَّهِ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيءَ فِي صُورَةِ أَبِي عليه‌السلام؛ زرارة گفته است: امام صادق عليه‌السلام فرمود: مرا با خبر ساز از حمزة آیا او گمان می‌کند که پدرم نزد او آمده است؟ گفتم بله! امام عليه‌السلام فرمود: دروغ می‌گوید. به خدا قسم کسی نزد او نیامده جز متکون. ابلیس شیطانی دارد که نامش متکون است و به هر صورتی که می‌خواهد به سوی مردم می‌رود، به صورت و شمایل خردسال یا بزرگسال. و به خدا قسم نمی‌تواند خودش را شبه پدرم کند».[1]

لذا بعید نیست که تصاویر کارتونی یا صداها و نشانه‌های دیده و شنیده شده در عالم خواب، وسوسه و فریبی از جانب شیطان باشد. ضمن اینکه نه تنها حقیقت خواب سازی توسط شیطان و جن، توسط روایات مورد تأیید واقع شده‌اند، بلکه این حقیقت از جانب احمد بصری نیز تأیید شده است.[2] چنانچه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

«الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهٍ بِشَارَةٍ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ وَ تَحْذِيرٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ أَضْغَاثِ أَحْلَامٍ؛ رویا بر سه قسم است: بشارتی از جانب خداوند برای مومن، ترساندنی از طرف شیطان و خواب‌های آشفته».[3]

---

۱. رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، ص۲۹۹.
۲. الجواب المنیر عبر الاثیر، ج۱-۳، ص۳۲۱.
۳. الکافی، ج۸، ص۹۰،

سئوال اول: در صورتی که شخصی در قالب معصوم به رؤیای افراد ظاهر شده و دستورات و القائاتی داشته باشد تکلیف چیست؟

علامه حلّی رحمه‌الله در جواب این پرسش گفته است: در این صورت مسأله از دو حالت خارج نیست:

الف: دستوراتی که خلاف ظواهر کتاب و سنّت است.

ب: دستوراتی که موافق کتاب و سنت است.

با این وجود، گروه اوّل مردود بوده و گروه دوم جائز العمل است نه واجب العمل.[1] این در حالی است که تمامی رؤیاهای دیده شده در خصوص احمد بصری با دستورات کتاب و سنت مخالف می‌باشند که در درس‌های قبلی بدان اشاره شده و به اثبات رسید. گذشته از آن، در فرض محال، اگر حقانیت احمد بصری با کتاب و سنت موافق بود نیز واجب العمل نبوده و تکلیف ساز نمی‌شد.

سئوال دوم: اگر شیطان قادر به این است که خودش را در عالم رویا به عنوان معصوم معرفی کند، پس این همه روایاتی که می‌گویند اگر فلان آیه را بخوانی خواب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌بینید پس چه هستند؟ آیا اینها هم خواب شیطان را می‌بینند؟

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً رؤیای افرادی که با انجام اعمالِ مورد توصیه اهل بیت علیهم‌السلام، شخصی را با نام پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده‌اند، با رؤیای کسانی که به صورت اتفاقی و یا از طریق خواندن اذکار و اوراد غیر مأثور خوابی را دیده باشند، بسیار تفاوت دارد، زیرا اهل بیت علیهم‌السلام آن رؤیایی را تأیید کرده‌اند که از طریق آنان بوده باشد.

ثانیاً هرگز در پاسخ اتباع احمد بصری گفته نمی‌شود؛ هر کسی که خواب معصومین علیهم‌السلام را ببیند حتماً ابلیس را دیده است، بلکه گفته می‌شود که هیچ اطمینانی بر این نیست که کسی را که در خواب دیده‌اید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده باشد،

---

۱. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

چراکه ممکن است ابلیس خودش را تزیین کرده و به عنوان پیامبر ﷺ معرفی کرده باشد. لذا در صورت تشکیک (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) نمی‌شود به سخن فرد در رؤیا اعتماد کرد.

ثالثاً برخی از شیعیان که نام احمدالحسن را شنیده‌اند، خواب بطلان او را دیده‌اند که از قضا تعدادشان هم کم نیست، بر این اساس، چنانچه خواب و رؤیا حجت بوده باشد، بایستی به رؤیای مخالفین هم اعتنا کنند. ضمن اینکه اینها هم پیامبر ﷺ را در خواب دیده‌اند که بر بطلان احمدالحسن شهادت داده است.

رابعاً؛ در سال (۱۳۵۹هـ.ش) تعداد زیادی از طلاب وهابی خواب پیامبر ﷺ را دیدند که به حقانیت و مهدویت محمد بن عبدالله قحطانی شهادت میداد.[۱] در حالی که هم طلبه ها وهابی بودند و هم محمد بن عبدالله قحطانی! براساس این گفتار، دیدن پیامبر اکرم ﷺ در رؤیا، حاکی از حتمیت رؤیای صادقه نبوده و ای بسا ممکن است که یک طلبه وهابی نیز آن حضرت را در خواب ببیند و بر اساس آن به یک مدعی دروغین ملحق گردد.

■ استخاره با قرآن کریم

احمد بصری قرآن کریم را شاهد بر حقانیت خود دانسته و بر این ادعا پافشاری می‌کند. لذا ادعا می‌کند که هر کسی با نیت حقانیت من استخاره کند، قرآن کریم سخن مرا تایید خواهد کرد.[۲] البته با مطالعه کارنامه سایر مدعیان دروغین مهدویت، مشاهده می‌شود که افراد متعددی این ادعا را داشته و مردم را با استخاره فریب داده و با همین روش حقانیت خود را اعلام کرده‌اند. به عنوان نمونه؛ میرزا غلام احمد قادیانی (متولد ۱۲۲۸ هـ.ش) که در ابتدا ادعای مهدویت کرده و سپس خود را نبی خدا نامید، استخاره را به عنوان اولین شهادت خدا بر

---

۱. مجلة الانتظار، العدد السابع، ص۱۰.
۲. ادله جامع یمانی، ص۵۲.

حقانیت خود معرفی کرد.[۱] وی می‌گوید: «من شبانه روز قوم خود را انذار داده و آنها را بحق دعوت کردم؛ آنها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت هاشان و اجتماعاتشان آنها را بسوی حق دعوت کرده و گفتم: استغفروا ربّکم واستخیروا واستخبروا. از خدا طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید! و از خداوند بخواهید که در امر من شمارا با الهامات یاری کند!».[۲]

▫ حقیقت استخاره با قرآن

پیرامون حقیقت استخاره، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است که بدان‌ها اشاره می‌گردد:

نکته اول: نهایت چیزی که استخاره برای انسان به ارمغان می‌آورد، رفع تحیّر بین دو امر است که هیچگاه تکلیف آور نمی‌باشد. چنانچه پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«یَا عَلِیُّ، مَا حَارَ مَنِ اسْتَخَارَ، وَ لَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ؛ ای علی! متحیر نمی‌ماند کسی که استخاره کند و پشیمان نمی‌گردد کسی که مشورت کرده باشد».[۳]

لذا کسی که به قصد تعیین تکلیف مصداقی، نه به قصد رفع تحیر به قرآن مراجعه کند، مصداق تفأل به قرآن می‌باشد که مورد نهی معصومین علیهم‌السلام است. زیرا تفأل به معنای تعیین حکم مصداق بوده و مورد نهی امام صادق علیه‌السلام قرار گرفته است. چنانچه فرمودند: «لَا تَتَفَأَّلْ بِالْقُرْآنِ؛ به قرآن تفأل نزنید».[۴]

مؤید این سخن، کلام سید بن طاووس است که می‌گوید:

«یکی از پادشاهان بزرگ دنیا، بارها به من نامه نوشت تا در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل، آرزوی به آنجا رفتن را داشتند. من نیز

---

۱. أدعیاء المهدویه، ص۵۴.
۲. التبلیغ، ص۱۱۹.
۳. تحف العقول، ص۲۰۷.
۴. الکافی، ج۲، ص۶۲۹.

بارها به او نوشتم، چیزی که در آغاز زندگی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می‌کرد، اعتماد به استخاره بود. اما اکنون به موهبت انواری که خداوند به من عنایت فرموده است متوجه شدم که استخاره کردن در این موارد، دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است».[1]

نکته دوم: با توجه به روایات استخاره با قرآن، روشن می‌گردد که منسوب کردن نتیجه استخاره با قرآن به خداوند، هیچ توجیه شرعی نداشته و کاری که مستند به این نوع استخاره باشد، حجیت و قابلیت دفاع در محضر خداوند را ندارد. البته برای رهایی از شك و تردید، نسبت به انجام یا ترک یک عمل، توصیه‌هایی در روایات معتبر وارد شده است، مانند نماز استخاره و ذکر و دعا، مخصوصاً در مکان مقدسی مثل مسجد.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: «إِنِّي إِذَا أَرَدْتُ الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ اسْتَخَرْتُ اللَّهَ فِي مَقْعَدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ وَإِنْ كَانَ شِرَاءَ رَأْسٍ أَوْ شِبْهِهِ اسْتَخَرْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي مَقْعَدٍ أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ كَذَا وَكَذَا خَيْرٌ لِي فَخِرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لِي وَرَضِّنِي فِي ذَلِكَ بِقَضَائِكَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَتَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَقْضِي وَلَا أَقْضِي إِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ هرگاه اراده استخاره(طلب خیر) در یک کار مهم را داشتم، صد بار از خدای متعال در سجده طلب خیر می‌کردم و اگر امری مانند فروش گوسفند یا مانند آن بود، سه بار در سجده طلب خیر از خدا می‌کردم. استخاره و طلب خیر من چنین بود که می‌گفتم: خدایا! از تو که عالم غیب و شهادت هستی درخواست می‌کنم، اگر این کاری که می‌خواهم انجام دهم برای من خیر دارد، آن را برای من انجام بده و یاریم کن و اگر علم داری که شرّ من در انجام آن است، مرا از انجامش منصرف کن و مرا به امر خیر هدایت فرما».[2]

---

۱. کشف المحجة لثمرة المهجة، ص۱۶۲.
۲. المحاسن، ج۲، ص۶۰۰.

نکته سوم: هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که تشخیص وصی حضرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را به استخاره با قرآن توصیه کرده باشد. چنانچه شیخ طوسی رحمه الله علیه در پاسخ به ادله واقفیه نسبت به سست جلوه دادن دلیل پذیرش امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط صفوان بن یحیی آورده است:

«روی علیّ بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأیّ شیء قطعت علی علیّ؟ قال: صلّیت ودعوت اللّه واستخرت (علیه) و قطعت علیه. فهذا لیس فیه أکثر من التشنیع علی رجل بالتقلید، وإن صحّ ذلک فلیس فیه حجّة علی غیره، علی أنّ الرجل الّذی ذکر ذلک عنه فوق هذه المنزله لموضعه وفضله وزهده ودینه، فکیف یستحسن أن یقول لخصمه فی مسألة علمیّة: أنّه قال فیها بالإستخاره؛ اللّهمّ إلّا أن یعتقد فیه من البُله والغفله ما یخرجه عن التکلیف، فیسقط المعارضة لقوله؛ علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [بن موسی الرضا] پیدا کردی؟ گفت: نماز خواندم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و [نتیجه این شد که به امامت او] قطع و یقین کردم. شیخ طوسی در توضیح این خبر می‌فرماید: این خبر صرفاً سرزنش شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است و حتی اگر استخاره صفوان صحیح باشد، هیچ حجتی برای دیگران نیست؛ از طرفی شخصی که این عمل به او منتسب شده(صفوان بن یحیی) بحسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد اجلّ و بالاتر از آن است که امامش را با استخاره بشناسد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسأله علمی [آن هم اهمّ مسائل] به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که [بگوییم] صفوان شخص سؤال کننده را در درجه‌ای از بلاهت و نادانی دیده که ابلهی او صفوان را از تکلیف پاسخگویی خارج کرده است. اگر چنین باشد، معارضه و بحث

ساقط است. یعنی به خاطر بلاهت فرد سئوال کننده، از بیان ادله و براهین قطعی اعراض کرده و این پاسخ را به وی داده است».[1]

بنابراین شیخ طوسی رحمه‌الله؛ تمسک به استخاره در امر مهم امامت و حجت الهی را تقبیح و تمسخر کرده و دور از شأن صفوان بن یحیی می‌داند و بر این باور است که اگر هم کسی بخواهد دیگران را به انتخاب حجت الهی به وسیله استخاره دعوت کند، مخاطبین را نادان شمرده است.

ابهام زدایی از یک حدیث

احمد بصری با سوء برداشت از یک روایت، سعی در اثبات حجیت استخاره برای اثبات وصی و جانشین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته است که به آن اشاره می‌گردد:

سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبِّئْنَا بِمَهْدِيِّكُمْ ... اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْثَهُ خُرُوجاً مِنَ الْغُمَّةِ وَ اجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ فَاعْزِمْ وَ لَا تَنْثَنِ عَنْهُ إِنْ وُفِّقْتَ لَهُ وَ لَا تَجُوزَنَّ عَنْهُ إِنْ هُدِيتَ إِلَيْهِ هَاهُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهِ؛ مردی نزد امیرالمؤمنین عليه‌السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از از مهدی خود آگاه کنید. حضرت فرمود... خدایا! برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار بده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. اگر خدا برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هر گاه به سویش راه یافتی از او در مگذر. پس این آن، آهی کشید و با دست خود به سینه‌اش اشاره کرد و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم».[2]

---

۱. طوسی، الغیبة، ص ۱۴۵.
۲. نعمانی، الغیبة، ص۲۱۲.

احمد بصری با استفاده از عبارت«فَإِنْ خَارَ اللهُ لَكَ فَاعْزِمْ» سعی در اثبات حجیت استخاره در امر امامت دارد که در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ عبارت خَارَ اللهُ لَكَ، هیچ ارتباطی با استخاره با قرآن نداشته و به معنای خیر خواستن خداوند برای انسان است، نه طلب خیر از خدا. چنانچه در تمامی کتب لغوی بدان اشاره شده و گفته‌اند:

خَارَ اللهُ لَكَ؛ أی أعطاکَ اللهُ مَا هُوَ خَیرٌ لَک.[۱] یعنی؛ خداوند به تو خیر عطا کند.

خَارَ اللهُ لَكَ فِی الأمر؛ أی جَعَلَ اللهُ فِیهِ الخَیر.[۲] یعنی؛ خداوند در کار تو خیر قرار دهد.

ثانیاً؛ در لسان عرب نیز، عبارت «خَارَ اللهُ لَكَ» به معنای استخاره کردن و طلب خیر نبوده و به معنای عطای خیر می‌باشد که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

همسر زهیر بن قین هنگام خداحافظی با همسرش گفت: «خَارَ اللهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِی فِی‌الْقِیَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام؛ خدا به تو خیر دهد، درخواست می‌کنم که مرا در قیامت نزد جد حسین علیه‌السلام شفاعت کنی».[۳]

عبد الله بن سلیمان و منذر بن مشمعِل نقل می‌کنند که به امام حسین علیه‌السلام شهادت مسلم بن عقیل را دادیم و ایشان فرمود: «لَا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْیَهُ عَلَی الْمَسِیرِ فَقُلْنَا لَهُ خَارَ اللَّهُ لَك؛ خیری در دنیا بعد از مرگ این جوان نیست. پس ما فهمیدیم که امام علیه‌السلام قصد ادامه مسیر دارد. پس عرض کردیم: خداوند به شما خیر عطا کند».[۴]

---

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۹۷ و لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶۷ و الصحاح، ج ۲، ص ۶۵۲ و النهایة، ج ۲، ص ۹۲.
۲. القاموس المحیط، ج ۲، ص ۵۵۰.
۳. مثیر الأحزان، ص ۴۶.
۴. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۵.

پرسش‌های درس

۱. دو نمونه از افرادی که بر اساس رؤیا ادعای خود را علنی کردند را نام ببرید.
۲. تقسیم کلی رؤیا از نگاه علما را بیان کنید.
۳. پاسخ علامه حلی به پرسش کسی که خواب معصوم را دیده را تشریح کنید.
۴. نهایت چیزی که با استخاره با قرآن ثابت می‌گردد را بیان کنید.
۵. پاسخ به ابهام در روایت فإن خار الله لک را توضیح دهید.

درس هفدهم

نیابت فقهاء از امام غائب علیه‌السلام

خبر غیبت امام مهدی علیه‌السلام مسأله‌ای است که معصومین علیهم‌السلام آن را به مسلمانان گوشزد کرده و همواره آنان را از کیفیت و چگونگی امر غیبت مطلع ساخته‌اند.[1] با این وجود، باید در زمان غیبت امام علیه‌السلام، سیستم و نظامی برای هدایت مردم در نظر گرفته شده باشد تا با تمسک به آن، گمراه نشده و سخن دین را دریافت کنند.

آنچه از عملکرد و گفتار ائمه معصومین علیهم‌السلام، مخصوصاً از زمان امام باقر علیه‌السلام مشهود گردیده است، طراحی و پیاده سازی و نهادینه کردن «نظام فقاهتی» در بین مردم است. نظامی که بتواند در صورت عدم دسترسی مردم به معصوم علیه‌السلام، کارآیی خاص خود را داشته و ضمن عهده دار شدن امور نیابتی از جانب امام علیه‌السلام، احکام الهی را نیز جاری سازد. از این رو، سفارش اکید ائمه معصومین علیهم‌السلام به اصحابشان در خصوص تفقه در دین و انتظار ثمر بخشی و خیر از آنان، این نظریه را تثبیت می‌کند. چنانچه امام صادق علیه‌السلام با بشیر دهّان می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا».[2]

لذا توصیه معصومین علیهم‌السلام به تفقه در دین[3]، سفارش به اطاعت و پیروی از

---

۱. «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ». همانا برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آنها مدتش کوتاه و دیگری طولانی است. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج۵، ص۱۱۸.

۲. الکافی، ج۱، ص۳۳.

۳. عَلِيّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام «يَقُولُ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ إِنَّ اللهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ- لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». الکافی، ج۱، ص۳۱.

فقهای دین[۱]، بیان عظمت و جایگاه فقهاء دین[۲]، ترغیب مردم برای مراجعه به فقهاء جهت دریافت فتوا[۳]، تعیین برخی از فقهاء برای مناظره با مخالفین[۴]، تأکید به تربیت طلاب علوم دینی[۵] و... حاکی از اجرای نظام فقاهتی در ادامه «نظام امامتی» می‌باشد که می‌توان این دوران را دوره «آماده سازی تئوریک جامعه دینی برای پذیرش نظام فقاهتی» دانست.

پس از پذیرش این باور، نوبت به آماده سازی عملی مردم می‌رسد تا در حضور امام علیه‌السلام امکان وقوعی این نظام جدید را به نظاره بنشینند. بنابراین، با آغاز غیبت صغری، شیعیان را به طور عملی وارد مسیر ولایت پذیری از نظام فقاهت(نواب اربعة)[۶] نموده و روش هدایت پذیری از فقهاء را به آنان آموزش دادند. در این دوره کوتاه، مردم به واسطه چهار فقیه منتخب، به عنوان نواب خاصه، با امام علیه‌السلام ارتباط داشته و پس از وفات نائب چهارم و آغاز غیبت کبری، ارتباط شیعیان به طور کامل با امام علیه‌السلام قطع گردید. اما با توجه به نهادینه شدن نظام فقاهتی و پذیرش امکان اطاعت نیابتی از فقهاء، شیعیان بدون درنگ به فقهاء جامع الشرایط مراجعه کرده و در امور دینی و اجتماعی خود کسب تکلیف کردند.

---

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ع- عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللهِ». الکافی، ج۱، ص۶۷.

۲. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبٍ قَالَ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ وَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَ حَبَّةُ الْعُرَنِيُّ وَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ سَبَإٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قال: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمُ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ». الغارات، ج۱، ص۲۱۰.

۳. حدثني الفضل بن شاذان قال حدثني عبد العزيز بن المهتدي وكان خير قمي رأيته وكان وكيل الرضا علیه‌السلام و خاصته فقال إني سألته فقلت إني لا أقدر على لقائك في كل وقت فعمن آخذ معالم ديني فقال «خذ عن يونس بن عبد الرحمن». رجال کشی، ج ۲، ص ۷۷۸ و ۷۸۶.

۴. مناظره مؤمن الطّاق با مرد شامی، مناظره هِشام بن حکم با عَمْرو بن عُبَیْد.

۵. «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْوَشْمِ فِي الْحَجَرِ». بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶. عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری.

نیابت خاصه فقیه

نیابت خاصهٔ فقیه مختص به نواب اربعة(عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری) بوده و هیچ فردی پس از آن بزرگواران اجازه تصدی این منصب را ندارد. وجه تمایز منصب نیابت خاصهٔ با نیابت عامه عبارتند از:

الف. نایب خاص نیاز به نص تعیین کننده دارد: بر اساس سیره معصومین علیهم‌السلام، واگذاری نیابت خاصهٔ فقیه، نیاز به نص صریح دارد. لذا زمانی که معصوم علیه‌السلام بخواهد فردی را به عنوان نائب خاص خود در یک امر خاص یا در تمامی امور منصوب کند، باید به اسم نائب و همچنین نوع نیابت او تصریح فرماید. به عنوان نمونه در نصب و اعلان وثاقت و نیابت تام جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان توسط امام حسن عسکری علیه‌السلام آمده است:

«الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ؛ عَمری و پسرش هر دو ثقه‌اند، هر چه از من به تو رسانند از من رسانده‌اند و هر چه به تو گویند از قول من گفته‌اند از آنها بشنو و از آنها اطاعت کن که هر دو ثقه و امین هستند»[1]

ب. امکان مشاهده برای نواب خاص: نواب اربعة قادر به ارتباط و مشاهده حضرت حجت علیه‌السلام بوده و امورات مهم مردم را به طور مستقیم با حضرت در میان گذاشته و در سایر موارد، شخصاً اقدام به صدور فتوا می‌کردند. با وفات آخرین نائب امام علیه‌السلام امکان ارتباط مستقیم با آن حضرت غیر ممکن شده و مدعیان مشاهده تکذیب شدند. چنانچه در توقیع مبارک سمری رحمه‌الله‌علیه آمده است:

---

۱. الکافی، ج۱، ص۳۲۹.

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكَتِّبُ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسْخَتُهُ: «بسم الله الرحمن الرحيم - يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيَّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظُهُوراً إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْراً وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيُّكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بَالِغُهُ وَمَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سُمِعَ مِنْهُ؛ ای علی بن محمّد سمریّ! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیّا کن و به احدی وصیّت مکن که پس از وفاتت قائم مقام تو شود زیرا غیبت تامّه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدّتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی افترا بند است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. پس؛ حاضرین از آن توقیع استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند و چون روز ششم فرا رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود، یکی از مردمان پرسید: وصیّ پس از شما کیست؟ گفت: خداوند را امری

است که خود او رساننده آن است و فوت کرد و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد».[1]

آنچه در این توقیع بدان اشاره شده، نکاتی است که حائز اهمیت بوده و بایستی بدان اشاره کرد:

■ ۱. تعیین نایب خاص

بر اساس متن توقیع، تعیین نایب خاص و سفارت، بایستی توسط نائب قبلی باشد. چنانچه امام علیه‌السلام فرموده است: «وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ»، لذا علی بن محمد سمری حق انتخاب شخص دیگری به عنوان قائم مقام خود به عنوان نائب خاص حضرت نداشته و بر این اساس، باب نیابت تا موعدی خاص و تا زمانی که امر حضرت بر مردم مشخص شود بسته شده و مردم تکلیفی در مقابل بیعت با مدعیان بابیت ندارند. چنانچه امام صادق علیه‌السلام در باب وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری فرمودند:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَقُلْتُ لَهُ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ يَتَمَسَّكُونَ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ؛ بر مردم زمانی فراخواهد رسید که امام زمانشان از آنان غائب خواهد شد. عرض کردم در آن زمان تکلیف مردم چیست؟ فرمود: مردم به امری که سابقا بر آن بودند تمسک کنند تا اینکه امر امام بر آنان روشن گردد».[2]

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص۵۱۶ و غیبة طوسی، ص ۳۹۵ و الثاقب فی المناقب، ص۶۰۱ و الاحتجاج طبرسی، ج۲، ص۲۹۶ و الطرائف، ص۱۸۴ و کشف الغمة، ج۳، ص۳۳۸ و الصراط المستقیم، ج۲، ص۲۳۶ و اسرار الامامة، ص۸۹ و حدیقة الشیعة، ج۲، ص۹۹۰ و اثباة الهداة، ج۵، ص۳۲۱ و منتهی الامال، ج۲، ص۸۴۲ و بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۶۱ و اعیان الشیعه، ج۲، ص۴۸ و...

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، ص۳۵۰.

در این روایت؛ ضمیر مستتر در «حتّی یتبیّن لهم» به امام علیه‌السلام بازگشت دارد. یعنی اینکه تکلیف مردم در زمان غیبت، انتظار ظهور و آمدن حضرت است نه اطاعت از مدعیان نیابت و وکالت.[۱]

■ ۲. علت انسداد باب نیابت خاص

علت ممنوعیت وصیت سمری به شخص دیگر، آغاز غیبت کبری است. چنانچه امام علیه‌السلام در متن توقیع بدان اشاره فرموده و آمده است:

«فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْراً».

بنابراین با توجه به اینکه «فاء» در «فَقَدْ وَقَعَت» تعلیلیه است، لذا آغاز غیبت کبری علت اصلی انسداد باب نیابت بوده و دلیلی بر نقض این مسأله از جانب حضرت وجود ندارد.

■ ۳. پیشگویی ظهور مدعیان دروغین

حضرت در ادامه توقیع به ظهور زود هنگام مدعیان دروغین نیابت خاصه اشاره فرموده و شیعیان را از آن خطر بزرگ برحذر می‌دارند. لذا فرمودند: «سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ».

■ ۴. ادعای مشاهده تا موعد خاص

ادعای مشاهده و نیابت تا قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مورد قبول نیست. چنانچه حضرت فرمودند: «أَلَا فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ».

---

۱. مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقائم علیه‌السلام، ج۲، ص۴۱۳.

لذا چنانچه فردی همچون احمد بصری در صدد ادعای نیابت خاصه است، باید تا خروج سفیانی و ندای آسمانی صبر کرده و پس از آن بر ادعای خود پافشاری نماید.

اگر اشکال شود که در این توقیع، مدعیان مشاهده تکذیب شده‌اند و ربطی به مدعیان نیابت و سفارت ندارد، اینگونه پاسخ داده می‌شود:

اولاً؛ شأن صدور توقیع، پیرامون مسأله نیابت خاص بوده و حضرت، علی بن محمد سمری را از انتخاب وصی و قائم مقام بعدی برحذر داشته‌اند و این به این معناست که حضرت با صدور این توقیع مبارک، در صدد انکار مدعیان نیابت و سفارت، بعد از نایب چهارم می‌باشد.

ثانیاً؛ حضرت در ادامه این توقیع می‌فرماید: «فَمَنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ ... فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ». یعنی مدعی مشاهده کذاب و افتراگو است. باید توجه داشت که بین کذّاب و مُفتَر فرق واضحی است. لذا اگر کسی صرف ادعای مشاهده داشته باشد، کذاب می‌باشد اما اگر همان شخص ادعای نیابت یا توکیل کند و آن استنابه را به حضرت منتسب نماید، این شخص افتراگو بوده و چیزی را به دروغ به ایشان نسبت می‌دهد. لذا در متن توقیع هر دو عبارت در کنار هم آمده است تا کسانی را که ادعای مشاهده و توکیل می‌کنند را رد نماید. بنابراین اگر حضرت فقط می‌فرمود: «فَمَنِ إِدَّعَى الْمُشَاهَدَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ» در آن صورت این حکم شامل تمامی افرادی که ادعای دیدار با حضرت را داشتند می‌شد، در حالیکه بیش از هزار داستان معتبر از احوالات تشرف یافتگان در کتب شیعه ذکر شده است که هیچ کدام کذاب نبوده و در ادعای خود صادق هستند.

نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برخلاف مبنای خود در خصوص عدم پذیرش علم رجال و نادرست بودن بررسی سندی روایات، اینبار مجبور به تمسک به علم رجال شده و این توقیع مبارک را ضعیف السند دانسته و می‌گوید: «فهی

مَطعونٌ فی سنده و غَیر تامة السند؛ این روایت مورد طعنه علماء قرار گرفته و سند آن به معصوم نمی‌رسد».[۱]

■ دیدگاه علمای شیعه

براساس دیدگاه و نظرات تمامی علمای شیعه، ادعای نیابت خاصه و همچنین سفارت در زمان غیبت کبری مساوی با کفر بوده و هر کس مدعی آن باشد گمراه و گمراه‌گر می‌باشد. به عنوان نمونه شیخ طوسی از قول ابن قولویه رحمه‌الله[۲] در باب ذکر مذمت مدعیان بابیت و نیابت می‌فرماید:

«إنَّ عِندَنا (أی الطائِفَة الإمَامِیَّة) أَنَّ کُلَّ مَنِ ادَّعَی الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمُرِیِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ کَافِرٌ مُنَمِّسٌ ضَالٌّ مُضِلٌّ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِیقُ؛ همانا در نزد ما طائفه امامیه نظر بر این است که؛ هر کسی که بعد از سمری رحمه‌الله ادعای امر (سفارت و نیابت خاصه) کند، کافر گمراه و گمراه‌گر است».[۳]

❁ نیابت عامه فقیه

همانطور که اشاره شد، نیابت عامه فقیه در ادامه نیابت خاصه فقیه (نواب اربعة) شکل گرفته است. در این نوع از نیابت، مشاهده امام علیه‌السلام برای نائب ممکن نیست و علاوه بر آن، هیچ فقیهی از نص شخصی و تعیین کننده برخوردار نبوده و تمامی آنان بر اساس تنصیص نوعی عهده دار وظیفه نیابت شده‌اند. به عنوان نمونه در روایات آمده است:

---

۱. مع عبدالصالح، ص۲۸.

۲. شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید در فقه بوده است.

۳. طوسی، الغیبة، ص۴۱۲.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ؛ هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (یعنی کسی که حکم بر ضرر او است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خدا است».[1]

روایت دوم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ الْكُلَيْنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه‌السلام: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ اسحاق بن یعقوب می‌گوید: از نایب امام علیه‌السلام خواستم نامه‌ام را به پیشگاه امام عصر علیه‌السلام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی را که داشتم پرسیده بودم و امام با خط خود جواب نوشته و فرموده بود: ... اما در خصوص حوادث

---

۱. الکافی، ج۱، ص۶۷.

پیش روی، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت‌های من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم».[۱]

■ **ادعای احمد بصری**

از جمله ادعاهای احمد بصری، نیابت و سفارت خاصه از جانب امام دوازدهم علیه‌السلام در دوران غیبت کبری است. وی در کتاب بیان الحق و السداد من الأعداد می‌گوید:

«لا أقول و لم أقل إنّی الامام المهدی علیه‌السلام، بل أنا المهدی الاول من ولده علیه‌السلام و رسوله و وصیه و الیمانی؛ هرگز نگفته و نمی‌گویم که من امام مهدی علیه‌السلام هستم، بلکه من مهدی اول از اولاد امام و فرستاده و جانشین و یمانی هستم».[۲]

این ادعای احمد بصری نه با نیابت خاصه سازگاری دارد و نه با نیابت عامه، زیرا هر کدام از این دو دارای شرایطی هستند که در سخنان پیشین مورد بررسی قرار گرفت. البته برای روشن شدن بهتر اشکال، باری دیگر مورد اشاره قرار می‌گیرند.

احمد بصری چنانچه ادعای نیابت خاصه فقیه را داشته باشد باید شرایط ذیل را برای اثبات ادعایش فراهم نماید که از هیچکدام برخوردار نیست:

اثبات کند که فقیه جامع الشرایط است،

اثبات کند که نص صریح و تعیین کننده از جانب امام مهدی علیه‌السلام دارد،

اثبات کند که با امام مهدی علیه‌السلام ارتباط نیابتی و مشاهده‌ای دارد.

البته مورد دوم و سوم سالبه به انتفاء موضوع است و راه دیگری برای اثبات آن وجود ندارد. همچنین چنانچه منظور او از نیابت، نیابت عامه فقیه است، بایستی

---

۱. طوسی، الغیبة، ص ۱۷۷. اعلام الوری، ص ۴۵۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، کتاب القضأ، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، ج ۹. احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. بیان الحق و السداد من الأعداد، ج۱، ص۴۰.

اثبات کند که فقیه جامع الشرایط است و خود را از هر گونه ادعای دروغین و فریبکاری تبرئه کند.

جهت مطالعه بیشتر درباره مسأله ولایت فقیه، به کتاب «نگرش کلامی به مسأله ولایت فقیه» از همین نویسنده مراجعه کنید.

پرسش‌های درس

۱. نظام فقاهتی را تشریح کنید.
۲. وجه تمایز نیابت خاصه فقیه با نیابت عامه فقیه در چیست؟
۳. علت انسداد باب نیابت خاصه فقیه چیست؟
۴. نیابت عامه فقیه را تشریح کنید.
۵. احمد بصری چنانچه ادعای نیابت خاصه فقیه داشته باشد، باید چه از چه شرایطی برخوردار باشد؟

درس هجدهم

علم رجال در نگاه احمد بصری

احمد بصری، از جمله کسانی است که با بهره‌گیری از نظریات اخباری‌ها[1]، دیدگاه آنان را دستاویزی برای نیل به اغراض فرقه‌ای خود قرار داده است. اخباریون، احادیث را به دو قسم «صحیح و ضعیف» تقسیم کرده و بیش از آن را قبول ندارند، چراکه در صورت پذیرش سایر اقسام(اصول اربعه)[2]، برخی از

---

۱. باور اخباری‌ها در محورهای زیر خلاصه می‌گردد:

– اخباریان، ادله احکام را تنها کتاب و سنت می‌دانند. بعضی از آنها نیز دلیل را تنها سنت ذکر می‌کنند.

– احادیث را دو قسم می‌دانند: صحیح و ضعیف.

– اجتهاد نزد اخباریان، حرام است.

– در نگرش اخباری، تقلید از غیر معصوم علیهم‌السلام جایز نیست.

– دستیابی به احکام شرعی را از راه گمان(ظنّ)، حرام و تنها راه تحصیل احکام را علم و اطمینان می‌دانند.

– در مکتب اخباری، تمامی احادیث«کتب اربعه» و دیگر کتاب‌های حدیثی که عالمان بزرگ شیعه آن‌ها را تدوین کرده و به صحّت احادیث نقل شده گواهی داده‌اند، صحیح می‌باشد و باید بر طبق آن عمل کرد. به عنوان مثال؛ بر اساس روایتی از کتاب من لا یحضره الفقیه، بستن تحت الحنک عمامه را حرام دانسته و آن را نشانه شرک می‌دانند. چنانچه آمده است: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ التَّلَحِّي بِالْعَمَائِمِ» فرق بین مسلمانان و مشرکان، در تلحّی عمامه (گوشه عمامه را از زیر چانه رد کردن) است.

– در مکتب اخباری، اشیاء یا حلال هستند یا حرام و یا مشتبه و چنانچه حلیت و حرمت چیزی معلوم نباشد و نصی از معصومین علیهم‌السلام درباره آن نرسیده باشد، باید در فتوا، توقّف و در عمل، احتیاط کرد.

۲. بر اساس نقل شیخ بهائی رحمه‌الله در کتاب مشرق الشمسین، از زمان سید بن طاووس رحمه‌الله تقسیم حدیث به «اصول اربعه» معمول گردید. لذا محدثین شیعه حدیث را به چهار قسم «صحیح، حسن، موثق، ضعیف» تقسیم کرده‌اند که هم اکنون این اصطلاح متداول و معمول بوده و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می‌باشد.

صحیح: خبریست که سلسله سند، توسط رجالی موثق و امامی مذهب از معصوم منتقل گردد.

حسن: خبریست که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیص بر عدالت هر یک نشده باشد. وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظن داریم.

روایات از درجه اعتبار ساقط می‌گردد و حال آنکه اخباریون ردّ روایات منسوب به اهل‌بیت علیهم‌السلام را نوعی توهین به ایشان تلقی می‌نمایند.[۱] این دیدگاه در جریان احمد بصری نیز به وضوح مشهود است، چنانچه تمامی روایات را صحیح دانسته و برخی از روایاتی که برخلاف باورشان است را ضعیف معرفی می‌کنند.[۲] البته جای بسی تعجب و تأمل است که احمد بصری با وجود آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[۳] قائل به تحریف قرآن کریم است اما درباره روایاتی که در ادوار مختلف تاریخی مورد هجوم قرار گرفته چنین اعتماد بی اساسی داشته و همه آنان را بدون بررسی می‌پذیرد!

تقسیم بندی چهارگانه حدیث که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

موثق: خبریست که نسبت به کلیه افراد ناقلین، تنصیص بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله سند غیر امامی باشند.

ضعیف: خبریست که شروط یکی از اقسام نامبرده در آن جمع نباشد. مضاف بر آن، ضعیف بر روایت مجروح نیز اطلاق می‌گردد که انواع آن عبارتند از: موقوف، مقطوع و منقطع، معضل، شاذ، منکر، متروک، معلل، مضطرب، مقلوب، مدلس، مرسل.

این تقسیم بندی که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم‌السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم‌السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

۱. ملا امین استرآبادی گفته است: «اگر بگوییم روایتی ضعیف است، این توهینی است به امام صادق علیه‌السلام. مگر می‌شود روایتی از امام صادق باشد و ضعیف باشد!». اسلام و نیازهای زمان، ج۱، ص۸۸-۹۳.

۲. نصیحة الی طلبة الحوزات العلمیة، ص۱۲.

۳. الحجر، ۹.

هرچند که احمد بصری، علم رجال را ساخته و پرداخته علمای معاصر دانسته و آن را یکی از بدعت‌های دینی برشمرده است[۱]، اما بایستی جهت اطلاع وی خاطر نشان نمود که این علم از زمان معصومین علیهم‌السلام تاکنون جریان داشته و از آن استفاده می‌شده است. پس از آن، بر اثر شیوع کتب حدیث و رواج اصول و مصنفات این علم، فن رجال نیز رونق گرفت و کتاب‌های نسبتاً زیادی در این فن تدوین و تالیف شد که برخی از آنها تاکنون موجود است. از جمله کتاب‌های تدوین شده در زمان اهل بیت علیهم‌السلام عبارتند از؛

کتاب ابو محمد عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابجر الکنانی، (م۲۱۹هـ) که شیخ طوسی در کتاب رجال، او را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام شمرده و نجاشی کتب متعددی از جمله کتابی در رجال را به او نسبت داده است.

کتاب طبقات الرجال؛ تالیف احمد بن ابی عبد الله برقی(م۲۷۴هـ) که از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهماالسلام بوده و صاحب کتاب المحاسن است.

رجال حسن بن علی بن فضال، (م۲۲۴هـ) که از اصحاب خاص امام رضا علیه‌السلام بوده است.

کتاب معرفة رواة الاخبار؛ تألیف حسن بن محبوب، (م۲۲۴هـ) که از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام و یکی از ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث است.

کتاب رجال ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی(م۲۸۳هـ) که از فقهای بزرگ امامیه به حساب می‌آید.

کتاب رجال حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش المروزی البغدادی (م۲۸۳هـ).

---

۱. الوصیة المقدسة، ص۷.

❁ نیاز به علم رجال

بر اساس توصیه قرآن کریم، بایستی در خصوص خبری که از جانب فردی فاسق رسیده است، تحقیق شود و به گفته وی بدون تحقیق و تبیین اعتنا نگردد: ﴿إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾.[1]

این آیه در برگیرنده نکاتی است که در یک تقسیم بندی کلی به آن اشاره می‌شود:

الف). عبارت فاسقٌ در آیه؛ دلالت بر بررسی سندی دارد. چنانچه برخی تبین در آیه را ناظر به حالات فاسق دانسته و برخی آن را ناظر بر متن خبر دانسته‌اند که البته در هر دو صورت دلالت بر بررسی حالات راوی دارد. بدین معنا که اولین وظیفه هر شخصی در مواجهه با خبر، بررسی حالات راوی است. که از آن با عنوان «رجال الحدیث» یاد می‌شود.

ب). پس از بررسی حالات راوی، نوبت به مرحله بعدی «فَتَبَيَّنُوا»، یعنی بررسی متن خبر رسیده و بدون تبیین حقیقت مجاز به اعتماد نخواهیم بود. که از آن با عنوان «درایة الحدیث» یاد می‌شود.

بر اساس این دسته بندی که بر گرفته از قرآن کریم است، وظیفه ما در مواجهه با روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم‌السلام مشخص شده و بدون بررسی حالات راوی و بدون تحقیق درباره گفته راویان، محتوای خبر مورد پذیرش نخواهد بود.

جهت تأیید برداشت ابتدایی از آیه فوق، به نکاتی اشاره می‌شود که مثبِت نیاز به علم رجال(بررسی حالات راوی) می‌باشند که عبارتند از:

نکته اول: وجود دروغگویان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در میان راویان حدیث

این باور در حالی است که هیچ سندی مبنی بر مصون ماندن روایات معصومین علیهم‌السلام از شرّ تحریفات، دستبردها و فراموشی‌های برخی از راویان در

---

۱. حجرات، ۶.

دست نبوده و اعتماد کورکورانه به تمامی روایات، عقلاً مورد قبول نمی‌باشد. مضاف بر آن، روایاتی در دست است که حاکی از جعل جاعلان حدیث می‌باشد که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

روایت اول

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَّابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا وَيُسْقِطُ صِدْقَنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: ما خاندانی راستگو هستیم ولی همواره دورغگویانی هستند که بر ما افتراء می‌بندند تا سخن راست ما به وسیله دروغ آنان نزد مردم بی‌اعتبار شود».[1]

روایت دوم

زِيَادُ بْنُ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ وَأَحَادِيثِهِ وَأَعَاجِيبِهِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ فَابْتَدَأَنِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ «رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ كَانَ يُصَدِّقُ عَلَيْنَا وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا؛ زیاد بن ابی حلال گفت: مردم درباره روایت‌ها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم می‌خواستم در این مورد از او سؤالی بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفی را که احادیث ما را درست نقل می‌کرد ولی خدا لعنت کند مغیرة بن سعید را که بر ما دروغ می‌بندد».[2]

---

۱. عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج۲۰، ص۱۱۴۹.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص ۲۳۸.

نکته دوم: وجود راویان اهل سنت در سند روایات اهل بیت علیهم‌السلام

وجود دسته‌ای از راویان سنی مذهب در سلسله راویان که اولاً بسیاری از پاسخ‌های معصومین علیهم‌السلام به سئوال آنها با تکیه بر تقیه صادر شده است در حالیکه حکم واقعی الهی نبوده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که راویان اهل سنت، روایات معصومین علیهم‌السلام را به نفع مذهب خود تغییر نداده و بر خلاف واقع ثبت نکرده باشند.

نکته سوم: توصیه به مراجعه در خصوص صفات راوی در اخبار علاجیه

در باب تعادل و تراجیح(تعارض دو خبر)، احادیثی با عنوان اخبار علاجیه صادر شده که ما را به رجوع به صفات راوی در انتخاب روایات توصیه می‌کند.[1] همانند مقبوله حنظله که فرمود: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ».[2]

❁ پاسخ به ادله مخالفین علم رجال

انصار احمد بصری جهت رد علم رجال به ادله‌ای متمسک شده‌اند که به برخی از موارد مهم آن اشاره شده و پاسخ داده می‌شود:

■ عدم امکان اثبات عدالت راوی

با توجه به اینکه تنها مدارک موجود در خصوص راویان حدیث، کاغذ نوشته‌های رجالی است که امکان تحریف آنها بیش از پیش قوت دارد، لذا هیچ راهی برای اثبات عدالت راوی وجود ندارد. به عبارت دیگر؛ شهادت صامت لازم القبول

---

۱. المدخل الی علم الرجال و الدرایة، ص۳۰.

۲. الکافی، ج۱، ص۶۸.

نبوده و بایستی شهادت به عدالت یا فسق راوی بر اساس حس(عن حسٍ) باشد و بر اساس حدس(عن حدسٍ) پذیرفته نیست.

پاسخ: اولاً پس از ثبوت وثاقت مؤلف یک کتاب رجالی، به تبع به حجیت آن کتاب نیز یقین پیدا می‌شود و در این خصوص، بین گفتار و نوشتار مؤلفِ ثقه تفاوتی نیست. کما اینکه تمامی وصیت‌های مکتوب اموات و موقوفات، پس از یقین به انتساب آن به وصیت کننده و واقف، مورد پذیرش بوده و نیازی به شهادت حضوری ندارند. لذا اعتماد ما بر کتب رجالی به خاطر اطمینان عقلایی نسبت به ثبوت و صحت آنها یا تواتر و شهرت انتساب به مؤلف است.

ثانیاً؛ بنا به گفته علامه مامقانی رحمه‌الله: تزکیه و بیان عدالت و وثاقت یا تضعیف و بیان فسق آن، از باب شهادت نیست تا شرایط شهادت (شفاهی بودن، حسی بودن) را داشته باشد، بلکه با مراجعه به علم رجال، شواهد و قرائنی تحصیل می‌شود که ما را به اطمینان می‌رساند.[1]

■ اختلاف در معنای عدالت و فسق

در بین بزرگان و علمای شیعه، در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر است. برخی همچون شیخ طوسی رحمه‌الله در معنای عدالت به اسلام ظاهری کفایت کرده است در حالیکه برخی دیگر؛ عدالت را ملکه نفسانی و برخی هم عدالت را به حسن ظاهر تعبیر کرده‌اند. لذا این تشتت تعابیر در خصوص معنای عدالت برای ما درد سر ساز شده و هنگامی که گفته می‌شود فلان راوی عادل است، ما نمی‌دانیم منظور از آن کدام معنای عدالت است. لذا مراجعه به علم رجال نیز برایمان مفید نخواهد بود.

---

۱. تنقیح المقال، ج۱، ص۱۷۵.

پاسخ: اولاً مبنای علماء مبتنی بر اصالة العدالة نبوده و در بسیاری از موارد، در پی روایتی که نقل شده است، عبارت عادلٌ یا ثقةٌ نیاورده‌اند.

ثانیاً؛ بر اساس نظر علامه مامقانی که گذشت، رجوع به کتب رجال، با هدف گردآوری قرائن و شواهدی بر عدالت و وثاقت راویان است تا از این طریق به اطمینان عدالت برسیم، ولو اینکه در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر داشته باشیم.

■ حرام بودن محتوای علم رجال

در باور آنان، علم رجال علمی است که دسته‌ای از راویان را تفسیق یا تکفیر کرده و این عمل مصداق تفضیح الناس بوده و حرام است. بنابر این علم رجال که به این عمل پرداخته است حرام می‌باشد.

پاسخ: اولاً تکفیر و تفسیق برخی از روات بر اساس حدس و گمان نبوده و مصداق عمل به ظن نمی‌باشد. بلکه این عمل بر اساس یافته‌های روایی یا اخبار متواتر از ثقات شیعی می‌باشد.

ثانیاً؛ چنانچه بگویند این عمل مصداق غیبت برشمرده می‌شود، خاطر نشان خواهد شد که غیبت دارای استثناهایی است که فاسقان علنی و باب مشورت و باب شهادت را از این مساله خارج می‌کند.

ثالثاً؛ حفظ احکام و شریعت اسلامی از حفظ اسرار شخصی برخی راویان(غیر عادل) مهم‌تر است.[1]

■ وجود بی شمار راویان مجهول

برخی از اتباع احمد بصری بر این باورند که تعداد راویان مجهول و ناشناخته در سلسله سند روایات، بیش از راویان شناخته شده است، لذا این امر بیانگر

---

۱. کلیات فی علم الرجال، ص۴۳.

ناقص بودن علم رجال بوده و این امر همانند خط کش پنج سانتی است که بنا دارد زمینی هزار متری را متر کند. بنا براین علم رجال نمی‌تواند معیار خوبی برای تفکیک روایات به صحیح و غیره باشد.

پاسخ: اولاً این مسأله نشانگر دقت و ظرافت و حساسیت علم رجال در خصوص روایات بوده و این امر نه تنها از درجه علم رجال نکاسته، بلکه بر درجه اعتماد و اعتبار آن علم خواهد افزود.

ثانیاً؛ راویان ناشناخته، أغلب کسانی هستند که دارای دو یا سه روایت انگشت شمار بوده و از کثرت روایت برخوردار نمی‌باشند تا از رهگذر کنار گذاشتن آنان، بر مُعظم روایات خللی وارد شود.

ثالثاً؛ در صورت مطابقت متن و محتوای روایت با اصول و مسلمات تشیع، وجود یک راوی ناشناخته مُخل سند نبوده و اعتبار روایت را مخدوش نمی‌کند.

رابعاً؛ در صورتی که روایت مشهور بوده و در طول تاریخ اسلام به مضمون آن اعتماد شده و یا مورد عمل قرار گرفته است، وجود یک یا چند راوی ناشناخته و مجهول بر اعتبار حدیث خدشه وارد نکرده و این شهرت، جبران کننده ضعف روایت خواهد بود.

پرسش‌های درس

۱. وجه اشتراک احمد بصری با اخباریون در چیست؟

۲. اصول اربعه را توضیح دهید.

۳. نیاز به علم رجال را تشریح کنید.

۴. چند نمونه از کتب رجالی که در عصر معصومین علیهم‌السلام تالیف شده را نام ببرید.

۵. یک شبهه از علم رجال را به اختیار توضیح و پاسخ دهید.

کتابنامه[1]

قرآن الکریم.
نهج البلاغه.

۱. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۲. طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة، دار المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۱ ق.
۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، النشر الاسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۵. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال(لابن الغضائری)، دار الحدیث، ۱۳۶۴ش.
۶. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۷. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ش.
۸. ابن أبی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة النعمانی، صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۰. الدوری، عبدالعزیز، اخبار الدولة العباسیه، دارالطلیعه،۱۳۹۱ق.

---

۱. تذکر: تمامی آدرس‌ها، بر اساس نرم افزار جامعه نور می‌باشد.

۱۱. بیات، عزیزالله، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، ۱۳۸۰ش.
۱۲. ابن منادی، احمد بن جعفر، الملاحم، دارالسیره، ۱۴۱۸ق.
۱۳. البستوی، عبدالعلیم، الموسوعه فی احادیث المهدی، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ق.
۱۴. نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ق.
۱۵. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۶. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، صاحب الأمر، ۱۴۱۶ق.
۱۷. مصعب بن عبدالله، نسب قریش، دارالمعارف، بی تا.
۱۸. احمد فرج الله، أدعیاء المهدویه، المرکز الاسلامی للدراسات الاستراتیجیه، ۲۰۱۵م.
۱۹. ذوالفقار علی ذوالفقار، الحرکات المهدویه، مرکز بانقیا للابحاث و الدراسات، ۲۰۰۵م.
۲۰. ع. س، دراسه تحلیلیه حول الحرکات المهدویه، بنک المعلومات الوطنیه، ۲۰۰۵م.
۲۱. حسنی، مدعی المهدویه احمد بصری، بنک المعلومات الوطنیه، بغداد، ۲۰۰۶م.
۲۲. هندی، علی المتقی، کنزالعمال، نشرالرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۲۴. نهاوندی، علی اکبر، العبقری الحسان، جمکران، ۱۳۹۰ش.
۲۵. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۲۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۷. بیاضی عاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ۱۴۱۴ق.
۲۸. سیوطی، جلال الدین، جامع الصغیر، دارالکتب، ۱۴۱۰ق.
۲۹. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، الهادی، ۱۴۰۵ ق.
۳۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، جامعه مدرسین، ۱۳۸۸ش.
۳۱. مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، انصاریان، ۱۴۲۶ق.

۳۲. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، کنگره شیخ مفید، ۱۴۰۳ق.
۳۳. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۳۴. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، بعثه، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. مظفر، شیخ محمد رضا، عقائد الإمامیة، ۱۳۸۷ش
۳۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۳۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۳۸. خویی، موسوی، سید ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۳۹۰ش.
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۴۰. النیشابوری، فضل بن الشاذان، اثبات الرجعة، تراثنا، ۱۴۰۶ق.
۴۱. شیخ حرعاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۴۲. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، نوید، ۱۴۰۰ق.
۴۳. طوسی، محمد بن علی بن حمزه، الثاقب فی المناقب، انصاریان، ۱۴۱۹ ق.
۴۴. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ۱۴۱۷ق.
۴۵. نوربخش، سید محمد، رسالة الهدی، بی تا.
۴۶. قادیانی، غلام أحمد، التبلیغ، بی تا،بی جا.
۴۷. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
۴۸. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ۱۳۸۸ش.
۴۹. ابن طاووس، علی بن موسی، کشف المحجة لثمرة المهجة، بوستان، ۱۳۷۵ش.
۵۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الکتب الإسلامیة،۱۳۷۱ش.
۵۱. صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، المحیط، عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.
۵۲. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثیر الأحزان، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۶ ق.
۵۳. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۳۹۴ش.

۵۴. بحرانی، یوسف، لؤلؤه البحرین، مطبعة النعمان، ۱۹۶۹م.
۵۵. کشمیری، محمدعلی، نجوم السماء، سازمان تبلیغات، ۱۳۸۷ش.
۵۶. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، کتابخانه امام أمیر المؤمنین علی، ۱۴۰۶ ق.
۵۷. القاسمی الدمشقی، محمد جمال الدین، قواعد التحدیث، ۱۳۱۳ش.
۵۸. حسینی، سید محمد، مصباح الاصول، الداوری، ۱۴۱۷ق.
۵۹. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیه، ۱۳۹۰ش.
۶۰. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۶۱. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۶۲. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۳ ق.
۶۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، جهان، ۱۳۷۸ش.
۶۴. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۶۵. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، س د، ۱۳۸۱ش.
۶۶. حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقه المقارن، آل البیت، ۱۹۷۹ق.
۶۷. ابن‌بابویه، علی‌بن‌حسین، الإمامة‌والتبصرة من‌الحیرة، مدرسة‌الإمام‌المهدی، ۱۴۰۴
۶۸. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۶۹. یزدی حایری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، اعلمی، ۱۴۲۲ق.
۷۰. شرف الدین، عبدالحسین، النص و الاجتهاد، سیدالشهدا، ۱۴۰۴ق.
۷۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، آل البیت، ۱۴۱۲ق.
۷۲. محمدی هوشیار، پرسش‌های درس و پاسخ‌ها، تولی، ۱۳۹۶ ش.
۷۳. ----------، دکان‌های کاغذی، جمکران، ۱۳۹۶ش.
۷۴. اسماعیل، احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات أنصار.
۷۵. ----------، الجواب المنیر عبر الاثیر، اصدارات أنصار.
۷۶. ----------، بیان الحق و السداد من الأعداد، اصدارات انصار.

۷۷. ----------، نصیحتی برای طلاب حوزه‌های علمیه، اصدارات انصار.
۷۸. ----------، التیه، اصدارات انصار.
۷۹. ----------، عقائد الاسلام، اصدارات انصار.
۸۰. ----------، الوصیة المقدسة الکتاب العاصم من الضلال، اصدارات انصار.
۸۱. ناظم العقیلی، الوصیة و الوصی احمدالحسن، اصدارات انصار.
۸۲. ----------، انتصارا للوصیة، اصدارات أنصار.
۸۳. ----------، اثبات الوصیة، اصدارات أنصار.